



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

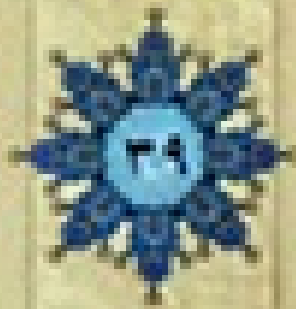


استغاثات

از حضرت مابینہ و ماس عودا طریقم

حضرت آیت اللہ العلی

حاج شیخ عبدالکریم حائری



شبه تکبیر: احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استفتائات از محضر مرجع عالیقدر و موسس حوزه علمیه قم حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره

نویسنده:

عبدالکریم حائری یزدی

ناشر چاپی:

زائر - آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	استفتائات از محضر مرجع عالیقدر و مؤسس حوزه علمیه قم حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۳	مقدمه
۲۱	پیشگفتار
۲۴	کتاب الاجتهاد و التقليد
۳۰	کتاب الطهاره
۵۶	کتاب الصلوه
۹۶	کتاب الصوم
۱۰۸	کتاب الزکوه
۱۱۴	کتاب الخمس
۱۴۶	کتاب الحج
۱۶۳	کتاب الوقف و التحبیس
۲۱۰	کتاب الوصیه
۲۴۶	کتاب التذکر و العهد
۲۵۵	کتاب الهبه
۲۵۸	کتاب الغصب
۲۶۵	کتاب اللقطه
۲۶۷	کتاب المفلس
۲۶۹	کتاب البیع
۳۲۵	کتاب الضلع
۳۶۴	کتاب النکاح و الطلاق
۴۲۲	کتاب الرضاع

٤٢٥	كتاب الصيد و الذباجه
٤٢٩	كتاب احياء الموات
٥٣١	كتاب الميراث
٥٤٧	متفرقه
٥٤٧	اشاره
٥٥٤	دين
٥٥٥	ضمان
٥٥٦	حجر
٥٥٧	وكالت
٥٥٨	درباره مركز

استفتائات از محضر مرجع عالیقدر و موسس حوزه علمیه قم حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره

مشخصات کتاب

سرشناسه: حائری، عبدالکریم، ۱۲۳۸؟ - ۱۳۱۵.

عنوان و نام پدیدآور: استفتائات از محضر مرجع عالیقدر و موسس حوزه علمیه قم حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره/ تهیه و تنظیم پژوهشکده علوم و معارف قرآنی رحمه الله، آستانه مقدسه.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۴۰۴ ص.

فروست: پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی آستانه مقدسه؛ شماره ۳۹.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۹۵-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه

موضوع: فتواهای شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

شناسه افزوده: پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی (ره)

رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/ح۱۱۷ الف ۵ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۵۷۶۴۵

ص: ۱

اشاره

تهیه و تنظیم:

احمد عابدی

ص: ۲

مرحوم آیت الله مؤسس حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فرزند محمد جعفر (متولد ۱۲۸۰ق - متوفی ۱۳۵۵ق.) در یکی از روستاهای میبد یزد متولد گشت.

عبدالکریم تنها فرزند خانواده خود است. مادر ایشان چون بچه دار نمی شد مرحوم محمد جعفر تصمیم به ازدواج مجدد - به عنوان عقد موقت - و تنها به منظور بچه دار شدن میگیرد. و با خانمی که قبلاً شوهر او وفات یافته و یک فرزند یتیم داشت ازدواج میکند. وقتی محمد جعفر میبند این ازدواج باعث اذیت آن طفل یتیم می گردد فوراً از همسر موقت خود جدا شده و به خدای متعال عرض کند: «خدایا اگر می خواهی به من فرزند بدهی از همان همسر اول بده تا من بچه یتی می را ناراحت نکنم». و در همان شب خداوند عبدالکریم را به وی از همان همسر اول عطا میکند.

عبدالکریم سنّ هفت سالگی برای تحصیل علم به اردکان و نزد مجدالعلماء اردکانی رفت. و به فراگیری خواندن و نوشتن و کتاب «نصاب الصبیان» مشغول شد. پس از آن مقدمات فقه و اصول را فرا گرفت. در ده سالگی پدر خود را از دست داد.

و در سال ۱۲۹۸ ق. در سن ۱۸ سالگی به همراه مادر خود به کربلا مهاجرت کرد. و «شرح لمعه» و «قوانین الاصول» را نزد آیه الله ملاحسین اردکانی فرا گرفت.

دو سال در کربلا- اقامت داشت که به امر آیه الله فاضل اردکانی به سوی سامرا و برای استفاده از حوزه تازه تأسیس آنجا حرکت نمود. در سامرا به خدمت مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) رسید. مرحوم میرزا به او فرمود: شما یک ماه رمضان در خانه ما مهمان باشید و پس از ماه مبارک رمضان یک حجره ای که برای شما آماده میکنم بروید ولی مادر شما در خانه ما باشد تا هنگامی که شما ازدواج کنید.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در مدت شانزده سالی که در سامرا بود به درس آیات: شیخ فضل الله نوری، سید محمد فشارکی و شیخ محمد تقی شیرازی حاضر میشد و همراه اساتید خود همزمان در درس میرزای بزرگ نیز شرکت میکرد.

پس از وفات میرزای شیرازی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به همراه استاد خود مرحوم فشارکی از سامرا به نجف اشرف مهاجرت نمود و در درس مرحوم آخوند خراسانی حاضر گردید.

سه سال در نجف اشرف بود و مجدداً به کربلا مهاجرت نمود و حدود سیزده سال در کربلا اقامت گزید و به درس و بحث و تالیف مشغول گردید.

سال ۱۲۸۹ق. مهاجرت از یزد به کربلا و اقامت دو ساله در آن شهر.

از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۶ق. اقامت در سامرا.

از سال ۱۳۱۶ تا سال ۱۳۱۹ق. اقامت در نجف اشرف.

از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۲ق. اقامت در کربلا.

مرحوم حاج شیخ پس از مدتی از عراق به ایران مهاجرت کرده و در اراک مقیم شد و مجدداً سفری به نجف و کربلا داشته و باز به اراک برگشت.

در سال ۱۳۳۲ق. که برای بار دوم به اراک تشریف آورد تا سال ۱۳۴۰ق به مدت هشت سال به تدریس و تربیت شاگردان مشغول بود.

در این ایامی که عده‌های از مراجع بزرگ وفات یافتند و فتنه بهائیان خطر جدی برای مسلمانان ایجاد کرده و تحولات جنگ جهانی و تهاجمات به ایران و عراق شرایط بحرانی پدید آورده بود مرحوم حائری احساس کرد ضرورت اول احیاء حوزه علمیه و تربیت عالمان وارسته ای است که بتوانند جایگزین میرزا محمد حسن شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ق.) سید محمد فشارکی (متوفی ۱۳۳۶ق.) آخوند خراسانی (متوفی ۱۳۳۲ق.) سید یزدی (متوفی ۱۳۳۷ق.) باشند.

مرحوم حائری تجربه مرحوم میرزای بزرگ در تأسیس حوزه سامرا در سال ۱۲۹۰ق. و کیفیت حفظ و بقاء آن توسط میرزا محمد تقی شیرازی را به خوبی مشاهده کرده و در تجربیات خود نگهداری کرد. از این رو وقتی آیت الله میرزا محمد فیض که از علمای قم بود از ایشان برای تأسیس حوزه قم دعوت کرده وی روز ۲۹ اسفند سال ۱۲۹۹ش. را به عنوان مبدأ حرکت خود از اراک به قم مشخص نمود. مرحوم آیت الله بافقی و تولیت آستانه مقدسه و آیت الله فیض و جمع کثیری از مردم به استقبال آمدند و مرحوم فیض محل اقامه جماعت خود در مسجد بالاسر حرم مطهر را به حاج شیخ تفویض کرده و خودش چند شب به جماعت حاج شیخ حاضر میشد.

بنابراین سال ۱۳۴۰ق. مصادف با ۱۳۰۰ش. سال تأسیس و احیاء حوزه علمیه قم بدست مرحوم حاج شیخ است.

مرحوم حاج شیخ در تربیت شاگردان هم از جهت اخلاقی و هم از جهت علمی کم نظیر است.

برخی از شاگردان ایشان عبارتند از:

آیت الله العظمی سید محمد حجت کوه کمری.

آیت الله العظمی سید محمد تقی خوانساری.

آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر.

آیت الله العظمی رفیعی قزوینی.

آیت الله العظمی امام سید روح الله خمینی.

آیت الله العظمی شیخ محمد علی اراکی.

آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی.

آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی.

آیت الله العظمی سید احمد خوانساری.

آیت الله العظمی سید احمد زنجانی.

آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی.

آیت الله العظمی آخوند ملا علی همدانی.

آیت الله العظمی فکور یزدی.

آیت الله العظمی شیخ مرتضی حائری یزدی.

این تعداد مرجع تقلید در میان شاگردان یک استاد واقعاً بیسابقه است و حکایت از اوج معنویت و نفس الهی آن مرد بزرگ دارد.

بحث از سجایای اخلاقی و کیفیت تعلیم و تربیت ایشان و نیز کارهای عمرانی او بویژه در جریان سیلی که در قم در سال ۱۳۱۳ ش. بوقوع پیوست و نزدیک به هزار خانه را تخریب کرد، و نیز مبارزات سیاسی ایشان مخصوصاً در برابر تهاجمات رضاخان نسبت به دین و مذهب و شعائر دینی بحث مفصلی است که از ذکر آن در اینجا صرف نظر میشود. و اشاراتی از آن در کتاب «برگی از تاریخ قم» آمده است.

تألیفات حاج شیخ:

۱- کتاب الصلاه

ص: ۱۰

۱- دررالاصول

۲- کتاب الرضاع

۳- کتاب الموارث

۴- کتاب النکاح

۵- تقریرات مرحوم فشارکی

۶- رساله عملیه

۷- حاشیه عروه الوثقی

۸- حاشیه برانیس التجار

۹- استفتائات

۱۰- کتاب الحججه المنتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱۱- کتاب الرجعه.

توضیح کوتاهی پیرامون کتاب استفتائات

از کتاب استفتائات ۲ نسخه خطی شناسایی شد.

۱- نسخه خطی به شماره ۲۱/۱۹۱ که دارای ۲۲۴ صفحه است و در کتابخانه مدرسه آیت الله گلپایگانی نگهداری میشود.

۲- نسخه خطی به شماره ۵۴۰ کتابخانه آستانه مقدسه حضرت معصومه (ع). و تصحیح حاضر براساس این نسخه انجام شده

است. این نسخه دارای ۳۲۴ صفحه وزیری است. ابتدای نسخه چنین است:

ص: ۱۱

۱- [۱]. «فهرست نسخهای خطی کتابخانه آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه (ع)»، ج ۲، ص ۱۶۲.

«بسم الله الرحمن الرحيم (باب الطهاره): (س) هر گاه دست تا شانه نجس شود...» و پایان نسخه اینگونه است: «و بقیه که سدس باشد از عمه است و الله العالم. تم کتاب المیراث. کتب هذه الرساله الشریفه عبد الله الموسوی الاشتهاردی. اللهم اغفر لمؤلفه و لبانیه و لکاتبه، فی سنه ۱۳۶۱ق. و لکل من استفاء من هذا الکتاب الشریف و یستفید».

نسخه کتابخانه مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی تفاوتهای فراوانی با نسخه خطی کتابخانه آستانه مقدسه دارد. و جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای علی اشرف عبدی با تلاش زیاد موارد اختلاف دو نسخه فوق را استخراج و در کتاب حاضر منعکس نموده است. استفتاءات متعددی در هر کدام از این دو نسخه وجود دارد که در دیگری نیست. و این تفاوتها از هر کدام از دو نسخه با مشخص کردن مکان هر استفتاء و قرار دادن در باب مناسب خود انجام شده است.

گرچه شاید امروز کسی مقلد مرحوم حاج شیخ نباشد ولی چاپ و نـشر این کتاب از ارزش و اهمیت والایی برخوردار است زیرا گذشته از آنکه ادبیات آن زمان را مشخص میکند- و به همین جهت در تصحیح حاضر به ویرایش محتوایی پرداخته نشد- فرهنگ دینی ۹۰ سال پیش را مشخص میکند. علاوه بر آنکه در این مجموعه استفتاءاتی یافت می شود که هنوز بی نظیر است. برخی از پاسخهایی که در این کتاب آمده خود می تواند یک رساله اعتقادی به شمار آید و ارزش آنرا دارد که بصورت کتاب جیبی مستقل منتشر گردد. استفتاءات در خصوص کیفیت تعامل مسلمانان با یهود و بهائیان و افراد جدید الاسلام و منافقان از قسمت های جذاب این کتاب است.

مرحوم حاج شیخ در پاسخ به سوال شماره ۸۳۸ می فرماید: من کتابی در باب رجعت نوشته ام. از اینجا معلوم می شود که ایشان تالیفی در این خصوص داشته است و باتوجه به آنکه قبلاً کتابی با عنوان «کتاب الحجج المنتظر» و با نام مرحوم حاج شیخ

عبدالکریم حائری چاپ شده و آن کتاب بحث رجعت را ندارد معلوم می شود مقصود کتابی دیگر غیر از «کتاب الحجه المنتظر» است.

نکته هایی درباره رضاشاه مثل آنچه در ص ۴۳۵ آمده، یا نامه ایران باستان مثل ص ۴۰۰، و اشاراتی به تاریخ آن دوران مثل ص ۳۹۸ و... در این اثر یافت می شود.

این کتاب مشتمل است بر استفتائات تعدادی از مراجع و علمای بزرگ:

۱- استفتائات مرحوم آیه الله العظمی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که با علامت «ظم» در اصل نسخه خطی مشخص شده است.

۲- استفتائات مرحوم آیه الله العظمی سید کاظم طباطبائی یزدی که با علامت «طبا» مشخص شده است.

۳- استفتائات مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری که برخی با نام کامل ایشان و برخی دیگر بدون امضاء است. ضمناً تمام استفتائات بدون امضاء مربوط به ایشان است.

۴- تعداد بسیار اندکی از استفتائات با امضاء «فیروز آبادی»^(۱) است. که مشخص شده و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به آنها تعلیقه زده است.

ص: ۱۳

۱- [۱]. آیت الله سید محمد حسینی یزدی فیروزآبادی فرزند سید محمد باقر فرزند سید حسین، در سال ۱۲۶۵ هـ.ق در فیروزآباد اشگک ذر یزد بدنیا آمد، دوران کودکی را در همانجا سپری نمود، سپس به یزد عزیمت کرده و دانش سطوح را فرا گرفت در حدود سی سالگی به سامرا مهاجرت نمود و از محضر میرزای بزرگ شیرازی و پس از آن در نجف از سید محمد کاظم یزدی و آخوند خراسانی بهره جست و در شب جمعه آخر ربیع الاول ۱۳۴۵ در سامرا وفات یافت و پیکرش پس از تشییع به نجف انتقال یافته و در صحن حضرت علی D دست راست ورودی باب الطوسی در مقبره وی ویژه به خاک سپرده شد. از آثار علمی اوست جامع الکلم فی حکم اللباس المشکوک فیه. [دانشوران یزد؛ ریحانه الأدب؛ معجم الرجال الفكر و الأدب فی النجف]

در پایان لازم است از تولیت معظم آستانه مقدسه حضرت معصومه سلام الله علیها حضرت آیت الله سید محمد سعیدی که اهتمام ویژه به امور فرهنگی و نشر علوم و معارف و خصوصاً آثار فقهی دارند و این اثر نیز با حمایت و تاییدات ایشان سامان یافته و نیز از حجه الاسلام و المسلمین آقای سید حسن نقیبی و حجه الاسلام و المسلمین آقای علی اشرف عبدی که برای تصحیح و نمونه خوانی و غلط گیری این کتاب وقت فراوانی صرف کرده و زحمت کشیده اند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم.

والسلام علی سیدتنا و مولاتنا السّتی فاطمه المعصومه

بنت باب الحوائج الی الله تعالی.

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

احمد عابدی

ربیع المولود ۱۴۳۳ ق.

ص: ۱۴

الحمد لله رب العالمين، والصلاه على اشرف رسله خاتم النبیین و علی اوصیائه المعصومین.

در هفدهم ماه ذی قعدة الحرام ۱۴۱۵ هـ.ق به کتابخانه مبارکه ی کریمه اهل بیت [ح] حضرت فاطمه ی معصومه دخت، هفتمین پیشوای بـ شر حضرت موسی بن جعفر H مشرف شدم، مسئولین محترم آن کتابخانه مبارکه کتاب مخطوطی بدستم دادند که مشتمل بر عده از مسائل فقهیه بصورت سؤال و جواب بدین شرح:

۱- کتاب مخطوط منسوب به آیت الله العظمی الحاج الشیخ عبدالکریم الحائری (مؤسس و بنیان گذار حوزه ی مقدسه ی علمیه قم در جوار دخت گرامی حضرت موسی بن جعفر) اعلی الله مقامه بود.

۲- این کتاب مخطوط دارای ۱۸ کتاب (۱) از کتب فقهیه متفرقه که از محضر آن وجود پربرکت سوال شده می باشد. حقیر مقدار زیادی از مسائل آن را مطالعه نمودم، الحق والانصاف کثیری از آنها مورد استفاده زماننا هذا می باشد.

ص: ۱۵

۱- [۱]. در فهرست ابتدای کتاب ۱۸ عنوان آمده و عناوین دیگری مثل صوم و رضاع و... نیامده ولی در اصل کتاب با عناوین مستقل کتب الصوم، کتاب الرضاع و... آمده است و کتاب التقلید و اجتهاد نیز با توجه به کثرت استفتانات ج ۲ (نسخه کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی S) اضافه شده است.

۱- در قسمتی از کتاب ها و یا مسائل منسوب به صاحب العروه الوثقی مرحوم آیت الله السید محمد کاظم الیزدی قده نیز هست.

۲- در سطر آخر این کتاب شریف چنین نوشته شده « کتب هذه الرساله الشريفه عبدالله الموسوی الاشتهادی»

و چون مسئولین محترم کتابخانه محترمه شبیهه در خط شریف نویسنده مزبور را داشتند؛ برای رفع شک عرضه میدارم: حقیر خط شریف نویسنده را می شناسم، و علاوه شخص ایشان که سیزده سال در زمان مرحوم آیت الله حائری S سطح مشغول؛ و در اواخر به خارج و درس مرحوم آیت الله میرزا محمد فیض قمی در مسجد امام حاضر می شدند، و از رفقا و هم بحثان مرحوم آیت الله آقای حاج غلام حسین شرعی شیرازی و چند نفر دیگر که همه به رحمت الهی پیوستند بودند و تقوا و زهد ایشان در اشتها؛ بلکه در قم در آن زمان معروف بود.

و در مدرسه ی رضویه که جای بحث ایشان (بود) ساکنین آن مدرسه مبارکه در آن زمان همه او را عادل می دانستند.

و اواخر عمر شریفشان قریب ۳۷ سال در اشتها اقامه ی جماعت و بیان احکام و رفع نیازهای دینی مردم می نمودند، و حقیر هم کراً به محضر شریفشان می رسیدم، و جز تقوا و صفا و صدق چیزی مشاهده نمودم، و مردم اشتها هم غیر از خوبی از ایشان یاد نمی کند.

و در اواخر سال ۱۳۵۶هـ. ش (۱). به رحمت خداوند پیوستند، حشـره الله مع اجداده الطاهرین و اگر آستانه مقدسه مصلحت بدانند این سؤال و جواب را به طور پاکیزه و

ص: ۱۶

۱- [۱]. آن مرحوم سال ۱۳۶۵ هـ. ق زندگانی را بدرود گفته، همچنانکه در آئینه دانشوران ص ۹۵ به نقل فهرست نسخه‌های خطی آستانه ج ۲، ص ۱۶۳ آمده است.

طرز نوین مسائل آن را ترتیب دهد، امید است مورد توجهات حضرت ولی عصر قرار گیرد، و مشمول شفاعت کریمه اهل بیت E قرار گیرد «یا فاطمه اشفعی لی فی الجنه فان لک عندالله شأناً من الشأن» و روح پر فتوح بنیان گذار حوزه ی مقدّسه علمیه قم که به توسط شاگردان راستین او انقلاب اسلامی تاسیس و تحولی در کشور ایران، بلکه جهان اسلام پیدا شد- شاد خواهد شد، انشاءالله.

کاتب این نسخه مرحوم آقای آقا سید عبدالله برهانی موسوی از هم بحثان مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ غلام حسین شرعی شیرازی S- که او نیز از متصلین در امور دین و مذهبی بود.

والسلام علی من اتبع الهدی، ۱۸ ذی قعدة الحرام ۱۴۱۵

اقل الطلاب علی پناه الاشتهاردی

ص: ۱۷

(س) چه می فرمایید اولاً- در عمل نمودن به فتاوی سید مرحوم در جائی که فتوی آن حضـرت در دست نباشد مثلاً جلد ثانی و جلد ثالث عروه الوثقی که پس از وفات مرحوم سید مطبوع شده و سرکار محشی نفرموده اید و اشخاصی که مقلد آن مرحوم بوده اند و اکنون به حضـرت عالی مقلدند اذن می دهید که به آن دو جلد رساله ملحقه عمل نمایند یا نه ثانیاً در جایی که مجتهد عادل نباشد غیر مجتهد عادل می تواند به شهود رسیدگی نموده و حکم دهد بنا بر عموم حجتیه بینه به هر کس باشد و ثالثاً در مسئله سابقه شخص غیرمجتهد در مقام فصل خصومت عقد صلح فصل خصومت جاری نماید یا اینکه مصالحه نماید حق مدعی را به حلف منکر یا چیز دیگر به شرط آنکه منکر قسم خورد دعوی به مصالحه کذائیه ساقط می شود یا نه یا اینکه نه به وجه عوضیت و شرطیت بلکه بطوریکه مصالحه نماید حق مدعی را به منکر بدو مثقال نبات مثلاً به شرط اینکه برای مدعی باشد اختیار فسخ هر گاه منکر به برائت ذمه محلف نشود و یا اینکه

۱- فصل خصومت با احلاف رد به غیر مصالحه نماید یا اینکه بگوید مدعی به منکر اگر قسم خوری بری هستی آیا ابراء معلق صحیح است یا نه متمنی است جواب فروعاً این مسئله را به طوریکه اشکال نماند مرقوم فرماید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم در صورتی که کسی سابقاً مقلد مرحوم سید بوده در هر مسئله که فتوی مقلد فعلی حی که به او رجوع کرده در دست نباشد بقاء به تقلید سابق بی اشکال است و جلد ثانی و ثالث عروه الوثقی که از حیث غلط مامون باشد عمل به طبق آنها ضرر ندارد در مسئله ثانیه غیر مجتهد عادل نمی تواند به طبق بینه حکم بدهد در مسئله ثالثه صلح دعوی و صلح مدعی به حلف منکر یا به چیز دیگر به شرط حلف او جایز است و همچنین صلح بدو مثقال نبات مثلاً با شرط خیار فسخ در صورتی که منکر قسم نخورد صحیح است و فرض اخیر که مفادش ابراء، معلق است مشکل است و باید دانست که حلفی که شرط می شود یا عوض می شود یا به نحو دیگر باید مقصود حلف بر برائت قبل از این مصالحه باشد و الله العالم الاحقر عبدالکریم حائری(۱)

۲- (س) تبعیض در مسائل که شخص بعضی را باقی بر فتوای مجتهد میت بوده باشد و بعضی را عدول به حی کند جایز است یا نه و آیا در احتیاطات لا یترک میت عدول به حی کند هم تبعیض محسوب است یا نه و جایز است یا نه؟

(ج)- اما در احتیاطات مطلقه میت رجوع به حی نمودن بی اشکال است و اما عدول از بعضی از فتوای میت به حی اگر مرجع او مرحوم حججهالاسلام آقای

ص: ۲۰

سید محمد کاظم اعلیٰ اللہ مقامہ بوده است ضرر ندارد چون خودشان تجویز فرمودند رجوع به حی را عیب ندارد انشاء اللہ. (۱)

۱- (س) کسی که مقلد مرحوم آیه اللہ شیرازی طاب ثراه بوده و فعلاً هم باقی بر تقلید هست و در احتیاطهای مرحوم شیرازی به احتیاط عمل کرده حالا می تواند آن احتیاط ها را به فتویٰ مجتهد حی رجوع کند یا نه؟

(ج) - بلی می تواند والله العالم حرره الاحقر عبدالکریم الحائری. (۲)

۲- (س) شخصی از روی سهو یا نسیان یا جهل قصوری یا تقصیری عملی کرد که موافق فتویٰ مقلد نبود یا عمداً مخالفت کرد و بعد از فوت این مجتهد تقلید مجتهد دیگر کرد که این اعمال سابقه با فتاویٰ ایشان مطابق است و در این تقلید دویمی متذکر شد بنا موافق افتاده اعمال سابقه با فتاویٰ سابق آیا قضاء آنها واجب است یا خیر؟

(ج) - اگر آن اعمال با قصد قربت بجای آمده باشد عدم وجوب قضا بعید نیست و احوط قضاء است خصوص در جاهل مقصر و مخالف عمدی و الله العالم (۳)

۳- (س) ما فعلاً به شما مقلد هستیم بعد از فوت مجتهد سابق و اعلمیت شما از سابق و یا اعلمیت سابق از شما به ما معلوم نیست پس در این مسئله که عمل کرده ایم و آن مسئله که عمل نکرده ایم تکلیف ما بقاء است و یا مختاریم در بقاء؟

ص: ۲۱

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۸۴.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۷.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۸.

(ج) - مختارید. (۱)

۱- (س) در احتیاط مطلقه رجوع به غیر اعلم و یا اعلم قبل از عمل و یا بعد از عمل چه طور است؟

(ج) - رجوع به غیر با رعایت الاعلم فالاعلم در فرض مخالفت غیر اعلم با اعلم جایز است مطلقاً. (۲)

۲- (س) اگر مجتهد سابق که فوت شده اورع باشد از مجتهد لاحق و مقلد در بعض مسائل به فتوی لاحق عمل کرده و لاحق بقاء را در بعض جا احتیاط می داند پس در این صورت رجوع به بقاء در قول اورع سابق لازم است یا نه؟

(ج) - لازم نیست و الله العالم. (۳)

۳- (س) به مجتهدی تقلید کرده ام الحال می بینم مجتهدی دیگر دارد که او را احتمال اعلمیت دارد در این صورت لازم است که به آن مجتهدی که شبهه اعلمیت دارد رجوع کند یا نه به فرض عدم جواز رأی این مجتهد در دست نبود لهذا به آن مجتهد تقلید کردم به خیال اینکه رأی همان مجتهد را بدست آورم رجوع می کنم آیا در این صورت رجوع جایز است یا نه؟

(ج) - مجرد شبهه اعلمیت مجوز رجوع نیست و در فرض ثانی رجوع مادام که مخالفت معلوم نیست ضرر ندارد و الله العالم. (۴)

ص: ۲۲

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۸.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۹.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۲.

۴- [۴]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۱۹.

۱- (س) از جهت بینه سوال می‌کنم آیا سید ابوالحسن اصفهانی و حاجی شیخ عبدالله ممقانی جایز به تقلیدند به عبارت اخیری عدالت ایشان در نزد حضرت حججه الاسلام معلوم است مرقوم فرمایید تا اینکه در احتیاط‌های لازمه حضرت حججه الاسلام رجوع نمائیم؟

(ج) - رجوع به آقایان مراجع تقلید انشاءالله بی اشکال است و الله العالم. (۱)

ص: ۲۳

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۱.

۱- (س) هرگاه دست تا شانه نجس شود و تا مرفق فرو برند در کر یا آب جاری، آیا آن قدری را که فرو برده پاک می شود یا خیر؟ و هم چنین هرگاه ظرفی مثل پاتیل و غیر آن نجس شود و بخواهند او را تطهیر نمایند، در کر بگذارند که به تدریج زیر آب برود، پاک می شود یا خیر؟

(ج)- هر مقداریکه از بدن متنجس، به واسطه بردن در کر یا آب جاری پاک میشود، نجس بودن مافوق آن مضر نیست بهطهارت آن با کر ملاقات کرده، و ظرف مزبور بگردانیدن در کر به تدریج پاک میشود. والله العالم، الاحقیر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) هل يجوز الاستعمال زائداً عن مقدار الوضوء والغسل من الانهار الواقعة في مثل بلدنا هذه مثلاً من دون احراز الاذن عن اربابها مع احتمال الصغار و المجانين بينهم ام لا؟

(ج)- يجوز ما قام السيره عليه من الاستعمالات، الا مع نهى المالك او كون المستعمل غاصباً او كون الاستعمال بتبعيته.

۱- (س) اسامی اشخاصی که مضاف الیه آن ها اسماء جلاله یا اسماء ائمه هدی E است از قبیل (عبدالله) (وعبدالکریم) و عبدالعلی و عبدالحسین و غیره مس این اسامی بی وضو چه صورت دارد؟

(ج) - مس مضاف الیه اسماء مذکوره محل اشکال است، والله العالم.

۲- (س) وضو گرفتن در حضور ضعیفه اجنبیه - با نظر کردن آن - جائز است؟ بر فرض عدم جواز، غیراجنبیه با اجنبیه در این حکم اند برابرند یا خیر؟

(ج) - وضو صحیح است هر چند کشف بدن - با علم به نظر کردن اجنبیه - احتیاط در ترک آن است، والله العالم.

۳- (س) شخص در نیت غسل - از وجوب و ندب - و در نیت نماز - از اداء و قضاء به واسطه ی مشخص نبودن وقت - معطل است، آیا نیت ما فی الذمه و ما فی الواقع و نفس الامر نماید، کفایت می کند یا خیر؟ و بر فرض عدم کفایت، چه طور نیت نماید؟

(ج) - کفایت میکند، والله العالم.

۴- (س) دواجاتی که از ذمی و غیر آن - از کفار در بازار مسلمین - خریده می شود، چه مایع بوده باشد چه جامد، پاک است یا نجس؟ و هکذا دوهائی که اطباء کفار که در معالجه شخص خودشان به مریض مداوا می کنند، بدون مباشرت دست؟

(ج) - تا علم به نجاست نباشد، محکوم به طهارتست، والله العالم.

۱- (س) گِلِ کوچه با نجاسات متعدده - به واسطه مرور انسان و حیوانات - ممزوج و مخلوط شده، پای حیوانات و لباس و پای انسان به همین گِلِ آلوده می شود و تطهیر شرعی پای حیوانات ابدأً ممکن نیست و انسان را هم - همه روزه در طول پنج شش ماه زمستان و بهار - تطهیر در نهایت ع-سرت و سختی است، آیا ممکن است که حکم نجاست از آن گِلِ برداشته شود یا خیر؟

(ج)- بر فرض نجاست، حکم برداشته نمیشود؛ لکن علم به اینکه - همه نقاط آن کوچه در همه این اوقات - نجس است، غالباً بعید است، والله العالم.

۲- (س) چگه که از سقف حمام می افتد - بدون علم بر نجاست آن - نجس است یا خیر؟

(ج)- بدون علم محکوم به طهارت است، ولی هرگاه معلوم است که از بخار آب نجس است، باید اجتناب نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) متیمم از غسل جنابت، نماز در مسجد می خواند(۱) یا نه؟

(ج)- ظاهراً - مادامیکه تیمم بر او م-شروع است - عیب ندارد مگر تیمم در ضیق وقت.

۴- (س) متنجس غیرسا تر که ملبوس یا محمول باشد که ضرر ندارد در نماز، آیا ولو عین نجس هم در آن باشد یا نه، که فقط در آنجا است که عین نداشته باشد یا ازاله کند؟

ص: ۲۷

۱- [۱] . میتواند بخواند یا نه؟.

(ج) - محمول غیرساتر و کذا لباس غیرساتر عیب ندارد، هر چند ملوث به عین نجاست باشد، مثل خون و نحو آن بلی احوط احتیاط از محمول نجس العین است، مثل اجزاء میته و کلب و خنزیر، والله العالم.

۱- (س) زید تمام حرکات و سکونات و عقایدش در موارد، اظهار مخالف با طریقه حقه جعفری است و در تمام اوقات تنقید (۱) از احکام شرع، و با مرتدین فطری بهائی و امثال آن معاشرت و مواصلت می کند به اندازه که از برای عمر و علم حاصل است که زید از طریقه جعفری خارج و مرتد فطری است، فقط چیزی که باقی است، زید لساناً نمی گوید که من دارای فلان عقیده هستم؛ آیا تکلیف معاشرت با او چیست؟

(ج) - در صورت علم به کفر، با رطوبت با او ملاقات نکند، والسلام.

۲- (س) در اعضاء وضو یا غسل، شخص هرگاه احتمال دهد که شاید خون رسیده باشد یا مجروح بود، احتمال دهد شاید خون آمده باشد، تفحص لازم است یا نه؟

(ج) - احتمال - از جهت طهارت و نجاست - محتاج به فحوص نیست؛ و از جهت مانع بودن - در محل غسل یا وضو - محتاج به فحوص است، والله العالم.

ص: ۲۸

۱- (س) شخص وضو می گیرد یا غسل می کند برای غایتی مثلاً برای قرآن خواندن؛ بعد از وضو یا غسل، آن غایت را به جا نیاورد؛ آیا وضو و غسل او را صدمه می رسد و عیب می کند یا نه؟

(ج)- عیب نمیکند، والله العالم.

۲- (س) طفل نزدیک به بلوغ از طهارت و نجاست خبر می دهد؛ به عبارت اخری می گوید فلان نجس را تطهیر کرده ام یا آن که بعد از قضای حاجت می گوید طهارت گرفته ام؛ آیا قبول است یا نه؟ در صورت تعلیم کردن پدرش، آداب طهارت و نجاست و استنجاء را چه طور است؟ قبول است یا نه؟

(ج)- هرگاه از گفته او اطمینان حاصل شود، میتوان معامله طهارت نمود، و الاً مشکل است، والله العالم.

۳- (س) حضرت حجه الاسلام در رساله فرموده اید چرک زیر ناخن حال سایر اجسام دارد درنجس شدن و پاک شدن، مگر عرفاً او را جسم نگویند که در این صورت نجاست و طهارت نسبت به محل داده می شود؛ آیا شخص شك کند در این که چرک زیر ناخن مرا جسم می گویند عرفاً، یا نه؟ در صورت شك در تجسم، تکلیف چیست؟ پاک است یا نجس؟

(ج)- در صورت شك، احتیاط نماید.

۱- (س) ادخال میت غیر مغسّل در مسجد - بدون آن که موجب تلویث و تنجیس شود - جائز است یا نه؟ و بر تقدیر جواز فرقی میان جنب و یا حائض و نفساء او با متطهر هست یا نه؟

(ج) - در جنب و حائض و نفساء احتیاط کنند، ولی ادخال میت در مسجد کراهت دارد.

۲- (س) وضع قرآن بر سینه میت غیر مغسّل جائز است یا نه؟ و - بر فرض عدم جواز - فرقی بین مماسه قرآن با بشره ی میت و یا وضع بر روی لباس او هست یا نه؟

(ج) - بسمه تعالی، در مماسهی خطوط با بشره احتیاط کنند.

۳- (س) حکم تخلّل حدث اصغر و یا حیض و نفاس و استحاضه را در اثنا اغسال ثلثه میت بیان فرمائید.

(ج) - بسمه تعالی، حکم به وجوب اعادهی غسل مشکل است؛ لکن احوط، اعاده است بعد از اتمام؛ و همچنین در اثنا تیمّم.

۴- (س) بنا بر اشتراط مطهریت ارض، جفاف عرفی و طهارت او ولو به قاعده کل شیء طاهر بر فرض علم به نجاست و یا گل بودن - مثل زمستان - آمد و شد در مساجد جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، در صورتی که سابقه علم به نجس بودن زمین مسجد باشد، باز هم حرام است؟ به عباره اخری حرمت تنجیس در صورتی است که زمین مسجد پاک باشد یا مطلقاً اگرچه سابقاً هم دیگران نجس کرده باشند، باز هم حرام است؟ و اگر حرام شد، نماز در مسجد حکمش چیست؟

(ج) - در صورتیکه ته کفش نجس باشد و علم داشته باشد به نجاست، باید اجتناب کند از رفتن مسجد؛ ولی تمام جاهای مسجد آثار مسجدیت بر آن مترتب نیست، چونکه ممکن است که مرافقی از برای مسجد باشد که قصد مسجدیت در او نشده باشد.

۱- (س) دستمالی که آلوده به عین نجس است، از قبیل خون زاید بر درهم و یا بول و منی در جیب مصلی، آیا حکم محمول نجس دارد و نماز باطل و یا متنجس و نماز صحیح است؟

(ج) - مانعی ندارد.

۲- (س) اهل کتاب - یعنی یهود و نصاری - پاکند یا نجس؟ و بر فرض نجاست، دلیل شرک است یا دلیل دیگری دارد؟

(ج) - بسمه تعالی، نجس هستند و دلیل دیگر هم دارد که شامل غیر مشرک هم هست.

۳- (س) گِل بازار و یا خیابان و کوچه - در صورتی که اطراف شبهه محصوره باشد، به این معنی که لااقل در هر ده قدم و یا پنجاه قدم یک قدم معلوم النجاسه است - در نظر مکلف حکمش چیست؟

(ج) - در چنین فرضی، لازم الاجتناب نیست و لکن برای نماز اگر عین آن گِل در لباس باشد، خوب است محو شود.

(س) در تطهیر نجاسات در آب کر و جاری، می فرمائید یک دفعه کافی است، و در ظروف متنجسه می فرمائید باید سه دفعه شسته شود، آیا کفش -

۱- مانند ارسی که با چرم دوخته باشند یا تیماج - حکم کدام دارد؟ همین طور کلاه غدی یا کلاه کاغذی حکم کدام یک دارند؟ و این تطهیر که از قول سرکار مرقوم شد، از کتاب سؤال و جواب آقا میرزا محمدتقی شیرازی - اعلی الله مقامه - که محشی است به حاشیه سرکار و آقای سید ابوالحسن اصفهانی و آقای میرزا محمدحسین نائینی و آقای سید محمد فیروزآبادی و آقای آقا محمد مهدی صدر - مدظلکم العالی - مرقوم است، آقا طریق حکم الله مرقوم و به مهر یا امضاء شریف خودتان مزین فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مذکورات در سؤال، حکم ظروف ندارند، مهر عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله که استعمال از آب قنوت - مملو که جاریه در سطح زمین و یا زیر آن - در طهارت و رفع احتیاج از قبیل اکل و شرب و غیرذلک مّایحتاج - جائز است یا نه؟ در صورت جواز، آیا ذخیره کردن به چند روزه جائز است یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، قنوت مملو که جاریه بر سطح زمین استعمال آن از قبیل شرب و تطهیر و طبخ و نظائر آن ظاهراً عیب ندارد با قید عدم ضرر مالک عرفاً، و اما استعمالات - آن در حالت بودنش در زیر زمین - محل اشکال است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حوضی که آب مباح در آن است و گاهی هم همسایگان می روند آب غصبی شق النهر می کنند و داخل آن حوض می شود و خارج می شود، آیا

۱- استعمال آن آب به جهت طهارت از حدث و غیره جائز است یا خیر؟ و بنا بر عدم جواز، عسر و حرج مجوز آن می شود یا خیر؟

(ج)- استعمالش جائز نیست حتی در صورت عسر و حرج.

۲- (س) هرگاه در خانه مجرای نهر آبی است که مال اهل دشت است و به جهت زراعت می برند، چون که تمام هفته جریان ندارد و بعضی از ایام آن خانه آب نمی آید، صاحب خانه - با عدم علم به کراهت مالکین آن نهر، از غیر این که مجری را تغییر دهد وسط همان مجری - یک حوض درست می کند که تقریباً شش هفت کر آب می گیرد به جهت استراحت ایامی که آب نمی آید، آیا استعمال آب آن حوض که از این نهر پر شده جهت رفع حدث و غیره جائز است یا نه؟

(ج)- هرگاه استعمال صاحبخانه فقط از جهت رضایت صاحب آب باشد نه حق شرعی، مجرد عدم علم به کراهت مالکین کافی نیست؛ و اگر از جهت حق شرعی باشد یعنی صاحبخانه حق داشته باشد که تمام حوائج همه ایام را از آن آب بگذراند، میتواند به قدر حاجت حوض درست کند، اگرچه مالکین کراهت داشته باشند، والله العالم.

(س) هرگاه شخصی خانه خرید که مجرای آبی از غیر در آن هست، و آن باغچه هم که دارد از آن نهر شرب می شود، و لکن مشتری در وقت خریدن از بایع نمی پرسد که این باغچه از این نهر آب دارد یا خیر و بایع هم فوت کرد، آیا از برای مشتری اشکالی دارد که آن باغچه را از این نهر شرب نماید یا خیر؟ در

۱- صورتی که مظنه مشتری به این است که آن باغچه از این نهر شاید حق شرب نداشته باشد؟

(ج) - مشروب شدن در زمان بایع ظاهر در استحقاق است؛ پس اگر خانه با همه توابع فروخته شده باشد ولو به ذکر اجمالی، و به حسب عرف آن ولایت آب هر محلی منضمماً به محل فروخته میشود، مشتری میتواند باغچه را مشروب کند، مگر علم داشته باشد که حق ندارد.

۲- (س) در استعمال آب از برای غسل و وضو که اباحه شرط صحت است، آیا عدم علم به غضب، کفایت می کند یا علم به اباحه شرط است؟

(ج) - علم شرط نیست، بلکه احراز اباحه ولو به اماره شرعیه کافی است.

۳- (س) حوض - که از قدیم الایام جنب نهی - ساخته اند در کوچه و وقف نموده اند و آب آن حوض هم از قدیم الایام از همین نهر باز می کردند و مانعی هم نداشته، فعلاً اگر مالکین آن آب مانع شوند، حکم به غضب آب آن حوض می شود یا آن که همان تصرف سابق عمومی کفایت می کند و آب را می توان باز نمود و طهارت و استعمالات دیگر نمود؟

(ج) - ظاهراً همان تصرف سابق کافی است مادامیکه علم به خلاف نباشد، والله العالم.

(س) در اثناء وضو اگر اختیاراً آن عضو را که شسته خشک کند، مثلاً با دستمال یا به سبب گرمی هوا یا حرارت بدن آن عضو خشک بشود، اشکال دارد وضو یا نه؟ و به واسطه خلافی که علماء در معنی موالات در وضو فرموده اند،

۱- در مفروض سؤال اگر موالات به هر معنی باشد اگر اشکال داشته باشد که اختیاراً خشک کند اشکال باقی است یا به یک معنی اشکال ندارد؟ و به معنای دیگر مشکل است؟ در هر صورت به طریق متعارف نوعاً وضو می گیرند، در اثناء وضو مثلاً جوراب می کنند، عمامه بر می دارند، مسح می کنند، یک مقداری از اعضاء خشک می شود، مشکل می شود وضو ساختن؟

(ج)- چنانچه موالات - که عبارت از پی در پی باشد - به هم نخورده باشد، هر محل از وضو که خشک شود - و او خود شخص به دستمال خشک کند - اشکالی ندارد، در صورتیکه به قدر مسح رطوبت در اعضاء باشد، و چنانچه موالات به عنوان دیگر باشد که علماء فرموده اند در وضو که تا عضو سابق خشک نشده عضو لاحق شسته شود، آنهم اگر بعضی از عضو خشک شود ولو عمداً که مقداری در عضو رطوبت باشد، آنهم ظاهراً اشکالی ندارد و همین مقادیرها که عمامه برمی دارد یا جوراب میکند و مقداری رطوبت در عضو سابق است، معلوم نیست ضرر داشته باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) اگر کسی در صغارت غسل بر او واجب شد، مثل این که مس میت نمود و غسل نمود و اول کبارت نیز غسل بر او واجب شد، غسل زمان کبارت را نمود و نیت غسل سابق را ننمود، آیا غسل او صحیح بوده؟ و نماز و روزه این چند سالی که نیت آن غسل سابق ننموده، صحیح است یا خیر؟

(ج)- اگر غسل زمان کبارت واجب بوده، کفایت از غسل سابق میکند. الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) آیا طائفه یهود که در این صفحات می باشند و خودشان را جدیدالاسلام می نامند و می گویند ما جدیدالاسلام می باشیم، لکن از ذبیحه مسلمین و پیه و روغن و غیره اعراض می نمایند، نه دختر از مسلمان می گیرند و نه دختر به مسلمان می دهند، آیا جزء مسلمین محسوب می شوند یا خیر؟ و رفتن مسلمانان در حمامی که این ها می روند، صحیح است؟ یعنی با رطوبه (۱) ملاقات با این اشخاص نمودن جائز است یا خیر، در صورتی که قطع داشته باشد که دروغ می گویند و یهودی می باشند؟

(ج) - البته با قطع به اینکه یهودی بر یهودیت خود باقی است، اظهار اینکه من مسلمان شده ام فائده ندارد.

۲- (س) شخص صبح بیدار می شود در حالتی که جنب است و به غسل کردن نمی رسد، اگر بخواهد تطهیر کند خود را و تیمم نماید، وقت می گذرد یا این که ممکن نیست تطهیر - از جهت سردی هوا یا ملوث شدن و نجس شدن اعضاء دیگر - آیا با این حال با لباس نجس می توان نماز خواند؟

(ج) - در مفروض سؤال تا ممکن است تقلیل در لباس نجس نماید و با عدم امکان تقلیل در لباس نجس، تیمم نموده و با لباس نجس نماز بخواند، انشاءالله صحیح است، و این حکم در صورتی است که - به ملاحظه برودت یا اعذار شرعی دیگر - متمکن از بیرون نمودن لباس نباشد، و الا با تمکن متعین است عاریاً نماز بخواند، والله العالم.

ص: ۳۶

۱- (س) در وقت وضو گرفتن می توان با دو دست صورت را وضو داد یا خیر؟ و در حین اشتغال به مسح رجلین می توان مشغول به اقامه گفتن شده یا خیر؟

(ج)- شستن صورت به قصد وضو با دو دست هم جائز است و احوط آن است که اقامه را بعد از فراغ از وضو مشغول شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) بعد از ساکت شدن جوش آب انگوری که سرکه نهاده اند، قدری از ظرف خالی می ماند به سرکه شدن آب انگور جای ظرف خالی بالتبع پاک می شود یا نه؟

(ج)- بسمه تعالی، پاک میشود، والله العالم.

۳- (س) هرگاه شخص غسل میت داده، به خیال نجس نبودن غسله آن به جامه اش ملاقات کرده، و دو سال در آن جامه نماز خوانده، باشد حکم چیست؟

(ج)- مقدار زمانی را که یقین دارد که با آن جامه - قبل از تطهیر - نماز خوانده باید قضاء نماید.

۴- (س) بیان فرمائید این مسئله شرعی: شخصی - در عالم جهالت که عارف به مسئله نبود - وطی کند با الاغ یا ماده گاو، شخص دیگری را بعد از چند سال عارف به مسئله شد که حیوان موطوئه گوشت آن حرام می شود، در این مدت معاشرت با صاحب حیوان داشت از حیث رفت آمد و غذا خوردن، و این شخص واطی مال ندارد آن حیوان را بخرد و بسوزاند، آیا تکلیف این مرد واطی چیست و آیا اخبار به مالک حیوان لازم است یا خیر؟

(ج)- نجاست حیوان مزبور شرعاً معلوم نیست، و همچنین نجاست شیرش معلوم نیست بلکه معلوم طهارت آن است و معلوم نیست بر واطی لازم باشد اخبار مالک، و الله العالم.

۱- (س) وقت داخل نشده، شخص می داند اگر خود را جنب کند باید تیمم کند در وقت، آیا جائز است با حلیله خود جماع کند یا نه؟ یا آن که وقت داخل شده و می داند اگر جنب شود باید تیمم کند، حلال است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، جائز است در هر دو صورت و بهتر ترک است.

۲- (س) کسی که قصدش نه غسل کردن و نه تیمم کردن - در وقت یا خارج وقت - جماع با زوجه اش کند، حلال است یا نه؟ و اولادش ولد شبهه می باشند یا نه؟

(ج)- هرگاه معتقد وجوب آنها باشد، اولادش حلالزاده است.

۳- (س) شیء متنجس در دهن یا مطلق باطن انسان بودن، آیا باطن به ملاقی آن نجس می شود یا نه؟ و اصل باطن به هیچ وجه نجس می شود یا نه؟

(ج)- علی الاقوی هرگاه متنجس از خارج وارد باطن بشود، مثل دهن متنجس نمیشود.

۴- (س) مسح پا را به دفعات کشیدن جائز است یا نه؟ به این طریق که یک دفعه از اول تا به آخر نکشد، بلکه قدری بکشد، دست بردارد، دو مرتبه بکشد قدری، باز دست بردارد، دفعه سیم تمام کند، صحیح است یا نه؟

(ج) - هرگاه منافعی با موالات نباشد ضرر ندارد، با ملاحظه عدم اختلاط رطوبت دست با رطوبت محل.

۱- (س) در زمین غصبی یا لباس غصبی یا فرش غصبی جماع جائز است یا نه؟ بر فرض وقوع آن جماع حرام، اولاد آن چه حکم دارد؟

(ج) - هر نحو تصرف در مال غصبی جائز نیست، ولی اولاد حلالزاده است.

۲- (س) در اماکن متبرکه و مشاهد مشرفه که غالباً صحن و حوض آب و حرم های آن عمل دیوان صرف کرده اند، مظنون است که لایابالی بودند و از مالیات صرف کرده اند، نماز و وضو در آن ها صحیح است یا نه؟ و در صورت عدم علم، می شود حمل بر صحت کرد از طریق دیگر یا نه؟

(ج) - محمول بر صحت است.

۳- (س) رسم است - در این ولایت مهربان - انگور را به پای خودشان در ظرف می فشرند و [می] کوبند، آب او را شیره می کنند و تفل و پوست انگور را در ظرف - که خمره است - می گذارند، بعد از مدتی آب انگور - ی که در میان تفل و پوست انگور مانده - به خودی خود جوش می آید؛ پس از جوش بعد از مدتی از جوش باز ماند و می رسد و خوردنی می شود، ولی در میان اهل مهربان به آن ترش می گویند نه سرکه، و قدری با سرکه در لون و طعم تفاوت دارد؛ پس در این صورت این ترش نجس و حرام است یا نه؟ سابقاً به خدمت مبارک استفتاء کرده بودیم فرموده بودید نجس و حرام است، قبول نکردند، به زودی جواب بفرمائید لازم است.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه از چوب های درشت خوشه داخل در آن باشد، پاک شدنش - به سرکه شدن آن - مشکل است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخص بدنش نجس بوده و فراموش نموده تطهیر را، و با رطوبت م_سریه با اشخاصی و اثاث البیتی ملاقات کرده و بعد از متذکر شدن از برای او ع_سر و حرج است گفتن به آن ها و تطهیر همه آن اساس، تکلیفش چیست؟ و آیا خودش باز با همان اشخاص و آن اثاث می تواند با رطوبت م_سریه ملاقات نماید یا خیر؟

(ج)- در امثال این امکنه که ما در آن تعیش داریم و آب جاری و کر و حمام زیاد است، انسان یقین میکند که اسبابی که وقتی نجس شده، و هم دست و بدنی که وقتی نجس شده، تا به حال مکرراً ملاقات کرده است گُر یا جاری را، دیگر ملاقات با آنها اشکالی ندارد؛ بلی هرگاه ظرفی باشد که بنابراین نیست آن را به میان کر یا جاری داخل کنند، مثل خمره، از آن باید اجتناب کند.

۲- (س) شخص جنب اجرت حمامی ندارد، ولی زیادی از مستثنیات دین دارد؛ آیا در این صورت جائز است تیمم نماید؟ یا باید از ما ذکر بفروشد و اجرت اغتسال نماید؟ و اگر در این صورت قرض کردن ممکن باشد ولی از برای شخص خود ذلت می بیند در استقراض، ولو بالنسبه بنوع ذلت نباشد، آیا در این صورت استقراض واجب است یا خیر؟

(ج) - هرگاه ممکن است فروختن یا رهن گذاردن، تیمم جائز نیست، و هرگاه استقراض ذلت و حرج باشد، تیمم جائز است، والله العالم.

۱- (س) صابون و شمع کافوری و چرم که از بلاد خارجه می آورند و مهر خارجه زده اند، آیا این ها را از مسلمان گرفتن جائز است، در صورتی که علم به سابقه آن نداشته باشیم یا نه؟

(ج) - هر چه مشکوک باشد که پیه حیوانی دارد عیب ندارد، و اما جلود که از خارجه میآورند اگر از دست مسلمی اخذ شود که احتمال داده شود او عیب ندارد.

۲- (س) از بلاد اسلام چرم و پوست را از زمین یافتن چه طور است؟ مثلاً یک جلد قرآن بیابد که جلد آن چرم باشد، بیان فرمائید.

(ج) - ضرر ندارد انشاءالله.

۳- (س) کسی معذور، به عوض غسل تیمم نمود، بعد آن تیمم بشکست، در آن وقت اگر بخواهد نماز واجبی بکند، آیا باید تنها تیمم نماید یا تنها وضو بسازد؟ یا هر دو را؟ و مقدم کدام است؟ و مؤخر کدام؟ و به چه نیت بکند؟

(ج) - معذوری که تیمم نمود عوض غسل و بعد محدث به حدث اصغر شد، در صورتیکه عذرش باقی باشد، اقوی کفایت وضو است و احوط ضمّ تیمم است به وضوء.

۱- (س) مسجدی است از قدیم الایام در بلد ساری معروف به مسجد جامع؛ حوض کوچک در گوشه مسجد است، از قدیم است؛ حوض بزرگی هم در وسط، یکی از اعیان احداث کرده است به واسطه این که حوض قدیمی کافی نبوده است و نیست؛ وضو ساختن در این حوض چه صورت دارد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه عمارت مسجد توقف داشته باشد به حوض مزبور، اشکال ندارد، ایضاً در مفروض سؤال بعید نیست وضو دیگران در آن صحیح باشد.

۲- (س) خون صاحب عادت هفت روز اگر از عادت بگذرد، تکلیف ترک عبادت است یا نه؟ و اگر در هفت قطع شد و غسل نمود، در روز هشتم بازدید، آیا تا چند روز ترک عبادت یا عمل به احتیاط نماید؟

(ج) - اگر از عادت گذشت، تا ده روز را صبر کند؛ یعنی معامله حیض کند، ولو تخلل یک روز یا دو روز طهر هم بشود و اگر بر ده روز قطع شد، تمام حیض بوده، و الاً زاید از عادت و استحاضه قرار بدهد، حتی از گذشته، و با تخلل طهر احوط در یوم پاکی جمع مابین تروک حائض و افعال مستحاضه است، والله العالم.

۳- (س) حجت بودن قول ذوالید به نجاست چیزی قبل از استعمال و بعد از استعمال، تفاوت دارد یا نه؟ مثل این که در جائی چائی خورده ایم و بعد از چند روز صاحب فنجان خبر داده که من ندانسته بودم که فنجان متنجس بود، بعد از آن فهمیده ام که متنجس است، تکلیف چیست؟

(ج) - در حجیت قول ذی الید، فرق نیست قبل از استعمال و بعد از آن.

۱- (س) جاهل به مسئله - قبل از وقت، - غسل جنابت را به قصد وجوب نماید، چه طور است؟ و اگر نماز قضاء در ذمه اش باشد و خیال گذاردن نباشد، می تواند وجوباً نماید (۱) یا نه؟

(ج) - قصد وجوب قبل از وقت برای جاهل به مسئله ظاهراً مضّر به صحت غسل نیست و اما ملتفت، به مجرد اینکه قضاء واجبی به ذمه دارد، معلوم نیست بتواند قصد وجوب نماید، با اینکه خیال خواندن ندارد و بهتر این است که قصد قربت مطلقه نماید.

۲- (س) در مدارس طلاب وضو گرفتن و نماز خواندن - در صورتی که حال وقف آن معلوم نباشد و مزاحم حال طلاب نباشد، نمازش - صحیح است یا خیر؟

(ج) - اگیر سیره بر اینگونه استعمالات جاری باشد، مثل آنکه در شارع عام داشته باشد که مردم آمد و شد نمایند، عیب ندارد انشاءالله.

۳- (س) آیا طائفه بهائی و بابی و ازلی جزء کفارند یا خیر؟ طائفه شیخیه نیز می توان ملحق به بهائی نمود یا آنکه آن ها جزء مسلمانها می باشند و پاکند؟

(ج) - کافر کسی است که انکار کند خدا یا پیغمبر یا ضرورتی از ضروریات اسلام یا چیزی را بداند که پیغمبر او را از جانب خدا آورده است؛ یا اعتقادش این باشد

ص: ۴۳

۱- [۱]. وجوباً غسل نماید.

که شریعت پیغمبر خاتم صلی الله و علیه و آله وسلم نسخ شده است، پس از تحقق یکی از این امور، محکوم به کفر و احکام کفر بر آنها جاری است.

۱- (س) مسح تا ساق پا کشیدن صحیح است یا نه؟ و موجب بطلان وضو می شود یا نه؟

(ج)- اگر به قصد تش-ربیع نباشد، بلکه زیادی را قصد لغو میکند، ضرر ندارد ظم(۱) - طبا(۲) - عبدالکریم (۳).

۲- (س) مسح را تکرار کند، صحیح است یا نه؟ و استیناف در وضو چه حکمی دارد؟

(ج)- در غیر وسواس به جهت زیادتی یقین ضرر ندارد و استیناف هم مانع ندارد. ظم-طبا-ع.

۳- (س) در تیمم کفین را با هم از رستنگاه مو بکشد تا بالای چشم، کفایت می کند یا نه؟ و تکرار آن صحیح است یا نه؟

(ج)- صحیح است و تکرار هم ضرر ندارد، ظم-طبا بجهت تحصیل یقین-ع.

ص: ۴۴

۱- [۱]. ظم [کاظم آخوندی خراسانی].

۲- [۲]. طبا [طباطبایی صحاب عروه الوثقی].

۳- [۳]. عبدالکریم [حائری].

۱- (س) چیزی که کم از ساتر باشد می فرماید - با وصف نجس یا متنجس همراه مصلی باشد - ضرر ندارد، هرگاه مشکوک باشد که آیا به قدر ساتر هست یا نه، چه صورت دارد؟

(ج) - چون شک در مانع است، بنا بر عدم گذارد. طب-ع.

۲- (س) حوض مدرسه که غالباً عوام ها در آن جا وضو می گیرند و نمی دانیم وقف خاص طلاب است یا عام، به فعل بعض عوام ظن حاصل می شود، کفایت در اباحه وضو می کند یا نه؟

(ج) - ضرر ندارد انشاءالله.

۳- (س) قول ذوالید - در کریت و قبله - معتبر است یا نه؟

(ج) - اعتبار ندارد. ظم-ع.

۴- (س) طلا و نقره ی مسکوک به آیات قرآن یا اسماء مبارکه معصومین E در ید کفار، گرفتن از ید کفار واجب است؟ در صورت وجوب قیمت را به عادلۀ ی سوق مسلمین به او باید داد یا هر قیمت بگوید باید داد؟ یا آن که طلا و نقره ی مسکوک با خود قرآن فرقی دارد؟ جواب را مرقوم فرمائید.

(ج) - در فرض سؤال وجوب گرفتن از دست کفار معلوم نیست، ولی چنانچه به ید مسلم باشد در جائیکه معرض باشد، به کفار ندهد، والله العالم.

(س) مالت که شیشه در بست به قولی از فرنگک یا از هندوستان می آورند و روغن ماهی دارد، به اشخاصی که سینه درد دارند یا بعضی مرض ها اطبا تجویز

۱- می کنند، بعض اوقات در ید مسلمین این زمان، بعضی اوقات در ید کفار، خوردن این مالت جائز است یا خیر؟

(ج)- در صورتیکه نجاست او مشکوک باشد اشکالی ندارد، ولی راجع به روغن ماهی که از ید کفار گرفته شود، از [جهت] جبهه [حلیت] حلیه مشکل است، والله العالم.

۲- (س) جزئی از باطن اگر ظاهر شود و ملاقات با نجاسات خارج نماید، بعد از زوال عین آیا باید تطهیر شود یا منفعل نمی شود بدون عین؟ مثل آن که زبان را به دست برساند بمالد و نحو آن؟

(ج)- ملاقات باطن با نجاست در ظاهر - به نحویکه مثال زده شده است ظاهراً - سبب انفعال است، لکن بعد از عود به باطن یا نبودن عین، محتاج به تطهیر ظاهراً نباشد، هر چند احتیاط بد نیست.

۳- (س) آیا جائز است بدون طهارت مس نمودن چیزهایی که حاکی است از اسماء محترمه و یا به اشاره در چیز نوشته شود مثل طلسمات و ضمائر و اسماء اشاره که مرجع اسمائی است که منوط به طهارت است و مثل شماره ی حروف کلمات به حساب جمل در کبیر و وسط و صغیر آن و کذا کلماتی که بیرون می آورند در صفحه کاغذ و تخته و فلزات که محل و زمینه آن به صورت خط باقی می ماند که محسوس هوا و فضائی است که جای کلمه بوده، یا آخرین جزئی که به کلمه ی مخرجه متصل بوده با حجاری که به عمق حجاری می شود و مثل مس نمودن بیوتات و اشکالی که عدد حروف را به طریق وفق اعداد می نویسد؟

(ج) - احوط ترک مسّ است نسبت به اشیاء حاکیه که ذکر شده و ظاهراً آنچه به صورت خط است - از صفحه کاغذ و تخته و فلزات - در حکم خط است، بلی اگر صورت خط به هیچ نحو باقی نباشد، مجرد اینکه این مکان قبلاً محسوس با خطّ بوده، موجب حرمت مسّ نیست و خط برجسته از سنگ یا آنچه به عمق حجاری شده در حکم خطّ است.

۱- (س) هرگاه شخص در غراب به واسطه این که محلّ وضویش نجس است تیمّم کرد و مدّتی نماز خواند، آیا اعاده لازم دارد یا خیر؟ و حکم این تیمّم حکم بدل از غسل است یا خیر؟

(ج) - در صورت مفروضه تیمّمش صحیح است و قضاء نماز لازم نیست، و اگر تیمّمش بدل از غسل باشد، بعد از نقض او به حدث اصغر، یک تیمّم ما فی الذّمه برای نمازش کافی است، مادامیکه عذرِ اولی باقی باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) هرگاه دست تا شانه نجس شود و تا مرفق فرو برند در کزّ یا آب جاری، آیا آن قدری را که فرو برده، پاک می شود یا خیر؟ و هم چنین هرگاه ظرفی مثل پاتیل و غیر آن نجس شود و بخواهند او را تطهیر نمایند، در کزّ بگردانند که به تدریج زیر آب برود، پاک می شود یا خیر؟

(ج) - هر مقداریکه از بدن متنجس - به واسطه فرو بردن در کزّ یا جاری - پاک میشود، نجس بودن مافوق آن مضر نیست به طهارت آن چه با کزّ ملاقات کرده و ظرف مزبور و امثال آن به گردانیدن در کزّ به تدریج پاک میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخص در نیت غسل از وجوب و ندب و در نیت نماز از اداء و قضاء به واسطه مشخص نبودن وقت معطل است آیا نیت ما فی الذمه و ما فی الواقع و نفس الامر نماید کفایت می کند یا خیر و بر فرض عدم کفایت چه طور نیت نماید؟

(ج) - کفایت می کند والله العالم (۱)

۲- (س) حضرت حجهالاسلام در عروه الوثقی (۲) فرموده اید هرگاه در مسح وضو قوه جریان داشته باشد عیب ندارد و هکذا در تشهد فرموده اید در وسعت وقت مصلی می تواند در نماز پنجگانه تشهد مخفف بخواند اما در بعضی از رساله ها احتیاط کرده اید چه طور است در مسح قوه جریان مضر نیست و تشهد مخفف مطلقاً جایز است یا چه طور است؟

(ج) - عمل به نحوی که در عروه الوثقی مسطور است صحیح است و چنانچه اختلافی با رساله ها باشد احتیاط است البته مراعات احتیاط بهتر است. (۳)

۳- (س) گل کوچی با نجاسات متعدده بواسطه مرور انسان و حیوانات ممزوج و مخلوط شده پای حیوانات و لباس و پای انسان به همین گل آلوده می شود و تطهیر شرعی پای حیوانات ابداً ممکن نیست و انسان را هم همه روزه در طول پنج شش ماه زمستان و بهار تطهیر در نهایت عسرت و سختی است آیا ممکن است که حکم نجاست از آن گل برداشته شود یا خیر؟

ص: ۴۸

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۹۸.

۲- *. مقصود حاشیه عروه الوثقی است.

۳- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۱۸.

(ج)- بر فرض نجاست حکم برداشته نمی شود لکن علم به اینکه همه نقاط آن کوچه در همه این اوقات نجس است غالباً بعید است و الله العالم (۱)

۱- (س) مراد از خطمی که در شستن سر امر به آن شده کل آن است یا برگ یا ساق یا ریشه آن یا مخلوط از همه که مأمور به را عمل کرده باشد یا آنکه هر کدام از آنها که متبادر است هر کدام است معین بفرمائید با آنچه در نظر مبارک متبادر است اگر با تبادر باشد.

(ج)- ظاهراً مراد کل آن باشد و الله العالم (۲)

۲- (س) عرق حمام نجس است یا نه؟

(ج)- اگر شک باشد که عرق از آب نجس است یا پاک محکوم به طهارت (۳)

۳- (س) رسم است در این ولایت انگور را در ظرف می گذارند به خودی خود به جوش می آید بعد از رسیدن --(عبارت ناخوانا)-- نه سرکه در لون و طعم قدری با سرکه هم تفاوت دارد بنا بر اینکه آب انگور به جوش آمدن نجس و حرام است این ترش نجس و حرام می شود یا نه؟

(ج)- با فرض جوش آمدن تا سرکه نشده نجس و حرامست و اگر جوش آمدن معلوم نیست یا سرکه شدنش معلوم است ضرر ندارد و الله العالم (۴)

ص: ۴۹

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۱.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۴.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۹.

۴- [۴]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۰.

۱- (س) زنی از دنیا رحلت نموده و یک پسر صغیر شیرخوار و شوهری و سه دختر صغیره و کبیره و بعضی متروکات دارد و صوم و صلوه یقینی بر ذمه دارد و به هیچ وجه وصیت هم ننموده است؛ و بعد آن پسر صغیر هم از دنیا رفته، حال آیا بر شوهر او - که ولی آن طفل است - یا وراثت دیگرش واجب است اداء نمودن آن صوم و صلوه یقینی آن مرحومه یا خیر؟

(ج) - به میزان صوم و صلوه ظاهراً باید ترکه موضوع شود، اگرچه احوط این است که از غیر مال صغار موضوع شود، والله العالم.

۲- (س) شخص صوم و صلوه یقین - خودش و از غیر خودش - بر ذمه او است، آیا می تواند نماز یومیّه خود را در وسعت وقت بخواند؟ و یا نماز مستحبی بخواند؟ و روزه قضاء خودش را و یا روزه مستحبی بگیرد؟ و آیا نماز قضای خودش مقدم است یا نماز قضای غیر؟

(ج) - ظاهراً نماز در وسعت وقت و نماز مستحبی ضرر ندارد و در قضاء در صورتیکه غیر مضیق باشد مخیر است و صوم مستحب را با اشتغال ذمه به واجب نمیتواند بگیرد.

۱- (س) خانه ایست ثلث و مصارف مال الاجاره او صوم و صلوه است و مستأجر این خانه پول ندارد مال الاجاره این خانه را بدهد، آیا بر این مستأجر واجب است شخصاً صوم و صلوه را به جا آورد یا می تواند صبر نماید هر وقت داشته باشد صوم و صلوه خریداری نماید؟

(ج)- با تمکن، بر ولی امر لازم است اخذ مال الاجاره نماید و به مصرف برساند و میتواند همین مستأجر را اجیر کند برای صوم و صلوه، به شرط اهلیت، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخص وصی از حال مویش مطلع نیست که مقلد که بوده که در مسائل اختلافیه مثل - اقامه و غیره - عمل نماید، تکلیف وصی را معلوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، طرف احتیاط را مراعات نماید، طریق نجات است.

۳- (س) موصى استیجار صوم و صلوه به مقدار تکلیف عمرش خواسته؛ و به فتوای حضرتعالی از اصل ترک خارج شود، ولی شخص وصی می داند که در زمان عمرش مسافرت کرده، ولی زمان مقدار طول مسافرت را نمی داند که به ترتیب عمل نماید، و حال اگر استیجار جمع بخواهد عمل نماید، ضرر صغیر است، و اگر جمع ننماید به چه نحو می فرمائید عمل شود؟ مرقوم فرمائید.

(ج)- حقیر عرض کردم که عبادات میت از اصل خارج میشود، در صورتی است که معلوم باشد اشتغال ذمه میت یا خودش اقرار به دین کرده باشد و مجرد وصیت به استیجار عبادات تمام عمر، معلوم نیست اعتراف به اشتغال ذمه باشد،

چون خیلی محتمل است که عبادات خود را به نحو دلخواه اطمینان نداشته و به نحو احتیاط مستحبی میخواستند قضا کنند، در این صورت هرگاه مقدار وفاء ثلث ترک عبادات را بدهند و در صلوه رباعیه مراعات جمع مابین قصـر و اتمام بشود، انشاءالله مجزی است، و صغار ورثه - بعد از بلوغ و رشد - هرگاه مراعات نمایند به نحویکه به همین نحو عمل تمام عمر است داده شود، خیلی مناسب است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) صوم و صلوه را که می خواهند به شخصی بدهند که از برای میت به جا بیاورد، اگر بدون صیغه بدهند، چه صورت دارد؟ میت فارغ می شود یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ذمه میت - در صورتیکه اصل عمل را به جای آورده باشد - فارغ میشود، ولی استحقاق عامل اجرت مسمی را تابع این است که اجیر شده باشد شرعاً، ولو به عنوان معاطات یا به عنوان جعاله باشد، والله العالم.

۲- (س) مصلی سلام نماز ظهر را فراموش کرد، بین نماز عصـر یا بعد از نماز عصـر به خاطرش آمد؛ تکلیف چیست؟

(ج) - اگر بعد از نماز عصـر به خاطرش آمد، ظاهراً نماز عصـرش محکوم بصرحه است، و اما نماز ظهر احوط این است که سلام او را بگوید و دو سجده هم به جا آورد؛ و اگر در بین عصـر است، احوط این است که سلام ظهر را بگوید و نماز عصـر را تمام کند و دو سجده سهو بخواند و نماز عصـر را اعاده کند، والله العالم.

(س) شخص کثیرالشک که باید اعتناء نکند و شکش اعتبار ندارد، اگر اعتناء به شک خود کرد و مطابق شکی که کرده عمل نمود و کلمات را در نماز

۱- مکرر کرد، یا بعد از نماز اعاده کرد، چه صورت دارد؟ در صورت تکرار، نماز باطل و در صورت اعاده، مرتکب بدعت شده یا نه؟

(ج)- کثیرالشک باید اعتناء به شکش نکند و به وظیفه خودش عمل کند؛ و اگر چنین نکرد نمازش باطل است؛ در بعض صور صحیح است و خواندن رکعت احتیاطاً مثلاً یا غیر لغو است و اگر به قصد وظیفه شرعی به عمل بیاورد، تشریح است.

۲- (س) بیدار نمودن شخص خوابیده را بدون اجازه جایز است؟ و بر فرض عدم جواز، برای نماز چه صورت دارد و فرقی هم هست در سعه وقت یا ضیق وقت یا خیر؟

(ج)- اگر ایداء او شود، حرام است و فرق در سعه و ضیق وقت نیست.

۳- (س) کثیرالشک و وسواسی هرگاه ظنّ به طرفی پیدا کنند، باید عمل نمایند و به جای ایشان حکم یقین دارد یا خیر، همان حکم شک باقی است و باید اعتناء نکنند؟

(ج)- ظاهراً باید به ظن عمل نماید، والله العالم.

۴- (س) در سوره مبارکه حمد با قصد قرآنی، قصد انشاء به مضامین آن می توان کرد یا نه؟ و هم چنین در بقیه اذکار و اقوال صلوه با قصد امر آن ها قصد انشاء می توان کرد؟

(ج)- بسم الله تعالی، بلی جایز است قصد انشاء به مضامین قرآن بالتبع در نماز با قصد قرآنی، و منافاتی ندارد و همچنین در بقیه اذکار و تسیّحات با قصد امر آن ها.

۱- (س) حدیث شریف لا تعاد را - نسبت به جاهل مرکب غیر ملتفت - در غیر موارد استثناء جاری می دانید یا نه؟ مثل این که مثلاً حرفی از حروف قرائت را از غیر مخرج ادا نماید.

(ج) - بسم الله تعالی، اداء حروف از غیر مخرج اگر خارج بشود از صدق عرف، در عرف عرب مبطل قرائت است و تعمیم لا تعاد در شبهه حکمیة مشکل است.

۲- (س) عادل دانستن امام خود را در نماز، شرط است یا نه؟

(ج) - شرط نیست، لکن ترک احوط است اگر بدانند عادل نیست.

۳- (س) آیا حدّ افق هر بلدی تا چه اندازه باید میزان گرفت؟ در قضاء و اداء صلوٰه و در صوم و افطار در شهر صیام، یا افق برای هر یک علی حده ملحوظ است؟ آیا کوه شیر کوه در هشت فرسخی و مناره مسجد جمعه در دوری اول (۱) و بلندی مفرط ثانی (۲) چگونه است؟

(ج) - میزان افق به حسب ظاهر بلندی ها در محل و حول آن در صورتی است که از عادت خارج نباشد؛ آفتاب اگر در مناره مسجد جمعه دیده شود، هنوز غروب نشده؛ و اگر در صبح ببینید طلوع است و اما دیدن آفتاب سر کوه هشت فرسخی یا نبودنش در اطراف خودش معیار طلوع و غروب نیست ظاهراً، والله العالم.

۴- (س) ماموم مسبوق که تکلیفش خواندن حمد و سوره است، از باب جهل به مسئله نخواند؛ آیا نمازش صحیح است یا نه؟

ص: ۵۵

۱- [۱]. دوری شیر کوه.

۲- [۲]. مناره مسجد جمعه.

(ج) - احتیاط به اعاده یا قضاء را ترک نکند.

۱- (س) هرگاه والدین شخص، نمازی که - در مدت عمرشان - خوانده اند صحیح نبوده شرعاً، از باب درست نبودن قرائت یا فرانگرفتن مسائل تقلیدی شان، ولی نماز را با این حال خوانده اند، آیا قضاء آن نمازها بر ولد اکبر واجب است یا وجوب مخصوص به نمازهایی است که به عذر فوت شده؟

(ج) - در صورت علم به فساد و اشتغال ذمه آنها، احتیاط را ترک نکند.

۲- (س) پدر شخص در زمان مقلدی وفات کرد که قضاء نماز پدر را بر پسر بزرگ - به سبب فقدان شرائط وجوب - واجب نمی دانست و بعد از وفات این مجتهد، پسر تقلید از مجتهدی کرده که قضاء را واجب می دانست و وجوب را مقتید بر شرائط نمی دانست؛ آیا حکمی که ساقط شده بود، دوباره عود می کند یا خیر؟

(ج) - به مقتضای فتوای مجتهد فعلی رفتار نماید، والله العالم.

۳- (س) شخص جنب به حرام اگر بخواهد غسل جنابت کند به جهت نماز، یقین یا ظن یا احتمال دارد که بدنام شود؛ اگر تیمم کند و نماز بخواند، نمازش صحیح است و قضاء ساقط یا خیر؟

(ج) - این چیزها مجوز نماز به تیمم نمیشود؛ بلی هرگاه عصباناً نماز را تأخیر انداخت تا اینکه وقت تنگ شود به نحوی که وسعت غسل و نماز نباشد و تیمم کرده نماز بخواند، مجزی است اگرچه معصیت کرده است، والله العالم.

۱- (س) عادت کلیه زن ها - به استثناء یکی از هزار اگر آن هم وجود داشته باشد - بر این جاری شده است که غسل جنابت را به واسطه مشقت آن یا به واسطه تنبلی ترک کنند و تیمم نموده نماز را بخوانند آیا این تیمم صحیح است؟ و مصحح نماز و مسقط قضاء است یا خیر؟

(ج) - در فرض ضرر یا عسر و حرج در غسل، نماز به تیمم صحیح است و در غیر آن در وسعت وقت صحیح است (چنین) (۱) و ضیق وقت - به نحویکه در جواب سؤال قبل نوشته شد - مجزی است، والله العالم.

۲- (س) مصلی شک می کند در لباسی که پوشیده است آیا این از زی من خارج است که حرام باشد یا نه؟ در صورت شک، حرام است پوشیدن چنین لباس یا نه؟

(ج) - حرام نیست، والله العالم.

۳- (س) در صورت شک در شکی وقت، مصلی می تواند تسبیحات اربع را سه دفعه بخواند؟ و یا تشهد متعارف بخواند؟ یا لازم است در صورت شک در ضیق یک دفعه تسبیحات را بگوید و تشهد مخفف بخواند؟

(ج) - ظاهراً میتواند، والله العالم.

(س) مصلی ظن دارد به این که نماز او چهار رکعت است، آیا لازم است که فکر کند، بلکه ظن او مبدل به یقین شود یا لازم نیست؟ بلکه ظن عوض

ص: ۵۷

۱- یقین است در صورتی که لازم باشد فکر کردن، مصلی می داند هر قدر فکر کند مبدل به علم نخواهد شد؛ در این صورت چطور است؟ فکر لازم است یا نه؟

(ج)- هرگاه ظن مستقر شده باشد لازم نیست، والله العالم.

۲- (س) مصلی لباس خارج از زری پوشیده از زیر لباس ها به قسمی که مستور است در زیر لباس ها ظاهر و نمودار نیست که خلق دیده و سبب انکار خلق باشد؛ در این صورت هم حرام است یا نه؟

(ج)- هرگاه به نحوی باشد که در معرض نمودار شدن نباشد، حرمتش معلوم نیست، والله العالم.

۳- (س) هرگاه به موجب تقویم، ماه کم یک باشد، لکن دیده نشود، کسی خواهد نماز ماه گذارد [گزارد] به امید آن که شاید از ماه باشد، صحیح است یا لازم است ماه یقین باشد بعد بگذارد؟

(ج)- به رجاء آنکه اول ماه باشد، میتواند به جا بیاورد، والله العالم.

۴- (س) در اول ماه قبل از طلوع آفتاب، صحیح است شخص نماز ماه را گذارد [گزارد] یا لازم است نماز ماه بعد از طلوع شمس گذارده [گزارده] شود؟

(ج)- احوط، تأخیر از طلوع شمس است، والله العالم.

۵- (س) کمر بند بستن و پالتو پوشیدن برای زن، جائز است یا نه؟

(ج)- چنانچه از ملابس مختصه مرد نباشد، اشکالی ندارد و بعید نیست که کمر بند از مختصات مرد باشد.

۱- (س) در مسجدی که جمعی نشسته و شخص مشغول به بیان احکام شرعی و عقاید دینی است، هرگاه کسی مشغول نماز شود و به قدری جهوری الصوت در قرائت باشد که باعث ایذاء و زحمت متکلم و مستمعین فراهم آورد، در صورتی که انعقاد مجلس اسبق بر مصلی باشد، نمازش صحیح است یا نه؟

(ج)- نماز صحیح است.

۲- (س) در مکانی که جماعت منعقد است، شخصی نماز فرادی می خواند، ولی آن شخص کسی است که فرادای او توهین و تفسیق عمل فعلی از امام جماعت است، چنین نماز چه صورت دارد؟

(ج)- در فرض سؤال که فعل او تفسیق فعلی باشد و توهین باشد، صحت نماز مشکل است.

۳- (س) شخصی که سجده کلام الله را باید به جا بیاورد، آن چه در سجده نماز شرط است از غصب نبودن مکان سجده و پاک از حدث و خبث و غیره، شرط است یا نه؟ حکم الله را مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، شرط نیست مگر اباحه مکان که او شرط است و همچنین طهارت محل پیشانی علی الاحوط.

۴- (س) اسم شریف یا کنیه یا لقب خاتم انبیاء یا ضمیری که راجع به آن سرور باشد، شخص استماع یا سماع نماید، یا این که بگوید یا بنویسد، صلوات فرستادن واجب است یا نه؟ و هم چنین در نوشتن صلوات، واجب است یا نه؟ و اعلامی که ترکیب به اسم مبارک آن سرور شده است، آن در سماع یا استماع یا گفتن یا نوشتن، در صلوات فرستادن و نوشتن چه حکم دارد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در اسم و لقب و کنیه، احوط، عدم ترک صلوات است و اما در سایر موارد، وجوب معلوم نیست اگرچه احوط است، والله العالم، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۱- (س) شخصی نماز واجب خود یا والدین یا استیجاری به گردش هست، آیا صلوات مستحبه می تواند به جا آورد یا نه؟ و هم چنین مستحبات دیگر؟ حکم الله را بیان فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اقوی جواز است [چنین] خصوص در صورتیکه اشتغال به نماز واجبی هم داشته باشد و تهاون در اتیان به آن نکند.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که شخصی اجیر شود برای نماز میتی که چهار سال نماز بخواند، مثلاً ده نماز صبح پی در پی و ده نماز ظهر و ده نماز عصر و ده نماز مغرب و ده عشاء که نماز ده روز شده باشد و نماز مذکور را به این ترتیب فوق تمام کند، مسائلش را هم بداند اما مسئله ترتیب را جهلاً خیال کند به این طریق که مذکور شد صحیح است، حالا می گویند که به ترتیب فوق که خوانده شده صحیح نیست، باید از سر بگیری بخوانی، شخص مستأجر هم امر معاش خودش را به سختی بگذرانند، اگر چنان چه از سر دو مرتبه چهار سال نماز بخواند، خیلی عسرت می شود، بفرمائید صلوه مزبور که عرض شد صحیح است یا خیر؟ بر ذمه اجیر مانده است؟ جواب این مسئله بفرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، کفایت به نحوه مزبور معلوم نیست، مگر بر بعضی از تقادیر که ظاهر مورد سؤال، غیر آن است، بلی از هر چند نمازیکه پی در پی به جا آورده یکی درست شده، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در جواب سلام یا سلام کردن، مرسوم است از برای مذکر و مؤنث به یک نحو سلام می کنند، صحیح است یا این که از برای زن باید به تأیید سلام کرد؟ مثلاً علیک السلام به کسر کاف گفت، یا این که علیکن السلام - به صیغه جمع مؤنث - سلام کرد و جواب گفت؟ و آیا در نماز و غیر آن تفاوت دارد یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مراعات قواعد عربیت را از دست ندهد حتی المقدور، خاصه در نماز که موافق احتیاط است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم بن محمد بن جعفر.

۲- (س) شخص مریض - که تکلیف او در حال شدت مرض نماز نشسته و خوابیدنی بوده - نمازش فوت گردید و بعد که صحت پیدا کرده، نظر به اقص مافات، نماز را باید ایستاده یا این که به همان قسم که در آن موقع مکلف بوده، به جای بیاورد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مسئله قضاء نماز، باید در صورت قدرت بر ایستادن، قضاء ایستاده به جای آورند نه نشسته.

۳- (س) اگر کسی در این عصر نماز جمعه بخواند، خلاف شرع کرده است یا خیر؟ آن چه فتوای حضرتعالی است بیان فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، نماز جمعه در مثل این زمان - که دعوت به اجتماع از امام D از امام محقق نمیشود و همچنین از ازمنه که متصدی خلافت خلفا جور بودند - وجوب تعیینی ندارد، ولی به مقتضای اخبار صحیحه، اگر بخواهند در زمان قصور ید از ائمه E جماعتی که کمتر از پنج نفر نباشند و یکی از آنها

صلاحیت برای امامت و خطبه خواندن داشته باشد، یعنی عادل باشد، چنین جماعتی چنانچه بخواهند جمعه بخوانند، صحیح است و اگر هم بخواهند نماز ظهر را چهار رکعت بخوانند، صحیح است و این است معنی وجوب تخییری در زمان غیبت امام D که جمعی از علماء امامیه قائل به آن میباشند، والله العالم.

۱- (س) ترک سجده سهو راجعه به نماز ظهر و اتیان آن سجده بعد از نماز ع_صر، جائز است یا نه؟ بینوا توجروا.

(ج)- وجوب سجده سهو فوری است، بلی اگر در بین نماز عص_ر ملتفت شد که سجده سهو در نماز ظهر را ترک کرده، ظاهراً جایز است نماز را تمام نماید و سجده سهو را بعد از نماز عص_ر بکند، احوط است. والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) بسم الله الرحمن الرحيم، در صفحه ۳۱۸ فی الوسائل، باب عدم جوار تحویل الخاتم لتذکر الحاجه إلّا فی عدد الرکعات محمد بن علی بن الحسین فی معانی الاخبار، عن محمد بن الحسن، عن الصفار، عن یعقوب بن یزید بن محمد بن ابی عمیر، عن عبدالحمید بن ابی العلاء، قال؟ قال ابو عبدالله D: إِنَّ الـشَّرکَ أَخْفَى مِنْ بَیتِ النَّمْلِ، و قال: منه تحویل الخاتم لیذکر به الحاجه و شبه هذا، بنا به مضمون همین خبر شریف، شخص در حال قنوت نگین خاتم خود را عقیق یا غیره برگرداند، و به نگین خاتم نظر نماید، و ذکر قنوت بخواند، آیا تحویل صدق می نماید؟ شرک است یا این که برگردانیدن نگین انگشتر را تقلب می گویند، عیب نیست و شرک نمی آورد و معنی تحویل در این خبر شریف چیست؟ بینوا اجرکم علی الله.

(ج) - خلاصه مفاد حدیث شریف این است که شخص باید اعتمادش بر خداوند قادر متعال باشد و به غیر او اعتماد نکند، حتی آنکه اگر انگشتر خود را در انگشتی کند که متعارفش نبوده، در آن انگشت نماید تا به این جهت مطلبی که در نظر داشته فراموش نکند، این هم اعتماد به غیر خداوند است.

۱- (س) در صلوه استیجار فرمودند: اگر موصی وصیت کرد که نماز استیجار کنند و مقید نکرد که مثلاً به اقل واجب اکتفاء بشود، باید به صلوه متعارفه استیجار بشود و در صلوه متعارفه به استحباب باید خوانده شود، مثلاً در رکوع و سجود صلوات باید فرستاد یا نه؟ مثلاً اقامه برای هر نماز باید گفته شود یا نه؟ یا در سلام به سلام آخر نماز را تمام بکند یا نه؟ یا تسیحات به یک مرتبه اکتفاء بشود یا نه؟

(ج) - راجع به استیجار صلوه، غرض از متعارف که گفته شده متعارف از استیجار صلوه است که نوع مردم میدهند و استیجار میکنند نه آنکه متعارف از صلوه مردم است، و الا آن متعارفی ندارد، نوعاً که استیجار میکنند قید بعضی از مستحبات را میکنند، از آن جهت گفته شده.

۲- (س) زیدی - از طرف دولت - مأمور تسویه و اصلاح طرق و شوارع بیابان است و بدو مثلاً از اصفهان می رود به یزد، و آنجا در بعضی محل ها نمی داند کی کار او تمام می شود، آیا حکم سفر معصیت بر او مترتب است یا حکم اهل بوادی را دارد؟ یا حکم دائم السفر؟ و کسی که شغل او سفر است دارد (چنین) و در نماز و روزه اش چه باید بکند؟ و چون فقیر است، مستدعی است که اجازه بدهید حقوقش را - که می گیرد - صدقه از جانب صاحب واقعی آن اخذ نماید، یا طریق دیگری برای تحلیل حقوقش مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، معلوم نیست که حکم سفر معصیت را داشته باشد و همچنین دائم السفر را هم ندارد، اگر شغل او نشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله که مسافر در کشتی می خواهد نماز بخواند، در تشخیص قبله متحیر است، آیا قبله نما - که قبله را نشان می دهد - از تعیین قبله کافی است؟ یا این که قول قبطان کشتی - که عارف به جهات بلاد است، سمت مکه معظمه را نشان می دهد - معتبر است؟

(ج) - بسمه تعالی، در صورتیکه علم به قبله متعذر است اکتفاء میشود به ظن الاقوی فالاقوی، پس در فرض سؤال باید عمل برطبق اقوی - از قبله نما و قول کشتیان - است، والله العالم.

۲- (س) مسافر - که در اماکن اربعه مخیر، است بین القصر و الاتمام - آیا حد حایر چه قدر است؟ و مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چه اندازه است؟ حالا - که مسجدین وسیع شده - آیا در هر جای آن ها مسافر مخیر است یا حدّ خاصی دارد؟ بینوا توجرا.

(ج) - بسمه تعالی، احوط در مسجد اقتصار بر اصل است، و در حائر بر اطراف ضریح است، والله العالم.

۳- (س) کثیر الشکّ چه کسی است؟

(ج) - کسیکه سه شک بکند - در سه نماز یا در یک نماز - کثیر الشکّ است.

۴- (س) در محلی که در او فعل حرامی شده باشد، صلوه در آن مکان صحیح است یا خیر؟

(ج)- مانعی ندارد اگر سابقاً در آن محل فعل حرامی واقع شده باشد، و اگر فعلاً اشتغال به معصیت داشته باشند، احوط اجتناب است.

۱- (س) اگر کسی در ماه مبارک رمضان خوابید و برای سحر که بیدار شد غسل بر او واجب شده بود و از حیاء غسل ننمود و تا صلوٰه صبح با تیمم بیدار بود و صلوٰه نمود و در عصر آن روز غسل نمود، روزه اش صحیح است یا خیر؟ کفاره بر او لازم است یا خیر؟

(ج)- اگر تیمم در غیر حال ضیق وقت باشد صحت صوم مشکل است و موجب قضاء و کفاره میشود و اگر در ضیق وقت تیمم کرد صوم او صحیح است و موجب قضاء کفاره نمیشود، ولو عاصی باشد در تأخیر غسل، و اما نماز او اگر در ضیق وقت آن تیمم کرده باشد، صحیح است.

۲- (س) هرگاه شخص لباس داشته باشد و موی گربه در آن بوده باشد، و حال تفحص نموده و هرچه هست ظن حاصل می نماید که دیگر موی گربه در آن نیست؛ باز در وقت دیگر می بیند که موی گربه در این است، آیا نماز در این لباس صحیح است یا نه؟ اگر صحیح نباشد، محل ع-سر و حرج می باشد؟ تکلیف معین فرمائید.

(ج)- در مفروض سؤال، اگر آنچه معلوم بوده ازاله نماید، ظاهراً اشکالی ندارد صلوٰه به آن لباس، والله العالم.

(س) امامی که در ظواهرات احکام شرع سخت باشد، مأمومی مدتی به او اقتداء نمود، وقتی اظهار حسدی از او احساس نمود و بعضی عیب جوئی

۱- مردم از او بدید و سخن هائی که کشف عجب و خودپسندی نماید از او بشنید، مأموم اهمیت نداده حمل بر صحت کرده و نمازهای چنین مأموم صحیح است یا نه؟ بر فرض صحت می تواند همین عیوبات او را کبیره و صغیره حساب نکرده با همین حمل بر صحت اقتدا به چنین امام کند یا خیر؟ و امثال این عیوبات منافی عدالت است یا نه؟ حقیر را سربلند فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در باب امام جماعت میزان عدالت است، و آن هم به ترک گناه کبیره و اصرار بر صغیره از روی ملکه درست میشود، و آنچه در سؤال ذکر شده، موجب خروج از عدالت نیست، لکن اگر موجب شك در عدالت سابق او بشود، نمازهائی که خوانده صحیح است و بعد اقتدا نکند، و چنانچه عدالت سابق او محقق است و حمل بر صحت هم داشته باشد، اشکالی ندارد.

۲- (س) مسافر در شهر قم قصد اقامه ده روز می کند و بعد از مضی ع_شهره حرکت می کند که مراجعت به وطن خود - که مسافت است - بکند و در نیم فرسخی مریض می شود و برمی گردد به قم، آیا صلوه او به چه نحو است؟ قص_ر یا تمام یا جمع؟ و آیا اگر ثانیاً که برگشته است بخواهد قصد اقامه نماید چه طور است؟

(ج)- چنانچه از حد ترخص خارج نشد و مراجعت به محل اقامه نمود نماز او تمام است، و اگر خارج شد و عود نمود، واجب است بر او قص_ر، مگر آنکه ثانیاً قصد اقامه ع_شهره نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخص در رکعت دوم مغرب یا عشاء اقتداء کرد، در رکعت دومش - که رکعت سوم امام است - هنوز قصد اقتدا را دارد، آیا در آن صورت تکلیفش جهر در قرائت است یا اخفات؟ و در صورت اخفات اگر چنانچه امام به رکوع رفت یا به سجده رفت و هنوز به اقتداء باقی است، این صورت تکلیفش چیست؟

(ج) - مادامیکه مقتدی است، تکلیف او اخفات در قرائت است، و اگر امام به رکوع رفت و مهلت نیست سوره را اسقاط کند، و هرگاه در بین حمد است، احوط فرادی است.

۲- (س) مغرب یعنی غروب شرعی را چه وقت می دانید؟ آیا فتوای ح-ضرتعالی مخالف است با فتوای مرحوم سید رحمه الله علیه؟ اگر چنانچه عادل عارف به وقت ایستاد به نماز، می توان نماز خواند یا آن که باید اذان بگوید تا بشود نماز خواند؟

(ج) - در موقعی که حمزه م-شرقیه از سمت رأس زایل شده باشد، مغرب است و اما به صلوه عارف عادل برای جواز دخول صلوه میتوان اکتفاء نماید، در صورتیکه مصلی با این شخص در اصل وقت - اجتهاداً یا تقلیداً - اختلافی نداشته باشند.

۳- (س) در رساله نوشته: امام جماعت باید اعرابی نباشد، مقصود از اعرابی چه کس است؟

(ج) - مراد از اعرابی اشخاصی است که در بلاد و قُرای مسکن ندارند، از قبیل بادیه نشینان و ایلات.

۱- (س) شخصی عیال داشته، بدون اجازه شوهر برود زیارت، آیا حق دارد برود؟ در صورتی که برود، آیا روزه و نمازش و زیارتش چه صورت دارد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال سفر بدون اجازه زوج ظاهراً سفر معصیت است، صوم را باید بگیرد و نماز را هم باید تمام کند.

۲- (س) مولانا حجه الاسلام! ما يقول العالم في لباس الذهب في الصلوة كزنجير الذهب في الساعة او خاتم ذهب؟ افتوني ماجورين و كذا الضرس.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، لا- تجوز الصلوة للرجل في كل ما يعد زينه في العرف، اذا كانت ذهباً و كذا الضرس من الذهب اذا عدّ في العرف زينه.

۳- (س) در اثنا صلوه شك می کند در باب يك مسئله، و ظن قوی دارد که دست رس به حل آن مسئله ندارد، به ظن عمل کند و احتیاطاً اعاده کند نماز را، صحیح است یا نه؟

(ج) - در اثنا صلوه، عمل به مظنون کردن جائز است، و بعد هر گاه مطابقه با واقع داشت صحیح است.

۴- (س) نافله رواتب در غیر وقت مقرر خودشان ادا می باشد یا قضاء؟

(ج) - در غیر وقت - که بعد از گذشتن وقت باشد - نیت اداء و قضاء نکند، ضرر ندارد.

۵- (س) ایاک نعبد و ایاک نستعین یا اهدنا الصراط المستقیم را به قصد طلب هدایت و استقامت [استعانت] از خدای تعالی مکرر گفتن در نماز چه صورت دارد؟

(ج) - قصد قرآئیت لازمست در یک مرتبه، هر چند طلب استعانت و هدایت هم بالتبع مقصود باشد، و در زاید بر یک مرتبه، قصد طلب استعانت و هدایت هم کافی است.

۱- (س) در سفر در راه رفتن - در ماشین یا غیره - اختیار توقف را نداشته باشیم، در تنگی وقت راجع به نماز تکلیف چیست؟

(ج) - در صورتیکه ممکن نباشد، ولو به اینکه وجهی به عنوان تعارف داده شود، یا در خروج محذور دیگری باشد، در همان جا نماز بخواند، با مراعات هر قدر ممکن است، از توجه به قبله و استقرار و نحوهما من الشرائط.

۲- (س) شخصی مدتی قد قامت الصلوه به کسر آخر می دانسته و گاهی به وقف می خوانده و گاهی به وصل، بعد فهمید که به ضم آخر است و یقین ندارد که چند نماز را به وصل و کسر خوانده، تکلیفش چیست؟

(ج) - چون حقیر در گفتن اقامه احتیاط میکنم، نه آنکه فتوی به وجوب آن میدهم، پس جائز است از برای کسیکه شما تقلید غیر احقر، در جواز ترک اقامه و در این صورت نمازهای سابق شما بیاشکال میشود.

۳- (س) شخص نماز قضاء بسیار بر ذمه دارد و ترتیبش را نمی داند، آیا می تواند هر روزی یک شبانه روز به ترتیب بخواند یا خیر؟

(ج) - اگر ترتیب حرج باشد - ظاهراً - ساقط است و اشکالی ندارد.

۴- (س) اذا دار الأمر فی الصلاه بین این که با جماعت خوانده شود، بدون نافله یا بدون جماعت با نافله، یا بین این که با جماعت خوانده شود، بدون خضوع و خشوع، او بدون معهما، فایتهما افضل؟

(ج) - جماعت بدون نافله افضل است از فرادی با نافله، اما فرادی - با خضوع و خشوع با جماعتیکه صحیحاً خوانده شود گرچه روح صلوه خضوع و خشوع است - ولی معلوم نیست مع ذلک تقدّمش از جهت فضیلتش بر جماعت مزبوره.

۱- (س) صد نفر - مثلاً - برای نماز جماعت جنازه حاضر شده، ده صف مثلاً کشیدند. و کسی از ایشان متصف به صفت جماعت پیش نمازی نیست، و یکی از ایشان مقدم می شود و او نماز جنازه را به جهر می خواند و کسانی که پشت سر او هستند متابعتش می کنند، در ادعیه با عدم نیت اقتداء، آیا همه ایشان نیت وجوب می کنند؟ یا یکی واجب و باقی ندب، و مع ذلک بعضی از ایشان محاذی میت نیستند، و بعضی از ایشان محاذی میت هستند، لکن ده ذرع از میت دورند، تکلیف مقام چیست؟ بینوا توجروا.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اولاً نیت وجوب و ندب لازم نیست و بر فرض اینکه لازم باشد یا میخواهند قصد وجه کنند، نماز همه متصف به وجوب است، چون با هم به جا بیاورند، بلی اگر یک نفر نماز کرد و بعد از نماز میت او دیگری خواسته باشد نیت وجوب نمیتواند بکند و بعید نیست که اعتبار محاذات و عدم بعد در این صورت نیز ساقط باشد، مثل صورتی که اقتداء کند و به جماعت صحیحه نماز کنند، والله العالم. ظم، طبا، ع. ولی احتیاط در این صورت - با وجود بعد و عدم محاذات - قصد وجوب نکنند، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) اگر کسی کیفیت فوت نمازهای خودش را - که اول کدامش مانده - نداند، اما این قدر می داند که مثلاً پنج سال نمازش را باید قضاء کند، ولی

۱- صبح آن بسیار است، چه طور کند که با ترتیب باشد؟ و یا این که ترتیب لازم نیست؟

(ج)- هرگاه عسر و حرج شدید نباشد به تکرار، علم به ترتیب حاصل نماید، و الا ترتیب ساقط است ظاهراً، والله العالم.

۲- (س) مرد با زن مساوی ایستد در حال نماز چه طور است؟ و بر فرض عدم جواز تأخر زن در مرد به چه اندازه است؟

(ج)- ظاهراً عیب ندارد با کراهت، و رفع کراهت میشود به صدق تأخر زن با فصل به مقدار پنج ذراع.

۳- (س) در نماز جماعت باید مأموم در هر حال امام را ببیند، یا در یک حال دیدن مثلاً در قیام کفایت می کند؟ و در رکوع و سجود یا تشهد اگر بخواهد ببیند نخواهد دید، زیرا که منبر یا دیواری که در پیش رو واقع است، مانع از دیدن شده.

(ج)- محل اشکال است، مگر حایل قصیر مثلاً به قدر یک شبر، که مانع حال سجود باشد.

۴- (س) اگر در بام مسجد و یا طرف بیرونی دیوار آن نجس بینم ازاله آن مثل توی مسجد است یا نه؟ و بر فرض لزوم، اگر مسامحه شود، نماز در آن جا یا جای دیگر می توانیم بخوانیم یا نه؟

(ج)- ازاله نجاست از طرف بیرون مسجد احوط است، و از بام آن اگر قصد مسجدیت شده باشد، لازم است و علی ای حال ظاهراً صحت نماز است.

۱- (س) ملاذانا آیا نیابت احیاء در عبادات مستحبه - غیر از حج و زیارت - جائز است یا نه؟ و در صورت عدم جواز، آیا اهداء ثواب برای آن ها صحیح است یا خیر؟ از مقام مقدس آن حضرت تقاضا می شود که جواب را مرحمت فرموده، با اشاره مختصری به مدرک و دلیل جواز یا عدم.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً نیابت از احیاء در کلی مستحبات جائز است، و دلیل آن روایتی است در کافی و سند آن معتبر و مضمون آن این است که صلوه و صوم و عمل خیر به عنوان والدینی نافع برای آنها هر چند زنده باشد، این مقتضای ظاهر روایت شریفه است، و روایت دیگری بر حسب بادی نظر معارض با این روایت است، و علی فرض که جمع دلالتی عرفاً نداشته باشند و به حسب سند قابل معارضه باشد، روایت را مُجمل میکنند، مرجع روایت مطلقه آن است که دلالت دارد بر صحت نیابت از غیر در مستحبات، والله العالم.

۲- (س) شخص در صلوه واحده سه دفعه شك کند، به این نحو که یک دفعه شك می کند آیا فلان کلمه را از مخرج ادا نمودم یا نه؟ و یک دفعه شك می کند آیا فلان کلمه را مد دادم یا نه؟ و یک دفعه شك می کند که سجده تین را هر دو به عمل آوردم یا نه؟ که متعلق شك متعدد است، آیا کثیرالشک صدق می کند یا نه؟

(ج) - ظاهراً صدق میکند، والله العالم.

۳- (س) دندان‌هایی که از طلا می گذارند به جهت زینت، کما این که حالا معمول و مرسوم شده است، آیا حرام و مبطل صلوه است یا نه؟

(ج) - اگر زینت محسوب شود، بر مردان حرام و موجب بطلان نماز است.

۱- (س) امام جماعت نماز قضاء می خواند از باب الاحتیاط، آیا اقتداء به همچو[همچنین] نمازی جائز است یا آن که نماز قضاء امام باید یقینی باشد؟ مگر در صورتی که امام و مأموم هر دو ایشان احتیاطی باشد به یک جهت واحده؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در هر دو صورت مشکل است.

۲- (س) بعد از اعتبار یقینی بودن نماز قضاء امام، اگر نیت نماید آن چهار رکعت قضاء ظهر را می خوانم از خودم، و چنان چه فی الواقع بر ذمه ام نباشد، نیابت از پدرم باشد، و چنان چه فی الواقع بر ذمه ایشان نیست، نیابت از والده ام باشد، و همچنین تا برسد به شخصی که فی الواقع بر ذمه او باشد، به این قسم نیت نماز خواندن، اولاً می توان و صحیح است یا خیر؟ و علی فرض الصّحه آیا می توان اقتداء نمود به همچو نمازی یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، انشاءالله صحیح است.

۳- (س) رسم است در این شهر جماعت های نماز قضائی منعقد می شود اشخاصی که دور از امام می باشند، که صحت نمازشان - از جهت اتصال و مشاهده - موقوف است به نماز مأمومین دیگر، و نمی داند که آن مأمومین نماز قضاء یقینی می خوانند یا احتیاطی، آیا این اشخاص دور می توانند اقتدا کنند؟ در این صورت، یا باید علم داشته باشد به یقینی بودن نماز آن ها؟ و در صورت عدم علم، جائز است جماعت مفصله و بزرگ منعقد نمودن؛ و اقدام امام به این طور جماعت؟ یا این که باید جماعت دو سه نفره که اتصالشان به خود امام باشد منعقد شود؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اقتدا در این صور مشکل است.

۱- (س) بر فرض اعتبار علم به یقینی بودن نماز مأمومین، که وجودشان لازم است در اتصال و مشاهده، و کفایت نکردن عدم علم، اگر همچو مأمومین نیت نمایند که این نماز می خوانم قضاء خودم باشد، و اگر بری الذمه هستم، از پدرم باشد و اگر ایشان هم بریء هستند، از مادرم باشد تا برسد به جائی که فی الواقع مشغول الذمه باشد، آیا هم چون نماز خواندن اولاً صحیح است یا خیر؟ بر فرض صحت این نوع مأمومین از نماز قضاء یقینی خوان ها یا خیر؟ و چنان چه به نظر انور وضع دیگری می رسد در تصحیح این جماعات، خیلی به طور وضوح بیان فرمائید که محل حاجت نوعی است؟

(ج) - بسم الله تعالی، انشاء الله همین قسم صحیح است انشاء الله.

۲- (س) زید می بیند که نماز چهار رکعتی را سهواً سه رکعت خواند و یا می بیند که لباس او ملاقی به نجس مسریه گردید، تکلیفش فهمانیدن بر عمرو است یا نه؟

(ج) - اما نماز که لازم نیست گفتن، و اما لباس هم - اگر حشری ندارند که موجب محذوری برای خود شخص بیننده بود - لازم نیست.

۳- (س) پدر یا مادر را قرائت نماز غلط است و هر چه تعلیم می نمایند زیادتى از آن قادر نمی شوند، آیا بعد از مردن، قضای آن ها بر ذمه پسر بزرگ می آید یا نه؟ و ایضاً نمی دانیم که قادر بر تعلّم بودند، اهمالی کرده اند، و یا قادر بر تعلّم و تصحیح نبودند، بیان فرمائید.

(ج) - ظاهراً مکلف به قضا نباشد.

۱- (س) در وقت نماز فریضه، قبل از آن، نماز مستحبی را - غیر از نوافل یومیّه مثل نماز اوّل هر ماه - خواندن جائز است یا نه؟

(ج) - ظاهراً جائز است مع الکراهه.

۲- (س) آیا در کیفیت قرائت قرآن تابع شدن به یکی از قراء سبعة جائز است یا نه؟ و بر فرض جواز، آیا تبعیت به قرائت قراء ثلثه هم جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز به هیچ یک آن ها، به چه نحو بخوانیم؟

(ج) - قرائت - به نحو یکی از قراء سبعة - ظاهراً بیاشکال باشد.

۳- (س) اگر کسی در نماز آیات، سوره را به قصد پنج قسمت شروع نمود، سهواً سوره را تمام خواند، آیا جائز است - بعد از رکوع - بسم الله نگوید و سوره را چهار قسمت نماید یا خیر؟

(ج) - در این صورت اعاده ی حمد لازم است، و احوط - در صورت تفریق - چهار قسمت کردن سوره است با بسم الله.

۴- (س) آیا نماز اول وقت افضل است یا انتفاء [انتظار] نماز جماعت؟ در صورتی که مأوم به قدر تکلیف خودش، قرائت او درست باشد؟

(ج) - بعید نیست که جماعت افضل باشد، خصوص با کثرت عده مأومین.

۵- (س) مأوم در قرائت یا عدالت امام شکی داشته باشد، می تواند نماز را خودش منفرداً بخواند؟ و بعد هم آن نماز را به جماعت اعاده کند جهت فضیلت نماز جماعت یا خیر؟

(ج) - اعاده به جماعت در این صورت - رجاء لادراک الفضیله - ضرر ندارد.

۱- (س) در نماز استیجار میت، به سه چهار نفر داده می شود، این اشخاص می توانند نماز را همه در یک وقت بخوانند یا باید علی حده بخوانند در وقت معین؟

(ج)- باید اوقاتشان علائمه باشد، علی الاحوط.

۲- (س) نماز مستحب که به نذر واجب می شود، در شکایات و سهویات مثل نماز یومیّه است یا خیر؟

(ج)- ظاهراً احکام نماز واجب اصلی ندارد.

۳- (س) اگر کسی وارد مسجدی شد که امام جماعت آن مشغول نماز است، در آن مکان یا جای دیگر مسجد نماز فرادی بخواند، یا از جهت عادل ندانستن امام جماعت یا عذر دیگری، آیا این توهین امام جماعت است و نماز آن مورد اشکال است یا خیر؟

(ج)- موارد مختلف است، بعضی از اوقات توهین میشود و در بعضی از اوقات توهین نیست، و در صورت توهین، صحت صلوه مشکل است، والله العالم.

۴- (س) پول حرام در کیسه شخص باشد، نماز میت بخواند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً اشکالی ندارد صلوه، والله العالم.

۵- (س) در قبله عمداً به قدر چهار انگشت طرف یمین و یسار ایستادن در حال نماز، یا ذبح حیوان، صحیح است یا نه؟

(ج)- ضرر ندارد و احوط ترک است ظم. طباً و ع.

۱- (س) امام جماعت اگر خوشش بیاید بر امام بودن، و یا بر زیادی مأمومین، نمازش صحیح است یا نه؟

(ج)- ضرر به اصل نماز ندارد، بلکه اگر ریا هم در جماعت بنماید که اصل نماز را با قربت باشد، نماز صحیح است و جماعت باطل، یعنی ثواب جماعت ندارد، والله العالم.

۲- (س) اگر کسی حالش این طور باشد که اگر فرادی نماز بخواند، قید در وقت ندارد، گاهی اول وقت و گاهی آخر و وسط می شود، لکن اگر بنا شود امام جماعت شود؛ از جهت ملاحظه مأمومین باید در اوائل وقت نماز بخواند، این قصدش ریا و مبطل است یا نه؟

(ج)- ریا نیست و نماز صحیح است، ظم. طبا و ع.

۳- (س) هرگاه کسی در اعمالش - بین خود و خدا - مقتید به مستحبات و ترک مکروهات، بلکه بعضی مرجوحات نیست، لکن چون می داند که مردم او را تارک آن ها و عامل به مستحبات و راحجات می دانند، محض حفظ ظاهر که هتک نوع مقدسین نشود، و یا هتک شخص خودش نشود، مکروهی را ترک کند یا مستحبی را به جا آورد، صحیح است یا باطل؟ بلکه مبطل در عملی که صاحب اجزاء باشد؟

(ج)- ضرر ندارد، بلکه در بعض موارد ممدوح است. ظم. طبا و ع.

۴- (س) شخص شك دارد که وقت باقی است تا نمازش اداء باشد، و یا خارج وقت است که قضاء باشد، و یا ضیق است که اقل واجب را به جا آورد، تکلیف چیست؟

(ج) - قصد نماز ادا کند و تمام اجزا و شرائط را به جا آورد، ظم. طبا و ع.

۱- (س) تکرار ذکر از شخص کثیرالشک یا وسواسی - به قصد ما فی الواقع - جایز است یا نه؟ مثل آن که شک در عدد تسبیحات کند، بنا را بر اقل و من باب احتیاط یا قربت یا ما فی الواقع تیمم کند صحیح است یا نه؟

(ج) - جائز نیست و باطل است، ظم. طبا و ع.

۲- (س) غلط خواندن اذکار مستحبه در نماز که مرحوم سید می فرمایند مغیّر معنی نباشد ضرر ندارد، عوام که ملتفت معنی آن نمی باشند، در حرکات و سکونات آن کم و زیاد کردن یا تغییر دادن یا تبدیل به لفظی که هم معنی باشد با آن کلمه گفتن، چه صورت دارد؟

(ج) - ظاهراً - اگر مغیّر معنی نباشد - ضرر ندارد، ظم. طبا و ع.

۳- (س) کسی که در تمام اعمالش شک دارد که آیا به حدّ وسواس رسیده یا خیر، تکلیفش چیست؟

(ج) - شک مزبور ناشی از وسواس است.

۴- (س) کسی که کثیرالشک است، لکن شک دارد که جهت کثرت بی حافظگی او است یا وسواسی است؟

(ج) - علی ایّ حال حکم کثیرالشک برای او جاری است. ظم. طبا و ع.

۵- (س) کسی که خیلی در حال متحیر شود و شقوق مسائل به نظرش می رسد، شک دارد، از جهت وسواس است یا جهل به مسئله از وسواس و وسواس هم از جهل است؟

(ج) - مراد معلوم نشد.

۱- (س) کسی خواب برود و بداند که خوابش سنگین است، واجب است غیری را اعلام کند که وقت نماز بیدارش کند یا نه؟ و اگر کسی در خواب باشد و وقت نماز ضیق است و می دانیم نماز نخوانده بیدار کردنش لازم است یا نه؟ و اولاد صغار را در بین الطلوعین بیدار کردن جایز است یا نه؟ فرقی بین ولی و غیر ولی می باشد یا نه؟

(ج) - در صورت اولی واجب است، و صورت ثانیه جایز، و همچنین در شق سیم. ظم. طبا و ع.

۲- (س) هرگاه کسی وصیت نموده فلان مقدار نماز استیجار شود، و علم اجمالی به سفر کردن موصی میت داریم، تفحص لازم است یا نه؟ و تمام نماز را به طریق جمع می توان استیجار نمود یا نه؟ و نماز قصـر را علاحدّه می شود استیجار کرد یا نه؟ و هرگاه مستلزم غیر ترتیب به حسب ظاهر شود چه صورت دارد؟

(ج) - ظاهراً وصیت همان لازم تمام است، اگرچه احوط است، اگر وجه وافی باشد که جمع بخوانند، یک نفر استیجار شود بخواند. ع.

۳- (س) گربه در حال نماز روی دامن شخص مرور کند، یا فی الجمله توقف کند، و بعد او را بزنی از جهت این که حمل غیر مأكول است، صحیح است یا نه؟

(ج) - صدق محمول نمیشود بر آن، و ضرر ندارد، مگر اینکه مدتی توقف کند که عرفاً صدق محمول کند. ظم. طبا و ع.

۱- (س) در بین سفر هرگاه شك در محاذات کند، هرگاه بخواهد معطل شود تا علم یا ظن قوی حاصل کند، شوfer یا مسافرین صبر نمی کنند، و لکن هرگاه مبلغی بدهد معطل می شوند، آیا واجب است حال اضطرار را بر خود جاری کند؟ یا پول بدهد و معطل کند؟ یا بگذارد و آخر وقت مضطر شود؟ نماز با قبله اضطراری بخواند؟

(ج)- مادامی که ضرر معتدبه و حرج نسبت به حالش وارد نیاید پول بدهد، و نماز اختیاری بکند. ظم. طباً و ع.

۲- (س) جای سجده زمین سراشیب است که تا جای قدم شاید به مقدار کلفتی دو خشت است، مثل اکثر در کوه و بیابان سنگ و کلوخ دار، تکلیف چیست؟

(ج)- ضرر ندارد انشاءالله. ظم. طباً و ع.

۳- (س) در جائی بایستد مصلی، که خوف دارد کسی حرکت قهری به او بدهد مثل حرم و رواق در مشاهد م_شرفه، بلکه در وسط مسجد، آیا در صورتی که مبتلی نشد، نمازش صحیح است یا نه؟

(ج)- ضرر ندارد، چون مضر به صلوه نیست، بلی اگر در بین ذکر باشد احوط اعاده آن ذکر است، ظم. طباً و ع.

۴- (س) در مجلس، غیبت مسلمانی یا سایر از گناهان می نمایند، در آن مجلس نماز کردن جایز است و صحیح یا نه؟ و در اثناء نماز مبطل است یا نه؟

(ج)- در صورت امکان باید از مجلس معصیت حرکت نماید، ولی در صورت عصیان ظاهراً صلوه صحیح است، والله العالم.

۱- (س) خانه که دیوارها و سقفش غضبی است، و جایش مباح، نماز در آن خانه صحیح است یا نه؟ و فرق در انحصار محل و عدم انحصار هست یا نه؟

(ج) - ظاهراً صلوه صحیح است، والله العالم.

۲- (س) زن - در رکوع یا سجود - رب اِنِّی مغلوب فانت - صر می گوید، چه طور است؟ و اگر غلط است چه بگوید؟

(ج) - قرآن خواندن در رکوع ظاهراً کراهت دارد، بهتر این است دعاهای دیگری بخواند، الاحقر عبدالکریم حائری.

۳- (س) شخصی نماز مغرب را اقتداء کرد به عشاء امام، در حال رکوع شک کرد در اینکه این رکوع رکعت سوم امام است یا چهارم، نماز این شخص چه صورت دارد؟ تکلیفش چیست؟ در صورت امکان استعلام؛ و در صورت عدم امکان استعلام؟

(ج) - در فرض مزبور مانعی ندارد که رجاء همراه امام برود، تا حال معلوم شود که صحیح است یا نه، والله العالم.

۴- (س) هرگاه مصلی بعضی مستحبات نماز را - از روی و جهل یا غفلت و سهو - غلط بخواند، نمازش باطل است یا نه؟

(ج) - صحت بعید نیست، هر چند احتیاط در صورت جهلش خوب است، والله العالم.

۵- (س) پسر بزرگ جایز است اجیر شود، نماز و روزه والدین خود را به جا بیاورد؟

(ج)- چنانچه پدر وصیت کرده باشد که نماز و روزه او را استیجار نمایند، مانعی ندارد که پسر بزرگ اجیر شود.

۱- (س) حیوان ذی روح همراه مصلی چه طور است؟ مأکول و غیر مأکول اللّحم آن؟

(ج)- حمل مأکول مانعی ندارد، و غیر ماکول احوط ترک است، بلی حمل انسان در نماز بیاشکال است، انشاءالله.

۲- (س) خلوت با اجنبیه مطلقاً حرام است؟ و مبطل نماز است؟ یا مورد مخصوص است؟

(ج)- ظاهراً موردی است که معرض دخول غیر نباشد.

۳- (س) اگر مرد در یک اطاق و زن در اطاق دیگری باشد، لکن مدخل و درب هر دو اطاق یک در است که بسته شده و

مانع از دخول غیر است، یا هر دو در یک حصار در بسته باشند، چطور است؟

(ج)- ظاهراً هر دو فرض مشکل است.

۴- (س) در باب مغرب می فرمائید برطرف شدن حمزه ی مشرقیه و گذشتن از سمت الرأس، اولاً سمت الرأس معلوم نیست

و ثانیاً برطرف شدن تا به چه اندازه است؟

(ج)- مراد از سمت الرأس، بالای سر است، یعنی قرمزی که وقت غروب در طرف م_شرق نمایان میشود و بالا میآید، تا از

بالای سر شخص بگذرد به طرف مغرب، و مراد از برطرف شدن آن این است که قرمزی طرف مشرق تمام شود.

۱- (س) شاهسوندها طریقه ایشان در زمستان ها سرزمینی است مسمّاه به قشلاق، هر طایفه در گوشه ای از آن سرزمین می مانند، هر کس مکان خاصی دارد، یک فرسخ در یک فرسخ مال یک طائفه است، هر سالی در گوشه منزل می کنند، اول بهار از قشلاق بیرون می آیند، قریب چهل فرسخ بیشتر راه طی می کنند در مدت یک ماه یا بیشتر؛ سرزمینی است نام او ییلاق، تابستان آن جا می مانند گاهی آب و علف در زمین خوب باشد و در مابین می مانند، به قشلاق و ییلاق نمی روند، آیا داخل عنوان من بیوتهم معهم می باشند؟ و نماز را در بین ییلاق و قشلاق هم تمام بخوانند؟ یا ذو وطنین می باشند؟ و در رفتن از ییلاق به قشلاق و به عکس نماز را شکسته بخوانند؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هر گاه این طایفه مقصدی ندارند جز آنکه طالب آب و هوای مناسب حال خودشان میباشند، به قسمیکه هر جائی که در این امکانه بتوانند بمانند میمانند، باید نماز خودشان را تمام کنند، و هر گاه دو مکان و مقصد دارند که زمستان همیشه یا اغلباً به آن جا میروند، و تابستان هم همیشه یا اغلباً به آن ییلاق میروند، و وقتیکه از قشلاق خارج میشوند مقصد آنها ییلاق است، و من باب الاتفاق نادراً در بین میمانند، در این صورت که قصد آنها حتماً در اول رفتن ییلاق است؛ در بین باید نماز را قصّر بخوانند، مگر آنکه در محلی ده روز قصد نمایند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) شخصی از اول نماز قصدش این است که تمام اقوال نماز را - از واجبه و مستحبه - به قصد قربت مطلقه بیاورد، که اگر بعضی اقوال و اذکار بدون طمأنیه یا در حال برخاستن یا پائین آمدن، خوانده شود، موجب بطلان

۱- نماز نشود، چه صورت دارد؟ و اگر مصلی بعض آیات سوره را به قصد قربت تکرار نماید، جائز است یا نه؟

(ج)- هر دو جائز است، والله العالم.

۲- (س) کثیرالشک در غیر نماز نیز شکش اعتبار ندارد؟ مثل کثیرالشک در نماز، یا اعتبار دارد؟

(ج)- مقتضای تعلیلاتیکه در اخبار کثیرالشک است، عموم است، والله العالم.

۳- (س) دندان طلا گذاشتن جائز است یا حرام؟ و علی ای تقدیر صلوه به آن صحیح است یا باطل؟

(ج)- هرگاه به نحوی باشد که نمایان باشد و عرفاً هم زینت محسوب شود، گذاشتن و نماز با آن خواندن هر دو مشکل است، والله العالم.

۴- (س) بفرمائید ترک اقامه در غیر موارد سقوط بدون عذر موجب بطلان نماز می باشد یا نه معصیت است؟

(ج)- به نظر حقیر اشکال در صحت نماز است. (۱)

۵- (س) امام جماعت که عدالتش محرز است به واسطه نداشتن دندان و رعشه در بدن در کلمات قصور دارد که مثلاً (س) را شبیه به (ص) و ضوب غیر المغضوب را به واسطه رعشه مکرر می کند و مأموم به دیگری هم اطمینان کامل ندارد یا باید نماز جماعت را ترک و یا با همین امام نماز کند؟

ص: ۸۴

(ج) - اقتدا به امامی که قرائت صحیح نمی تواند بخواند محل اشکال است هر چند نماز خود امام محکوم به صحت است. (۱)

۱- (س) شخص بواسطه مختصر درد کمر اگر نشسته نافله شب بخواند راحت تر است جایز است نافله را نشسته بخواند تفاوتی در اجر دارد یا نه؟

(ج) - نافله را نشسته خواندن مطلقاً عیب ندارد و اما تفاوت در اجر البته اگر با قدرت ایستاده بخواند افضل خواهد بود. الاحقر عبدالکریم حائری (۲)

۲- (س) اگر کسی وقف به حرکت و وصل به سکون کرد نمازش باطل است یا نه هر دو مبطل صلوه یا یکی از این دو کدام یک رعایتش الزم است؟

(ج) - وصل بسکون ظاهراً عیب ندارد و وقف به حرکت خلاف احتیاط است. (۳)

۳- (س) وقف به حرکت و وصل به سکون در نمازهای مستحبی و قرائت قرآن و ادعیه وارده و غیره چه صورت دارد مبطل عمل است یا نه؟

(ج) - نماز مستحبی و واجبی و هم چنین قرائت قرآن در این مطلب فرق ندارد یعنی احتیاطی که گفته شد مراعاتش در مستحبات هم راجح است. (۴)

۴- (س) دندان مصنوعی داشتن در نماز چه صورت دارد؟

ص: ۸۵

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۳.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۴.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۴.

۴- [۴]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۴.

(ج) - دندان مصنوعی عیب ندارد انشاءالله (۱)

۱- (س) وقف به حرکت و وصل به سکون در قرائت جایز است یا خیر؟

(ج) - احوط ترک هر دو است هر چند جواز وصل به سکون بعید نیست و الله العالم (۲)

۲- (س) پسر که قضاء نماز پدر در ذمه اش واجب بود به فتوای مقلد حی و ادا نکرد تا مقلد وفات فرمود بعد تقلید از مجتهد دیگری کرد که قضاء را به ترتیب واجب نمی داند که اولی واجب می دانست آیا قضا در ع_صر مجتهد که تقلید از او دارد ساقط است یا واجب؟

(ج) - عمل به فتوای مجتهد ثانی کند و احوط عمل به احوط القولین است. و الله الموفق

۳- (س) عادل دانستن امام خود را در امامت در نماز شرط است یا نه؟

(ج) - شرط نیست لکن ترک احوط است اگر بداند عادل نیست. (۳)

۴- (س) قرض دار در آخر وقت باید نماز بخواند اگر ممکن از اداء با شد یا اول وقت می تواند بخواند؟

(ج) - با مطالبه احوط تأخیر است هر چند اقوی صحت است در اول هم. (۴)

ص: ۸۶

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۵.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۸۱ (در صفحه ۵۴ شبیه این سوال گذشت).

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۹.

۴- [۴]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۲.

۱- (س) نماز گزاردن در لباس فرنگی مآب و فرنگی مآب شدن چه طور است؟

(ج) - ظاهراً نماز گزاردن در اینگونه لباسها مانعی ندارد اگر چه حرام باشد و الله العالم (۱)

۲- (س) شخصی به جهت قضاء نماز میت اجیر شده آیا نماز را مطابق رأی شریف مجتهد خود بکند یا مطابق رأی مجتهد میت؟

(ج) - احوط الامرین را مراعات نماید بهتر است (۲)

۳- (س) امام در رکوع بعد از ذکر واجب توقف می کند مختصر برای اینکه چند نفر از مأمومین او را در رکوع درک کنند اما توقف او محض برای دلخوشی ایشان است این توقف بدون اینکه ذکر گوید هرگاه مختصه الله نباشد بلکه برای مردم داری باشد به نماز مضر است یا نه؟

(ج) - مضر بودنش از این جهت به نماز معلوم نیست مگر آنکه از وجه دیگری ریا در عبادت شود والله العالم (۳)

(س) اوقات صلوات یومیه نظیر امارات منصوبه به آنها تعبدی و از مسائل تقلیدیه است یا از موضوعات صرفه که تشخیص آنها به عهده خود مکلف است و بر فرض اینکه به عهده خود مکلف بوده و تقلیدی نباشد در

ص: ۸۷

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۹.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۰.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۳.

۱- صورتی که مکلف اوقات صلوات را تطبیق با امارات شرعیه نماید و شرعاً محکوم به وقت باشد ولی مکلف را علم وجدانی به دخول وقت حاصل نشود و شک در دخول وقت بوده باشد به محض تطبیق می تواند مشغول نماز شود و مجزی است همین تطبیق در حق او با اینکه شک وجدانی دارد یا این شک مخل به انعقاد نماز است بعد هذا وقت فضیلت که قطعاً تقلیدی و تعبدی است اگر مکلف تقلیداً در وقت فضیلت نماز را بخواند و باز علم نداشته به دخول وقت و شک است آیا نماز او صحیح است یا عدم علم وجدانی و شک مضر است؟

(ج)- تشخیص اوقات صلوات مثل زوال شمس و طلوع فجر و زوال حمره مثلاً تقلیدی نیست آن چه راجع به تقلید است اصل اوقات و امارات شرعیه برای تعیین مثل حجتیه بینه عادلّه یا اطمینان یا مطلق مظنه در بعضی اوقات و امثال ذلک. والله العالم. (۱)

۲- (س) بر شخص عالم به نجاست زمین مسجد با ضیق وقت ازاله نجاست مقدم است یا خواندن نماز؟

(ج)- با فرض ضیق نماز مقدم است. (۲)

۳- (س) در صورت شک در تنگی وقت مصلی می تواند تسبیحات اربعه را سه دفعه بخواند و یا تشهد متعارف بخواند یا لازم است در صورت شک در ضیق یک دفعه تسبیحات را بگوید و تشهد مخفف بخواند؟

ص: ۸۸

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۴.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۰۹.

(ج) - ظاهراً می تواند و الله العالم. (۱)

۱- (س) اقامه در نمازهای یومیه اداء و قضاء شخص مستحب است بگوید یا بطور احتیاط لازم؟

(ج) - بطور احتیاط. (۲)

ص: ۸۹

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۰.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۷.

(س) حمام های طهران در خزینه بتون هائی که کار است بعض اوقات رخنه پیدا می کند و آب از خزینه داخل زیرتون و کار می شود، هم آتش را خاموش و هم آب خزینه - که اقلأ از بیست تومان کمتر قیمت ندارد، تفریط و تمام - هدر می رود، و حمام به واسطه بی آبی بسته می شود، ضرر وارد می شود، و این قضایا هرگاه در روز ماه صیام اتفاق افتد، و حمامی چاره ندارد مگر گل و آهک - که معمول بر این کار است حاضر دارند - ولی باید سر زیر آب برده مبلغی زیست (۱) کند، تا آن رخنه را مسدود و اصلاح کند، و کار هم باید فوری اصلاح شود، به این ترتیب که معلوم است اغلب حمامی ها همچنین استطاعتی ندارند که تحمل این گونه ضرر را بنمایند، لذا هرگاه شخص حمامی که صاحب آب خزینه است؛ سر زیر آب برد به جهت اصلاح این عمل، روزه او باطل است یا نه؟ و بوجه بطلان، كفاره دارد یا نه؟ بر فرض آن که کار به سلمانی یا کارگران دیگر نمایند و آن دیگری اطاعت این امر نماید، تکلیف آن دیگری از

ص: ۹۱

۱- [۱]. مراد این است که حمامی زیر آب رفته و مدتی درنگ کند تا روزنه های خزینه را با گل و آهک مسدود کند.

۱- قضا و کفاره چیست؟ جواب را مرقوم و مزین فرمائید که قضیه واقع و محل حاجت است، ادام الله افاضاتکم.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ارتماس جایز نیست برای روزه دار و موجب بطلان و قضا و کفاره است، احتیاطاً حَمَامی اگر میتواند کسی را پیدا کند که روزه نباشد، وادار کار نماید، و اما بر خود و بر کارگران جایز نیست ارتماس، و نه برای او جائز است تکلیف کردن، و نه برای کارگران اطاعت کردن، والله العالم.

۲- (س) آیا دود چق و قلیان مبطل صوم و موجب قضا و کفاره هر دو می شود یا نه؟

(ج)- احتیاطاً موجب بطلان صوم و موجب قضا و کفاره است، و این احتیاط ترک نشود.

۳- (س) شخصی در ماه مبارک رمضان افطار کند و بعد فرارا عن الکفاره سفر کند، آیا کفاره ساقط می شود یا نه؟

(ج)- اگر افطار قبل از زوال بوده و مسافت هم قبل از زوال باشد؛ احوط کفاره است، و الا کفاره واجب است.

(س) شخصی از اهل منبر خواهش کرده سؤال شود: هرگاه از کسی یکی از این سه کلمه سر زده باشد در نهار شهر صیام، آیا کذب بر معصوم و موجب بطلان صوم و کفاره جمع است یا نه؟ [۱] یکی در وداع حبیب فرموده: تو قاری قرآنی، ولی این کلام را در وقت آمدن بر سر بالینش فرموده باشد نه وقت وداع [۲] دیگر آن که گفته باشد که امام در وداع سکینه که گریه می کرد، امام اشک چشم او را پاک کرد، بعد در خیال افتاده که شاید نبوده، ولی بوده

۱- است [۳] سیم در وقت مکالمه ی امام D با خصم و شنیدن صدای شیون زنان، گفته باشد: که امام به عباس و علی اکبر فرمود: که بدوید ایشان را ساکت کنید، که دشمن شماتت می کند، ولی عبارت کتاب بدوید ندارد، پس ساکت کنید ایشان را باشد، مقصود این که اولاً این ها کذب حساب است یا نه؟ ثانیاً این که هر گاه ندارد که در آن حال که می گفته حال داشته عامد بوده یا خاطی، و در صورت قوی گرفتن شبهه که عمداً بوده، چه حکم دارد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اولاً - اخبار واقعه طف - چون خبری که بشود به مضمون آن به نحو اذعان و جزم خبر بدهند؛ کم است - خوب است هر وقت میگویند به نحو حکایت از کتابی که در آن دیدند بگویند، و ثانیاً آنچه را این شخص گفته اگر به عنوان حکایت از کتابی گفته؛ به صوم ضرر ندارد، و هر چند در آن کتاب نباشد، چون در این صورت کذب بر صاحب آن کتاب است نه بر امام D، و اگر سهواً یا خطأً گفته باز ضرر ندارد، و اگر احتمال صدور سهوی بدهد آن هم ضرر ندارد، و اگر هیچ یک از آنها نیست، بلکه به نحو جزم عمداً نسبت قول را به امام D داده است، پس با قطع به نبودن آن قول داخل در کذب مفطر است، و همچنین با شک علی الاحوط، و اما ترجمه فرمایش سگتاهن: بدوید آنها را ساکت کنید؛ بر فرض صحت صدور این فرمایش، ظاهراً ضرر ندارد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) اگر کسی در ماه مبارک رمضان خوابید و برای سحر که بیدار شد غسل بر او واجب شده بود، و از حیا غسل ننموده تا صلوه صبح با تیمم بیدار بود و صلوه نمود، و در عصر آن روز غسل نمود، روزه اش صحیح است یا خیر؟ کفارہ بر او لازم است یا خیر؟

(ج)- اگر تیمم در غیر حال ضیق وقت باشد صحت صوم مشکل است و موجب قضاء و کفاره میشود، و اگر در ضیق وقت تیمم کرد، صوم او صحیح است و موجب قضاء و کفاره نمیشود، ولو عاصی باشد در تأخیر غسل، و اما نماز او اگر در ضیق وقت آن تیمم کرده باشد، صحیح است.

۱- (س) شخصی اول تکلیفش بوده و در خواب محتمل شد و صبح نفهمید که احتلام چیست، و بعد از سحر خوابید و نماز صبح را نمود در طلوع صبح، و آن روز را که ماه مبارک رمضان بوده روزه گرفت، و فردا که فهمید و علم حاصل نمود بما ذکر و غسل نمود، روزه و نماز او صحیح است یا خیر؟

(ج)- نماز و روزه او باطل است، چه جاهل قاصر باشد چه مقصّر، و اما کفاره، در صورتیکه قاصر باشد کفاره ندارد، و در صورتیکه مقصّر باشد واجب است که کفار را بدهد.

۲- (س) اگر کسی مریض شد در ماه رمضان و افطار نمود و قضای او را تا چند سال نگرفت، و بعد از چند سال دیگر قضای او را گرفت، کفاره باز بر او واجب است که در این چند سال قضای او را نگرفته؟

(ج)- احتیاطاً یک کفار را بدهد.

۳- (س) شخص (۱) یکی از مبطلات روزه برای او حاصل شد، می تواند افطار نمود (۲) یا خیر؟

ص: ۹۴

۱- [۱]. اگر برای شخصی.

۲- [۲]. نماید.

(ج) - نمیتواند افطار نماید.

۱- (س) آب دهن که جمع شود و از تری لب خارج نشود؛ می توان فرو برد یا خیر؟

(ج) - ظاهراً فرو بردن آب دهن در این فرض - که به ظاهر نرسیده باشد - ضرر ندارد.

۲- (س) حجه الاسلام! مَرَّجَ الاحکاما! چه می فرمایند کفاره فوت صلوٰه عشا، آیا وجوب صوم در صورتی است که صلوٰه عشا منفرد فوت شود؟ یا با فوت صلوٰه مغرب معاً و علی ایّ الفرضین فوت مسبّب از نوم موجب است؟ یا محض غفلت؟ با تعمّدهم ایجاب کفاره می کند؟ ثم بعد از هرگاه در این صوم مفطر عمدی به عمل آمد، قضاء یا کفّاره دارد یا خیر؟ آن چه حکم الله است بیان فرمایند.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال؛ ظاهراً فرقی بین فوت صلوٰه عشا فقط، و فوت عشاء مع المغرب نیست در حکم، ولی در موضع فوت مع الغفله احوط کفاره است، و در صورت افطار احوط قضاء است، و ظاهراً کفاره ندارد، والله العالم.

۳- (س) در رساله عملیه ی؛ در تعداد مبطلان روزه؛ دخانیات قید نشده که مبطل است یا نه، و در صورت مبطل بودن؛ کسی در قضای روزه واجبی صرف سیگار نموده، کفاره هم دارد یا نه؟

(ج) - مسئله مفطریّت دخان اگرچه در بعضی از رسائل عملیه ذکر نشده، لکن در عروهاالوثقی ذکر شد، و حقیر هم امضاء نموده بودم، و اما مسئله استعمال دخان در قضاء ماه رمضان: چنانچه قبل از ظهر بوده باشد، که موجب کفاره نیست، و چنانچه بعد از ظهر بوده، احوط در آن کفاره است، و کفاره ی آن، ده مسکین طعام دادن است، و به هر مسکین یک مدّ، و بر تقدیر عجز از آن، سه روز روزه بگیرد، والله العالم.

۱- (س) بدون ضرورت به شکار رفتن جایز است یا نه؟

(ج) - در هر حال جایز است، ولی اگر سفر صیدش به قصد تنزه باشد، نمازش در آن سفر تمام، و روزه را هم باید بگیرد.

۲- (س) زید در روزه ماه مبارک رمضان؛ با عیال خود عمداً مجامعت نموده و این عمل را هم پانزده مرتبه در پانزده یوم کرده است، ولی انزال از او نشده، اما دخول که غیبیه حشفه باشد محقق شده است، و به غیر این عمل هم تا آخر روز از سایر مفطرات چیزی مرتکب نشده، و جاهل به حکم مسئله بوده است، فعلاً- از این عمل هم تائب شده است، بنابراین که کفاره واجب باشد، طوری ممکن نیست که اطعام مسکین یا صوم ستین یوماً اتیان کند، بکلفت و مشقت نیافتد، تکلیف او چیست؟

(ج) - در فرض سؤال چنانچه جاهل به مفطریّت بوده، ظاهراً حکم کفاره واجب نباشد، و الا اگر جاهل به وجوب کفاره بوده، باید کفاره را بدهد و صرف مشقت و کلفت مانع از لزوم کفاره نیست.

۱- (س) هلال شوال که در بعضی از امصار رؤیت می شود به توسط تلفون به جاهای دیگر خبر می دهند که موجب ظنّ می شود، آیا برای تکلیف، قول تلفونچی و حصول ظنّ کافی است در افطار کردن یا خیر؟

(ج)- حصول ظن کافی نیست، بلکه باید علم حاصل شود یا اطمینانی که نزد عقلا معامله علم به آن میشود.

۲- (س) شخص صائم - در ماه مبارک رمضان - مرتکب مفطر محرم می شود، و جاهلاً به این که کفاره جمع واجب می شود، با علم به اصل مفطرت، آیا معذور است در جمع یا خیر؟ و بر فرض عدم، در صورتی که بعد مشکوک باشد، جهل و علم مذکور حین الافطار حکمش چیست؟

(ج)- در صورت مفروضه معذور نیست، و باید کفاره جمع را بدهد.

۳- (س) شخص صائم اگر در مسجد مشغول نماز باشد در ضیق وقت، و در اثناء نماز دهنش از خون بن دندان پر شود، تکلیفش چیست؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه ممکن باشد دفع خون به نحویکه مسجد نجس نشود؛ ولو به جمع کردن خاک مسجد و ریختن خون در آن و اخراجش بعد از نماز، یا آنکه داشته باشد چیزی که نماز در آن تمام نباشد، خون را به آن دفع کند، بلکه اگر این قسم میسر باشد مقدم است بر فرض اول، و آلا اگر هیچ قسم ممکن نباشد، تنجیس مسجد که بعد از نماز تطهیر نماید مقدم است بر ابطال صلوه و صوم.

۴- (س) صائم اگر - به خاک یا خون یا بلغم و یا به گرد خاک و یا به افتراء از زبان معصوم - روزه را باطل کند، تکلیفش کفاره جمع است یا نه؟

(ج)- بلی کفاره جمع است.

۱- (س) در شب ماه مبارک صیام می داند که اگر خودش را جنب نماید، یا بر خودش و یا به زوجه اش غسل ممکن نخواهد شد، اما تیمم ممکن است، و با این حال خودش را جنب می نماید، روزه اش چطور است؟

(ج)- بسم الله تعالی، روزه اش صحیح است؛ هر چند خلاف احتیاط است از حیث تکلیف.

۲- (س) اگر کسی به کفاره ماه رمضان المبارک قادر نباشد، چه کند؟

(ج)- هر گاه ممکن باشد؛ هیچده روز روزه بگیرد، یا به قدر امکان تصدق بدهد، و اگر هیچده روز ممکن نشد، به قدریکه ممکن باشد روزه بگیرد، اگر مطلقاً عاجز باشد؛ استغفار نماید.

۳- (س) جاهل به مسئله ندانسته که جماع و یا این که صبح را جنب ماندن روزه را باطل می کند، بعد از آن شنیده و دانسته، آیا مثل عالم و عامد است یا نه؟

(ج)- اگر مقصّر باشد؛ یعنی شاک بوده و مسامحه کرده، در سؤال ظاهراً مثل عالم است.

۴- (س) هر گاه روزه بگیرد به قصد آن که هر گاه در واقع قضاء رمضان بر ذمه دارم محسوب باشد، و اگر کفاره یا به طور دیگر در واقع بر ذمه ام می باشد، از آن محسوب شود، و الاً به جهت والدینم، صحیح است یا نه؟

(ج)- صحیح است، لکن تعیین والدین بنماید.

۱- (س) در روز روزه از روی غفلت مسئله که صحت آن را نمی دانسته، گفته باشد، موجب کفاره جمع و روزه باطل می شود یا نه؟

(ج) - باطل نمیشود روزه. ظم. طبا و ع.

۲- (س) از جهت جهل به موضوع در روزه ماه رمضان افطار نموده، مثل آن که مسئله آن را می دانسته که هرگاه کسی خوف تلف باشد از شدت تشنگی، به قدر ضرورت می تواند آب بیاشامد، لکن این شخص به مقدار خوف ضرر عطش نداشته، آشامید، بعد از التفات، گمان حال که روزه باطل است، افطار ثانوی مضرّ نیست غذا میل نمود، تکلیف چیست؟

(ج) - قضاء و کفاره هر دو واجب است. ظم. طبا و ع.

۳- (س) موضوع دروغ که در شرع مقدس حرام است بیان فرمائید.

(ج) - چیزیکه به اعتقاد متکلم غیر واقع است گفتن، مگر در مواردیکه استثناء شده، مثل دروغ در مقام وعده به زوجه. ظم. طبا و ع.

۴- (س) در کفاره؛ اطعام شصت مسکین واجب است به مقدار مد بدهد؟ یا به قدر متعارف یک نفر سیر شود؟ و هرگاه به عنوان مهمانی بطلبد و فقرا را قصد کفاره کند، صحیح است یا نه؟

(ج) - بلی هر دو صورت مانعی ندارد.

۵- (س) هرگاه مسئله را شک در صحتش دارد، یا ظن به صحت، و به عنوان صحت بگوید، مبطل صوم و موجب کفاره است یا نه؟

(ج) - اگر طوری عنوان کند که برگردد به کذب بر خدا و رسول، مشکل است. ظم. طبا و ع.

۱- (س) سفر اختیاری، یا لازم عرفی، یا واجب شرعی، بر هم می زند تتابع در روزه کفاره را یا نه؟

(ج) - در واجب شرعی ظاهراً مضرباً به تتابع روزه ی کفاره نیست، و در سفر لازم عرفی و غیره محل اشکال است.

۲- (س) در شب ماه رمضان کسی بیان مسئله نمود از روی ظن خودش لیکن تصریح به علم و ظن ننمود در روز روزه از او سوال نمودند که آن مسئله شب گذشته را از دیگری سوال نمودیم طور دیگر جواب داده مثلاً شب گفته بود که وسواس هرگاه مسح پا را زیاده از متعارف از روی عمد و اختیار بکشد وضویش باطل است در روز گفتند ما سوال کردیم کسی مسح را تا زانو هم بکشد عیبی ندارد و زیادی آن لغو و جواب داد که من درست گفته ام ایشان هم درست عنوان کرده اند قصد من شخص وسواسی بوده قصد ایشان مطلق مردم لکن گوینده مسئله ظن به گفته خودش داشته نه علم آیا بر همچه شخصی کفاره جمع لازم است یا نه؟

(ج) - اولاً هرگاه گفتن این شخص بعنوان حکایت و نقل از قول عالمی بوده است این تصدیق در روز هم مضر به صوم او نخواهد بود و در غیر این صورت هم هرگاه ظن اطمینانی به صدق داشته آن هم انشاءالله مضرباً نیست و الا محل اشکال است. (۱)

ص: ۱۰۰

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۶.

۱- (س) غروب شرعی در صوم و صلوه به سقوط قرص است و یا به زوال حمزه از مشرق؟

(ج) - به رفتن قرمزی مشرقی است از بالای سر بلکه احوط این است که قرمزی از تمام ربع مشرقی فلک برچیده شود بالنسبه به نماز مغرب و صوم و اما نسبت به نماز ظهر و عصر پس احوط این است که از سقوط قرص عقب نیفتد. (۱)

۲- (س) مقدار صاع را تحدید فرمودید که ششصد و چـ هارده مثقال صیرفی است در بلدی فقیهی اگر صاع را به حسب اواسط شعیرات تحدید نموده باشد و بر طبق آن عمل نموده باشند در این زمان که تقدیر اوزان به مثقال صیرفی و حمصات در ایران و عراق متداول شده است اگر در تحدیدین توفیر باشد یعنی مقدار صاع به حسب شعیرات قدری زیاد باشد از تحدید حالیه عمل به کدام یکی از تحدیدین اولی و احوط است خصوصاً در جایی که تقدیر اوزان در بلدشان به مثقال صیرفی و حمصات متداول نباشد بینوا ادام الله ظلکم

(ج) - البته عمل به آنچه زیادتر باشد غالباً احوط است الاحقر عبدالکریم الحائری. (۲)

ص: ۱۰۱

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۸.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۰.

۱- (س) در زکوه شخصی نمی داند در آن وقت به حدّ نصاب رسیده تا به حال یک سال گذشته، در اشیائی که گذشتن سال شرط است یا نه؟ آیا تکلیف همچو (۱) شخصی صحیح است در دادن زکوه؟ و دیگر این که زکوه می فرمائید در مطلق خیرات می توان صرف کرد؟ آیا می توان در صورت عدم فقر اطفال؛ ماهانه مدرسه ایشان داد؟ یا محسوب کرد، در صورتی که معلّم زکوه خواسته باشد بدهد؟ یا از ایشان کتاب خریده آن هم معلّم یا غیر او یا نه؟ و در صورتی که می توان در راه مزبور صرف کرد؛ آیا باید در علم اخروی صرف کرد یا دنیاوی؟ آیا می توان صرف کرد مثل هندسه و حساب و غیره؟ و همین طور در کتاب خریدن یا نه؟ حکم الله را مرقوم و به مهر یا امضاء شریف مزین.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مسئله اولی تا علم پیدا نشود به حصول شرط وجوب، زکوه دادن واجب نمیشود، لکن احوط در صورت احتمال حصول شرط، احتمال معتنی به، و امکان تحصیل علم این است که در مقام علم به حصول

ص: ۱۰۳

و عدم حصول برآید، و در مسئله ثانیه ضابطه در این مـ صرف این است که از سیل الله محسوب شود، و بهتر در فرض سؤال این است که بر فرض سیل الله محسوب بودن هم، هرگاه فقرائی در بلد موجود باشند، صرف در مصـرف فقراء شود.

۱- (س) این که می فرمائید زکوه در مطلق خیرات - مثل مدرسه و مسجد بنا نهادن، و پل ساختن - می توان صرف کرد، در صورتی که شخصی باشد که به غیر زکات این ها را بنا نماید، آیا در این صورت هم می توان در اینجاها صرف کرد یا نه؟ در کتاب خریدن جهت اطفال مدرسه، و ماهانه ایشان دادن، یا محسوب کردن، در صورتی که فقیر نباشند، اما اولیای ایشان هم از مال خود جهت ایشان کتاب بخرند، یا ماهانه ایشان بدهند، که بروند در پی تحصیل، آیا در صورت (۱) جائز است جهت ایشان کتاب خرید؟ یا ماهانه ایشان داد؟ یا محسوب کرد یا نه (۲)؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در صورتیکه فقراء موجود باشند، در فرض سؤال، بهتر، دادن به فقراء است، و در مسئله ثانیه هرگاه صرف در تعلم احکام شرعیه و مقدمات آنها باشد، جائز است، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) ملک اجاره را کلیه مخارج حساب کرده و بیرون نموده، آن وقت زکوه بدهند، مال الاجاره هم جزء مخارج است یا نه؟

ص: ۱۰۴

۱- [۱]. آیا در این صورت جایز است.

۲- [۲]. در حاشیه نسخه خطی آمده است که سؤال مشوش است.

(ج) - آنچه متعارف است از عین خود زکوی خارج میکنند، جائز است خارج نمایند، و بعد از آن ملاحظه نصاب نمایند، همچنین در مال الاجاره هم اگر متعارف باشد که از عین خارج میشود، جائز است خارج نمایند، و الا نزد حقیر محل اشکال است، چون حقیر احتیاط میکنم، رجوع به غیر نمایند، والسلام.

۱- (س) از دو برادر یکی در سفر رفته چند سال ماند، مزارع و اشجار و مواشی مشترک را این برادر متصرف است، بذر هم از مال مشترک است؛ آیا در حاصل آن ها در تعلق زکوه و خمس، مال مشترک حساب می شود یا مال برادر حاضر تنها؟

(ج) - در مفروض سؤال بلوغ نصاب در سهم هر یک معتبر است و اگر مجموع به قدر نصاب باشد، زکات واجب نیست و همچنین از خمس سهم هر یک، علی حده باید ملحوظ شود، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخص ملای زنجانی در زنجان عمارت گرفته از وجوه و غیر وجوه، و آمده به مهربان برای ترویج شرع عمارت گرفته از وجوه و غیر وجوه، و عمارت زنجان را نمی فروشد به خوف این که مراجعت لازم باشد، پس در این صورت وجوه گرفتن مشارالیه - برای معاش و قرض سابق - چه طور است؟

(ج) - هر گاه احتمال مراجعت قریب باشد به نحویکه عرفاً فعلاً عمارت اول محتاج الیهای او محسوب باشد، گرفتن وجوه جائز است، والله العالم.

(س) در موقعی که زکوه در غله واجب شد، مالک عین این زراعت موجود را منتقل به غیر می نماید به مقدار یکصد خروار غله، و قابل این معامله شرط می نماید بر مالک که زکوه این زراعت بر عهده مالک باشد؛ بعد از ردّ

۱- مال المصالحه یعنی یکصد خروار بر مالک، مقدار معینی - مثل چهل خروار مثلاً - نفع می کند، آیا در این غله که نفع کرده زکوه است یا نه؟

(ج) - در تمام غله - که در آنجا بوده - زکوه بر بایع واجب شده است، هرگاه ندهد، از عین غله گرفته میشود و اگر گرفته شد و معامله مزبوره هم به نحوی واقع شده باشد که از جهت ربا و غیر آن باطل نباشد، مصالح در مقداری که از او گرفته شده، به بایع میتواند رجوع کند، والله العالم.

۲- (س) اهل منبر که بیان مسائل و مواعظ می کند از جای دیگر بیاید و مستحق وجوه است به اهل وطن مقدم است یا نه؟

(ج) - به آن اهل منبر هم جایز است داده شود. (۱)

۳- (س) اگر مستحق ولایت دیگر در محل وجوه باشد در وقت دادن آن وجوه یا اهل آن محل شریک وجوه است یا نه؟

(ج) - جواب بلی جایز است به آن هم بدهند. (۲)

۴- (س) زکات غلات را قبل از اخراج مؤن باید داد یا بعد از اخراج و چنانچه بعد باید داد مؤن زراعت و درخت را بیان فرمایید.

(ج) - استثناء مؤنه غیر از بذر و غیر آنچه متعارف است که از خود زراعت و اثمار داده می شود محل اشکال و تأمل است و الله العالم. (۳)

ص: ۱۰۶

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۲.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۲.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۳.

۱- (س) چنانچه بذر غصبی باشد زرع از زارع است یا از مالک آن؟

(ج) - مال مالک بذر است و الله العالم. (۱)

ص: ۱۰۷

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۳.

۱- (س) آیا خمس به ظروف و عتیقه جات مستخرجه از زمین تعلق می گیرد یا خیر؟ بر فرض تعلق بعین از متعلق است یا به قیمت؟ و وجوب دادن خمس آن، چه وقت است؟ و اگر قبل از فروش و اخذ قسمت عین آن تلف شود، شخص کاشف ضامن است یا خیر؟

(ج) - مستخرجات از زمین اگر دارای قیمت و از اشیاء قیمتی باشد، بعید نمیدانم که حکم کنز داشته باشد و خمس آن وقت اخراج است، بعد از وضع آنچه مـ صرف نموده، به شرط رسیدن به مقدار نصاب که بیست دینار باشد و اگر قبل از فروش تلف شود بدون تفریط، ضامن نیست.

۲- (س) شخص کفن خریده ده تومان، سر سال که شد، هشت تومان شد؛ وقت اخراج خمس آن، شش تومان شد؛ مناط کدام قیمت می باشد نسبت به خمس آن؟

(ج) - هر گاه بخواهد احتیاط کند، ملاحظه قیمت سر سال نماید و اکتفاء به قیمت وقت اخراج بعید نیست، والله العالم.

۱- (س) در باب خمس که می فرماید زیاده از مؤنه یک سال به یک نفر ندهند، آیا کسی که به عنوان قرض به سیدی به تدریج داده و او هم خرج نموده، حال به قدر مخارج چند سال است که بر ذمه او است، می توانم حساب خمس کنم یا نه در صورتی که فقیر است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم.

۲- (س) در باب سهم امام D که از بلدی حواله می نمایند به بلد دیگر، بلکه دو سه دست می گردد، مثل این که زید به عمرو بگوید: حواله کن فلان به بلد طرف خودت، بکر فلان مبلغ بابت سهم امام D به فلان مجتهد بدهد و قبض بگیرد، ارسال دارد؛ که بکر مزبور فقط وکیل در دادن وجه سهم امام است به مجتهد معین؛ هرگاه به اعتقاد خودش آن مجتهد را عادل نداند، می تواند بدهد یا خیر؟ یا باید پس بفرستد نزد صاحبش چون اجازه نداده به غیر آن مجتهد معین بدهد و زید دهنده وجه، او را عادل می داند، اما بکر که باید تسلیم مجتهد نماید، او را معلوم الفسق یا مجهول الحال می داند؟

(ج) - بودن شخص وکیل در دادن به شخصی میتواند بدهد، برای او اشکال ندارد، انشاءالله تعالی.

(س) آب و خاکی که مالک آن ذمی است و مالکیت آن به سبب بیع است و خمس آن را نداده است، استعمال مسلمانان آن آب و خاک را - در عبادات و غیر آن - چه صورت دارد؟ و بر فرض حرمت، اشخاصی که در آن ملک عمارت و باغ و زراعت دارند؛ و کوچیدن و تخلیه ید از مال خودشان ضرر

۱- بسیار است، چه تکلیف دارند؟ و اشخاصی که مشاعاً با ذمی شریک الملک هستند، چه تکلیف دارند؟

(ج)- ظاهر این است که آب در این جا متعلق خمس نشود، پس استعمال آن مانعی ندارد از این جهت، و نسبت به زمین، به حاکم شرعی رجوع کنند. که به اجبار ذمی یا به نحو دیگری اصلاح کنند، والله المعین.

۲- (س) هرگاه کسی اصلاً خمس نداده لکن اعتقاد دارد، من باب مسامحه یا جاهل به حکم بوده نمی داده، هرگاه بخواهد به مکه معظمه مشرف شود یا به جهت لباس نماز و غیره، آن مقدار وجهی که جهت مخارج برمی دارد خمس و سهم امامش بدهد، می تواند به آن حج کند یا نه؟ و مجزی از حجها لاسلام می باشد یا نه؟ و خمس لباس را بدهد، می تواند در حال نماز استعمال کند یا نه؟ حاصل مطلب تبعیض، در خمس صحیح است یا نه؟

(ج)- بلی انشاءالله بیاشکال است و حجّش مجزی است، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) در باب مصالحه محاسباتی، هرگاه اختیار فسخ با مصالح باشد یا با طرفین، آیا بعد مضمی سنه خمس در مصالح علیه تعلق می گیرد یا نه؟ و بر فرض بر ذمه مصالح له باشد یا مصالح، هر کدام تعلق می گیرد؟

(ج)- مادام بقاء خیار برای مصالح خمس لازم نیست، نه بر مصالح و نه بر مصالح له.

(س) در اقاله هرگاه کسی عینی را منتقل به دیگری نمود، به هر نحوی باشد، بعد از آن اقاله نموده اند، آیا خمس بر هر یک از آن ها در صورتی که عوض

۱- و معوض باشد و در صورت هبه بلاعوض، بر موهوب بعد از اقاله ثانیاً خمس تعلق می گیرد یا نه؟ بر فرض این که قبل از انتقال خمس آن را داده یا غیرمخمس بوده، مثل ارث و صدق؟

(ج)- مالی که به اقاله به صاحب اول برمیگردد، فائدهی تازه محسوب نیست تا مستقلاً مورد خمس بشود، والله العالم.

۲- (س) جهیز زن ها هرگاه پدر هبه کند به آن ها و به قدر لیاقت باشد، از زینت و طلا و اسباب خانه و فرش و لباس، آیا بعد مضمی سنه که عین آن باقی است، خمس تعلق می گیرد یا نه؟ چون مفروض این است که نفقه و کسوه با زوج است و آن ها از طرف پدر به صلح یا هبه غیرمعوضه منتقل به او شده، و آیا فرقی هست؟ و در صورت قدرت زوج بر انفاق و عدم قدرت یا نه؟

(ج)- در هر صورت، هرگاه محل حاجت باشد، عرفاً خمس ندارد، والله العالم.

۳- (س) علویه هرگاه زینت از طلا و لباس به قدر مخارج یک سال دارد و شوهر هم ندارد، لکن جوان است و خیال مزاجت هم دارد، آیا خمس به او می رسد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، بلی از وجه خمس به چنین علویه بدهند، ظاهراً بیاشکال است.

۴- (س) شخصی وصیت می کند مبلغی خمس و زکوه از ثلث بدهند، چنان چه خود وصی فقیر یا مقروض باشد، می تواند از زکوه یا خمس چنان چه سید باشد و خودش تصرف کند و بردارد یا خیر؟

(ج)- اگر از عبارت موصی فهمیده نشود دادن به غیر، و شرعاً فقیر باشد میتواند بردارد، لکن بهتر این است که تمام را خودش بر ندارد و به سایر فقراء هم بدهد.

۱- (س) علویه که شوهرش فقیر است و خودش فقیره است، خمس و سهم امام می تواند بگیرد یا خیر؟

(ج)- میتواند خمس به مقدار حاجتش بگیرد و سهم امام D امرش با حاکم شرع است.

۲- (س) پدر مالی را به فرزند های خود مصالحه می کند؛ آیا خمس تعلق بر ما صلوح علیه می گیرد یا خیر؟ بر فرض تعلق گرفتن، بعضی از اولاد صغیرند، آیا بعد از کبیر شدن به تکلیف، مثلاً خمس بدهد یا خیر؟ و چنان چه خمس تعلق بگیرد، بعضی خمس می دهند و بعضی نمی دهند و ما صلوح خانه و ملک مشاع است، می خواهند تقسیم کنند، در این صورت که بعضی خمس را نداده اند، تقسیم صحیح است یا خیر؟ و دیگر بر آنهایی که خمس سهم خود را داده اند، چیزی هست یا خیر؟

(ج)- احوط دادن خمس آن است بعد از مؤنه سال، و صغیر بعد از بلوغ بدهد و در باب ندادن بعضی سهم حصّه خود را رجوع به حاکم شرعی کنند که هر نحو صلاح دید رفتار کند.

۳- (س) مظالم را به غیر سادات یا تعمیم حتی به سادات می توان داد یا نه؟

(ج)- دادن مظالم را به سادات فقیر نیز جائز است.

۱- (س) صرف وجوه با مواسعه است یا مضایقه؟ و اگر مستحق ولایت دیگر در محل وجوه باشد در وقت دادن وجوه با اهل آن محل، شریک وجوه است یا نه؟

(ج)- به نحو مضایقه است به معنی اینکه عرفاً اهمال و تعویق نباشد، با بودن مستحق و به غیر اهل محل هم جایز است بدهند.

۲- (س) وجوه به اهل کبائر خصوص بی نماز می رسد یا نه؟

(ج)- اگر اعانت بر اثم نشود، جائز است؛ هر چند دادن به عادل احوط است.

۳- (س) در اکل وجوه شائیت ملحوظ است یا نه؟

(ج)- در قدر معاش به حسب حال و معاش همسرهای او میتواند بگیرد.

۴- (س) در سال خمس، نسبت به غیرکاسب، از زارعین و صاحبان باغات که ابتداء سالشان اول ظهور فائده است، آیا ظهور فائده در باغات، وقت رسیدن انگور است یا مطلق فائده است، اگرچه علف و مو باشد و حال این که علف و مو تبع است؟

(ج)- اول سال در زراعت، وقت زراعت است، و در باغات، وقت ظهور فائده است؛ یعنی وقتی که بشود فائده را استیفاء نمود، به نحو متعارف در استیفاء فائده، اگرچه علف باشد که به حد چیدن رسیده باشد و اینکه گفته شد، در حق کسی است که دارای یکی از دو باشد و هرگاه دارای هر دو باشد، اول سالش را اول آنچه اول است قرار دهد، والله العالم.

۱- (س) شخصی ارباح مکاسب را جزء سرمایه قرار داد و از اصل مال که خمس ندارد، به قرض سال های پیش و به خمس سنوات سابق - که بر ذمه گرفته بود - داد، آیا با آن ارباح مکاسب - به میزان مالی که به قرض و خمس سنوات سابق داده - خمس تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج) - ظاهراً به میزانی که در محل قرض و خمس بدهی از سنوات سابق داده خمس ندارد، اگر چه احوط، دادن خمس آن است.

۲- (س) سیدی از بابت خمس یک نفر دیلاق مثلاً گرفته و نگاه داشت و داخل سرمایه نمود، آیا به نما عینی دیلاق مزبور خمس تعلق می گیرد یا نه؟

(ج) - اگر سید فقیر نباشد و زاید بر مؤنه باشد آن نما عینی، خمس او را بدهد، و الله العالم.

۳- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعی که شخصی مقدار ده رأس بره و بزغاله از نتاج گوسفند دارد و قیمتش بیست تومان است و در قبال این، پنجاه تومان قرض دارد؛ این بره ها را جزء سرمایه قرار داده و آن قرض را تا یک سال یا دو سال به تدریج قدری از اصل مال و مقداری از منافع مکاسب و قدری از دخل هوائی داده و ادا نموده، آیا با این بره ها - بعد از انقضاء سال - خمس تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج) - در مفروض سؤال، ظاهراً خمس بره ها را باید بدهد.

(س) شخصی ده رأس میش دارد هر سال ده رأس بره از این ها به عمل می آید، این بره ها را هر سال جزء سرمایه می کند، اگر جزء سرمایه نکند، در ظرف سه چهار سال ده رأس میش - که سرمایه است - از بین می رود و دو

۱- مقابل قیمت بره ها قرض و مخارج خانه دارد و در این صورت می تواند برای اداء قرض و مخارج خمس بگیرد، با فرض سیادت یا خیر؟ و بعد از انقضاء سال، آیا به آن بره ها خمس تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج)- در فرض سؤال میتواند خمس بگیرد و به بره ها هم خمس تعلق نمیگیرد.

۲- (س) شخصی از شخصی حیوانی خرید و می داند که مالک اول خمس او را نداده، مالک ثانی خمس او را - از خودش - ادا نمود، بعد از انقضاء سال، در صورتی که حیوان مزبور زائد بر مؤنه باشد، آیا باز خمس دارد یا نه؟ تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج)- در این فرض - که حیوان زائد بر مؤنه است - خمس او را باید بدهد، والله العالم.

۳- (س) شخصی از چند ممرّ دخل دارد، آیا می تواند از برای هر یک، رأس سنه علی حدّه قرار بدهد یا خیر؟

(ج)- ظاهراً میتواند و مانعی ندارد، والله العالم.

۴- (س) گرفتن وجه مجهول از کسانی که حقوق واجبه نمی دهند از قبیل خمس و زکوه، جائز است تصرّف در آن یا نه؟

(ج)- در صورتیکه معلوم نباشد که همان اعیان غیر مزگی و غیر مخمس است، ظاهراً اشکالی نداشته باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) این که در مؤنه سال در باب خمس می فرمائید اگر شخص بر خود تنگ بگیرد، احوط عدم وضع مؤنه است، اگر شخص در بین سال، مال خود را

۱- عمداً یا سهواً تلف نماید باید خمس تلف شده را بدهد یا نه؟ حکم الله را مرقوم و به مهر یا امضاء شریف خودتان مزین بفرمائید، امرکم العالی مطاع.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در سهوش خمس لازم نیست و در عمد اگر برای فرار از خمس بوده، نه؛ به غرض عقلائی، احوط دادن خمس آن است و همچنین است در اسراف، والله العالم.

۲- (س) در خمس قیمت آن چه باید به خمس داد می توان داد، مثلاً شخص باید نقره بدهد، عوض آن فاستانی یا گندم یا نان یا چیز دیگر بدهد، یا بر عکس؛ همین طور در باقی اموال که خمس تعلق می گیرد یا آن که نمی تواند، بلکه باید آن چه خمس تعلق گرفته است بدهد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً جایز است. محل مهر عبدالکریم بن محمدجعفر.

۳- (س) اینجانب (۱) امسال چهل تومان از بابت خمس و سهم امام D تعلق گرفته است، و پدر بنده هفت سر کلفت دارد و کار ایشان کساد است، لذا برای حضرت عالی این عریضه فرستادم، اجازه می فرمائید که خمس و سهم امام D را بر پدر خویش بدهم؟ و از بابت خمس اشکالی ندارد، در صورتی که پدر بنده عام (۲) است؟

ص: ۱۱۷

۱- [۱]. به اموال اینجانب.

۲- [۲]. عوام است (غیر اهل علم).

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه پدر سید نباشد، جائز نیست؛ و همچنین اگر سید هم باشد، برای نفقه خود پدر بلی، بر فرض سید بودن، برای صرف در مخارج اهل و عیال واجب النفقه اش جائز است، در صورت فقر، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید در باب اشیاء معدنی که وجوب خمس تعلق گرفته است مثل نمک و غیره، اما خریدار علم ندارد که خمس آن ها داده شده یا نه یا به حد نصاب رسیده یا نرسیده؟ هل يجب الخمس علی المشتري ام لا؟

(ج) - در صورت شک، خمس بر مشتری واجب نیست.

۲- (س) زیدی پس از چند سال - به واسطه کسب یا زراعت - دارای علاقه شد، بدون تعیین سال، و نظر به ربح؛ مؤنه خانه و اثاثیه و باغات آن خمس دارد یا نه؟ یا مستثنی است؟ که چون معاش آن منحصر است به این چند قطعه باغ، اگر چه می تواند اداره امر معاش بنماید، ولو به فعلگی، و در ضمن معامله باطل هم نموده؟

(ج) - خانه و اثاثیه اگر از ربح سال خرید شده، خمس ندارد و اما باغ چون فرض شده بدون آن اداره معاش ممکن است؛ به نظر حقیر خمس آنها را باید بدهد، مگر در بعض موارد که باغ به مقداریکه صرف میوه آن بنمایند جزء مؤنه است، که در این صورت این مقدار اصلاً خمس ندارد و اما معامله باطل؛ اگر یقین ندارد به این که مال حرام در مال او هست، فعلاً تصرف در اموال بیاشکال است و اگر یقین دارد، از این جهت هم یک خمس باید بدهد.

۱- (س) به مهمانی رفتن در خانه های اشخاصی که خمس و سهم امام D و زکوه نمی دهند، رفتن و اکل غذای آن ها و معامله با آن ها چه صورت دارد؟

(ج) - تصرف در آنچه یقین ندارد که حقوق ناس در آنها هست اشکالی ندارد و با یقین جائز نیست تصرف.

۲- (س) آسید آقا کارکانی بنی عم احقر که تقریباً ده سال قبل بر این، مقداری درخت قلمه را ارثاً مالک شده بود و دو سال قبل بر این، قلمه های مزبور را بریده و مقصودش این بود که اطاق و خانه و غیرذلک - برای رفع احتیاجش - ساخته و مصرف نماید و به واسطه عدم قدرت به سائر مخارج، تا به حال ممکن نشده و درخت های مزبور کماکان باقی مانده یا این که جزئی م- صرف شده؛ آیا خمس علاقه گرفته است یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در موضوع درخت ها، مقداری که ارث بوده، خمس ندارد و آن مقداری که نمونموده تا زمانی که انداخته شده و به مصرف خانه هم نرسیده، خمس او را بدهد.

(س) مشهدی غلامرضا کارکانی اظهار می نماید که چند سال قبل بر این، تقریباً پانصد تومان در خارجه کسب و جمع کرده، از روی جهالت تخمیس نکرده، یک باب خانه و باغچه گرفته و مابقی را خرج و تلف نموده و حالا که مسئله اش را فهمیده، - غیر از خانه و باغچه و یک قطعه زمین و مخلفات خانه - چیزی دیگر نمانده و فقیر شده و به مقام استخلاص برآمده و چاره جوئی می نماید؛ آیا تکلیف چیست؟ و اشخاص دیگر هم مثل همان مشهدی

۱- غلامرضای مزبور هستند، بعض مهلت می خواهند تا مدتی محصول و غیره وصول کرده، خمس و مال امام D را بدهند، از جمله آن ها است کربلائی ملا- حاجی کارکانی؛ چندی قبل بر این، یک قطعه باغ ابتیاع کرده و به قیمت آن تقریباً یکصد و پنجاه تومان، پولی که خمس علاقه گرفته بوده داده، که خمس را به تدریج رد نماید؛ بعد از آن سهم سادات را رد کرده و سهم امام D تا به حال در ذمه مشارالیه باقی مانده و تا یک سال قبض می دهد که وصول کرده ادا نماید؛ در صورت جواز و اقتضای رأی انور، اجازه مرحمت فرمائید که در قضایای معروضه مأذوناً از جانب آن وجود مبارک، اجازه و مهلت داده بلکه در امور مسلمین از اشکال خالی شده، به آسودگی مشغول دعا گوئی بشوند؟

(ج)- در موضوع وجوه بدهی آن شخصی که فعلاً فقیر شده، ممکن است با سیدی دست گردان نماید و آن سید ذمه او را به شکلی بری نماید که این مسلمان آسوده شود؛ و راجع به مواردی که میخواهند وجوه را تدریجاً بدهند، جنابعالی و کالت دارید از طرف موکل اینجانب که یکی از سادات است قبول نمائید و بعد به احقر ببخشید و به و کالت از طرف قبول کنید و بعد و کالت دارید که به آنها قرض بدهید که بعد تدریجاً بدهند و تصرف آنها در اموال آنها بیاشکال شود، و الا تصرف مهلت دادن، احقر اشکال میکنم.

۲- (س) سید علوی که صاحب املاک باشد، ولی منافع املاکش - به مخارج سالیانه خود و عیال و دیوناتش - کفایت نمی کند، آیا می تواند از خمس که سهم سادات و سهم امام D است، تکمیل نماید یا نه؟ بینوا توجروا.

(ج)- به مقدار کسری، میتواند بگیرد و صرف خود نماید.

۱- (س) سید یا غیرسید، می تواند خمس خود را به اولاد واجب النفقه خود بدهد یا نه؟

(ج)- به جهت صرف نفقه اولاد مشکل است، ولی به جهت صرف عیال اولادش ظاهراً اشکالی ندارد، اگر اولاد سید باشد.

۲- (س) آیا هاشمی فقیر می تواند سهم سادات و سهم امام D کثیر را به وجه قلیل مصالحه نموده قبول نماید؟ و ماذون از حاکم شرع انور هم هست در گرفتن سهم امام D در صورت مفروضه آیا ذمه شخص مدیون بری می شود یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، مصالحه وجهی ندارد و معلوم نیست ذمه مدیون بری شود.

۳- (س) اسباب هایی که زن ها سال های دراز می خرند برای جهیزیه دختر از مال شوهر با رضایت، یا از مال خودشان، بعد چندین سال همراه دختر می فرستند، خمس دارد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً اینها خمس ندارد، اگر از مالی که میخرند خمس آن را داده باشند و همچنین هرگاه از ربح سال بخرند و به دختر ببخشند در همان وقت، و اما با این فرض اگر به دختر ببخشند، تا وقتی که سال تمام شود، احوط خمس آن است، والله العالم.

۱- (س) شخص روزه خوان در اخذ سنه برای خود، به چه قسم است تکلیف او؟ آیا باید هر وجهی که به او می رسد، مثلاً در ماه رمضان سفر می کند، وجهی می رسد و در محرم هم وجهی می رسد، تاریخ برای هر یک معین کند؟ اگر سال گذشت و از آن وجه باقی مانده بود، خمسش را بدهد یا آن که روزه خوانی، کسب واحد است؟ برای تمام آن یک سال قرار دهد از جزئی و کلی تا محرم آتیه، آن چه باقی می ماند تخمیس نماید؟ مشروحاً بیان فرمائید که محل حاجت است و این شخص روزه خوان در مدرسه تحصیل می کند، پول طلبگی هم می برد، آن چه طور است؟ و هکذا فوائد دیگر راجع به آن ها، تکلیف چیست؟ جزء فواید و روزه باید قرار بدهد یا نه، سند مستقلى دارند؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه اول شروع در روزه خوانی یا غیره را میدانند، اول را از همان وقت قرار میدهند، و الا فوایدی را که فعلاً دارد که خمس آن را نداده، تخمیس کند و از حال، سال قرار دهد برای بعد، و برای تمام اینگونه عایدات، یک سال کافی است.

۲- (س) عایدی ملک از آب و زمین دو عایدی دارد، گندم و جو و جوزقه، و بین گندم و جو و بین جوزقه فاصله زیادی است، پنج ماه تقریباً در آن جا باید چه کار کرد؟ برای گندم و جو یک سال و برای قوزه یک سال، یا هر دو عایدی یکی است؟ و اگر یکی باشد، اخذ سال از رفع خرمن گندم و جو است یا وقت قوزه؟ بیان فرمائید، ادام الله.

(ج) - اول سال، وقت زراعت کردن است و برای زراعات مختلفه، بعد سال علی حده نمیخواهد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) سادات مستحقّ که در بلد مشهور به سیّد ولی سلسله اجداد آن ها در دست نیست، به اظهار خود آن ها یا شهادت عده کافی است؟ می توان وجه خمس را ادا نمود یا خیر؟

(ج)- با شهرت و یا شهادت عده کافی است، اشکالی ندارد.

۲- (س) شخصی عهد نموده که احتیاطاً خمس مایملک خود را اخراج نماید و حین الاخراج متعلقات او، بیش از یوم العهد است؛ آیا خمس یوم العهد یا یوم الاخراج معتبر است؟ و دیگر آن که یوم الاخراج در شک است که آیا خانه هم در نظرش بوده در عهد، یا آن که استثناء بوده؟ تکلیف چیست؟ بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال ظاهراً خمس راجع به اموال یوم العهد است و خانه هم ظاهراً در این فرض خمس ندارد، والله العالم.

۳- (س) باب الاحکاما! شخصی یکی از سنوات را بالتمام کسب نموده و یقین دارد که از رأس المال خود صرف نموده، بعد از یک سال تعطیل، ثانیاً وارد کسب شده، تقریباً سه سال کسب نموده و نفع و ضرر هم داشته در این سه سال، بالفعل پس از محاسبه می بیند که سرمایه روز اول دست آمده، به اضافه و علاوه، و در این سه سال ابداً حساب خود را رسیدگی ننموده، آیا در صورت مفروضه، سرمایه اولی را کنار گذاشته، خمس مابقی موجود را اخراج نماید، یا خمس تمامی موجودی مرکب از سرمایه و غیره؟

(ج)- در این فرض هر مقدار که یقین دارد به سرمایه ناقص علاوه شده، ظاهراً باید خمس او را بدهد، والله العالم.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه اشخاصی که صاحب بیشه زار و قلمستان هستند، در سر هر سال مشکل است خیره بیاورند این مال مذکور را قیمت نمایند، آیا امکان دارد بماند در وقت قطع کردن، یا در وقت فروختن، خمس این مال را خارج بکنند یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، لازم نیست تعیین مالیه او را در هر سال بلی بعد از قطع ولو فروخته نشود، مقدار خمس آن منافع را باید رد کند، عیناً یا قیمه.

۲- (س) فقیری که واجب النفقه دیگری است، با وجود آن که نفقه اش می آید، خمس و زکوه گرفتن می تواند یا نه؟

(ج) - نمیتواند بگیرد.

۳- (س) مؤنه تحصیل ربح و اخراج معدن و غوص، وضع شدن از خمس را اجرت به دیگری دادن مراد است، یا اجرت خود کاسب و عیال و متبرع هم وضع می شود؟ بینوا توجروا.

(ج) - مراد از مؤنه، اجرت خود کاسب و عیال و متبرع نیست، بلکه اجرت غیر است؛ بلی مخارج که در حین اشتغال صرف میشود، جزء مؤنه محسوب میشود، والله العالم.

۴- (س) سید و فقیر در غیر مؤنه مثل ملک خریدن مدیون باشد، مستحق خمس و زکوه است یا نه؟

(ج) - اگر چنانچه قادر به اداء دین مفروض نباشد، میتواند از بابت خمس و زکوه بگیرد و دین را ادا نماید.

۱- (س) کاسب در بین سال مرد و در ربح این سال اخراج خمس واجب فرمودند، آیا دیون او از ربح این سال - قبل از اخراج خمس - جائز است، یا خمس و دیون هر دو از اصل ترکه واجب است؟ اگر بعد از کاشتن مزارع قبل از درویدن بمیرد، قیمت خصیل یا قیمت بذر زیر زمین ربح حساب شده، اخراج خمس لازم است یا نه؟

(ج) - اگر قرض از سال موت بوده است، اخراج خمس بعد از وضع مقدار قرض است؛ و اگر از سنوات گذشته بوده است، اخراج خمس و قرض در عرض هم است.

۲- (س) ابتداء سنه خمس کاسب، شروع به کسب است یا حصول ربح؟ اگر شروع به کسب باشد، از ابتداء شروع تا حصول ربح، مونه از ربح این سال وضع می شود یا نه؟ مثلاً کاسب مزارع بعد از چهار ماه از کاشتن ربح نمی یابد و در این چهار ماه از ربح سال گذشته بدون اخراج خمس صرف مؤنه می کند، ضامن خمس است یا نه؟

(ج) - بسم الله تعالی، ابتداء سنه شروع به کسب است و مؤنه هر سالی باید از ربح همان سال موضوع شود، و زارع در مفروض سؤال، خمس ربح مذکور را ضامن است.

(س) شخص کاسبی از مال خمس داده قدری گوسفند می خرد که جزء سرمایه کسب او باشد، این گوسفندها ترتیبش این است که هر ساله عده اولاد آن ها را می فروشد، با پشم و سایر منافع، بعد از یکی دو سال یا همه ساله،

۱- عده ای از گوسفندهای پیرش را می فروشد؛ آیا این گوسفندها را به چه ترتیب باید اخراج خمس نمود؟ آیا زیاده سوقیه و نماء متصل آنها هم خمس دارد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، گوسفندهائی که فرض شده است، چنین معلوم میشود که نگاهداری آنها به غرض انتفاء به نماء آنها است؛ در این صورت از منافع منفصلهی آنها - بعد از وضع مؤنه - باید خمس بدهد، منافع متصله و زیاده سوقیه خمس ندارد.

۲- (س) شخصی پولی به کسی قرض داد و آن کس اداء نکرد تا چند سال گذشت بعد اداء کرد، حال واجب است فوراً خمس آن را بدهد یا مؤنه این سنه را باید بگذارند بعد مضمی سنه، هرگاه اضافه آمد، خمس آن را بدهد؟

(ج)- هرگاه این پول از ارباح مکاسب بوده که مؤنه را اخراج کرده، مادامیکه وصول نشده، مکلف نیست. بعد از وصول در صورت مفروضه، باید خمس او را بدهد فوراً.

۳- (س) حقیر، مردی هستم روضه خوان و مقداری ملک هم دارم که از عائده ملکی و فائده روضه خوانی امر معیشت من می گذرد و یک صد تومان قرض دارم که به واسطه کسری مخارج سنوات قبل، تا حال متدرجاً قرض کرده ام؛ حالیه اگر چیزی از مؤنه سالم بماند که سال بر آن بگذرد، می توانم قبل از اخراج خمس، به جای آن قرض بدهم یا خیر؟ و در صورت وجوب اخراج خمس، آیا تعیین حول بر من واجب است یا خیر؟ و در صورت وجوب آن، آیا حول شرعی معتبر است یا حول خمس؟ به این معنی که گذشت سال بر هر چیزی.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اداء قروض جزء مؤنه است، هر چند قرض سنوات سابقه باشد، و ميتوان از ربح قبل از اخراج خمس اداء نمود، به شرط آنکه ربح در همان سنه که ربح حاصل شده اداء نمايد و تعيين حول در خمس واجب نيست، اگرچه اسهل است؛ و بر فرض عدم تعيين، گذشتن سال بر هر چيزي علائده بايد ملاحظه شود.

۱- (س) کسی قدری چوب می خرد و تخته می کند جهت در اطاق، بعد ممکن نمی شود، از ساختن اطاق سال بر آن می گذرد، آیا باید خمس او را بدهد یا نه؟

(ج)- احوط اداء خمس است.

۲- (س) حقیر قرض دارم و به ازاء آن جنس دارم که بدهم، ولی از دائن مهلت می گیرم در تأخیر، و آن جنس را نگاه می دارم به انتظار ترقی آن جنس، یا آن که دائن حاضر نیست، اگر سال بر آن گذشت قبل از اخراج خمس، می توانم به جای قرض بدهم یا نه؟ و اگر آن جنس در جایی باشد که دستم به او نرسد تا بعد از گذشتن سال، چه صورت دارد؟

(ج)- اگر در همان سنه که ربح حاصل شده عوض قرض بدهد، خمس ندارد؛ و اگر در غیر سنه ربح، ربح سال سابق را عوض قرض بدهد، خمس دارد مگر آنکه قرض، قرض سالی باشد که ربح در آن حاصل شده، و هم چنین است آنچه قرض شده دستش به او نمیرسد تا بعد از گذشتن سال.

۳- (س) چند سال بگذرد و کسی حساب مالش را نکند، حال نمی داند که آیا از وجوهات بر ذمه اش تعلق گرفته یا نه؟ یا ظن به اشتغال دارد، یا علم اجمالی، آیا فحص لازم است یا نه؟ و بر فرض عسر و حرج چه کند؟

(ج) - فحوص لازم است، و اگر به مقداری ادا کند که علم حاصل شود به برائت ذمه، لازم به فحوص نیست. ظم - طب و ع.

۱- (س) در اشیائی که گاهی محلّ احتیاج میشود و ذی [زی] شخص به حسب حالش باشد، لکن ممکن است دو سال هم بگذرد و محتاج نشود؟

(ج) - احوط اخراج خمس است، هر چند اگر از متعارف خارج نشد بعید نیست که خمس نداشته باشد. ع - رحمه الله علیه.

۲- (س) شخص مثلاً خانه لازم دارد در این سنه، و لکن میسر نمی شود، پس به تدریج اسباب و آلات آن را در چند سال مهیا می کند، آیا در اسباب و آلات مزبوره خمس لازم است یا نه؟

(ج) - بسمه تعالی، هر گاه به نحوی است که اگر خود وجه را نگاه دارد ممکن است که در سال آخر ادوات و آلات را بخرد و خانه بنا کند، احتیاط به دادن خمس را ترک نکند، هر چند تدریجاً صرف در آلات کرده باشند، و اگر ممکن نیست مگر به اینکه در هر سالی قدری تهیه کند، دور نیست که در آن مقداریکه لابد باید در آن سال تهیه کند، اگر صرف در تهیه کرد خمس نباشد هر چند مراعات احتیاط بسیار به موقع است.

۳- (س) می فرمائید که معتبر است در ابتداء سال، شروع در کسب و اوقات شروع در زراعات مختلف می باشد با اختلاف اوقات زراعات اول سال را از برای مجموع در یک وقت قرار داده می شود یا این که از برای هر یکی از آن ها اول سال علی حده باید قرار داده شود؟

(ج)- تعیین یک مبدأ سنه برای مطلق ارباح تجارات و زراعات کافی است، انشاءالله، والله العالم.

۱- (س) در باب خمس، شخص مثلاً خانه لازم دارد در این سنه، و لکن میسر نمی شود، پس به تدریج اسباب و آلات آن را در این سنه مهیا می کند که در سنه آتیه یا بعد از آن خانه بسازد، یا آن که گاو یا اسبی احتیاج دارد، گوساله یا کزه اسبی می خرد که بعد دو سال یا سه سال به کار می خورد و هکذا شجره غرس می کند که بعد از چند سال به ثمر آن منتفع می شود و حال آن که اگر مثمره می باشد در همین سنه هم محل حاجت است، آیا اگر این ها از ارباح مکاسب خریده باشد، خمس آن ها باید بدهد؟ و هکذا نمائات متصله آن ها یا نه؟ و بر فرض لزوم، بعضی اشجار در بعضی بلدان مالیت ندارد و یا آن که مرسوم نیست که بذل قیمتی برای آن ها بشود، آیا با این حال خمس لازم است یا نه؟ دیگر درخت گل و ریاحین و امثال آن ها که از برای زینت خانه غرس می شود و هکذا شجره که غرض از غرس آن، خوردن میوه باشد نه فروش و اکتساب، آیا خمس آن ها لازم است یا خیر؟

(ج)- هرگاه در صورت مفروضه، با احتیاج به مذکورات و عدم قدرت بر تحصیل آنها الا به نحو مذکور، بعید نیست که صدق مؤنه به آنها بشود و لازم نباشد دادن خمس آنها، اگرچه احتیاط است دادن خمس آنها، و در اشجاری که مالیت آنها در حال شجریت ملحوظ نیست و گل و ریاحین و شجری که مقصود از آن میوه باشد، خمس ندارد؛ در نمائات متصله آن، بلی اگر مقداری از آنها را قطع نمایند و زاید باشد بر مؤنه، خمس به آنها متوجه است، چنانچه اگر از ارباح مکاسب هرگاه اشجاری خریده باشد و زاید بر مؤنه باشد، مورد خمس

خواهد بود مگر آنکه وجود آن اشجار به نحوی محل حاجت باشد، یا نبودن آن در حرج باشد، چنانچه در بعضی از محال ظاهراً چنین است که نداشتن باغ مشجری مثل نداشتن خانه مسکونی است، والله العالم.

۱- (س) شخص مال مخمس و غیرمخمس دارد، مؤنه سنه از آن مالی که خمس آن را داده است حساب نماید یا از نداده؟ و در زراعت، خمس بذر و سرمایه واجب است یا نه؟

(ج)- به نظر احقر، اخراج مؤنه از آن چه خمس آن را نداده ضرر ندارد و خمس بذر و سرمایه هرگاه از ارباح مکاسب باشد باید بدهد، مگر با احتیاج به آن به نحوی که با نبودن آن، در حرج باشد، والله العالم.

۲- (س) اگر شخص مال مخمس از زراعت مثلاً در مؤنه سنه ی آتیه به مصرف برساند، وضع از ربح می تواند بکند یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، بعد از صرف مؤنه از مال مخمس، وضع بعد از آن از ربح، خلاف احتیاط است، هرچند بعید نیست، والله العالم.

۳- (س) شخصی مرحوم شده و مال او به ورثه رسیده است؛ این شخص تجارت هم داشته و معامله ربوی هم می کرده، در جزء خمس مال او هم داده شده و مظالم هم قدری معین نموده داده شد، ورثه یقین دارد که مظالم در مال او بیشتر بوده و حائیه تکلیف ورثه چیست که یقین کند این مال بر او حلال است؟

(ج)- هرگاه ورثه یقین دارد که اعیانی که از میت مانده، مقداری از آن مال غیر است ولی صاحبش معلوم نیست و مقدار هم معلوم نیست، در این صورت طریق تصفیه مال به اخراج خمس آن است و اگر این اشتباه در اعیان مال میت

نیست ولی معلوم است که ذمه میت مدیون است به مقداری از مال با عدم علم به صاحب آن، در این صورت هر مقدار یقین دارد، به عنوان مظالم از ترکه میت بدهند و زاید بر آنکه یقین ندارد لازم نیست.

۱- (س) شخصی از اول تکلیف - مثلاً تا ده سال - خمس و سهمی و زکوه و ردّ مظالم نداده، کسب کرده، دارائی از لوازمات خانه و غیرها و سرمایه پیدا کرده، حالیه می خواهد تخلیص مالش را بنماید، آیا به چه نحو تخلیص باید کرد که بری الذمه و مالش حلال باشد؟

(ج) - هر مقدار که یقین دارد بر عهده اش تعلق گرفته باید بدهد، زاید بر آن لازم نیست.

۲- (س) شخص زارع مبدأ سالش را وقتی قرار داده که زراعت و یونجه و باغ در حال سبزیگی است، در آخر سال که زائد بر مؤنه و ارباح مکاسب و فوایدش را حساب می کند، آیا سبزی زراعت را هم حساب می نماید یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً سبزی محسوب نمیشود از این سال مگر آن را بفروشد، و اگر به حال خود گذارد تا وقت حاصل آن، حاصل از فواید سنه بعد است.

۳- (س) کاسب مثل حتمی و دلماک و شبان یا ملای ده که هر خانه یک من مثلاً گندم می گیرد و می داند از آنهایی که گندم می گیرد، خمس و زکوه گندم را نداده اند، تکلیف شخص کاسب چه چیز است؟ آیا خمس و زکوه را باید بدهد یا خیر؟

(ج)- در مسئله مفروضه، هرگاه خود فقیر باشد، به عنوان تقاص از حق فقرا بگیرد، انشاءالله بیاشکال است، والله العالم.

۱- (س) اگر کسی بگوید خمس و زکوه را ملاها در آورده اند که مال مردم را بگیرند خودشان بخورند یا به دیگران بدهند، آیا ارتداد می آورد این حرف یا خیر؟

(ج)- نعوذ بالله، این سخن متضمن دو مطلب است، یکی توهین و هتک علما اسلام انارالله برهانهم، و دیگری انکار ضروری دین اسلام چون وجوب زکات مثل وجوب نماز است، در ضروری بودن و اما خمس ضروری بودن آن مثل زکوه نیست هر چند آنهم واجب است، و اخبار تحلیل بعد از تأمل صحیح، واضح میشود که مراد و [اموارد] خاصه دارد، والله العالم، نعوذبالله من شرالشیطان بحق محمد و آله الطاهرین، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) خمس دادن به مجهول الفقر یا مجهول السیاده به قصد رجاء، چگونه است؟ و هرگاه بعد معلوم شد که سید و فقیر بوده، محسوب و بری الذمه است یا نه؟

(ج)- در این صورت صحیح و محسوب است. ظم - طبا و ع.

۳- (س) شخص خمس داد به جهت مال معینی، بعد معلوم شد که از بابت آن شیء معین، خمس بر ذمه اش نبوده لکن از راه دیگر خمس بر او واجب بوده، یعنی بر مال دیگرش تعلق گرفته بوده، محسوب می شود یا نه؟ و هرگاه در وقت خمس نیت عین معین نکند بلکه ما فی الذمه را قصد کند، صحیح است یا نه؟

(ج) - بلی ذمه اش از آن مقدار - در هر دو صورت - بری است. ظم - طبا و ع.

۱- (س) مالی که خمس آن داده شده است هر گاه تبدیل شود، مثل آن که خانه یا ملک بخرد از پولی که خمس آن را داده و بعد آن ملک را بفروشد بدون ربح، و آن وجه را جنس دیگر بخرد که حاصل چند مرتبه تبدیل شده بدون ربح، به محض تبادل خمس ثانیاً تعلق می گیرد یا نه؟

(ج) - مالیکه خمس آن داده شده، ثانیاً خمس به آن تعلق نمیگیرد و همچنین در ارث بالاصاله خمس نداشته و اگر چه مکرر تبدیل شود. ظم - طبا و ع.

۲- (س) زید حواله می کند به عمرو که فلان مقدار از جانب بکر سهم امام به فلان مجتهد بدهد؛ و لکن فقط وکیل در دادن وجه می باشد به فلان مجتهد معین، می تواند به دیگری بدهد یا نه؟ و در صورتی که آن مجتهد نزد عمرو مجهول الحال یا معلوم الفسق باشد، هر گاه به طریق و نیت عمل کند، ذمه عمرو مشغول به مقدار آن می شود؟

(ج) - در صورتیکه معلوم الفسق باشد - نعوذ بالله - مشکل است، بلکه جایز نیست دادن به آن مجتهد، و نه به مجتهد دیگر بیاجازه بکر.

۳- (س) ملکی را خریده مثلاً صد تومان به قصد استریاح از اجاره آن نه فروش آن، در خمس ترقی سوقی نموده بعد تنزل کرده چند سال گذشته، فعلاً دو تومان قیمت دارد؛ مثلاً از ارباب مکاسب یا هبه بوده وجه آن، حال به قیمت یوم باید خمس داد یا به مقدار وجه روز خرید؟ یا با علی القیم که در ظرف مدت ملاحظه کند و خمس را بدهد؟

(ج) - به قیمت یوم الاداء بدهد. ظم - طبا و ع.

۱- (س) در حال طفولیت وجهی - از پدر و مادر و اقربا - به عنوان عیدی و غیره دادند، بعد از تکلیف خمس آن را باید بدهد یا نه؟ و هرگاه وئیش آن وجه را به دیگری داده که برای او کاسبی کنند و طفل مزبور بعد از تکلیف ملتفت نشده یا مسامحه کرده، بعد از چند سال از تکلیف گذشته ملتفت شد که فلان مقدار وجهش زیاد شده و معلوم است که کاسبی گاهی نفع و گاهی ضرر دارد، باید این ملاحظات را نمود یا نه یک خمس بدهد کافی است؟

(ج) - احوط اخراج خمس است، چون مفروض عنوان هبه است و از جهت ربح و ضرر مدّت، - احتیاطاً - با حاکم شرع مصالحه کند.

۲- (س) در هبه معوضه یا غیر معوضه که اختیار فسخ با واهب باشد، یا به طریق مصالحه که اختیار فسخ با مصالح باشد تا زمانی یا مدّت حیات، در این صورت خمس بر مصالح له تعلق می گیرد یا نه؟

(ج) - در این صورت خمس تعلق نمیگیرد مادامیکه مال خالص متصلح نشود. ظم - طبا و ع.

۳- (س) زید ملک موروثی خود را هبه به عمرو نمود، ثانیاً عمرو اقاله کرد که منتقل به زید شد، آیا خمس تعلق می گیرد یا نه؟

(ج) - ظاهراً در این صورت هم خمس تعلق نمیگیرد. ظم - طبا و ع.

(س) لباس و حلی و زیور مادر یا غیر از منفق علیه به شخص بدهند لکن نه به عنوان هبه، بلکه من باب اباحه می دهد که استعمال کند، خمس بر

۱- طرفین تعلق می گیرد یا یک طرف یا هیچکدام؟ مفروض این است که از ارباح مکاسب در بین سنه خریده شده.

(ج)- در صورتیکه لایق به حالش باشد و زیاده روی نشود، بعید نیست که داخل مؤنه محسوب شود. ظم - طباً و ع.

۲- (س) در اداء خمس و زکوه و سهم امام D بلکه مطلق وجوهات بزر، اعلام مستحق لازم است یا نه؟ و اگر به عنوان هدیه داده شود، بری الذمه می شود یا نه؟

(ج)- اعلام لازم نیست و عنوان هدیه از بعض موارد ضرر ندارد، بلکه ممدوح است. ظم - طباً و ع.

۳- (س) زوجه از مال خودش جهیزیه ای - که مرسوم است دارد من جمله فرش خانه یا لباس دامادی شوهرش می باشد، یا ظروف و اثاث البیت است که استعمال می شود، بعد مضی سنه که عین آن ها باقی است، خمس تعلق می گیرد یا نه؟

(ج)- اگر به طور متعارف باشد، خمس ندارد چون مؤنه محسوب میشود. ظم - طباً و ع.

۴- (س) آیا اشخاصی که می دانیم خمس مالشان را نمی دهند یا کم می دهند، معامله کردن چه صورت دارد و هرگاه مالی را هبه کنند به کسی یا بدهند به او که به فقیری بدهد، اخذ از هم چه اشخاص و تصرف آن، چه حکم دارد؟ و اگر بفرمائید جائز نیست، گاهی مقام عسر و حرج می شود، تکلیف چیست؟

(ج) - مادامی که به مقدار وجوهی که بر ذمه‌اش تعلق گرفته نزد او باقی باشد، ضرر ندارد. ظم طبا. مشکل است و بر فرض اخذ به مقداری که بر آن تعلق گرفته ضامن است که ادا نماید، مگر در صورتی که احتمال بدهد که آن عینی که از مال او به دست آمده، متعلق خمس نیست.

۱- (س) ثبوت سیادت - که مجوز گرفتن و دادن خمس است - به چه طور است؟

(ج) - به شیاع ثابت میشود، والله العالم.

۲- (س) کتبی که در معرض احتیاج است، ولی بسا می شود یک سال یا دو سال محتاج به او نمی شود، خمس دارد یا خیر؟

(ج) - کتب علم خمس ندارد، ولو کمتر محل احتیاج شود.

۳- (س) نتاج حیوانات - از قبیل بزّه و بزغاله و گوساله - که در سال بعد شخص به آن ها محتاج است، فعلاً خمس به او تعلق می گیرد؟ یا آن که چون بالاخره محتاج الیه است خمس ندارد؟

(ج) - ظاهراً مراد در سؤال نتاجیت که از حیوانات خودش تولد یافته و حکم آنها در باب خمس حکم شیر و روغن و نحوهای آن حیوانات است که هر چه از مؤنه سال شخص علاوه آید، خمس علاوه را باید بدهد، هر چند برای مؤنه سال های بعد به آنها محتاج باشد، بلی هر گاه شخص مفروض فعلاً محتاج است به عدّه گوسفند، که اگر این نتایج بزرگ نشوند، تکمیل نمیشود محتاج الیه او، نتایج مفروضه است، ظاهراً خمس ندارد.

۱- (س) اشیائی که در خانه زیاده و مهمل می ماند از قبیل شیشه عطر و بند ساعت و مهر و تسیح، لکن در نظر دارد چون قابل فروش نیست بلکه احتیاج افتد به او نگه داشته، خمس به آن ها تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج)- اگر اشیاء مزبوره را از مالی که خمس به او تعلق نمیگیرد خریده باشد مثل ارث یا اینکه از مالی که خمسش را داده باشد، خمس ندارد؛ و اگر از دخل سال در اثناء سال به جهت مؤنه خریده و فعلاً هم احتمال معتدبه به احتیاج آنها است، باز هم خمس ندارد و اگر احتمال معتدبه نباشد، احوط دادن خمس است.

۲- (س) در صورتی که زوج فقیر باشد و زوجه غنی باشد، آیا زوجه می تواند مخارجی که به شوهرش یا به اولادش می دهد، از بابت خمس و سهم امام D هم بدهد؟ و یا آن که چون واجب النفقه می باشد نمی تواند؟

(ج)- زوجه غنیه میتواند هرگاه زوجش فقیر باشد و سید هم باشد، از بابت خمس و سهم امام D - با اذن مجتهد در خصوص ثانی - به شوهر بدهد و شوهر انفاق کند بر واجب النفقه خود، هم زوجه و هم اولاد فقیر، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) سهم امام D مختص به اهل علم است یا به سادات فقیر هم دادن جایز است و لو اینکه متمکن از تعیش از سهم سادات هم باشد و همچنین به فقیر غیرسید هم مطلقاً یا در صورت ضرورت عرفیه جایز است دادن یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم آنچه معتبر است در م_ صرف سهم امام D نظریات فقیه است از دادن به ذریه فقیر و غیر آن باید به اهل علم مشتغل به

خدمت به شرع مقدس هم به اذن فقیه جائز است دادن آن و به فقیر غیرسید مشکل است دادن آن. (۱)

۱- (س) در سال خمس نسبت به غیر کاسب از زارعین و صاحبان باغات که ابتدائاً سالشان اول ظهور فائده است آیا ظهور فائده در باغات وقت رسیدن انگور است یا مطلق فائده است اگر چه علف و مو باشد و حال اینکه علف و مو تبع است؟

(ج)- اول سال در زراعت وقت زراعت است و در باغات وقت ظهور فائده یعنی وقتی که بشود فائده را هم استیفاء نمود به نحو متعارف در استیفاء مانده اگر چه علف باشد که به حد چیدن رسیده باشد و این که گفته شد در حق کسی است که دارای یکی از دو باشد و هرگاه دارای هر دو باشد اول سالش را اول آنچه اول است قرار دهد و الله العالم. (۲)

۲- (س) شخص ارباح مکاسب را جزء سرمایه قرار داد و از اصل مال که خمس ندارد به قرض سالهای پیش و تخمیس سنوات سابق که بر ذمه گرفته بود داد آیا به آن ارباح مکاسب به میزان مالی که به قرض و خمس سنوات سابق داده خمس تعلق می گیرد یا خیر؟

ص: ۱۳۸

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۵.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۹.

(ج) - ظاهراً به میزانی که در محل قرض و خمس بدهی از سنوات سابق داده خمس ندارد اگر چه احوط دادن خمس است. (۱)

ص: ۱۳۹

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۸۷.

۱- (س) هرگاه شخص قبل از میقات به صیغه نذر محرم شد ورود به جده اسباب حرکت به مدینه طیبه فراهم آمد، آیا می توان محلّ شود و حرکت به مدینه کند و بعد از آن از میقات دیگر محرم شده، وارد مکه شود یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، به ان_صراف نیت از ابقاء احرام محلّ نمیشود و از احرام خارج نخواهد شد و با بودن احرام شرعاً لازم نیست به تجدید احرام.

۲- (س) هرگاه به خیال این که برود به مدینه و محلّ شد، بعد از محلّ شدن نتوانست مدینه برود یا از راه مدینه - به واسطه منع - برگشت آمد به جده، می توان از جده محرم شود یا خیر؟ و به این واسطه اخلاقی در حج او وارد می آید یا خیر؟

(ج)- در فرض مزبور، احرام اولی باقی است و هرگاه شرعاً پیش او ثابت است محاذی بودن جده با میقات گاه، تجدید نیت رجاء خوب است و اخلال در عملش نیست، و هرگاه محرمات احرام را جهلاً مرتکب شده باشد و کذلک سهواً و نسیاناً در غیر صید، کفاره هم ندارد.

۱- (س) آیا اجازه می فرمائید محرم شدن از جده را یا خیر؟ در صورت صحت احرام از جده، آیا از جده هم باید تجدید شود یا خیر؟

(ج) - محاذات جده را با میقات اگر میدانند، احرام از محاذات جایز است، تجدید نیت در جده با احتمال محاذات، رجاء ضرر ندارد.

۲- (س) هرگاه شخص در عمره تمتع تقصیر کرد یعنی سر پوشید، باید گوسفندی را - که برای تقصیر معین شده - در مکه کشته شود یا در منی؟ چنان چه به خیال این که در مکه یا در منی اگر گوسفند مذکور را ذبح کند، گوشتش فاسد می شود یا از بین می رود ذبح نکرد، می تواند در بلد خود یا در جای دیگر ذبح کرد یا خیر؟

(ج) - ذبح گوسفند تقصیر در عمره تمتع، در مکه احوط است و در منی هم جایز است و اگر ذبح نکرد در این دو مکان، در ولایت خود یا جای دیگر، رجاء انشاءالله ضرر ندارد.

۳- (س) هرگاه شخص - به واسطه گرمی هوا - سر خود را پوشید، بعد باز کرد، بعد پوشید تا زمان محلّ همان پوشیدن اول تقصیر است و بر آن تجدید تقصیری نیست یا آن که هر پوشیدنی تقصیری است؟

(ج) - با تکرر سر پوشیدن برای شخص مختار، احتیاط لازم تکرر کفاره است.

۴- (س) هرگاه شخص در غراب - به واسطه آن که محل وضویش نجس است - تیمم کرد و مدتی نماز خواند، آیا اعاده لازم است یا خیر؟ و حکم این تیمم حکم تیمم بدل از غسل است یا خیر؟

(ج)- در صورت مفروضه تیممش صحیح است، قضاء نماز لازم نیست و اگر تیممش بدل از غسل باشد، بعد از نقض او به حدث اصغر، یک تیمم عمّا فی الذمه برای نمازش کافی است، مادامی که عذر اولی باقی باشد، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در غراب شخص نجس شد، چند روز باید غذا بخورد؟ آیا به قدر قوت لایموت باید بخورد یا زیادتر هم ممکن است؟ و هرگاه خوف دارد اگر به قدر قوت لایموت بخورد، باعث مرض و ناخوشی می شود؛ در این صورت زیاده از قوت لایموت ممکن است بخورد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورتیکه حفظ نفس او از تلف یا حدوث مرض، توقف داشته باشد به اکل و شرب مزبور، عیب ندارد.

۲- (س) در خصوص مشرف شدن به مکه معظمه فی هذه السنه برای کسانی که در سنوات ماضیه مستطیع بوده اند و خصوص کسانی که سنه ی اول استطاعت آن باشد، بعد از استماع اخبارات - که به سمع مبارک رسیده - تجویز می فرمائید یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، باید ملاحظه حال خودش بنماید، اگر ما بین خودش و خدای خود اطمینان به امنیت طریق و عدم مانع از برای او حاصل است، باید برود، والله العالم.

(س) هرگاه چند نفر حاجی مثلاً در منی چند گوسفند خریده باشند مشاعاً؛ و کذا یک نفر چند گوسفند خریده باشد برای قربانی و تقصیراتی که در

۱- نظر داشته، و مشاعاً - قبل از انفراد و تعیین - گوسفندها را کشته باشند، آیا کافی و مجزی است از همه آن اشخاص و همه امور یا نه؟

(ج)- در فرض اول هر گاه در وقت ذبح به رضاء شرکاء، هر گوسفندی به عنوان شخص معینی کشته شود، ظاهراً اشکالی ندارد و ولاً خالی از اشکال نیست؛ و اما فرض دوم، در صورتیکه گوسفندها مال یک شخص است چنانچه مفروض است در سؤال، عدم تعیین موجبات آن ضرر ندارد ظاهراً، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) اجیر از برای حج در صورت اطلاق اجاره و پس از احصار و حدوث مانع، منفسخ می شود عقد یا نه؟

(ج)- ولو عقد مطلق باشد بر حسب متعارف، منصرف به همان سال است که در صورت حدوث مانع، منفسخ میشود، والله العالم.

۳- (س) در وجوب حج، استطاعت شرط است؛ آیا استطاعت بعد از برگشتن از حج هم شرط است؟ به این معنی که شخص بعد از برگشتن از حج، شرط است که در عسر و حرج نیفتد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در صورت خوف وقوع در حرج به حسب عادت، وجوب ندارد.

۴- (س) حجه الاسلام! زیدی استطاعت بر حج دارد و لکن قوه بدنی ندارد که طی طریق و اعمال مخصوصه به جا آورد، آیا می تواند نائب بگیرد؟ بر فرض نیابت، بعد قوه بدنی هم حاصل شد، آیا از ذمه اش ساقط شده است یا خیر؟ آن چه حکم است مرقوم بدارید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال چنانچه مایوس باشد، میتواند نایب بگیرد و بعد چنانچه قوه پیدا کرد و استطاعت مالی هم داشت، احتیاطاً خودش برود، والله العالم.

۱- (س) این که می فرمائید که هرگاه پدر شخص واجب شده باشد حج بر او، و ترک کرده باشد تا از دنیا بیرون برود، و بر ورثه او واجب است که از جهت او به جا بیاورند، اگر در حال حیات پدر شخصی بدون عذر شرعی نرفته باشد تا این که از استطاعت افتاده باشد، آیا در این صورت هم بر ورثه واجب است حج به نیابت او بکنند یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه آن شخص هیچ ترکه نداشته باشد که صرف در حج ولو از میقات، بر ورثه اش واجب نیست، لکن چنانچه بتواند ورثه ذمه او را تفریغ کنند، خیلی به موقع و محبوب عندالله است، و اگر ترکه داشته باشد، لازم است حجّ از ترکه بر ورثه از میقات، و این حکم در صورتی است که در ترک حجّ معذور شرعی نباشد؛ اگر معذور شرعی بوده است، چیزی لازم نیست، والله العالم، مهر عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) با پول مشتبه به حرام یا پولی که حقوق واجبه آن را نداده باشند، با همان وجه حج واجب شده باشد، آن حج صحیح است یا خیر؟

(ج)- در موضوع اموال مشتبه به حرام و اموالیکه وجوه واجبه تأدیه نشده، چنانچه آن شخص قطع نظر از این وجوه استطاعت داشته، حجّ او صحیح است و اگر لباس احرام او از عین این وجوه خریده شده باشد، - به نظر احقر - صحت مشکل است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) حاجی در حال احرام تقصیر نمود، بایستی یک گوسفند قربانی کند؛ در خود مکه ننمود، پس از خروج از مکه معظّمه، گوسفند قربانی نمود؛ اشکالی برای حج دارد یا صحیح است؟

(ج)- در موضوع فدیة که تقصیر نموده، حج او صحیح است و احوط این است که سال بعد کسی را نایب قرار دهد که در مکه قربانی نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) یکی از سه عقبه های رمی جمره را حاجی ننموده باشد یا عمدتاً یا سهواً، آیا حج صحیح است یا خیر باطل است؟

(ج)- در موضوع رمی جمره - که ترک نموده - حج صحیح است، چه عمدتاً باشد و چه سهواً، و احوط این است که کسی را نایب قرار دهد که سال بعد رمی را به جا آورد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) بسمه تعالی، قبله الانا! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه؟ استنابه و اجیر نمودن شخص حاج برای صلوه طواف خود کس دیگر را جایز است یا نه؟ مستدعی است به مدرک مسئله اشاره فرمائید؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، استنابه اختیاریاً جایز نیست و دلیل بر آن ظهور و میل در وجوب عمل بالمباشرة و عدم دلیل جواز استنابه، و اما هرگاه فراموش کرد، حتی آنکه از مکه خارج شد، اگر سهوی است ممکن است مراجعت میکند و صلوه طواف به جا میآورد در مقام، و اگر دور شده است یا در بلاد خودش رسیده، مقتضای اخبار کثیره این است که در همان محل بخواند، و هرگاه با خودش استنابه هم نماید، احتیاط حسن است.

۱- (س) جماعت در صلوه طواف مشروع است یا نه؟ و در صورت جواز، فرق بین طواف واجب و مندوب هست یا نه؟ متمنی است دلیل مسئله را بیان فرمائید.

(ج)- جماعت در صلوه طواف هر چند طواف واجب بر صلوه آن هم از جمله فرائض است، لکن جهت اشکال در جماعت آن، این است که ادله جماعت متیقن آن - برحسب انص- راف - فرائض یومیه است و اینکه بعضی از صلوه دیگر جماعت در آن جائز است به واسطه نصّ خاص است، مثل صلوه کسوفین، پس احوط از برای کسی که قرائتش صحیح نیست، این است که به جماعت به جا آورد و بعد خودش فرادی ثانیاً اعاده نماید(۱).

۲- (س) اگر شخص سعی بین صفا و مروه را یک سعی حساب نماید، عملش صحیح است یا نه؟ فرق بین عالم به مسئله و جاهل به آن است یا نه؟

(ج)- اگر جاهل به مسئله باشد، عملش صحیح است؛ و دلیل آن دو روایت است که هر دو ملاک حجّیت در آنها موجود و مورد فتوای علمای اعلام، یکی راویه جمیل بن دراج و دیگری هشام بن سالم است، رجوع نمائید؛ و اما عمداً با علم به مسئله آن هم شبهه در بطلان عمل نیست، علی الظاهر به جهت بعضی اخبار صحیحه داله بر این که حال طواف و سعی حال صلوه است که به واسطه زیادی عمدیه باطل میشود، بلی آن دو روایت که سابقاً ذکر شد، حال جهل به حکم را خارج میکند، والله العالم.

ص: ۱۴۷

۱- [۱]. ابتدا جواب از سؤال مغشوش است.

۱- (س) مُحرم آیا می تواند به جهت سرما خود را به لحاف پیچاند یا نه؟

(ج)- پیچیدن لحاف به خود به عنوان لباس جایز نیست، ولی در وقت خواب روی خود انداختن ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم.

۲- (س) شخصی عادت دارد بر این که وقت خواب باید سر و پایش مستور باشد، پس پوشیدن لباس به مقتضای عادت نمی تواند سر برهنه و پا برهنه بخوابد، لحاف را به سر و پا می کشد، آیا باید فدیة بدهد یا نه؟ و باید برای هر شب فدیة بدهد یا نه؟ و در صورتی که اجیر باشد و قدرت فدیة دادن نباشد، چه بکند؟

(ج)- انداختن لحاف روی پا - ظاهراً - اشکالی ندارد، ولو پوشانیدن اختیاً جایز نیست، ولو به لحاف و فدیة هم دارد علی الاحوط، و احوط تعدد فدیة است و در فرض عدم قدرت بر فدیة، اطعام ده مسکین است احتیاطاً، با عجز از آن، سه روز روزه است احتیاطاً، والله العالم.

۳- (س) مورد فدیة را معین فرمائید که به چه کسی باید داده شود؟ آیا خود فدیة دهنده می تواند از گوشت او بخورد یا نه؟

(ج)- به فقیر باید داده شود و خودش نخورد علی الاحوط، والله العالم.

۴- (س) شخص محرم که می فرماید تظلیل نکنند، وقت عبور از بازار که سقف است یا از سایه دیوار عبور می کند، تظلیل محسوب است یا نه؟ و اتومبیل از آن معبر کذائی عبور می دهد، محرم چه بکند؟

(ج)- اگر در منزل باشد و جهت حاجت بازار برود، انشاءالله اشکالی ندارد، و اگر در طریق باشد و طریق منحصر باشد یا متعدد باشد و ناچار به عبور باشد نیز

اشکالی ندارد، و اگر قادر بر عبور طریق غیر مسقف باشد، عبور از مسقف جایز نیست.

۱- (س) کفش های متعارف را محرم می تواند بپوشد یا نه، باید روی پا را نگیرد؟ بینوا.

(ج)- کفش های متعارف بر محرم جایز نیست، بلکه باید مخیط نباشد و روی پا را هم مستور نکند و احوط عدم ستر بعض است مگر به مقدار بند نعلین.

۲- (س) حاج می تواند - عالماً و عامداً - قربانی را روز یازدهم ذبح نماید؟ و تقصیر را نیز در یازدهم نماید یا نه تلک عشره کامله؟ بینوا توجروا.

(ج)- احوط عدم تأخیر است اختیاراً، والله العالم.

۳- (س) اولاً آن که شخصی است چندین سال است که استطاعت مالی و تخلیه سرب از برای او حاصل، بلکه صحت بدن موجود، لکن می گوید که از مال خود بر من محقق و معلوم است که با مال می توانم به مکه معظمه مـ شرف شوم بدون زحمت، لکن در اتومبیل و کشتی اگر سوار شوم، حال مرگ از برای من دست می دهد و از مسافرت شش فرسخی تجربه نموده ام که نزدیک به هلاکت رسیده ام، و چون طی طریق منحصر به این دو مرکب شده است، هرگز عازم حج نخواهم شد. و مقلدالتقلید الاقام روحی فداه می باشد و متمنی است از آن وجود مقدس که تکلیف او را معین نمایند که آیا بر این تقدیر که عسـر و حرج است، وجوب حجّ از او مرفوع، و عدم استطاعت در حقش صادق است و یا آن که بایستی نایب بگیرد؟

ص: ۱۴۹

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال معلوم نیست تکلیف رفتن به مکه معظمه داشته باشد و چنانچه مأیوس باشد از خود، باید نایب بفرستد.

۱- (س) در مناسک حج از کتب فقه، مطابق رأی شریف را اگر بیان فرمائید، لطفی خاص خواهد شد، والسلام علیکم وعلی من حضرت لیدیکم ورحمه الله وبرکاته.

(ج) - و اما راجع به مناسک حج، چون مناسک مرحوم شیخ - طاب ثراه - موافق با احتیاط است، با رعایت حواشی مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی - اعلی الله مقامه الشریف - عمل شود، انشاء الله تعالی مجزی است، والله العالم.

۲- (س) در خصوص شخص حاجی که در طریق بیروت یا سوئیس بر مرکب سوار شود از برای جده، و این راه به قول قبیطان مرکب می گوید محاذی می شود با جحفه که میقات گاه اهل شام است از طریق بَر، آیا می تواند از اینجا تجاوز بکند و برود در جده محرم شود یا خیر؟

(ج) - بسم الله و له الحمد، محل اشکال است و چنانچه - به واسطه نذر - بر خود واجب نماید که قدری قبل از رسیدن به آن محل - که قبیطان معین مینماید - محرم شود و به آن محل که رسید و همچنین به جده که رسید، لباس احرام را برداشته، مجدداً ببندد و تجدید یت نموده و تلبیه را بگوید، احوط است.

۳- (س) در خصوص شخص محرم، سوار اتومبیل سرپوشیده شده و در بین راه هم مکرر سواره و پیاده می شود و سقف اتومبیل را ممکن نیست بردارد، مجبور است سوار شود، در این صورت تکلیفش چیست؟

(ج)- بعضی از اقسامش ممکن میشود که سر او را بخوابانند یا پارچه سر او را بردارند، در هر صورت کفاره استظلال یک گوسفند است و احوط از برای هر روزی یک کفاره بدهد، بلی اگر دو احرام تظلیل نماید، دو کفاره لازم است.

۱- (س) شخصی فوت شده و وصیت به حج نموده و مستطیع هم بوده و مالیه او هم حالیه وفا به حج بلدی می نماید، لکن موصی در حین وصیت، تعیین بلدی و میقاتی ننموده؛ حالیه آیا وصی می تواند حج میقاتی استیجار نماید یا آن که باید حج بلدی استیجار شود؟ بیان فرمائید.

(ج)- وصیت ظهور در حج بلدی دارد، ولی مازاد از مقدار حج میقاتی، باید از ثلث مجزی شود، والله العالم.

۲- (س) حضرت آیه الله مد ظله! چه می فرمائید در خصوص این مسئله: زید مالک قدر استطاعت حج گردید، لکن هفت و هشت ماه هنوز به موقع حرکت حجاج مانده و امسال هم اول سنه استطاعتش می باشد، آیا می تواند وجه قدر استطاعت را منتقل به کسی کرده، خود را تا نزدیکی زمان حرکت حجاج از استطاعت خارج کند یا نه؟ و اگر انتقال داد تا مضي زمان حج و دارا بودن این آدم تمامی شرائط را، غیر از استطاعت شرعیه که خود از دست خود بیرون کرده، حج برزومه او استقرار می یابد یا نه؟

(ج)- در مفروض سؤال به نظر حقیر معلوم نیست بتواند خود را از استطاعت خارج نماید، والله العالم.

۳- (س) ضعیفه هرگاه بی محرم نمی تواند سفر کند و محرم نسبی ندارد، آیا تحصیل سبب باید بنماید یا نه؟

(ج) - بلی لازم است، مثل سایر لوازمات سفر. ظم - طباً و ع.

۱- (س) نشستن در اتومبیل و طیاره مسقف در صورت تعدد، یک کفاره واجب است یا این که به تعدد دفعات مکرر می شود کفاره؟

(ج) - ظاهراً یک کفاره از برای تمام کافی است، هر چند متعدد شده باشد پیاده و سوار شدن، از جهت منزل و غیر آن.

۲- (س) نظر کردن در غیر آئینه - از چیزهای صیقلی که صورت در آن پیدا شود - از برای محرم چه صورت دارد؟

(ج) - عیب ندارد نظر کردن، در صورتیکه معدّ از برای زینت نباشد.

۳- (س) گرهی که در ریش های لباس احرام است، چه صورت دارد؟

(ج) - با غفلت و عدم التفات به این که ریش های لباس گره دارد، کفاره ندارد قطعاً، و با التفات علی الظاهر، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۴- (س) چه می فرمائید مرد حاجی محرم، در حال خواب یا بیداری واجب است پاها را هم مثل سر نپوشاند یا نه، مثل پاها عیب ندارد؟ و دیگر زن حاجیه محرمه گاهی می شود نقاب او به صورت می رسد که بایست کفاره بدهد؛ آیا هر دفعه که نقاب به صورتش می رسد، یک کفاره دارد یا یک کفاره کفایت می کند؟ و دیگر زن محرمه در حال احرام بایست پاها را بپوشاند یا جوراب بپوشد ضرر ندارد؟ جواب هر یک را مرقوم و مزین فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً پوشانیدن پا جهت مرد و زن به غیر از لبس عیب ندارد، از قبیل مثل لحاف و جامه بلند؛ و راجع کفاره ستر صورت به جهت زن احوط تعدد است، والله العالم.

۱- (س) بسم الله، و له الحمد، حجه الاسلاما ادا الله ظلکم! شخصی مثلاً- در اوائل ذی قعدة محرماً به احرام عمره تمتع وارد مکه معظمه می شود، بعد از آن می خواهد عمره مفرده به جا آورد مکرراً، اصاله یا نیابه، در رساله عملیه مسطور است؛ و هم چنین در مناسک که احوط فاصله داشتن بین دو عمره است، اولاً- این احتیاط مطلق است یا احتیاط استحبابی است؟ و آیا احتیاط فاصله بین عمره تمتع و عمره مفرده است یا بین دو عمره مفرده هم احتیاط فاصله است؟ استدعا دارم جواب مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، احتیاط فصل بین دو عمره مفرده است و احتیاط در مناسک را ترک ننماید، والله العالم.

۲- (س) زیدی مستطیع بوده و مکه م- شرف نشده است و فعلاً فقیر شده است آیا همچو [چنین] کسی می تواند به نیابت غیر، مکه مشرف شود یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه به هیچ وجه قدرت ندارد که برای خود حج کند، اگرچه به گدائی و نحو آن باشد، میتواند نائب بشود، و الا نمیتواند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) شخصی وصیت نموده که ده تومان از مال من حج میقاتی بدهید، مبلغ مذکور از برای حج مزبور کفایت نمی کند و وصی هم مرحوم شده است، تکلیف این وجه را بیان فرمائید در صورتی که مال موصی باقی باشد، می شود برداشت و ضم آن نمود تا کفایت نماید، یا خیر؟ یا این که دیگران می توانند از مال خودشان ضم نمایند و در ثواب آن شریک باشند یا خیر؟ در صورتی که هیچ

۱- یک از صور مذکوره ممکن نشود، می شود به سادات و فقراء داد؟ یا در موارد برّیه دیگر صرف نمود یا خیر؟ بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه معلوم باشد که حج بر او واجب بوده، باید بقیه را از مال خودش یعنی ترکه میت ضمیمه نمایند و حج او را بدهند؛ و در صورت عدم معلومیت، وراثت از خودشان - هرگاه بخواهند - متبرع شوند کار بسیار خوبی است و دیگری هم بخواهد تبرع نماید، - به اذن وراثت - آن هم کار خیری است و چنانچه هیچ کدام نشود، مبلغ مزبور را احتیاطاً به اذن وراثت در وجوه خیریه صرف نمایند، بیاشکال است انشاءالله.

۲- (س) حضرت حجه الاسلام! در باب حرمت تظلیل محرم، در کشتی و قمره کشتی و اتومبیل، حکم منزل دارد یا نه؟

(ج)- ظاهراً کشتی و اتومبیل حکم منزل ندارد و حکم تظلیل بر او جاری است.

۳- (س) در سطح کشتی - که آفتاب است - احرام بسته، بعد می خواهد وارد قمره یا طبقه تحتانی شود، جائز است یا نه؟

(ج)- از جواب سابق معلوم شد بدون اضطرار جائز نیست و در حال اضطرار جائز است ولی فدیّه دارد.

۴- (س) در کشتی - یا در قمره یا در طبقه تحتانی یا جای مسقف - احرام بسته، بعد از برای آب یا وضو یا قضای حاجت، در سطح کشتی که آفتاب است تردد می نماید، باز به جای مسقف وارد می شود مثل بیت الخلا و یا راه رو باز در مراجعت در مقابل آفتاب برمی گردد و وارد می شود، جائز است یا نه؟ در صورت ثانی با تعدد، فدیّه متعدد می شود یا نه؟

(ج)- گذشت که کشتی حکم منزل ندارد و فرق بین اماکن آن نیست، و ظاهراً به تعدد تظلیل، فدیة متعدد نمیشود، بلی اگر سبب اضطرار متعدد شود مثل آن که سبب اول رفع شود سبب دیگری یا همان ثانیاً عارض شود، احوط تعدد است هر چند اقوی عدم وجوب است.

۱- (س) در کشتی از محاذات میقات احرام ببندد و به قصد عمره که برود به جدّه و از جدّه به مکه، قصدش این است که بعد از ورود به جدّه، رفیق مناسب و وقت مقتضی باشد، قبل از اتمام عمره و ورود به مکه برود به مدینه، آیا این قصد مضّر است یا نه؟

(ج)- هرگاه قصدش این است که هرگاه رفیق مناسب پیدا شود، محرماً برود به مدینه و محرماً بیاید به مکه، و آن جا محلّ شود، بعد از به جا آوردن موجبات احلال، ضرر ندارد و اگر قصدش این است که رفیق پیدا شود محلّ شود، جواز آن معلوم نیست.

۲- (س) زید در کشتی محاذات میقات احرام بسته، با شخصی عزم مکه معظمه دارد؛ در بین راه قصد رفتن به مدینه منوره می کند، بعد به محاذی یلملم یا به میقات گاه می رسد؛ بفرمائید می تواند با آن عزم از آنجا تجاوز نموده، برود به مدینه، از مسجد شجره محرم شود یا خیر؟ و کسی که نائب وصیت باشد، فرق دارد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال احوط این است که از میقات یا محاذات، بدون احرام عبور ننماید و چنانچه عبور کرده، ظاهراً اشکالی ندارد که از مسجد شجره محرم شود، والله العالم.

۱- (س) این اقل الحاج علی اکبر طهرانی بواسطه کثرت میل به زیارت بیت الله الحرام زاده ام شرفا و تعظیما و زیارت حضرت خیر الانام و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و شوقی که دارم مترصد گرفتن یک نیابتی بر می آیم بعضی موارد اتفاق می افتد که حج بلدی فراهم می شود ولی چون میت و حج دهندگان از وجوه دولتیان و اشراف و اعیان واقع می شود و اموال آنها مشکوک است حقیر اشکال می کنم و همچنین خود را فقیر شرعی می دانم چون بسیار معیلم و سرمایه هم ندارم و امر معاش هم از تحریر محاسبه تجارתי می گذرانم آن هم به نصفه مؤنه از مواجبی که می دهند و دائماً مقروض هستم با این وضعیات اگر از ناحیه آن وجود مقدس این طور اجازه داده شود که وجه قیمت حج را از باب مظالم عباد قبول کنم و بعد بر خود لازم کنم که به جهت صاحب حج قربه الی الله حج بلدی بعمل آورم رفع اشکال آن وجه نسبت به این عمل شده باشد و تصرف آن وجه مباح شود و عمل هم مشروع واقع شود هرگاه با این ترتیب اشکالی با رأی مبارک ندارد تمنا می نمایم اجازه بفرمایید که در موقع خود به مقصود نائل و فائز شوم زیاده ادام الله افاضاتکم و ادام الله عمرکم و متع الله المسلمین بطول بقائکم.

(ج) - بسم الله تعالی نظر به اینکه تمام آنچه در دست ارباب دیوان است معلوم به الغصیبه نیست بلکه محتمل است تمام آن محکوم به اباحه باشد و به وسائل تصحیح، تصحیح کرده باشند محتاج به این تخیلات نیست و بر فرض غصبیت به این حیل که فرض شده است ممکن است تثبیت نمود و الله العالم. (۱)

ص: ۱۵۶

۱- (س) چه می فرمائید علمای امامیه! و فقهای اثناعشریه! در این مسئله که زید نامی ملکی را - در مدّت هفتاد سال یا هشتاد سال - اجاره نموده و بعد زید نام، مستأجر منافع ملک را که اجاره نموده، در همان مدت مزبوره تحییس به چند نفر از اولادش نموده که بطناً بعد بطن منافع ملک مزبور را بردارند تا مادامی که مدت اجاره تمام نشده است؛ بفرمائید در این صورت همچو تحییس صحیح است یا باطل؟ ادام الله ظلکم العالی.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال، صحت چنین حبس مشکل است، بلی چون منافع را مالک است، میتواند به عنوان غیر حبس، نقل به اولاد موجودین نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) هرگاه شخصی ملکی را وقف نمود و قرار داد معرف وقف را شخص خاص مادام الحیوه آن شخص، و بعد از حیوه آن شخص، منافع و عایدات آن ملک، صرف تعمیرات مسجد معین مخصوص بشود به اذن متولی معین، ثم بعد ذلك متولی ملک مرقوم را در اول سال به اجاره داد، وجه اجاره ی

۱- آن را حواله کرد به شخص موقوف علیه، و شخص موقوف علیه دو ثلث مال الاجاره را گرفت و صرف خود نمود، در ثلث اول سال، دار فانی را وداع کرد، آیا متولی حق دارد که زیاده از یک ثلث را از ورثه میت استرداد نماید یا خیر؟

(ج)- ظاهراً مال الاجاره توزیع میشود بر حسب شروط بین موقوف علیه که همان شخص خاص است، و تعمیرات مسجد، و چنانچه علاوه بوده است از ترکه میت استرداد میشود.

۲- (س) بسم الله الرحمن الرحيم، حجه الاسلام! ادام الله ظلکم علی رؤس الامام، زیدی ملکی را وقف نموده، در وقفنامه تولیت را با ارشد اولاد خود قرار داده، نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن، آیا مراد به این ارشدیت چیست؟ همان اکبریّت مراد است یا معنی دیگر هم از ارشد اراده شده است؟ مستدعی است آن چه حکم الله است مرقوم فرمائید، عندالله ضایع نخواهد شد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهر از ارشد در این مقام، با کفایتتر از جهت حفظ موقوفه و ایصال فواید آن در مصرف مقرر، والله العالم.

۳- (س) حجه الاسلام! در صورتی که معنی ارشد، غیر از همان اکبریّت فقط باشد و معنی دیگر از ارشد مراد باشد و در میان اولاد واقف یکی ارشد باشد و دیگری اکبر به حسب عمر، آیا در این صورت تولیت وقف با کدام یک از اولاد می باشد؟ آن چه حکم الله است مرقوم فرمائید.

(ج)- تولیت با ارشد است با فرض آن که واقف، تعیین ارشد نموده باشد.

۱- (س) آیه الله فی العالمینا! هرگاه ملک وقفی را غیرمتولی شرعی متصرف شده باشد و لکن عایدات آن را به همان مصارف معینه در وقف نامه می رساند، مثل آن که وقف از برای طلب است و این شخص متصرف هم عایدات وقف را به طلب می دهد، آیا در این صورت از برای موقف علیهم اشکالی هست در اخذ یا خیر؟ و بر فرض اشکال، اگر موقوف علیهم از متولی شرعی اذن بگیرند، کافی است یا خیر؟ بینوا توجروا؟

(ج) - طلب مدرسه با آنکه متصرف هستند، نمیتوانند از غیر متولی اخذ نمایند، بلکه با اذن از متولی شرعی گرفتن خالی از اشکال نیست، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حجه الاسلام! حمامی است وقف بر طلب عایدات آن، و غیرمتولی شرعی آن را متصرف شده است، به اجاره می دهد لکن عایدات آن را به همان مصارف وقف می رساند، آیا صحیح است رفتن در آن حمام و غسل نمودن بدون اذن متولی شرعی یا خیر؟ و بر فرض اشکال، در این صورت اگر کسانی که به حمام می روند، برای صحت عملشان از متولی شرعی اذن بگیرند کافی است یا خیر؟ بینوا توجروا.

(ج) - اجاره دادن غیر متولی صحیح نیست، یعنی فضولی است و متولی شرعی هم حق اذن در تصرف در حمام ندارد مگر آن اجاره از غیر متولی را امضاء نماید، در این صورت اشکال ندارد.

۳- (س) حجه الاسلام! زیدی ملکی را وقف نموده و حق التولیه از برای متولی قرار داده، آیا جایز است از برای متولی که حق التولیه و حق الزحمه برای خود بردارد یا خیر؟ بینوا توجروا.

(ج) - زحمات متولی را نمیتوان گفت بیاجرت و هدر است، ولی مقدار آن را احوط این است که موقوف کنند به نظر حاکم.

۱- (س) حجه الاسلام! اگر متولی وقف خائن باشد، تکلیف چیست؟ آیا هنوز در صورت خیانت، حق تولیت دارد یا خیر؟ و چنان چه بفرمائید شخص امینی را ناظر بر او قرار بدهند، اگر بعد از ضم امین ثانیاً خیانت نمود و اعتنائی به شخص امین و ناظر نمود، در این صورت تکلیف چیست؟ تولیت باز با ایشان می باشد یا طبقه بعد از ایشان؟ بینوا توجروا، ان الله لا یضیع اجر المحسنین؟

(ج) - حاکم شرع باید اجبار کند که از گفته امین تخلف نکنند، و اگر قوه حاکم شرع هم نمیرسد، دیگر اجازه ندارد و به جواب استفتاء اصلاح نمیشود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) به شرف عرض حضور محترم حضرت مستطاب حجه الاسلام آیه الله دام ظلّه العالی می رساند که زیدی وقف نمود تمام ضیاع و عقار خود از حیاط و خانه و مزارع و مراتع را بر اولاد ذکور خود، نسلاً بعد نسل ما تعاقبوا و تناسلوا، و تولیت را تفویض به ارشد ذکور اولاد خود گردانید، در هر طبقه و مرتبه و بعد از واقف تاکنون که متجاوز از دویست سال است، موقوف علیهم - در طبقات سابق در بعضی از طبقات مزارع موقوفه - احداث خانه و طویله می نمودند، آیا حالیه در یکی از این مزارع موقوفه - مرجوا الی الصّرفه - می توان احداث عمارتی که غیر ضروری است، از قبیل کاروانسرا و قهوه خانه از عایدی مراتع وقف نمود یا خیر؟ و در صورت توانستن، آیا فقط صلاح دید متولی کافی است و یا آن که باید به امضاء تمام موقوف علیهم باشد؟ مستدعی

۱- است آن چه حکم شرع نبوی است، در صدر ورقه مزین فرمائید، انشاءالله ماجور خواهید بود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال در صورتی که موقوف علیهم فعلی راضی باشند، و صلاح دید متولی ظاهراً اشکالی نداشته باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) بعضی از املاک که وقف روضه خوانی و روشنائی اماکن مقدسه است، در جزء املاک دولت و غیردولت غصباً از بین رفته، آیا متولی وقف می تواند مثلاً مقداری از املاک موقوفه از بین رفته را به طور تملیک ابدی به زیدی واگذار نماید که در مقابل، زید هر مقدار از املاک را که بتواند - با هر قدر زحمت و مخارج از خودش - از غصبت خارج و سهم قراردادی خود را تصرفات مالکانه نموده و سهم موقوفه را تسلیم متولی نماید؟ و مسلم است که در این صورت آن چه برای وقف احیاء شود منافعش به مراتب زیادتر از صورت فعلی خواهد بود؛ آیا متولی حق چنین اقدامی دارد یا خیر؟ اگر تملیک ابدی جائز نباشد، به چه صورت باید اقدام کرد که احیاء وقف شود؟

(ج)- تملیک ابدی رقبه موقوفه را نمی توانم اذن بدهم، ولی اگر ممکن است، از منافع آن املاک مقداری حق الجعالة به شخصی که زحمت می کشد و از ید غاصب فارغ میکند، قرار دهند، ظاهراً مانعی ندارد.

(س) زید وصیتی نمود و به ازاء ثلثیه خود، املاکی را تا مدت سی سال حبس که در مدت مرقومه سال به سال منافع املاک مسطوره را به مصارفی از اعمال خیریه و مبرات معینه برسانند و چهار نفر از اولاد ذکور خود را وصی و

۱- آقائی را ناظر قرار داده و معین نموده و در ورقه وصیت نامه این عبارت مسطور است که بعد از سی سال عین املاک بین اولاد ذکور علی السویه تقسیم شود و فعلاً مدت منقضی و سی سال تمام شده و سه نفر از اوصیاء اربعه که تماماً اولاد ذکور موصی بودند، در بین مدت مرقومه فوت و یک نفر از اوصیاء باقی است، آیا املاک ثلاثیه محبوسه در مدّت مسطوره تماماً راجع به آن یک نفر وصی باقی مانده است و ورثه آن سه نفر دیگر حقی ندارند؟ یا این که رأی مبارک تشریک است؟ مستدعی آن که جواب را به خط مبارک مرقوم و به خاتم شریف مزین فرمائید، والسلام علیکم ورحمه الله سبحانه، ادام الله تعالی برکات وجودکم المبارک.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال ظاهر این است که بعد از سی سال بین اولاد ذکورین - که فعلاً موجودند، هر چند اولاد طبقه متأخره باشند - باید تقسیم شود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حجه الاسلام! نائب الاماما! ادام الله ظلکم العالی، در خصوص این مسئله که زید املاکی وقف نموده است از برای امامزاده معین، به شروط ذیل که بیع و شراء نشود، و رهن نشود، از سه سال بیشتر اجاره ندهند، و منافع املاک مزبوره به مصارف معینه برسد، و تولیت را مادام الحیوه برای خود گذاشته است، و بعد از حیوه خود با اولاد ذکور خود، به این عبارت که عرض می شود و تولیت مصارف و قیام به حق ما دمت حياً با اقل السادات فلان است، و بعد وفاتی و مماتی با اولاد ذکور احقر العباد، نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب می باشد، و آن چه از منافع و مداخل موقوفات فاضل آید و اضافه از مصارف مقرره باشد، مختص به متولیان مزبور آن که اولاد ذکور فقیر باشند، بالمساوات،

۱- الاقدم فالاولی والاولی فالاولی می باشد که صرف مایحتاج خود نمایند، تمام شد عبارت وقفنامه، اولاً بفرمائید معنی نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب چیست؟ به عبارت اوضح تا معلوم شود که هرگاه طبقه اول و دویم و سیم حاضر باشند، تولیت را همه دارا هستند یا مختص طبقه اول است؟ ثانیاً بفرمائید معنی الاقوم فالاقدم و الاولی فالاولی چیست؟ غرض از اقدم و اولی بر حسب طبقه است؟ یا بر حسب علم است؟ یا بر حسب زهد و ورع و تقوی است؟ یا آن که حقیقه طبقه اولی اولاد واقف است؟ و استدعا آن که بفرمائید به عبارت واضح که عبارت بعد از اقدم اولی است به ضم الف یا اولی است بفتح الف.

مسئله دیگر هرگاه اولاد به مضمون وقف عمل نکنند، اجاره سه ساله به اولاد دیگر بدهند، اجاره صحیح است یا خیر؟ و بر فرض صحت اجاره سه ساله، هرگاه بیشتر از سه سال اجاره بدهند، به اجاره پنجاه ساله، آیا صحیح است یا نه؟ بر فرض بطلان، مستأجر علم به بطلان اجاره داشت، وجهی داد به موجر و اجاره کرد، بعد از زمانی موجر فوت شد و وراثت موجر خواستند ملک را به تصرف مستأجر ندهند، حق دارد که از اولاد موجر آن وجه اجاره را اخذ نمایند یا آن که چون عالم بودند حق ندارند؟

عرض دیگر آن که اولاد زیاد است از زمان واقف تا زماننا هذا هفتصد سال است، بر فرض آن که تولیت با طبقه اول باشد، کسی نمی تواند معلوم کند او را، لکن چند برادر و برادرزاده هستند، آیا این برادر و برادرزاده ها بالمساوات از زیادی مصارف می برند یا آن که تا برادر هست، برادرزاده حق ندارد و هرگاه برادری بمیرد، حق او را برادرش می برد یا برادرزاده که اولاد برادر متوفی است؟ استدعا آن که مـ شروحاً به عبارت اوضح، جواب مرقوم فرمائید تا اطاعت شود این که در وقفنامه نوشته است: آن چه از منافع و مداخل موقوفات

فاضل آید و اضافه از مصارف مقررّه مشروحه باشد، مختص به متولیان مزبوران که اولاد ذکور فقیر باشند بالمساوات؛ غرض از لفظ و عبارت فقیر، شکسته نفسی بوده است یا آن که فقیر به معنی مسکین است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال ظاهر از عبارت نسلاً بعد نسل این است که تا طبقه اولی باقی است ولو یک نفر باشد، تولیت به طبقه ثانیه نمیرسد و هم چنین ظاهر از عبارت الاقدم فالاقدم والاولی فالاولی این است که از فاضل از مصارف مرقومه، آن هم راجع به طبقه اولی است که تا از طبقه مقدم ولو یک نفر باقی باشد به طبقه ثانیه نمیرسد و از این حیث به ضمه یا به فتحه خواندن کلمه الاولی فالاولی در غرض فرقی نمیکند و در موضوع اجاره، از سه سال زیادتر راجع به عقد اجاره نسبت به سه سال صحیح است و زیادهی آن از سنوات بعد باطل است که محتاج است به عقد جدید، و راجع به قدریکه علاوه از میزان سه سال مستأجر داده است، با علم به بطلان، ظاهراً ذمه گیرنده وجه اشتغال دارد که در صورت فوت او هم باید از ترکیهی او خارج نمایند و به صاحب وجه داده شود، و با فرض طول مدت که به تصرف اولاد واقف بوده است، ظاهر تصرف آنها محکوم به صحّت است، پس برادر متصرف نسبت به برادرزاده طبقه مقدم است که تا برادر است به برادرزاده نمیرسد و اگر برادری فوت کند، سهم او راجع به برادر دیگر است نه به اولاد متوفی، و ظاهر از عبارت فقیر به معنی فقر است و شرط فقر جهت اولاد است، و این مطلب از خود وقفنامه که ملاحظه شد معلوم میشود قید فقر را در اولاد ذکور که متولی باشد نکرده است، والله العالم.

۱- (س) به شرف عرض اقدس حضرت مستطاب آیه الله العظمی، دام ظلّه العالی علی رؤس الاعالی والادانی می رساند زیدی ملکی را وقف نموده و تولیت - به عبارتی که در ذیل سطر مرقوم گردیده - برای خود و اولاد خود جعل نموده، عبارت واقف: تولیت او را مادام الحیوه واگذاشت به نفس خود و بعدالممات به ارشد اولاد که به زیور تقوی و صلاح آراسته باشد، نسل بعد نسل و بطناً بعد بطن، در صورت انقراض اولاد ذکور، تولیت مفوض است به اولاد اناث کالذکور در طبقه اولی که ارشد اولاد ذکور برحسب جعل واقف متولی گردیده، آیا بعد از انقراض طبقه اولی، تولیت مرقومه راجع به ارشد از طبقه دوم خواهد ولو آن که آن ارشد از اولاد ولد غیر ارشد باشد یا آن که تولیت راجع خواهد بود به اولاد ولد ارشد ولو آن که غیر ارشد باشد؟

و ثانیاً در صورتی که در بین اولاد ذکور ارشدی موجود نباشد، ولو در طبقه ثالثه یا رابعه و در ذکور از اولاد اناث ارشد موجود باشد، آیا تولیت راجع به اولاد ذکور است یا به ارشد اولاد اناث؟

ثالثاً مراد از اولاد ذکور چیست؟ مثلاً پس - دختر پس - واقف، داخل در اولاد ذکور است یا اناث؟ مستدعی حکم مسائل معروضه را به خطّ شریف مرقوم داشته و به خاتم منیف مزین فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحیم، در موضوع سؤال اول، ظاهر عبارت مذکوره این است که در هر طبقه متولی موقوفه باید خودش ارشد باشد، هر چند از اولاد غیر ارشد باشد، و دیگری که غیر ارشد است، خارج است هر چند پدرش ارشد باشد.

سؤال دوم، اگر در بین اولاد ذکور نباشد، تازه همه رشیدند و ارشد در بین آنها نیست، یعنی مساویند در رشد، و فرض دیگر آن که رشید در میان آنها نیست

اصلاً، در فرض اول ظاهراً تشریک است بین اولاد ذکور، و در فرض ثانی ظاهراً متولی مجعول ندارد و امر تولیت راجع به حاکم شرعی است تا اولاد ذکور اتصاف به رشد پیدا کند یا منقرض شوند و منتقل شود به اولاد اناث برحسب جعل واقف.

سؤال ثالث، ظاهر از اولاد ذکور عرفاً ذکور از ذکور است، ذکور از اناث را شامل نیست، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری. محل خاتم شریف.

۱- (س) زید طاحونه دارد در زمین دیگری، وقف اولاد کرده که هر سال بعد از وضع مخارج طاحونه، یک تومان مظالم از برای او بدهند؛ ورثه چند سال منفعت طاحونه را برده اند و چند دفعه اغلب عین اسباب طاحونه فوت شده، ورثه از مال خودشان درست کرده اند بدون قصد این که این درست کردن وضع مخارج باشد از منفعت، و بعد از چند سال به جهت مانع از آمدن آب طاحونه، همان طاحونه را خراب کرده اند و در جای دیگر از مال خودشان طاحونه درست کرده اند، نه به قصد این که این طاحونه عوض آن خراب شده باشد، پس این طاحونه جدید وقف می شود یا نمی شود؟ مالک می تواند بفروشد یا نه؟ و در صورت وقف شدن، ورثه محتاج به سرمایه است در معاش، به جهت این احتیاج فروخته، سرمایه کرده، صحیح است یا نه؟ و در صورت صحّت، آن یک تومان مظالم در ذمه او می ماند؟ باید هر سال بدهد یا نه؟

(ج) - طاحونه جدید جهتی از برای وقف بودن ندارد و طاحونه سابق را هر کس خراب کرده ضامن است، والله العالم.

۲- (س) مریض در مرض خود، از املاک خود وقف امام حسین D می نماید، آیا مثل وصیتش از ثلث محسوب می شود یا از اصل؟

(ج) - از اصل محسوب است.

۱- (س) حجه الاسلام! شخصی کتبی را وقف نموده و تولیت آن را مفوض نموده به اولاد ذکور خود نسلأ بعد نسل و بعد به اولاد ذکور از اناث و در صورت فقدان، به اعلم علمای آن قریه و یا اعلم علمای هم جوار آن قریه، و بعد از فقدان آن ها به اعلم علمای آن بلوک، و در زمان یکی از اولاد واقف که تولیت کتب با ایشان بود و اعلم و اتقی بود، در محل دیگر اقامت داشت، کتب مزبور را حمل به محل اقامت خود داد، پس از چندی وفات نمود و تولیت مفوض شده به اولاد اولاد ذکور واقف و فعلاً در آن قریه و در آن بلوک واقف، شخص اعلم اقامت ندارد، آیا تکلیف متولی ثانی چیست، باید کتب را عودت به آن محل بدهد یا این که می تواند در طهران به طلب و محصلین که محتاج به کتب می باشند - به عنوان عاریه مضمونه مطابق وقفنامه بدهد یا خیر؟ مستدعی آن چه به نظر مبارک است دو کلمه مرقوم و مزین فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، متولی که فعلاً موجود است، هر گاه محل انتفاع به این کتب را طهران میبند به طلاب ساکنین طهران بدهد، انشاء الله بیاشکال است و البته باید ملاحظه حفظ آن کتب را بنمایند به ذکر قیود و شروطیکه در بقاء عین موقوفه مدخلیت دارد، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) زنی ملکی را وقف نموده و تولیت را با شوهر خود قرار داده و شوهر بعد از خود مختار است تولیت را به هر که - خواسته و صلاح دانسته - مفوض نماید و کذا متولی هر عصری الخ؛ شوهر مزبور در وصیت نامه، تولیت مزبور را به اخوی خود برگذار نموده و نوشته باید اخوی بعد از خود به

ص: ۱۶۷

۱- شخص متدین امینی واگذار نماید، اخوی مزبور جهت خود سه نفر وصی معین می نماید، آیا اخوی مزبور می تواند تولیت مرقومه را به سه نفر برگذار نماید یا خیر؟ و اگر یک نفر از سه نفر مزبورین تدین او محرز نباشد، شرکت در امر تولیت دارد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال ظاهراً واگذار نمودن تولیت را به سه نفر اشکالی ندارد و در صورت عدم احراز تدین یک نفر از آنها هم نقصانی به تولیت او ندارد، مگر آن که خیانت او معلوم شود که بعد حاکم تکلیف او را معلوم مینماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) به شرف عرض مقدس حضرت حجه الاسلام عالی می رساند دکاکین موقوفه مسجدی که از قدیم ساخته شده و فعلاً که به شکل سابق خود باقی مانده، منافع و عایدات آن قلیل است؛ زیدی می خواهد - رعایه الحال المسجد - دکاکین را از اصل منهدم و خراب نموده و به طرز ساخت معمول امروزه بلد ساخته تا منافع آن زیاد شود، آیا زید که از ظاهر معلوم می شود قصد تبرع در این عمل دارد، می تواند بدون اذن و صلاح دید متولی موقوفه - که به جعل واقف معین است - اقدام به این عمل کند یا نمی تواند؟ بر فرض - بدون استیذان از متولی - اقدام نموده، آیا در این صورت آلات معموله در آن ها من باب وقف معاطاه وقف می شود و اختیارش با متولی است یا خیر؟ بر فرض زید - در صورت عدم استیذان از متولی - اقدام نمود و بعد از اتمام اظهار کند: من قصد تبرع نداشته ام، آیا آلات معموله ملک زید و اختیارش به ازید است یا خیر؟ بر فرض آلات معموله به ملک زید باقی و اختیارش با زید باشد، آیا در

۱- این صورت متولی به چه نحو باید منافع راجع به خود را - از بابت ارض و اعیان و آلات سابقه که زید خراب و منهدم کرده است - استیفاء نماید؟ رأی مبارک را در موضوعات مسئله مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، تصرف در موقوفه بدون اذن متولی جایز نیست، بلکه متولی هم نمیتواند به مجرد اینکه تغییر موقوفه انفع است، وضع فعلی آن را به هم زند، بلی هرگاه در معرض خراب شدن باشد، جایز میشود از برای متولی - به ملاحظه حفظ موضوع موقوفه - به هم زدن و تجدید آن، بلکه در این صورت اگر متولی هم اذن ندهد - بعد از استیذان - اعتبار اذنش ساقط است و از برای متبرع است تغییر و تجدید، با احتیاط اذن از حاکم شرع و اما تصرف متصرف با فرض عدم جواز، حالش حال تصرف در ملک غیر است، به این معنی که آنچه تخریب کرده است، ضامن است و آلات مخروبه متعلق به موقوفه است و آلات مبنیه متعلق است به صاحب بناء، و از برای متولی است الزام به کنندن آنها یا تراض نمایند به دادن اجرت آلات سابقه آن، اگر بیفایده مانده جایز است متولی بفروشد و صرف مسجد نماید، و خصوصیات دیگر - بعد از آن که گفته شد، حالش حال تصرف در دکان ملکی غیر است بدون اذن صاحب - معلوم میشود.

(س) زیدی تمام املاک پدری خود را وقف نمود بر اولاد ذکور خود، به این عبارت که عین سواد آن ذیلاً درج شده که: وقف صحیح شرعی و حبس صریح مؤبد ملی نمودند در حال استجماع جمیع شرائط صحت و لزوم، جمیع املاک موروثی پدری خود را، از عامر و غامره و رطب و یابس، مسکونه و

۱- مزرعه، ییلاقی و قشلاقی، به حیث لایستنی منها شیئی الا حصه و رسدی خود را در ملک مرتع قشلاقی موسوم به یرد سرو مزرعات ییلاقش را، مابقی بعد از استثناء دو فقره و دو سهم مستثنی بعدالفقرتین که از برای صرف در وجوه برّیه خود مقرر فرموده اند، مابقی جمعاً را وقف موصوف فرموده به اولاد ذکور خود و اولاد ذکور و اولاد ذکور خود، هکذا بطناً بعد بطن و نسلاً بعد نسل علی ترتیب کتاب العزیز، مشروط بر این که هیچ یک از موقوف علیهم در هیچ طبقه از سهم خود را زیاده بر سه سال به احدی از آحاد ناس اجاره ندهند، مگر موقوف علیهم بعضی به بعضی و صیغه وثیقه وقف به نهج مزبور، حاویه علی جمیع الشرائط و الارکان، خالیه عن جمیع النواقص و البطالان سمت وقوع و جریان پذیرفت و جمیع اموری که تعلق به صحت و لزوم وقف دارد، مرعی و معمول است، از قبض و اقباض و غیرهما و فعلاً ید ایشان ید امانت است از موقوف علیهم، بلکه ید ایشان همان ید موقوف علیهم است و کان وقوع ذلک فی تاریخ فلان.

اولاً- در صورت صحت وقفنامه، آیا موقوف علیهم در زاید از سه سال اجاره به غیر ندهند، که شرط شده در نوشته، تملیک منفعت را در زاید از سه سال می توانند به غیر نمایند یا خیر؟

ثانیاً در حال ضرورت و احتیاج فاحش، تملیک عین یا منفعت حین وقف را می توانند به غیر، زاید از سه سال نمایند یا خیر؟

ثالثاً منقطع آلاخر است یا خیر؟ در صورت انقطاع آخر حین وقف صحیح است یا خیر؟

رابعاً این که مرقوم نموده اند علی ترتیب کتاب العزیز، عمو که بطن اول است، مقدم است بر برادرزاده یا خیر باید علی الرؤس تقسیم نمایند؟ و بر فرض علی الرؤس در طبقه او است یا در طبقات بعدهم جاری است؟

خامساً در تاریخ وقفنامه واقف اولاد ذکور نداشته، بعد به دنیا آمد و علاوه در حاشیه آن اجراء صیغه نشده و بعض از علماء اقرار وارد را مرقوم داشتند، صحیح است یا خیر؟ متمنی است جواب مسائل را مشروحاً مرقوم و به خاتم شریف مزین فرمائید تا عندالله مأجور باشید، جزاکم الله خیراً.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هر گاه در زمان وقوع وقف هیچ کس از موقوف علیهم در هیچ طبقه موجود نباشند، صحت چنین وقفی اصلاً مشکل است، و بر این فرض حاجت به تعرض سئوالات دیگر نیست و بر تقدیر وجود و صحت وقف، شرطیکه در ضمن وقف شده، لازم الوفاء است مطلقاً، و در مسئله انقراض در فرض سؤال، بعد از انقراض ظاهراً احوط این است که ورثه فعلی واقف و ورثه حین الموت واقف، به اطلاع یکدیگر به مصرف خیرات رسانند زیرا که منقطع الاخر بودن وقف مزبور، به نظر حقیر محل تأمل است و بعید نیست که نقل منافع به هر نحوی که باشد - ولو به غیر اجاره در زاید بر مقدار سه سال - خلاف شرط واقف باشد و بر حسب ظاهر عبارت: عمو مقدم است بر برادرزاده، و اما سؤال اخیر مرافعه شرعیه لازم دارد، والله العالم.

۱- (س) واقف در صورتی که معین نماید که عایدی ملک صرف عزاداران بشود در تکیه محل مخصوص، از این عایدی می شود صرف تعمیرات تکیه و خادم و مستحفظ و اثاثیه نمود یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً اشکالی ندارد.

۱- (س) اشیائی که وقف تعزیه تکیه مخصوص شد، از قبیل سماور و سفره و ظروفات، آیا می شود در عروسی ها و مسجد ها و روضه خوانی ها و غیره، استعمال نمود یا خیر؟ و بر فرض جایز نبودن، آیا می شود به عنوان اجاره داد و اجرت را صرف تعزیه داری نمود یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً به عنوان اجاره مانعی ندارد که بعد وجه اجاره هم صرف عزاداری شود.

۲- (س) دو قطعه باغ در قریه جذابی چاکر، حاجی عیسی خان مرحوم وقف اولاد ذکور خود نموده به شرط این که هر سالی از مداخل آن ها مبلغ هفت تومان در مصرف روضه خوانی حضرت سیدالشهداء D خرج نمایند و به شرط دیگر این که موقوف علیهم به یک دیگر اجازه فروش دارند؛ فعلاً از اولاد ذکور آن مرحوم، بنده، تیمورخانی، تقی خانی و ابوالقاسم خان است؛ اینجانب هر سال حصه خودم را عمل نموده و می نمایم، ولی مشارالیه تقریباً پانزده سال است عمل به شرط مزبور نکرده، بلکه تمام درخت های باغات را قطع نموده و می نماید و هم محتاج به فروش است، آیا بنده می توانم حصه خود را - به قیمت عادلانه - بخرم و عمل به شرط مزبور نمایم؟ و چنان چه به هر عنوان بنده مسامحه کنم، برای اینجانب گناه و مؤاخذه دارد یا خیر؟ مستدعی است تکلیف بنده را شرعاً معین و آن چه جواب مسئله است توضیحاً بیان فرمائید، عین موارد سؤال وقف نامچه را لفاً ارسال حضور مبارک گردید.

ص: ۱۷۲

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، صحت چنین شرطی در وقف مشکل است، لکن ظاهراً فساد چنین شرطی، موجب بطلان وقف نمیشود و بنابراین وقف صحیح و فروش محکوم به صحت نمیشود، والله العالم.

۱- (س) در صورتی که واقف معین کرده که عایدات موقوفه صرف عزاداران بشود، آیا می شود از این وجه به اشخاصی که پای منبر سؤال می کنند و به پیش خدمت و مستحفظ و سره داری تکیه داد یا خیر؟ و خرج تعمیرات تکیه نمود یا خیر؟ و هم چنین دسته سینه زنان از محله دیگر به محله واقف می آیند، آیا می شود به ایشان به رسم انعام و هدیه از این وجه داد یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مخارجی که متعارف مجلس روضه خوانی است در تکیه ها، هر قسم باشد اشکالی ندارد.

۲- (س) زیدی باغی وقف کرده به مصرف روضه خوانی و استیجار نایب الزیاره متولی بنماید، پس از انسداد طریق زیارت، متولی می تواند قرار بدهد مثلاً پنج سال به مصرف روضه خوانی و پنج سال دیگر به مصرف نایب الزیاره برساند یا وجه او را امانت نگه دارد تا زمان انفتاح طریق شود؟

(ج) - در صورتی که در هر سالی جهت نایب الزیاره سهم معینی قرار داده شده، با رجا انفتاح، وجه مزبور را به طریق امانت بگذارند.

(س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه: زید در دست او مبلغ موقوفه حضرت سید الشهداء D دارد، از معارف اوقاف پنهان داشته و به اسم خودش به ثبت رسانده، آیا شخص معزی الیه می تواند موقوفه مزبوره را خودش خرج نماید در همان محل موقوف؟ و یا اینکه خودش بخورد؟ و چنانچه

۱- اگر همان مبلغ موقوف را ابراز نماید معارف از تعریفش بیرون می برد و خود آن شخص در زحمت خواهد شد، تکلیف این شخص را معین فرمائید؟ اجرکه علی الله.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اینکه با اسم خود موقوفه را ثبت داده بدکاری کرده و عمل به نحوی که واقف تعیین کرده باید بشود و مصرف شود و به غیر این نحو خلاف تکلیف است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) واقف در وقفنامه نوشته که عایدات موقوفه در دهه عاشورا صرف عزاداران نمایند و آن را می شود در غیردهه صرف عزاداران نمود یا خیر؟ یا باید نگاه داشته در دهه محرم دیگر صرف شود؟ و همچنین در دهه محرم خرج شود و زیاد بیاید، زیادی را باید نگاه داشت تا دهه سال دیگر بیاید یا می شود در در دهه مقارن آن یا غیر مقارن صرف شود؟

(ج)- ظاهر این است که باید در دهه عاشورای سال بعد مصرف شود به انضمام عایدات همان سال.

۳- (س) زیدی را ملکی را وقف اولاد به مدت معینه شصت ساله اجاره نموده، به فاصله چند سال قبل از انقضاء مدت معینه، موجر و مستأجر فوت شده اند؛ آیا ملک مزبور باید در تصرف ورثه مالک برگردد یا در حیظه ورثه مستأجر باقی بماند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، چنانچه متولی وقف، به ملاحظه مراعات مصلحت وقف، به مدت مفروضه اجاره داده باشد، اجاره مفروضه تا انقضاء مدت اجاره نافذ و مال الاجاره هر زمانی راجع به موقوف علیهم آن زمان است و

اگر خود موقوف علیهم اجاره داده باشند، اجاره مزبوره تا زمان انقراض آن طبقه، نافذ و در زمان بعد محتاج به اجازه و با اجازه هم صحت آن محل اشکال است.

۱- (س) ملکی است وقف بر اولاد ذکور، آیا موقوف علیهم می توانند عین آن ملک موقوفه را نقل و انتقال به غیر یا فروش نمایند یا خیر؟ و اگر کسی مدعی انتقال یا خیریه [خرید] از بعضی از موقوف علیهم بشود به این معنی که بگوید که فلان موقوف علیهم این ملک موقوفه را به من فروخته یا صلح کرده و من مالک هستم، آیا این دعوی باطل و از دعاوی غیر مسموع است یا خیر؟ مستدعی آن که بیان حکم شرعی مسئله را - مطابق قانون شرع انور - در فوق ورقه سئوالیه، به خط شریف و به مهر مبارک مرقوم و مزین فرمائید.

(ج) - در مفروض سئوال که ملک وقف اولاد است، نمیشود فروخت یا به نحو دیگری انتقال داد و اگر کسی دعوای ملکیت نماید، باید به مرافعه شرعیّه تمام شود، و اگر کسی هم بالصّـراحه دعوی کند که این ملک را - با آن که وقف اولاد بوده است - خریده ام، این دعوی صحیح نیست مگر آن که بگوید به واسطه مجوز بیع، مثل در معرض تلف بودن، از متولی یا حاکم شرع خریده ام، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) شخصی ملکی را وقف نموده و منافع آن را مصرفی معین کرده و مباشرت عمل و تولیت رقبه را به شخصی واگذار نموده و بعد همان شخص را وصی قرار داده و مقرر کرده است از ثلث موصی ملکی را حبس نموده و منافع مدت حبس را - همه ساله مطابق مقررات موصی، به مصارف موقّته به اوقات مخصوصه و غیر موقّته - برساند؛ پس از وفات موصی و حبس ملک و عمل به

وصیت، ورثه موصی درصدد انکار و ابطال وقف و وصیت برآمده، مدعی مالکیت و ارث رقبه موقوفه و محبوسه شده و به محاکم وقت مراجعه نموده اند؛ وصی به اقتضای تکلیف، به مقام مدافعه برآمده و به حکم ضرورت مبلغی از بقیه ثلث که نقداً موجود و به مصرفی معین بوده است، در مصارف لازمه ی دفاع صرف نموده و دو سال که ظرف و مدت مدافعه بوده، از جمع و خرج عوائد موقوفه و محبوسه نیز متمکن نشده و قهراً موضوع مصارف موقت دو سال، از بین رفته است؛ فعلاً که دفع مزاحمت شده و وصی متمکن از عمل به مقررات است، آیا می تواند مصرف دفاعی هر کدام از رقبه موقوفه و محبوسه را از منافع آن رقبه اعم از منافع موجوده و مجتمعی دو سال و منافع سنین آتیه برداشت نموده و باقی ثلث را تکمیل نماید؟ و در این فرض ممکن است موضوعی برای عمل به مقررات وقف و حبس تا چند سال دیگر هم باقی نماند، یا می تواند قسمتی از مصارف دفاعیه را از عوائد موجوده ی دو سال - که موقتات آن بلاموضوع مانده است - برداشت نموده و قسمت دیگر از سنوات آتیه به تدریج - مثلاً هر سال ثلث و یا خمس عوائد را - موضوع کرده و نقص حاصل از استهلاک را به نسبت بر مقررات تقسیط نماید؟ و علی فرض این که وراثت نسبت به تمام ثلث - که رقبه محبوسه و باقی نقدی هر دو جزء آن محسوب است - اقامه دعوی کرده باشند، آیا تقسیط مصارف دفاعیه به منافع محبوسه و باقی نقدی به نسبت، لازم است یا نه؟ و در صورتی که اساساً باقی نقدی به مصرف مقرر موصی وافی نباشد، وصی می تواند از مقررات منافع محبوسه کاسته و یا تا چند سال عمل را به کلی متارکه نموده و از عواید معین باقی را به

۱- حدی که وافی بر آن مصرف بشود، تکمیل بنماید؟ و یا باید عین نقدی را استریاح نموده و به حد وافی برساند؟ و یا تغییر در مصرف مقرر بدهد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال ظاهراً مانعی ندارد که مخارج را از عواید سنين گذشته بردارد، منتهی نسبت به رقبات موقوفه و محبوسه و مقداری که متعلق ثلث بوده، توزيع شود و ميتواند هم مخارج را به تدريج از سنوات بعديه اخذ نمايد و چنانچه بقيه ثلث وافی به مقررات نباشد، نمیتواند از عوائد موقوفه و محبوسه صرف نمود در آن محل، بلکه چنانچه در زمان فوت اگر وجوه وافی به این مقررات نبوده، ظاهر این است که باید مقدم ذکر را مقدم بدارد و چنانچه کسری بعد از فوت شده، بعید نیست که به مقررات این کسری توزيع بر همه شود و اگر مقررات واجب و مستحب هر دو بوده اند، واجب مقدم است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حق التولیه را می توان انتقال به غیر داد؟ و متولی می تواند واگذار به غیر کند یا مختص به خودش می باشد و به همان نظر واقف است که این شخص را معین کرده؟

(ج)- حق التولیه را نمیتوان به دیگری منتقل کرد، ولی متولی میتواند دیگر را وکیل نماید در تصدی امور موقوفه.

۳- (س) واقف برای منافع ملک، مصارف متعدده قرار داده از قبیل روضه خوانی و اطعام و غیره؛ مراد از اطعام و غیره چاهی [چایی] و غذا خوردن است، مثلاً گندم ملک را به فقراء دادن، صدق اطعام می کند؟ و عمل خود واقف در حال حیات، مهمانی و غذا خوراندن بود.

(ج) - ظاهراً از طعام عرفا و عده چاهی [چایی] و غذا خوراندن است.

۱- (س) ملک را صیغه وقف نخوانده، به مصرف وقف داده اند، لازم می شود؟ و آثار وقفیت مترتب می شود؟ یا صیغه هم لازم است؟

(ج) - صیغه لازم نیست، بلکه به نحو معاطات در وقف هم کفایت می کند.

۲- (س) به شرف عرض عالی می رساند که موازی شش حبه ملکی است معین که عوائد سالیانه آن مبلغ سیصد تومان است و متولی فعلی آن ضعیفه ای است در سن صد سال؛ حواس آن به کلی مختل است و اعضاء آن فلج و از کار افتاده است و حسب وقف نامه، متولی لاحق حاضر، و شرائط و اوصاف در متولی لاحق موجود است؛ آیا متولی - که بعد از ضعیفه متولی متولی است - حق نظارت در امور متولی و وقف دارد یا خیر؟ چرا که چون متولی از حواس و قوه جسمانی از برای او بهره ای نیست، عوائد موقوفه به مصارف مقرر نمی رسد؛ و آیا اجازه می فرمائید که شخصی که بعد از متولی متولی است، - در صورت مفروضه - به عنوان نظارت، رسیدگی به امورات موقوفه نماید که به مصارف مقرر وقف نامه برسانند یا خیر؟ بینوا توجروا.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه معلوم شود - از کیفیت وقف - که در صورت فقد بعضی شرائط، تولیت منتقل به طبقه بعد میشود، باید متولی در طبقه بعد تصرف کند، و الا احتیاط کنند به این که متولی بعد، به اذن حاکم شرعی امور تولیت را انجام دهد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) دعاگو قصد دارم که ملکی وقف نمایم که تولیت آن مادام الحیواه با خود داعی باشد که نه عُشر حق التولیه بردارم و یک عشر در مصرف موقوف

۱- علیه خرج بشود و بعد الحیوه حق التولیه یک عشر و نه ع_شر دیگر در مصرف موقوف علیه صرف و خرج شود، مستدعی آن که این قسم، از وقف به نفس نیست یا هست؟

(ج)- به نظر احقر صحت مشکل است، به این معنی که چنانچه چنین وقفی بشود، متولی نمیتواند زیادت از مقدار اجرت المثل اخذ نماید.

۲- (س) زیدی شش دانگی ارض و اعیان یک باب خانه خود را حبس و وقف موقتی نمود، قربه الی الله برای تعزیه داری حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها، در مدت بیست سال؛ که بعد از بیست سال، بالمساوات ملک موروثی ورثه موجوده در رأس بیست سال باشد، به همین قید انشاء وقف کرده است و عمل به وقفیت شده است و بیست سال هم تمام شده است؛ ورثه موجوده در رأس بیست سال برادرزاده و خواهرزاده واقف موجودند و هم مرتبه، لکن در ظرف مدت بیست سال بعد از انشاء وقف، اول برادرهای واقف مردند با ابقای اولاد، ثم واقف به فاصله چند سال بلاولد، ثم خواهر واقف به ابقای اولاد؛ بعد از چند سال دیگر بیست سال تمام شده است؛ وارث موجوده رأس بیست سال را حساب می نمائیم، برادرزاده و خواهرزاده است؛ آیا این برادرزاده و خواهرزاده، مصداق ورثه موجوده بعد از بیست سالند بالتساوی یا بالتفاوت می برند یا خیر؟ و آیا بودن برادرها، ثم واقف، ثم خواهر واقف در زمان نبودن ملکی و زمین، فرق می گذارد مابین برادرزاده و خواهرزاده، یا بودن همه مصداق ورثه موجوده در رأس بیست سال یا خیر؟ سواد وقف نامچه تقدیم شد، ایام افاضت مستدام باد.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال به نظر حقیر مشکل است که اخوی زاده ها شرکت داشته باشند با خواهرزاده ها در رأس مدت مزبوره؛ احتیاط به مصالحه، علاج دیگر به نظر حقیر نمیرسد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) هرگاه کسی ملکی را به این نحو وقف نماید که منافع چند سال اول آن ملک را متولی صرف صوم و صلوه به جهت والدین واقف بنماید، بعد از آن مبلغ معینی به عنوان خمس و سهم امام D از جانب پدر واقف بدهد، ثم بعد ذلك منافع آن را به مصارف خیریه از قبیل روضه خوانی و غیره برساند، آیا چنین وقفی محکوم به صحه است و ذمه پدر واقف بر فرض اشتغال به مذکورات بری می شود یا نه؟

(ج) - در مفروض سؤال معلوم نیست که اشکال وقف بر نفس را داشته باشد؛ لهذا ظاهراً وقف صحیح باشد، هر چند واقف ولد اکبر باشد، والله العالم.

(س) بسم الله الرحمن الرحيم، شخصی ملکی را وقف نموده و منافع آن را به مقرراتی موقوفه به اوقات مخصوصه در هر سال و غیرموقتّه تخصیص داده است و بعداً وصیت کرده وصی او - که متولی موقوفه نیز هست - ملکی از املاک او را از ثلث متروکات قبول نموده و تا مدتی حبس کرده و عوائد آن را یک قسمت در مصارف موقتّه از قبیل افطار در شهر رمضان و اقامه عزا در شهر محرم و غیره صرف نموده و قسمت دیگر را به اشخاص معین از ارحام موصی، همه ساله به تدریج بدهد؛ پس از فوت موصی و افراز ثلث و حبس ملک معین، وصی به عذر شرعی مدتی متمکن از عمل و مداخله در عواید رقبه موقوفه و

۱- محبوسه نبوده، بعد از زوال عذر، به ملاحظه این که قسمتی از اعمال موقته در ظرف عدم تمکن به انقضاء اوقات آن ها فوت شده و هم اشخاص معینه از ارحام وفات کرده اند و عواید اختصاصی به مصارف مزبوره، مجتمع و باقی هست، آیا وصی می تواند به جهت شدت فقر و استیصال عده از فقراء که از نداشتن قوت ضروری در معرض خطر هستند، تغییر در مصرف داده، سهم موقتات و اشخاص معین را - به اقتضای اهمیت حفظ نفس به ضروریات فقراء و دفع خطر از آن ها - صرف نماید یا نه؟ و بر فرض جواز در تشخیص خطر و ضرورت، علم یا ظن قوی معتبر است و یا مطلق ظن کافی است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال معلوم نیست جایز باشد مصرف عوائد را در غیر مقررات واقف و موصی، بلکه باید در سنوات بعدیه در همان اوقات معینه مصرف شود و به بقیه ارحامی که هستند داده شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زید ملکی را به مدت معین حبس نمود؛ آیا قبل از انقضاء مدت، شخص حابس یا متولی یا ورثه می توانند ملک محبوس را بفروشند یا خیر؟ و اگر بفروشند، بیع آن صحیح است یا خیر باطل است؟

(ج) - جایز و صحیح است که حابس یا وارث او، عین محبوسه را بفروشد و لکن حبس باطل نمیشود، والله العالم.

(س) شخصی قناتی را وقف نموده که مادام القناه و مادام الدنیا یبدأ بید، عایدات قنات را - بعد از وضع مصارف - در موارد معینه صرف نماید، حالیه هم هرگاه وقف بودن ملک مزبور را اظهار نماید، آن وقف به دست کسی منتقل

۱- خواهد شد که ابداً حسب وصیت موصی عمل نخواهد شد، در این موقع ورثه موصی به اسم مالکیت، قنات مزبور را در دست خودشان نگه بدارند و حسب الوصیّه مهما ممکن رفتار نمایند، صحیح است یا نه؟

(ج)- بسمتعالی شأنه، هرگاه واقف - برای عمل به وقف - متولی معین نموده، باید ورثه این کار را به اطلاع متولی کند و اگر معین نکرده، به اطلاع حاکم شرعی کند، بلکه باید ورثه نوشته معتبره باطناً به متولی یا حاکم شرعی بسپارند که به مرور ایّام به واسطه این تصرفات مالکانه ظاهریه وقف به حسب ظاهر محکوم به ملکیت شود و بالمّرّه عنوان وقفیت از بین برود منجر نشود.

۲- (س) زید ملک موروثی متصرفی خود را وقف بر اولاد منحصر به فرد خود مسماه به هند نموده و تولیت موقوفه مزبوره را مادام الحیوه با خود قرار داده و زید مرحوم شد؛ مستدعی است که مرقوم فرمائید که هند و اولاد هند طبقه بعد طبقه می برند و به وقفیت باقی است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً وقف نسبت به هند صحیح است و بعد از فوت هند، ملک راجع است به واقف، و با فرض موت واقف، بین ورثه واقف تقسیم میشود، والله العالم.

۳- (س) آیا جایز است کسی ملکی را وقف نماید برای مصرف معینی و منافع آن ملک را تا مدت معینه - درحین اجراء صیغه وقف - استثناء نماید برای مـ صرفی غیر از مصرف وقف یا خیر؟ بینوا توجروا.

(ج)- ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم.

۱- (س) هرگاه وجه اجاره نقد و جنس هر دو باشد، آیا متولی یا ناظر می تواند که تمام حق التولیه را از یکی از نقد یا جنس بردارد، یا باید از هر یک به قدر الحصّه بردارد؟

(ج) - ظاهراً میتواند، مگر آن که واقف معین نموده باشد حق را در مورد خاصی، والله العالم.

۲- (س) در صورتی که وجه اجاره کلاً ام بعضاً واصل شده باشد یا کلاً در نزد مستاجر است، متولی یا ناظر می تواند - قبل از این که چیزی به مصرف موقوفه برساند - اولاً تمام حق التولیه را اخذ نماید یا باید از هر مقداری که فعلاً به مصرف می رساند مقدار حصّه ی خود را فقط از آن مقدار بردارد؟

(ج) - تمام حق التولیه یا حق النظاره را برداشتن پیش از مصرف، از برای متولی جایز است، در صورتی که تمام مال الاجاره واصل شده یا اطمینان به وصول آن باشد؟

(س) هرگاه ناظر را سفری پیش آمد، آیا جایز است که وکیل و ناظری معین نماید که متولی در تصرفات خود اکتفا به آن ناظر نماید یا خیر؟ بر فرض عدم جواز، تکلیف متولی چه خواهد بود؟ و بر فرض هرگاه وکیل معین نمود در ایام مسافرت او، وجه اجاره عاید شد و یقین دارد ناظر در اثنا سال مراجعت خواهد نمود، با این فرض لازم یا جایز است که متولی منافع را با نظر وکیل به مصرف برساند یا باید صبر نماید تا خود ناظر مراجعت نماید؟ در صورتی که مراجعت متیقن نباشد، تکلیف متولی در صورت ظن یا شک یا وهن داشتن مراجعت چیست؟ و آیا با حاضر بودن ناظر یا مسافر بودن او، هرگاه منافع را

۱- در ردّ مظالم یا وجوه برّ - که مصرف موقوفه است - صرف نمود بدون اطلاع ناظر یا وکیل او و بعد ناظر یا وکیل مطلع شد بری‌الذمه است یا نه؟ و در براءت ذمه او در صورت مفروضه، علاوه بر اطلاع و صواب دید، امضا و اجازه تصرف او را بعد از اطلاع تصویب و اجازه می نماید، مجوز تصرف او هست یا خیر؟

(ج) - وکیل قرار دادن - به نحویکه قائم مقام ناظر باشد - مطلقاً مشکل است، ولی ممکن است با مسافرت ناظر متولی ناظر را بر عمل خود مطلع نماید و امضاء عمل را بنماید، ولو بعد الوقوع، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) موقوفه ایست - به ملاحظه بعضی شبهات حکمیه - امرش فعلاً معوق شبهات مزبوره، با بعضی مسائل لازمه عرض می شود؛ صورت وقف نامه (محصول عایدی آن را همه ساله - بعد از وضع وثیقه‌القنوات و مصارف لازمه و عوارضات دیوانی - دوع - شرح حق التولیه و یک ع - شرح حق النظاره موضوع نموده و مابقی را از بابت ردّ مظالم، از جانب فلان تا یکصد سال شمسی به اهلش برسانند، انتهی) آن که ملک موقوفه مزبوره مثلاً از اول برج سنبله اجاره داده می شود تا مدت معینی، و قرار می شود که وجه اجاره هر ساله در اول سنبله آتیه داده شود؛ با تأخیر از سه ماه بعد از یک سال، خیار فسخ بقیه مدت در بقیه مدت با موجر بوده باشد، بفرمائید اولاً در صورتی که وجه اجاره در اول برج سنبله یا مثلاً در آخر سه ماه که زمان مهلت است برسد، نظر به عبارت مزبوره وقفنامه، برای متولی جائز است که به ملاحظه مصلحت بدون عذر، صرف منافع در مصرف مقرر تأخیر بیندازد تا قریب به آخر سال یا

۱- خیر؟ و بر فرض جواز، به تدریج رسانیدن تا آخر سال جایز است یا باید تعجیل نماید؟ و مدّتی که تأخیر آن جایز نیست، چه مقدار است؟ و اما هرگاه هنوز وقت اداء نرسیده، مستأجر به طیب نفس خود ابتداءً یا برحسب خواهش متولی - تمام یا بعضی مال الاجاره را به عنوان مال الاجاره بپردازد، واجب یا جایز است که متولی در اثناء همین سال یا قبل از این که وقت او را برسد، در مصرف صرف نماید یا خیر؟ و بر فرض عدم جواز و لزوم صبر، ابتداء سال - که باید وجه اجاره را در آن به مصرف برسد، در صورت مفروضه - از زمان گرفتن وجه اجاره است یا از وقت لزوم اداء؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، از عبارت وقفنامه - به نحویکه مسطور شده است - ظاهر نمیشود که قید فوریت را واقف کرده باشد، به نحوی که هرگاه متولی تأخیر بیندازد، مخالفت کرده باشد با قرارداد واقف، ولی اولی این است که مهمّا امکان تأخیر نیندازند تا آن میت هم آسوده شود از جهت مظالم، والله العالم.

۲- (س) در صورتی که وجه اجاره، جو و گندم باشد، متولی می تواند که جنس را با مستأجر تسعیر نموده یا به دیگری بفروشد و قیمت را - یا چیز دیگری را که از آن وجه بخرد - از بابت مظالم به مستحقین برساند و یا باید عین جنس را برساند؟ حکم بر فرض تساوی تبدیل و عدم تبدیل نسبت به مال فقراء و عدم تساوی، مرقوم فرمائید؛

و هرگاه با جو و گندم هم نقدی باشد یا تمام نقدی باشد، جایز است که از نقد جو یا گندم خریده، به مستحقین برساند بابت مظالم یا خیر؟ و آیا لازم است بر متولی که اولاً وجه اجاره را خود قبض نموده بعد به مستحق برساند، یا مجرد این که حواله کند که مستحق خود از مستأجر دریافت دارد کافی است؟

و هرگاه گندم یا جو در نزد کسی است و خواهد از جانب شخص دیگری و کاله قبض کند، مجرد قصدش از موکل کافی است در حصول آن، یا محتاج به امر آخری است؟ و بر تقدیر احتیاج، اول آن چه را که قبض از دیگری به آن محقق می شود بیان فرمائید.

(ج) - در صورتی که واقف قید نکرده باشد که عین مال الاجاره باید صرف فقرا شود، این خصوصیات موکل به نظر متولی است، دریافت نمودن مستحق از محال علیه به حواله متولی کافی است ظاهراً و هرگاه گندم یا غیر آن در نزد کسی است، کفایت میکند در قبض آن قصد قبض از موکل، والله العالم.

(س) موقوفه ای است که بیان مصرف آن - در وقف نامه - به این نحو است (محصول عاید آن را همه ساله بعد از وضع مصارف تنقیه (۱) قنات به قدر الحصّه، و عوارضات دیوانی، و مخارج لازمه، دو عَشْرَ حق التولیه و یک عَشْرَ حق النظاره موضوع نموده، مابقی را به مصارف وجوه برّیه از قبیل تعزیه داری حضرت ابی عبدالله و غیره برسانند) انتهى. بفرمائید نظر به عبارت مزبوره اولاً جایز است که متولی مقداری از حاصل را نگاه دارد و به تدریج هفته یک روز مثلاً تا آخر سال روضه خوانی نماید یا خیر؟ و هکذا جایز است یک مقداری از محصول را نگاه دارد که به تدریج در مواقع حاجت تا آخر سال در سایر وجوه مصرف نماید یا خیر؟ و هرگاه از زمان وصول مال الاجاره تا محرم، مثلاً شش ماه مانده باشد، جایز است که مقداری از مال الاجاره را نگاه

ص: ۱۸۶

۱- [۱]. لایروبی، پاک کردن قنات.

۱- دارد که در عاشورا یا دهه آخر صفر تعزیه داری نماید یا خیر؟ و بر تقدیر عدم جواز مراتب مزبور، مدتی را که نباید از آن تأخیر انداخت در بابت روضه خوانی و غیر آن معین فرمائید.

(ج)- هرگاه قیدی از کلام واقف معلوم نباشد، این نحو از خصوصیات، موکول به نظر متولی است، بلی باید مقدار تأخیر به اندازه که مسامحه حساب شود، نباشد، والله العالم.

۲- (س) هرگاه وجه اجاره آن، جو و گندم باشد و متولی می خواهد گیوه یا کلاه یا لباس سرداری یا کتاب یا پولی به فقیر بدهد، آیا خود حق دارد که جنس را بفروشد؟ یا اگر جزء وجه اجاره نقدی داشته باشد، از وجه نقدی جنس بخرد و به مصرف بریه برساند یا حق این گونه تبدیلات را ندارد؟ و آیا فرق است بین تبدیل به جهت این گونه مصارف و بین مصرف روضه خوانی یا فرقی نیست؟ و آیا نظر به تعبیر به مصارف وجوه بر - که در وقف نامه است - لازم است که وجه اجاره در اول، از سه مصرف صرف شود یا خیر؟ و نظر به این که نوشته از قبیل تعزیه داری و غیره، آیا همه ساله صرف یک مقداری از محصول در تعزیه داری لازم است یا خیر؟ و هرگاه در بعض سنوآت فقراء شدیدالحاجه باشند، تمام را صرف فقراء نمودن لازم یا ارجح است یا تبعیض نمایند مقداری در تعزیه داری و مقداری صرف فقراء شود؟

(ج)- مسئله گفته شد سابقاً و اما تعبیر به مصارف در این مقام، مقصود جنس است، نظری به حیث جمعیت نیست و تعبیر به از قبیل تعزیه داری، از قبیل مثال است، پس به یک وجه خیر صرف کردن و غیر از تعزیه داری را اختیار کردن، هرگاه نظر متولی اقتضاء کند، ضرر ندارد انشاءالله، والله العالم.

۱- (مسئله دیگر) آن که برای دو موقوفه مزبوره، متولی و ناظر جعل شده و دو ع_شر برای متولی حق التولیه، و یک عشر برای ناظر حق النظاره جعل شده، بفرمائید در صورتی که متولی یا ناظر معنون به عنوان م_صرف موقوفین باشد، می تواند - علاوه بر حقی که برای او معین شده - بردارد به عنوان مصرفیت یا خیر؟ و هرگاه ناظر در صورتی که برای او وکیل غیرجایز است، وکیل معین نموده و حق النظاره به او تفویض کرد، در این صورت هرگاه وکیل دارای عنوان مص_رف باشد، متولی می تواند - علاوه بر حق النظاره ی مفوضه به او - به عنوان مص_رفیت چیزی به او بدهد؟ و هم چنین برای وکیل متولی جایز است - علاوه بر حق التولیه که موکل به او تفویض نموده - چیزی به عنوان مصرفیت بردارد یا خیر؟ و بفرض که متولی یا ناظر در صورت مباشرت با معنون بودن، به عنوان مص_رف بتوانند - علاوه بر حق التولیه یا حق النظاره - بردارند در صورت توکیل غیر و تفویض حق خود به وکیل، می توانند از منافع موقوفه به عنوان مصرف چیزی اخذ نمایند یا خیر؟

(ج) - در وقف بر جهت مشکل است متولی بتواند - علاوه بر حق التولیه - به عنوان مص_رفیت بردارد، ولی به جهت وکیل میتواند متولی و ناظر، علاوه بر حق الوکاله به عنوان مص_رفیت داد، در صورت انطباق جهت موقوفه بر آن، عیب ندارد، والله العالم.

(س) شخص استبق الی تصرف حجره فی المدرسه الموقوفه علی اهلها باجازه متولّیها و نظاره ناظرها و کان فی الواقع اهلاً للتص_رف، اکان له اخذ شئی من الشخص الاخر؟ فی صوره کون هذا الشخص اهلاً ایضاً و انتقالها الیه

۱- باجازه المتولی و نظاره الناظر ام لا؟ وكذا حكم المسجد و سایر الموقوفات؟ فاجیبوه و بینوا، آجر كم الله تعالى.

(ج)- لا مانع من اخذ السابق شيئاً بازاء رفع یده عما هو احقّ به للسبق، والله العالم.

۲- (س) متولی وقف می تواند تبدیل به احسن نماید در صورتی که در این تبدیل احسن منافع زیاد مفید بر وقف است؟ آن چه حکم خداست بفرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، نمیتواند تبدیل نماید.

۳- (س) بانی خیر پیدا می شود و مسجدی را بنا می کند، یا حصیر در مسجد فرش می کند، یا غیر ذلك، لکن وقف نمی کند یا معلوم نیست که به شرائط وقف عمل شده یا نه؛ بعد از فوت این شخص، تکلیف چیست؟ آیا منتهی به ورثه می شود یا به مجرد اعراض آن شخص بانی، خارج از ملکیت او شده است؟

(ج)- اما بنای مسجد به عنوان مسجدیت، محتاج به وقف علیحدّه نیست، بعد از اینکه به قبض مسجدیت داد و هم چنین فرش مسجد که به تصرف مسجد داد به عنوان وقفیت، بلی اگر فرشی به قصد مسجد خرید ولی به تصرف مسجد نداده، به ملکیت باقی است.

(س) اهالی همدان - از کسبه بازار و سایرین از فقراء اهالی همدان - کمال احتیاج به آب دارند، بعضی هم مقدور به خریدن آب نیستند، بانی خیری در حصار مسجد جامع همدان چاه آب حفر نموده و هنوز وقف مسجد نشده، آیا اجازه می فرمائید از آن آب، اهالی مش_روب شوند و رفع حاجت خود را

۱- بنمایند، با این که مسجد هم از آب مستغنی است، یا خیر؟ مستدعی است جواب را مرقوم و مزین فرمائید که تکلیف مؤمنین معلوم شود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در این موضوع خوب است شخص بانی قراردادی با متولی مسجد بنماید که در سال وجهی بدهد که صرف مسجد بشود، و در مقابل اهالی از این چاه آب منتفع شوند، به شرط آنکه ضرر به مسجد وارد نیاید و چنانچه مسجد متولی ندارد، از قبل اینجانب مأذون میباشند در این قرارداد و چنانچه بانی اقدام نکند، یک نفر از اهل خیر این اقدام را نماید، کافی است.

۲- (س) حجهالاسلام! زیدی خانه و ملک خود را وقف اولاد ذکور نمود بطناً بعد بطن به موجب یک طغرا وقفنامه که ورثه اناث حق نداشته باشد، بعد از فوت واقف، بین ورثه اناث با موقوف علیهم گفتگو و اختلاف در وقفیت حادث شده ورثه ذکور حق الدعوی خود را مصالحه نمودند با ورثه اناث در پنج جریب، مثلاً اولاً این صلح صحیح و مسقط دعوی وقفیت است نسبت به همان مقدار یا خیر؟ و ثانیاً بر فرض صحت صلح، ورثه ذکور ملتزمند که همان مقدار از وقف را به ورثه اناث بدهند یا خیر؟ و ثالثاً بر فرض ملزم بودن، هرگاه مصالحه نامچه دارای شرائط باشد، ورثه اناث عمل به تمام آن شرائط نکرده باشند، ورثه ذکور حق دارد فسخ صلح مزبور نمایند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، صلح در این مورد خالی از اشکال نیست، مگر اینکه متولی وقف مصلحت موقوفه را در این مصالحه دیده باشد و بر تقدیر صحت، البته لازم است و چنانچه دارای شرائطی باشد و تخلف شده باشد، خیار تخلف شرط ثابت است، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) مولانا ادام الله ظلکم! چه می فرمائید در این که زمینی است موقوفه برای خانقاه و مرقد جناب سید محمد موسی الصفوی اعلی الله مقامه فی الجنان درجته، که معروف است به میرشمس الدین عراقی، مکسرالاصنام، منتسب به حمزه بن الامام الهمام موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیه، واقف آن سیدمختار از اولاد سید موصوف، فوائد و عوائد آن زمین را برای مصارف مرمت خانقاه مزبور و مازاد از آن برای روشنائی و اسراج بر آن تعیین کرده است، تولیت آن برای میرسیدمحمدرضا و اصلح و اورع اولاد او، خلفاً عن سلف قرارداد، پس اشخاص از اطراف و اهالی قمری [قری] آمده بر آن زمین موقوفه به اذن متولی بنا و تعمیر نموده، ساکن شدند و متولی آن اجرت به حسب متعارف و رواج وقت مقرر ساخته، ایشان اجرت آن را به متولی می دادند، حال که اعقاب و اولاد ایشان هستند، در دادن اجرت آن مسامحه می نمایند و نسبت مسامحه شان خانقاه مزبور محتاج به خرج کثیر می باشد، بیان فرمائید که سکونت و تصرفشان در آن زمین بی اذن متولی آن جایز است یا نه؟ و با ندادن اجرت آن به متولی، عبادات شان از نماز و تغسیل اموات چه صورت دارد؟ و اجرت آن به حسب متعارف برایشان لازم است یا نه؟ و صرف کردن ایشان اجرت آن زمین در مرمت خانقاه مزبور بی اذن متولی مجزی است از ایشان یا خیر؟ بینوا تفصیلاً، مأجورین.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحیم، در صورت تحقق فرض مزبور، بدون اداء اجرت و حق الارض به متولی آن، تصرفات آنها حرام و خود آنها حق ندارند بدون اذن و رضای متولی، صرف در تعمیر نمایند.

۱- (س) مازندران، مراتع گاوی است که گاوها تعلیف می کنند به علف اراضی آن و برگ درخت های آن، مرتعی است وقف حضرت سید الشهداء D زیدی که متولی آن است اجاره داده است به عمری سه ساله، و دو سال آن را عمری تعلیف کرده است و وقت تعلیف هم اواخر خریف و شتاء و اوائل ربیع است، بقیه سنه بیلاق می برند گاوها را. سال سیم، ناخوشی گاو در کلیه مازندران ظاهر شده، گاوها غالباً مرده اند، من جمله اغلب گاوهای عمری؛ حال عمری می تواند فسخ اجاره کند در صورتی که گذشته را تعلیف کرده است؟ تکلیف این متولی وقف چه است؟ مشروحاً جواب مرقوم فرمائید.

(ج)- در مفروض سؤال، مردن گاوهای عمری موجب خیار فسخ نیست و باید مال الاجاره را بدهد تا متولی به مصرف برساند، والله العالم.

۲- (س) حمامی است که مقداری از آن وقف است، متولی، شرعی نیست، علاوه مصرف نمی کند، حاکم شرع قاهری هم نیست الزام کند یا خلع ید آن کند؛ آیا که تکلیف شرکاء چه است؟ رفتن به این حمام چه صورت دارد؟ اجاره کردن آن چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه ممکن است از حاکم شرع مُتَّبَعی اجاره بشود و مال الاجاره آن به مصرف وقف صرف شود، اشکال مرتفع میشود، ولو آن شخص غیر متولی به مقدار مال الاجاره عدواناً دریافت نماید.

(س) زیدی ملکی را وقف و ثبت نموده، تولیت را به این عبارت که عرض می شود در وقفنامه قرار داد: «تولیت وقف را واقف در زمان حیوه خود

۱- مفوض به نفس نفیس خود نموده و بعد به ارشد اولاد ذکور خود، نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن قرار داده و بعد انقضاهم، تولیت با اولاد اناث و اولاد آن ها قرار داده، عقب بعد عقب» پس از فوت واقف، ارشد اولاد اوحسب الوظیفه به عنوان تولیت مداخله در املاک مزبوره نموده، او نیز پس از چند سال فوت می نماید و ارشد اولاد ذکور او باقی است؛ حالیه اولاد غیر ارشد بلافصل واقف، خود را متولی می داند و نیز اولاد ارشدی که آن ارشد اولاد واقف باقی است، او هم خود را متولی می داند؛ آیا مطابق عبارت فوق که عرض شد، تولیت املاک مزبوره با اولاد غیر ارشد بلافصل واقف است یا ارشد اولادی که از ارشد اولاد واقف می باشد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً تا اولاد و طبقه باقی است، تولیت منتقل به طبقه بعد نمیشود مگر در صورتی که محذور دیگری داشته باشد، از قبیل جنون و سفاهت، والله العالم.

۲- (س) زیدی ملکی را وقف نموده و تولیت آن را با اکبر و ارشد اولاد خود نسلاً بعد نسل قرار داده، فعلاً در یک طبقه یکی اکبر و دیگر ارشد است، اما ترتیب ذکری در وقف نامه باید ملاحظه شود و تولیت با اکبر است، عرض دیگر معنی ارشد را نمی داند، معنی ارشد و حکم آن را بفرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، به نظر احقر، تولیت با ارشد است هر چند غیر اکبر باشد و چنانچه احتیاط کند(۱).

ص: ۱۹۳

۱- [۱]. ظاهراً در این جواب سقط باشد. (خ).

۱- (س) بیان فرمائید هرگاه زیدی طاحونه ملکی خود را وقف بر طبقات اولاد خود نموده و بعد از وفات واقف مزبور، سنواتی ملک مزبور را اولاد واقف تـ صرف نمودند، فعلاً تمام طبقات اولاد واقف سابقاً لاحقاً منقرض شده اند، لکن طبقه ورثه غیر اولاد واقف - مثل برادرزاده و خواهرزاده- موجودند؛ آیا ملک مزبور منتقل به ایشان می شود یا آن که در موارد خیریه و بریّه صرف شود؟

(ج)- ظاهر این است که به انقراض موقوف علیهم در مفروض سؤال، وقف باطل نمیشود و باید در امور بریّه صرف شود و احوط آن است که اگر کسان واقف از مصادیق امور بریّه باشند، صرف در حوائج آنها شود و احوط از این آن است که ورثه واقف ثانیاً ملک موقوفه را وقف بر امور بریّه کنند و مراعات این احتیاط بسیار محبوب است، والله العالم.

۲- (س) مسجدی تعمیر شده و خاک زیادی باقی و قیمت ندارد؛ تکلیف را معلوم فرمائید از مال زکوه جایز است تعمیر مسجد شود؟

(ج)- از بابت زکوه اشکالی ندارد، در خاک زیادی بهتر این است یا در رودخانه ریخته شود یا در محلی که تنجیس نشود، تعمیر مسجد نمایند، والله العالم.

۳- (س) زید، خانه خود را حبس نموده بر اولاد خودش الی بیست سال هلالی که منافع خانه در این بیست سال مال اولاد خودش باشد که نه خودش و نه غیر در این مدت نتوانند از اولاد بگیرد؛ مستدعی آن که این حبس صحیح است یا نه؟ بر فرض صحت، از اصل است یا از ثلث؟

عرض دیگر آن که اولاد عین این خانه را بخواهند - بی منافع یا با منافع، به خودشان یا به غیر - منتقل نمایند، صحیح است یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، حبس مذکور مانعی ندارد و از اصل است؛ و اما نقل اولاد عین را بلا منفعت، ضرر ندارد و اما نقل منفعت را غیر از محبوس علیهم نمیتوانند بلا اشکال؛ و اما محبوس علیهم هر گاه شرط سکناى خودشان نشده باشد، جواز آن بعید نیست، والله العالم، عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی ملکی را وقف کرد و فعلاً هم منافع آن ملک را منتقل نمود به غیر تا بیست سال که پس از بیست سال منافع ملک را به مصارف معینی برساند و تولیت هم متعلق به خود واقف؛ پس از بیست سال واقف از این عمل نظر به بعضی از ملاحظات پشیمان شد و ابداً ملک را به تصرف نداد و منافع را هم به آن محل که معلوم شده بود، نرسانید و واقف هم فوت شد، حالا تکلیف وارث با این ملک چیست؟ این ملک را می توان تصرف نمود یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ملک مسلوب المنفعت تا مدت معینه ظاهراً جایز است وقف نمودن، و فایده وقف این باشد که پس از انقضای آن مدت، منافع آن به مصارف مقرر برسد، پس بنابراین هر گاه اصل وقف و قبض آن محقق باشد، ولو به اقرار واقف، باید - پس از انقضای مدت مفروضه - منافع آن در مصارفی که واقف قرار داده صرف نمایند، والله العالم.

۲- (س) ملکی که وقف بر اولاد ذکور است، بالکلی مسلوب المنفعت شده، می توانند موقوف علیهم نصفه از این ملک به بیع قطع بفروشند؟ صرف در بقیه نصفه دیگر بنمایند که باعث بر حصول منفعت آن نصفه دیگر بشود یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سئوال ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم، لکن اگر متولی دارد، این کار را متولی کند و الاً به حاکم شرع رجوع شود.

۱- (س) هرگاه ملک وقف بالکلی مسلوب المنفعت شده، آیا می تواند متولی بفروشد یا خیر؟

(ج) - هرگاه امید منفعت دار شدن نباشد، ظاهراً جایز است ولی باید عوض آن را ملک منفعت دار بخرد.

۲- (س) اگر ملک وقف قلیل المنفعت شد، آیا می تواند شخص واقف معاوضه بنماید به ملکی که منافع آن زیاده از این ملک می باشد یا خیر؟

(ج) - نمیتواند، والله العالم.

۳- (س) شخصی اظهار نمود که فلان ملک را من وقف نموده ام و وقفنامه هم داشته مفقود شده است، شما وقفنامه بنویسید؛ حقیر وقف نامچه نوشتم و تولیت وقف با خود واقف قرار داده شد، بعد از چندی شخص واقف اراده فروش آن ملک را نمود و گفت من این مطلب را برای ملاحظاتی که گفته ام و در واقع قاصد وقف نبودم و از این گذشته اقباض که از متممات وقف و من این ملک را به قبض وقف نداده ام، آیا این ادعا از شخص واقف مسموع است یا خیر؟ و چون متولی خود واقف است و این ملک هم در تصرف خودش بوده، این تصرف صدق قبض می کند، یا اقباض وقف به این است که منافع موقوفه را به مصرف موقوف علیه برساند؟ مقصود این است که می تواند این ملک را حالیه بفروشد یا خیر؟

(ج) - ادعای چنین شخص بعدم قبض مسموع است، به این معنی که باید عدم قبض را ثابت کند نزد حاکم شرع، و الا مأخوذ است به اقراری که کرده است به وقفیت ظاهراً، والله العالم.

۱- (س) هرگاه شخصی ملکی را وقف نمود و قرار داد مصرف وقف را به شخص خاص مادام الحیوه آن شخص و بعد از حیوه آن شخص منافع و عایدات آن ملک صرف تعمیرات مسجد معین مخصوص بشود به اذن متولی معین ثم بعد ذلک متولی ملک مرقوم را در اول سال به اجاره داد و وجه اجاره آن را حواله کرد به شخص موقوف علیه و شخص موقوف علیه دو ثلث مال الاجاره را گرفت و صرف خود نمود در ثلث اول سال دار فانی را وداع نمود آیا متولی حق دارد که زیاده از یک ثلث را از ورثه میت استرداد نماید یا خیر؟

(ج) - ظاهراً مال الاجاره تا توزیع می شود بر حسب شروط بین موقوف علیه که همان شخص خاص است و تعمیرات مسجد و چنانچه علاوه بوده است از ترکه میت استرداد می شود. (۱)

(س) بیان فرمایید در موضوع موقوفات مرحوم آقا علیخان آقا طاب ثراه واقعه در استرآباد که از جمله آنها کل ششدانگ عمارت خود آن مرحوم است در وقف نامه چنین مرقوم است که اولاً مصالحه نمود منافع کل ششدانگ عمارت را به یک نفر فرزند خود المسماه المعروفه به خانم آقا در مدت پنجاه سال به مال الصلح معین مأخوذ و بعد ذلک وقف شد رقبه مذکوره و صیغه وقف جاری و

ص: ۱۹۷

۱- به قبض وقف داده شد و متولی قبض وقفی بعنوان تولیت در اعیان موقوفه بعمل آورد و در حاشیه وقف نامه به غیر خط متن چنین نوشته لا یخفی آنکه اجازه قبل وقف نسبت به خانه مهدی قلی خانی در پنجاه سال فسخ شد چون صیغه مستقله بوده است از طرفین و بعد وقف و عمل به وقف شد فبعد خانه در پنجاه سال اجازه داده شد از جانب خان معظم به صبیبه او فاطمه نساء خانم هر سالی بیست تومان که بعد از تعمیرات در همان خانه خرج شود وقف نامه از نظر انور می گذرد بعضی از آقایان حکم نموده اند که متصالح و وارث او که متصرف در آن خانه هستند باید اجرت المثل سنوات متصرفی خود را بدهند آیا همان صلح اول صحیح است و یا اجازه سال بیست تومان و یا اجرت المثل رأی مبارک را مرقوم فرمایید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم ظاهراً وقف اول صحیح بوده و منافع آن تا آخر زمان اجازه اولی داخل در وقف نیست و بعد از فسخ اجازه اجازه هم داخل نمی شود بلکه مال خود واقف است و بعد از او به وارث منتقل می شود و اجازه بعد هم نسبت به بعد از زمان اجازه اولی صحیح است از بابت وقف و نسبت به زمان اجازه اولی فضولی بوده لکن در صحت اجازه وارث محل اشکال است والله العالم الاحقر عبدالکریم حائری. (۱)

(س) حجهالاسلام مروج الشریعه و الاحکاما متع الله ال- مسلمین بطول بقائهم به شرف عرض مقدس حضرت بندگان عالی می رساند تقریباً در سیصد

ص: ۱۹۸

۱- سال قبل زید املا-کی و طاحونه را وقف می نماید که به مصارف معینه در وقف نامه منافع آن را برسانند و آنچه را که معلوم می شود همیشه در آن قریه آب و ملک چه در خرید و فروش و چه در اجاره و استجاره تابع یکدیگر نبوده و هر یک جداگانه بالاستقلال بوده اند متولیان و متصدیان در قرون اخیره قدری از مجاری آن قریه را متصرف می شوند که تاریخ بدو این تصرف هم معلوم نیست و در وقفنامه هم هیچ اسمی و رسمی از مجاری مزبوره نیست و معلوم نیست به چه نوع این مجاری منضم به این موقوفه شده آیا در این صورت متولیان آن موقوفه می توانند بعنوان تولیت در آن مجاری تصرف نمایند و منافع آن را به مصارف موقوفه طاحونه و املاک برسانند یا آنکه آن مجاری مجهول التولیه است و تعیین متولی آن و مصارف منافع آن به احکام شرع انور است مستدعی است حکم آن را در صدر مرقوم و به خاتم شریف مزین و مختوم بفرمایید. امرکم الله العالی مطاع

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم از سوال چنین معلوم می شود که در موقوفه بودن آنچه متولیان سابق بعنوان موقوفه معمول می داشتند شبهه نیست چنانچه با بودن احتمال وجه صحیح حمل بر صحت مقتضای قاعده است و اما از جهت تولیت چون چیزی در دست نیست احوط این است متولیان مجهول از جهت واقف به نظر حاکم شرع تصدی نمایند و الله العالم حرره الاحقر عبدالکریم حائری (۱)

ص: ۱۹۹

۱- (س) حجها لاسلاما نائب الاماما ادام الله اظلالكم العليه به شرف عرض عالی می رساند که زید تقریباً در سیصد سال قبل املا-کی را موافق وقفنامه معتبره معینه وقف کرده و تولیت آن را با رشد اولاد ذکور خود مفوض نموده و با انقراض اولاد ذکور با ذکور از اناث اولاد خود مفوض نموده و در این زمان دو نفر مدعی تولیتی هستند یکی سعد دیگری سعید و نسبت این دو منتهی می شود به عمرو که مشهور بوده است بر اینکه او ارشد اولاد واقف است و موقوفه مزبور هم در تصرف او بوده و تولیت داشته نسبت سعد از این قرار است سعد بن بکر بن هند بنت رعد بنت عمر و مرقوم متولی موقوفه نسبت سعید از این قرار است سعید بن فاطمه بنت زینب بنت حسن بن علی بن مرقوم متولی موقوفه مزبور آیا تولتی مرقوم در این صورت امروزه به سعد می رسد که منتهی می شود نسب او به بنت عمرو مرقوم یا به سعید می رسد که می رسد به ابن عمرو مرقوم استدعا آنکه جواب مسئله رادر صدر مرقوم و به خاتم شریف مزین فرماید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم در مفروض سوال در اینکه این دو نفر هر دو ذکور از اناث محسوبند ظاهراً اشکالی ندارد مگر آنکه از جهات دیگر که واقف قیودی قرار داده باشد که در سوال ذکر نشده و محتاج به سوال دیگری است و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری (۱)

ص: ۲۰۰

۱- (س) زیدی ملکی را حبس و وقف نمود به این عبارت مدت شصت سال حبس باشد و منافع آن در آن مدت همه ساله به مصرف صوم و صلوه وی متولی برساند و پس از انقضاء مدت وقف موّبد باشد و اجور سنواتی آن صرف عزاداری خامس آل کساء علیهم السلام بشود آیا این حبس و وقف صحیح است یا خیر متمنی چنانچه آنچه حکم الله است دو کلمه در صدر ورقه مزین فرماید که محل حاجت است والسلام.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم هر گاه وصیت به نگاهداری مال است تا شصت سال به جهت صوم و صلوتش و بعد از آن وقف نمایند این وصیت عیب ندارد هر گاه آن ملک زاید بر ثلث نباشد و اما فعلاً حبس کرده برای صوم و صلوه و بعد از شصت سال وقف باشد معنی درستی از او فهمیده نمی شود و الله العالم. (۱)

۲- (س) در صلح غیر محاباتی که به جای صیغه بیع صیغه صلح می خوانند بعد معلوم می شود که یکی از متصلحین غبن فاحش دارند آیا مغبون می تواند فسخ کند یا خیر؟

(ج) - می تواند فسخ کند مگر اینکه در ضمن عقد خیار غبن را ساقط کرده باشد. (۲)

ص: ۲۰۱

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۲.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۵.

۱- (س) حججهالاسلاما چند مسئله محل حاجت است حکم آنها را مرقوم و به خاتم شریف مزین فرمایید. اول شخصی املاکی را وقف نموده بر مصارفی تولیت آن را بعد از خود با ارشد اولاد ذکور خود قرار داده به شرط اتصاف به تقوی نسل بعد نسل من غیر ملاحظه طبقاتی و در صورت تعدد و تنازع عمل به قرعه نمایند آیا بر تقدیر عدم احراز تقوی بلکه ظن به عدم آن در صورت وجود اولاد متعدد از واقف با اتصاف به رشد و تقوی یکی از آنها به مجرد ادعای ارشدیت با عدم احراز تقوی می تواند شرعاً متصدی تولیت بشود یا خیر؟ با عدم احراز تقوی بلکه ظن به عدم عنوان ارشدیت ملغی خواهد بود و تولیت با اولاد رشید با تقوی است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم در فرض سوال چنانچه در واقع یکی از اولاد متصف به ارشدیت و تقوی باشد می تواند متصدی تولیت شود ولی در صورت نزاع مرجع مرافعه شرعیه است که باید نزد حاکم معلوم شود و الله العالم. (۱)

۲- (س) شخصی ملکی را وقف نموده تولیت را با زید قرار داده و زید بعد از خود هر کسی را که صلاح دانسته متولی قرار دهد و زید بعد از خود سه نفر وصی قرار داده آیا می تواند تولیت مزبوره را به سه نفر برگزار نماید یا خیر باید به یک نفر برگزار نماید. (۲)

ص: ۲۰۲

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۸۸.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۸۹.

(ج) - جواب آن از سابق معلوم می شود. (۱)

۱- (س) حجها لاسلاما شخصی از جانب متولیان سه فقره علی حده املاک وقفی تولیت داشته و همین شخص مزبور از قبل واقفین و متولیان حق تفویض به غیر را داشته در وصیت نامه خود می نویسد وصی شرعی خود قرار داد در کلیه امورات خود و بر کلیه اموری که شرعاً وصایت دارد بر ایصاء فلان و فلان را و همین شخص عنوان وصایت از غیر را هم داشته آیا عبارت مسطوره و بر کلیه اموری که الخ شامل جعل تولیت نسبت به اوصیاء خود می شود یا آنکه اختصاص دارد بر وصایت از غیر و امر تولیت املاک موقوفه با حاکم شرع مطاع لازم الاتباع است متمنی است حکم مسئله را مرقوم و به خاتم شریف خود مزین فرماید. ادام الله ظلکم العالی

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم در مفروض سوال از این عبارت ظهوری معلوم نیست که جعل تولیت هم به جهت اوصیاء کرده باشد لهذا احتیاط در این است که اوصیاء به اذن حاکم شرع دخالت در امر تولیت نمایند و الله العالم الا حقر عبدالکریم الحائری (۲).

ص: ۲۰۳

۱- * . در مفروض سوال ظاهراً واگذار نمودن تولیت را به سه نفر اشکالی ندارد و در صورت عدم احراز تدین یکی از آنها هم نقصان به تولیت او ندارد مگر خیانت او معلوم شود که بعد حاکم تکلیف او را معلوم می نماید. و الله العالم الا حقر عبدالکریم حائری.

۲- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۹۰.

۱- (س) هرگاه موصی بگوید ده سال نماز و روزه برایم استیجار شود، چه معنی دارد؟ هر کدام از نماز و روزه ده سال حساب می شود یا پنج سال؟

(ج)- ظاهراً این است که مراد از این عبارت ده ماه روزه و ده سال نماز باشد.

۲- (س) وصیان نزاع کنند در امر راجع به وصیت، یا در لفظ، یا در معنی، یا غیر آن؛ تلکلیف هر کدام چیست و چه باید کرد؟

(ج)- چنانچه ممکن باشد قدر متیقنی از نظر دو وصی گرفته شود که به همان عمل شود و الا اگر اختلاف در موصی به باشد، به مصالحه بین ورثه تمام شود و در فرض عدم امکان، بعید نیست که تکلیف، قرعه باشد و بعد از تعیین به قرعه، رجوع به حاکم نمایند که دیگر را ضم نماید.

(س) مال میت و مال حیّ به هم مخلوط شود و معلوم نیست که فلان شیء مال کدام است، بلکه با مشکوک صرف یا آن که ظنی به احد الطرفین حاصل شود، در این صورت چه باید کرد؟ و بر فرض آن که رجوع به ظنّ باید

۱- شود، ظنّ وصی مقدم است یا ظنّ وارث؟ و بر فرض آن که رجوع به مصالحه شود، مصالحه از قبل میت به دست که خواهد بود؟ وصی یا وارث؟

(ج)- مظنه در این مقام حجّتی ندارد به مصالحه بگذرد، هر چند بهتر این است که مصالحه بر طبق ظن واقع بشود، اگر ظن بر خلاف احتیاط نباشد و مصالحه کننده وصی است نسبت به آنچه متعلق وصیت است و وارث است نسبت به آنچه متعلق حق او است.

۲- (س) در باب، وصی هرگاه قصد موصی خودش را بداند، ولو این که خلاف با ظاهر وصیت نامه باشد، یا این که صلاح موصی را در چیزی بداند، یا این که عبارت وصیت نامه طوری باشد که بین علماء اختلاف باشد در تعبیر آن، و وصی قصد موصی خود را بداند، علماً او ظناً آیا می تواند تغییر بدهد یا نه؟ و عندالله مواخذ می باشد یا خیر؟

(ج)- اگر علماً مقصود موصی را وصی بداند، عمل به علم خودش نماید و محتاج به فهم دیگری نیست و اگر معلوم نباشد به ظاهر عبارت عمل نماید.

(س) عبارت وصیت نامه ای است چنین که: «وصی خود قرار داد جناب زید را و ناظر قرار داد فرزند خود عمرو را که بعد از آن که داعی حق را لبیک گفت، وصی مذکور و ناظر جمع آوری ترکه او را بنمایند، از اصل مال معادل یک حج بلدی موضوع نمایند، و از بقیه ترکه ثلث موضوع نمایند، و به مصارف مقرر از کفن و دفن و ایام ثلثه - به قدر متعارف - صرف نمایند، و به اندازه بیست سال صوم و صلوه بدهند، و بقیه از ثلث را ملکی بخرند و وقف نمایند و تولیت او را با فرزند سابق الذکر قرار دهند، و بعد از او با اکبر اولاد او، و باید

۱- متولی به استحضار و نظارت جناب زید مذکور به مصارف خیرات برساند، و کان ذلک فی شوال ۱۳۲۹، و در تاریخ ذیقعدہ ۱۳۳۶ حاضر شده موصی مزبور و اعتراف به وصیت نامه متن نمود و لکن صوم و صلوه را به مقدار ده سال از ثلث استیجار نمایند و بقیه را از منافع ملکی که می خرنند بدهند و آن ملک را به عنوان ثلث معین نمایند، نه وقف، و زیاده از منافع آن را در وجوه برّ صرف نمایند، و پنجاه تومان از اصل مال، مظالم بدهند، و نیم عشر از اصل مال تمام ترکه هم تعلق به وصی معظم است از بابت حق الوصایه ایشان؛ استدعا آن که ملاحظه فرمایند آن ملک را که به عنوان ثلث خریدند، ترتیب تولیت و نظارت که در وقف قرار داده بود، باقی است یا این که ترتیب وصی و ناظری که در اول قرار داده بود، در این ملک مرعی است؟ و دیگر آن که حق الوصایه که قرارداد است، از اصل مال باید برداشت یا از ثلث؟ یا آن که در صورت عدم امضاء ورثه به مقدار ثلث او صحیح است و زیاده باطل؟ آن چه به نظر مبارک می رسد، استدعا آن است که مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهر عبارت وصیتنامه که فرض شده است، تولیت و نظارت ثلث هم راجع به همان دو نفر وصی و ناظر و بعد به اکبر اولاد و ظاهراً حق الوصایه هم در نیم ع_شر از میزان ثلث صحیح است و در بقیه محتاج به امضای ورثه است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حبه در نظر آیه اللّهی چیست؟ اگر لباس های میت زیاد باشد، داخل است یا نه؟ و آیا فروه و شال کمر و کلاه و ساعت نیز داخل است یا نه؟

(ج) - لباسهای متعدد میت اگر مهیا به جهت پوشیدن باشد، ظاهراً حبوه است و همچنین شال کمر و کلاه و ساعت داخل در حبوه نیست.

۱- (س) هرگاه شخص وصیت کرده که از مال من یکصد تومان خمس و صد تومان سهم و صد تومان مظالم بدهند و تعیین نکرده باشد که از ثلث بدهند یا از اصل، تکلیف چیست؟ آیا از اصل موضوع می شود و یا از ثلث؟

دویم آن که وصی می تواند حق الوصایه را از تمام ترکه اخذ نماید یا نه؟ و در صورتی که زحمت زیاد دارد جمع آوری متروکات موصی، از مطالبات و فروش چه در بلد و چه در خارج بلد، در شهرهای دیگر و زیاده از یک ع_شر می تواند وصی حق الوصایه بردارد یا نه؟ و دیگر آن که مستصوب و ناظر حق المطالبه سهمی از حق الوصایه از وصی دارند یا نه؟ و بر فرض آن که حق داشته باشند، از یک ع_شر حق الوصایه سهم باید بگیرند و یا ع_شر دیگر و یا نیم ع_شری از ترکه باید بگیرند و یا هیچ حقی ندارند؟ به لحاظ آن که از ناظر فقط نظرات و از مستصوب فقط رای، زحمتی ندارند مگر فقط حاضر شدن در جلسات عملیات وصی، تکلیف را معین فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اما خمس و سهم و مظالم از اصل خارج میشوند، و اما حق الوصایه وصی هرگاه مقداری را خود موصی معین نموده، آن مقدار را از ثلث ترکه بر میدارد و با عدم تعیین، هر مقدار زحمت که به جهت وراثت کبیر میکشد، تابع قرارداد است با آنها و هر مقدار به جهت صغار زحمت می کشد، احوط این است که اقل الامرین از مخارج خود و اجرت المثل بردارد، یعنی هر کدام کمتر میشود و هم چنین است ناظر و مستصوب، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری، محل مهر مبارک.

۱- (س) شخص وصی به جهت خود معین کرده و حَجّی هم وصیت کرده که همین وصی به عمل آورد، وراثت - که مال در تصرف ایشان است - یقین دارند که اگر مال را به تصرف وصی بدهند، به مکه نخواهد رفت و چون فقیر است، بعد از تفریط کردن مال دوباره پس گرفتن ممکن نیست؛ آیا مال را به تصرف همین وصی بدهند یا خیر؟ و اگر بخواهند اجیر دیگر بگیرند، اذن حاکم شرع لازم است یا خیر؟

(ج) - وارث نمیتواند اجیر دیگر بگیرد، منتهای امر این است که در مفروض سؤال رجوع به حاکم شرعی شود، و الله الهادی.

۲- (س) در میان مردم مشهور شده است که میتی که وصیت نقل عتبه ی مبارکه کرده باشد و حمل آن فعلاً متعذر بوده باشد به انواع مختلفه، او را دفن کنند، بعضی ها در میان تابوت در شکاف زمین مثل حال احتضار می گذارند و بعضی همین طور کرده مثل حال صلوه می گذارند و بعضی ها بدون تابوت این طور می کنند و بعضی در شکاف زمین مثل دفن شرعی می گذارند، بعضی ها احتیاطاً در میان لحد دفن شرعی می کنند که هر وقت عذر برطرف شد، نبش نموده و نقل و حمل نمایند؛ کدام یک از قسم ها موافق قانون شرع است و کدام مخالف؟

(ج) - به نظر احقر باید به نحو شرعی دفن شود و در موقع حمل نبش شود، والله العالم.

(س) حجه الاسلام! آیهالله فی الاناما! هرگاه زیدی وصیت نماید که وصی او دختر صغیره او را به حباله نکاح پسر خود وصی در آورد و خیلی تأکید

۱- در این امر نماید، حتی آن که تصریح نماید خلاف کننده به لعنت خدا و رسول گرفتار شود، و وصی او را در امورات و اموال راجعه ی به صغیره بلکه صغار موصی را اختیار داده بعد از فوت موصی، وصی به دستور موصی دختر صغیره را به همان پسری که موصی معین نموده تزویج می نماید، با ملاحظه حال دختره و قوه و شأن خود از جهت صداق. اولاً این عقد صحیح است و لازم است یا نه؟

ثانیاً هرگاه - فرضاً و تقدیراً - هرگاه وصی در اموال صغار خیانت نماید، آیا منعزل می شود یا باید حاکم شرع ناظر برای او معین نماید؟ علی کل حال در صورتی که وصی در اموال خیانت نموده، آیا عقد نکاح با آن تأکیدات موصی لازم است یا نه؟ بینوا توجروا.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در صورت مفروضه نکاح صغیره ظاهراً صحیح است و هرگاه وصی در اموال صغیره خیانت بکند بایست به او ضم ناظر بکند حاکم شرع و نکاح مزبور - با قیومیت از طرف والدش و رعایت غبطه - اشکال ندارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زوجه زیدی - با داشتن زوج و ولد صغیری از همان زوج - عمروی را وصی و وصی در ایضا کرد، با نظارت زوج خود که در اموال صغیر در ید عمرو وصی بوده باشد، آیا چنین وصیت صحیح و لازم العمل است یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مالی هرگاه تعلق به صغیر گرفت، به ولی او که پدر است بدهند، مادر حق اینکه ولی برای صغیر تعیین کند ندارد.

۱- (س) شخصی در زمانی که اجرت متعارفی صوم و صلوه، سالی بیست و پنج قران بوده باشد، وصیت می کند که مثلاً ده سال صوم و صلوه برای او استیجار کنند به همان اجرت، بعد از فوت او اجرت متعارفی یک سال صوم و صلوه، ده تومان می شود، تکلیف وصی چیست؟ و گاه باشد مالی را که وصیت کرده، وفای به اجرت حالیه نکند.

(ج) - هرگاه اشتغال ذمه موصی به آن مقدار صوم و صلوه ثابت باشد، شرعاً اگرچه به اقرار صریح خود موصی یا ظاهر عبارت وصیتی باشد، باید تمام استیجار شود و لو از اصل مال، و هم چنین هرگاه ثلث وافی باشد ولو اشتغال ثابت نشود به نحو مزبور، بلکه ولو معلوم باشد که از باب احتیاط کرده، بلی در فرض عدم ثبوت اشتغال، هرگاه معلوم باشد که غرض موصی صرف این مقدار مال بوده در عبادت، نه تحصیل این مقدار عبادت، علی کل حال نباید زیاده بر آن مال صرف شود، والله العالم.

۲- (س) هرگاه وصیت کند به مالی برای کسی و بگوید به پس من نگوئید و خبردار نشود به آن مال موصی به و همان پسرش یکی از اوصیاء قرار دهد، باید او را اخبار کرد یا نه که وصایت او در غیر این امر باشد یا می گیرد حتی این امر را؟ والحاصل ان وصایته تخص بمادون ذلك؟ او یوخذ بالاسبق من هذین الامرین و هما جعل ولده وصیاً بدون قید و وصیته بعد اخبار ذلك الوصی ببعض امواله الموصی بها.

(ج) - هرگاه وصیت تملیکیه باشد، یعنی موصی گفته فلان مال من، مال فلان کس باشد بعد از من، امر آن مال راجع به اوصیاء نیست، بلکه به مردن موصی،

ملک موصی له میشود و هرگاه وصیت عهدیه باشد یعنی موصی گفته باشد که مال را تملیک او کنید بعد از من، امرش راجع به وصی است و باید به اطلاع پسر و وصی تملیک شود، مگر اینکه - به قرائن خارجیّه - معلوم شود که امر این مال را به دست غیر پسرش از اوصیاء قرار داده.

۱- (س) هرگاه دو نفر وصیّ میّتی باشند و یکی از آن دو وصیّ وارث هم باشند و بعضی اموال میّت نزد شخصی باشد و آن شخص دائن آن وصی وارث باشد و او مسامحه یا مماطله در ادا نماید، آیا می تواند آن شخص دائن حق خود را استنقاذ نماید یا نه؟ و علی فرض استحقاق الاستنقاذ تکلیف آن وصیّ غیر وارث چیست؟ آیا باید وصیّ وارث را اخبار به آن اموال کند اگر جاهل باشد یا تمکین او کند اگر عاجز باشد از گرفتن از آن شخص دائن تا هر دو عمل به وصیّت معاً کرده باشند یا نه؟

(ج) - به عنوان تقاص با تحقق شرائط، میتواند از هر عینی از آن اموال به قدر سهم آن مدیون از آن عین تقاص کند؛ و در باب قسمت باید با دو وصیّ و سایر ورثه تقسیم شود و اگر مدیون امتناع کند از قسمت، باید رجوع به حاکم شرعی شود و در هر حال آنچه راجع به وصیّت است باید هر دو وصی معاً به جا آورند، مگر اینکه معلوم باشد که هر یک به نحو استقلال وصیّ اند، که در این صورت حاجت به اخبار مدیون نیست. در عمل به وصیّت و این که گفته شد تقاص جایز است، در صورتی است که غیر از چیزی باشد که عیناً متعلق وصیّت است، و الاّ جای تقاص نیست، والله العالم.

(س) به شرف عرض حضرت مستطاب آیه الله فی العالمین می رساند زید وصیت نموده و وصی هم معین نمود و بعد از آن اظهار نمود که عمرو هم

۱- ناظر باشد. اولاً بفرمائید که مراد از ناظر کیست؟ آیا آن کسی است که مجرد اطلاع او و شاهد بودن در عمل موصی به مطلوب است؟ و یا کسی است که وصی عمل موصی به را باید به تصویب و رأی او به جا بیاورد که بدون رأی و اذن از کفایت در عمل به وصایت نمی‌کند؟ و ثانیاً بفرمائید هرگاه ناظر ابصر باشد از وصی، قرینه است بر این که مراد موصی از ناظر و رأی و تصویب او می‌باشد و هرگاه وصی ابصر باشد، قرینه می‌شود بر این که مراد موصی از ناظر اطلاع او است که وصی خیانت نکند یا نه؟ مستدعی آن که جواب هر دو مسئله را مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهر از لفظ ناظر، استصواب نیست، و قرینه ابصر ریت او موجب نیست که استفاده استصواب بشود، مگر اینکه در حال انشاء وصیت او به واسطه قرائن دیگری که باشد که مفید علم بشود بر این که مرادش از ناظر استصواب است، بلی آنچه از جعل ناظر استفاده میشود بر حسب اصطلاح عرف زمان ما، این است که تصرفات وصی محدود باشد به اطلاع او، و چنانچه خطائی از او ببیند، او را حالی کند و نگذارد به خطا رفتار نماید، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می‌فرمائید در این مسئله شرعی: ناظر در وصیت نامه حَقَّش تا چه حد است؟ مثلاً شخصی وصیت می‌کند مصارفی را معین می‌کند، وصی و ناظر مطلق هم معین می‌کند، وصی می‌تواند بدون اجازه ناظر کاری بکند یا خیر؟ و با منع ناظر، عمل وصی صحیح است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، عمل وصی بدون اذن ناظر یا امضاء آن صحیح نمیشود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی فوت شده، وصی قرار داده که از ثلث ترکه یک قطعه باغ او را در مصارف قروض و سهم امام D و صوم و صلوه و مخارج ایام تعزیه مصروف دارید؛ وارث یک پسر صغیر و مادر او است، معین نکرده که عین باغ را بفروشند و یا محصول او را متدرجاً صرف نمایند تا کفایت مصارف معینه بشود، باغ را بفروشند یا خیر؟ و عیال او از اشجار باغ ثمنیه دارد یا خیر؟ کی این باغ را بفروشد؟ وصی می تواند بفروشد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سؤال که قطعه باغ را از بابت ثلث تعیین کرده به جهت مصارف معینه، وصی باید بفروشد و به مصروف برساند و با فرض اینکه باغ ثلث است، زوجه او حق ثمنیه ندارد، والله العالم.

۲- (س) هرگاه شخصی زیدی را بدون اطلاع، وصی بر ثلث و قییم بر صغار خود قرار داد، آیا زید می تواند اقدام نکند و امر میت و صغیر را معوق بگذارد؟ برای آن که ورثه نمی گذارند به تکلیفش عمل کند یا به دیگری که مورد اطمینان است رجوع کند و اگر همچو کسی را ندارد چه کند؟

(ج)- در چنین فرضی باید وصی تعیین کند کسی را که بتواند عمل بر طبق وصیت بنماید، و اگر کسی پیدا نشد، عدول مؤمنین میتوانند عمل کنند بر طبق وصیت.

(س) در صورتی که پدر یا مادر شخصی وصیت کنند که از ایشان ورثه یا غیر ورثه، صوم و صلوه به جا آورند و وجهی هم تعیین کرده باشد، بعد از فوت پدر یا مادر، ورثه وجه ندهند، آیا بر شخصی که جهت او وصیت کرده شده است که وجه به او بدهند که صوم و صلوه به جا آورد، واجب است به جا

۱- آورد یا نه؟ و در این صورت از پسر بزرگ شخص ساقط است یا این که باید صوم و صلوه ابویین به جا آورد؟ و صوم و صلوه والده شخص هم باید پسر بزرگ به جا آورد یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، وصی باید - حتی المقدور - سعی در تحصیل وجه از ترکه میّت و انجام وصیت بنماید، و چنانچه نتوانست وجه اخذ نماید، بر وصی من حیث الوصایت لازم نیست، و تا به وصیت عمل نشود پسر بزرگ - نسبت به آنچه بر او لازم بوده، نیابت از والدین راحت نمیشود، هر چند وجوب قضاء بر پسر بزرگ از طرف والده، من باب احتیاط است، والله العالم، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعی که زید وصیت کرده که مبلغ پانصد تومان موضوع نموده، پُل علی آباد را - مثلاً که خراب و منهدم گردیده - تعمیر نماید، و بعد از وفات زید، مبلغ مزبور کفایت تعمیر پُل مزبور نمی کند، آیا وجه مزبور را چه باید کرد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در این فرض احوط این است که با اذن ورثه صرف ساختن پُل دیگری بشود.

۳- (س) هند وصیت کرده که جنازه او را به کربلای معلّی نقل نمایند، و ثلث املاک متروکه او کفایت می کند و ورثه اش تا به حال مسامحه کرده، آیا جائز است تاخیر نموده، بعد از این، از منافع املاک برداشته، خودش یا از کسی دیگر، حمل و نقل نماید یا نه؟ چون در مسئله اختلاف کلمه واقع شده لذا محتاج به فتوی شده اند.

(ج) - چنانچه مانعی به جهت نقل نباشد، تأخیر جایز نیست و اصل ثلث بفروشد و مخارج حمل نمایند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید وصیت به حمل جنازه خود به نجف نموده و مبلغی معین نموده، حالا آن مبلغ کفایت نمی کند، وصی می تواند که به قم نقل نماید یا نه؟ در صورت عدم جواز، آن مبلغ در وجوه برّ - برای موصی - صرف شود یا به ورثه بر می گردد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، جواز حمل به قم معلوم نیست و آن وجه را با اذن ورثه احتیاطاً صرف وجوه برّیه نمایند.

۲- (س) در هر جا که مال الوصیه کفایت به وصیه نکند، یا این که وصیت فراموش شده باشد، مال الوصیه برمی گردد یا باید در وجوه برّ صرف شود؟

(ج) - احتیاطاً به اذن ورثه در وجوه برّیه صرف شود، والله العالم.

۳- (س) شخصی وصیت نموده که ثلث ترکه اش را - پس از فوتش، وصی مشارالیه - به هشت قسمت تقسیم و هر قسمی به مصرف معین برسانند؛ آیا مادامی که وصی ثلث ترکه را مفروز ننموده، به منافع حاصله از ترکه نیز ثلث تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج) - در فرض سؤال ظاهر این است که منافع هم راجع به ثلث است، والله العالم.

(س) زیدی وصیه کرده که ثلث مال خودش را برای مخارج ایّام ثلثه و هفته و چله و سال و ده سال هم صوم و صلوه استیجاری معین کرده است و

۱- مازاد ثلث را وصیت کرده که به دو نفر همشیره او بدهند، در صورتی که دو نفر همشیره در حیات خود موصی، مرحومه شده اند، در این صورت آیا ممکن است وصی از مازاد ثلث ده سال یا بیشتر - علاوه بر آن چه معین شده - صوم و صلوه استیجار نموده، و اگر چیزی باقی بماند، از بابت ردّ مظالم و خمس یا زکوه بدهد یا خیر؟ توضیحاً معروض می دارد چون بعد از وضع مصارفی که در وصیت نامه معین شده، مازاد ثلث را وارث ادعا می نماید، در صورتی که بنده قطع دارم مظالم و صوم و صلوه زیاد به گردن میت است، در این صورت تکلیف وصی چه خواهد بود؟ تمنی دارد هر طور حکم شرع مطاع است معلوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهر این است که مازاد از ثلث را باید به ورثه دو نفر همشیره بدهند، لکن چنانچه ورثه همشیره ها فقیر باشند، احوط این است که وصی به قصد مظالم به آنها رد کند و اگر فقیر نباشند شما وکیل هستید از طرف احقر که بابت مظالم قبول نمائید و به ورثه و همشیره هبه کنید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، مهر عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله که زیدی وصیت نموده که مبلغ پنج هزار تومان - از قرار سالی دویست و پنجاه تومان تا بیست سال - به همشیره خودش بدهند و تا دو سال - بعد از فوت زید - به وصیت عمل شده، یعنی سالی دویست و پنجاه تومان به همشیره موصی داده شده و حال همشیره موصی وفات نموده، آیا بقیه وجه مزبور به وارث همشیره موصی می رسد یا خیر؟ مثل للذکر مثل حظّ الانثین تقسیم نمایند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سئوال ظاهراً این است که وجه باید به وارث همشیره داده شود، للذکر مثل حظّ الاثینین، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید متوفی وصیت نموده که جنازه او را به عتبات عالیات حمل و نقل نمایند. فعلاً قبر آن مرحوم مفقود و مجهول شده، به جهت براءت ذمه عمرو، مصرف مال الوصیه را بیان فرمائید.

(ج)- احتیاطاً وجه را به اذن ورثه، صرف مطلق خیرات نمایند.

۲- (س) چه می فرمائید مثلاً زید، خالد را وصی خود معین نموده به یک نفر عالم باسواد به قرار ذیل وصیت نامه نویسانده که بعد از فوت موصی، یک قطعه باغ و دو یست تومان نقد و یک قازقان بزرگ و ۴۲ پارچه ظرف چینی را مال الوصیه معین کرده از ثلث ترکه موصی، موضوع شود. بعد از فوت موصی، ترکه او را ملاحظه نموده همین چهار قلم فوق الذکر قیمت کمتر از ثلث، ثلث تمامی ترکه، علاوه از چهار قلم فوق می شود، وصی مزبور به این خیال است: تمامی ثلث را که علاوه است، به اسم مال الوصیه موضوع نماید، اضافه را کبیر ورثه اجازه نمی کند، آیا در صورت کذائی وصی حق دارد که تمامی ثلث ترکه را بردارد، یا این که اکتفاء به چهار قلم فوق در وصیت نامه موصی که معین و درج شده می نماید؟

مسئله ثانیه در وصی و قیم که حاکم شرع بعد از فوت موصی معین فرموده، عدالت شرط است یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه وصی قبول دارد که موصی بیش از این نگفته که این چهار قلم را از ثلث ترکه موضوع کنید، حق ندارد که زیاده از اینها را بردارد، و اگر مدعی است که موصی گفته ثلث ترکه را بردارید که از جمله این چهار قلم باشد و وارث منکر باشد، وصی باید ثابت کند مدعای خود را در نزد حاکم شرعی، و ظاهراً در مسئله ثانیه عدالت شرط نباشد و اطمینان و وثوق به اینکه امر وصایت و قیومت را درست انجام میدهد کافی باشد. لکن مخفی نیست که چون حاکم در این جا معین کننده (۱) است، ملاک، نظر خود آن حاکم میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله، زید ثلث از مایملک و دارائی خود را از جهت مخارج معینه بعد از فوت خود قرارداد، پس از فوت زید دو نفر وصی او سهل انگاری نموده و در مدت پنج سال، ملک و رقبات ثلث را زراعت نموده و دو نفر وصی استیفاء منفعت نموده، فعلاً می خواهند به وصیت زید عمل نمایند؛ آیا دو وصی باید از عهده اجرت المثل پنج ساله رقبات ثلث برآیند یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال دو وصی که فرض شده استیفاء منفعت از املاک نموده اند، ضامن اجرت المثل این مدت میباشند و ظاهر این است که اجرت المثل موصی به - نیز مثل خود موصی به - باید صرف در مصارف معینه شود، هر چند احوط و اولی این است که اجرت المثل مزبوره با اذن

ص: ۲۱۹

۱- [۱]. ظاهراً در سطر آخر لفظ قیم سقط شده باشد. (خ)

ورثه صرف در مصارف مذکوره شود، والله العالم بحقایق الاحکام، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعی، زید ثلث مایملک خود را از جهت مصارف خود معین کرده که دو وصی او به مصارف معینه او برسانند، زید املاک را کشت نمود و فوت کرد؛ محصول املاک ثلث را وارث بردند؛ پس از پنج سال می خواهند به وصیت زید عمل نمایند و عمرو نصف از املاک ثلث زراعت نمود، آیا وارث زید می تواند مطالبه اجرت املاک ثلث را از عمرو بنماید یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه وصیت به ثلث مایملک شده، ثلث زراعتی هم که خود موصی نموده، بلاشبهه باید در مصارف وصیت صرف شود، اما منافع و اجرت المثل سنوات بعد، هر چند ظاهر این است که آن هم باید مثل خود ثلث ترکه در آن مصارف معینه صرف شود، لکن احوط این است که به رضایت ورثه در آن مصارف صرف شود. در هر حال عمروی که استیفاء منافع ثلث را نموده، ضامن اجرت المثل است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) مشهدی هاشم وصیت نموده و برادرش مشهدی اکبر را برای خود وصی به دختره صغیره خود قیم قرار داده و مشهدی اکبر هم - بعد از وفات برادرش - به امورات دختر صغیره برادرش قیام نموده و اکثر اوقات خودش را در قیام به امور صغیره اصرار کرده، از کسب و تجارت خود بازمانده و مشغول زراعت زمین و جمع آوری حاصل و تعمیرات عمارت و احداث مغازه و ابنیه جدید در ملک صغیره شده، ده سال به این منوال اصرار دقت نموده تا یک هزار تومان دارائیت صغیره را به قیمت پنج شش هزار تومان رسانیده؛ آیا

۱- شرعاً به مشهدی اکبر می رسد که از صغیره مزبوره - که حالا کبیر شده - اجرت سالیانه مطالبه نماید؟ و در صورت حق داشتن اجرت، آیا تعیین اجرت المثل - با رعایت انصاف - به عهده خود قیّم است و یا این که عدول المؤمنین باید تعیین نمایند؟ استدعا آن که جواب مرقوم شود.

(ج)- در صورتیکه قصد تبّع نداشته، عملش بیاجرت نیست، لکن احوط استحقاق اقل الامرین است، ازاجرت المثل و از مخارج خودش و تعیین اجرت المثل راجع به خبره است و چون مفروض این است که صغیره کبیره شده است، بهتر این است که به مصالحه و تراضی بگذرانند، والله العالم.

۲- (س) دو فقره ملک ثلث قرار داده شده؛ قبل از انقضاء مدت و رسیدن آن مدت، می توانند آن دو فقره ملک ثلث را بفروشند یا خیر؟ و در صورت فروش، آن بیع صحیح است یا باطل؟

(ج)- بسم الله، و له الحمد، در صورتی که وصیت موصی نسبت به منافع چند سال آن دو فقره ملک باشد، ظاهراً در این فرض فروش قبل از انقضاء مسلوب المنفعه جایز است؛ و اما اگر ملک را ثلث خودش قرار داده باشد با چند سال و بعد از انقضاء مدت، رقبه را وصیت کرده باشد که بدهند به ورثه حین الانقضاء، در این فرض فروش مشکل است.

۳- (س) وصی نمودن ولی موقت را برای صغیر جائز است؟

(ج)- بلی جائز است.

(س) زید به اولاد خود می نویسد که از منافع قریه فلان مبلغ معین - همه ساله علی نحو الاستمرار - به عمرو و اولاد عمرو - خلفاً عن سلف بدهند. آیا

۱- عنوان کذائی داخل موضوع وصیت است یا نه؟ و بر فرض دخول در موضوع وصیت، حق موصی لهم به رقبه ی ملک
علاقه می گیرد؟ و یا بر ذمه مالکین تعلق می گیرد؟

(ج)- در صورتی که آن صرف تحریر نبوده باشد و به قرینه خارجه و داخله کاشف از انشاء بوده باشد، ظاهراً داخل در
موضوع وصیت است، و بالنسبه به حال حیات و کاله می باشد، و به قدر ثلث از ترکه بعد از فوت منافع حق موصی لهم میشود، نه
از عین قریه مرقومه، ولی باید حق موصی لهم از عین مرقومه استیفاء شود و برای استیفاء منافع، عین باقی گذارده میشود.

۲- (س) دگانی است زیدی از ثلث خود معین نموده که مال الاجاره آن را وصی او به مصارف خیریه معینه برساند، و حالیه
آن دکان را که خراب نموده اند، یک زرع یا کمتر از آن باقی است و مسلم است صد تومان مخارج لازم دارد تا به دستوری
که داده شده است، درست شود و وجهی هم در محل نیست، و بر فرض استقراض صد تومان، لااقل مال الاجاره آن را بیست
و پنج تومان در هر سالی می خواهند و دکان پس از درست شدن، سالی ده تومان لعل کرایه نمایند، حال آیا حضرتعالی
فروش آن را جایز می دانید یا خیر که وجه او به مصارفی که موصی معین نموده برسانند؟

(ج)- در صورت مفروضه، اگر ممکن بشود عوض آن زمین، هر قدر بشود دگانی که از منافع آن به قدر الامکان مصارف
مزبوره را انجام بدهند، ولو یک دانگ یا بیشتر و کمتر، بعید نیست جایز باشد بیع آن، هر گاه اقرب از این به غرض موصی
ممکن نشود، والله العالم.

۱- (س) وصی هرگاه واگذار کند بعض املاک موصی را بر ورثه به عوض ارث، و ایشان قبول کنند، ولو این که ندانند به مقدار حق الارث ایشان می باشد یا نه، بر فرض رضایت صحیح است یا نه؟

(ج)- هرگاه با احتمال دادن وارث که ارث او بیشتر است از قیمت آن ملک رضا دارد، صحیح است.

۲- (س) ردّ وصیت بعد از وفات موصی، در صورتی که بر وجه کلی در زمان حیات موصی ذکر نموده که من وصیت احدی را قبول نمی کنم، جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، هرگاه رد نمود، آیا ضامن ثلث و آن چه می باید عمل شود می باشد یا نه؟

(ج)- ردّ وصیت بعد از فوت جایز نیست و اگر ردّ کرد، ضامن ثلث نیست و فائده داشتن ردّ برای وصی به نحو کلی محل اشکال است.

۳- (س) صلح مریض در مرض موت، دارائی خود را به کسی به شروطی بدون امضاء ورثه صحیح است و عمل به آن لازم است یا خیر؟

(ج)- در صورت اجتماع شرائط دیگر، صلح مزبور صحیح و عمل به آن لازم است.

(س) زید در مرض موت وصیت می نماید و زیاده از ثلث مال برای خود مصارف معین می نماید و جمعی را زمان وصیت حاضر می نماید و کبار از ورثه را نیز در آن مجلس خواسته که امضاء مازاد را بنمایند؛ کبار هم حاضر و از راه حیا امضاء نموده، بعد از ختم مجلس اظهار می دارند که ما این مازاد را که پدرمان

۱- وصیت کرده قبول نداریم. آیا چنین امضاء صحیح است یا حق نکول از برای کبار از ورثه هست؟ و دیگر آن که امضاء ورثه باید بعد از فوت موصی باشد یا در زمان حیات هم صحیح است و حق آن ها ساقط است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در امضاء ورثه ظاهراً فرقی بین قبل الموت و بعدالموت نیست و صرف حیا، مانع از نفوذ امضاء نیست، مگر اینکه مدعی عدم قصد باشند، محتاج به ترافع و اثبات است، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) هرگاه شخص در حال مرض موت به کسی ببخشد یا بفروشد، چه صورت دارد؟ منجزات مریض از اصل ممضی است یا از ثلث؟ بینوا مأجورین.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، منجزات مریض از اصل است، علی الظاهر.

۳- (س) آیا جائز است وصیت نمودن به نقل جنازه به یکی از مشاهد مشرفه یا نه؟

(ج)- عیب ندارد، انشاءالله.

۴- (س) زیدی دو زوجه داشت و از هر دو هم اولاد دارد و وصیت نمود قدری مال معین مال اولاد این زوجه باشد و مابقی مال اولاد آن زوجه باشد و زید خودش مرحوم شد؛ آیا این اولاد که از برای او مال معین وصیت شده بود، در آن مال مابقی پدر می تواند ارث ببرد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، وصیت در زاید بر ثلث بدون اجازه ورثه نافذ نیست، پس در فرض سؤال اگر امضاء نشد، باید هر کس را که اول ذکر کرده

است مقدم داشت، اگر چیزی از ثلث مانده، به دوّمی بدهند و علاوه بر ثلث علی ما فرض الله بین الورثه قسمت میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید، زیدی وصیت نموده به ورثه خود سالی ده روز در خانه معین روضه خوانی نمایند، ورثه از آن شهر قطع علاقه نمودند و آمدند به شهر دیگر، حتی خانه مزبور را فروختند، و رفتن به شهر اول - برای روضه خوانی - صعوبت دارد، از جهت رفتن و جمع کردن اسباب در آن شهر، و آن ده روز روضه خوانی را در شهری که مستقیم است می تواند بخواند یا خیر؟ یا آن که در شهر اول است به مشتری اظهار نکردند باید سالی ده روز روضه خوانی شود در این خانه، و فعلاً می تواند مشتری را مجبور کنند روضه خوانی در آن خانه نمایند یا خیر؟ و بیع نسبت به تمام خانه یا به این ده روز صحیح است یا نه؟

(ج) - ظاهر این است که بیع خانه اشکالی ندارد و هرگاه ممکن بشود به نحوی راضی کنند مشتری را که سالی ده یوم روضه را در آن خانه بخوانند، فهو، و الا در هر کجا که هستند بخوانند، ع. ره.

۲- (س) هرگاه زیدی وصیت نماید مثلاً تا مدت بیست سال وارث او مبلغی به همشیره زید مزبور بدهند و همشیره او در بین این مدت بیست سال - فرضاً بعد از انقضاء پنج سال - فوت شود، آیا این مبلغ مزبور تا مدت منقضی شود به وارث موصی لها می رسد یا خیر؟ و ثانیاً هرگاه موصی لها حق مزبور را به غیر یا اولاد خودش مصالحه نماید و پیش از انقضاء وقت مزبور متصالح مالک می شود و حق مطالبه دارد یا خیر؟

(ج) - ظاهراً این است بعد از موصی لها، موصی به منتقل به وارث او میشود و هرگاه صلحاً و غیره از عقود به دیگری منتقل کرده باشد، صحیح است.

۱- (س) حجه الاسلام! ملاذ الاناما! ادام الله بقائکم، زیدی وصیت کرده و حقیر را که محمد ابراهیم بزّاز سیرجانی ام ناظر قرار داده و پسر بزرگ خود را وصی و ثلث هم برای خود تعیین کرده، می خواهم استیجار صوم و صلوه برای موصی بنمایم، وصی اقدام نمی کند و تأخیر می اندازد؛ غرضش عمل نمودن است، می توانم عمل به وصیت زید بنمایم و یا آن که محتاج به امضاء حکومت شرع است، و اگر محتاج به امضاء است، اجازه فرمائید و اگر حق ندارم، باز جایز است که اعتراض کنم هرچه می خواهد بکند یا مسئول عندالله می باشم اگر تعقیب نکنم که عمل به وصیت شود؟

مسئله ثانیه؛ پس از تعیین حقیر را برای نظارت، موصی حقی برای من ننموده و گرفتاری زیاد از این جهت به هم زده برای رتق و فتق امور مرجوعه به موصی؛ در این صورت جایز است از مالیه موصی برداشته خرج معاش خود کنم یا جائز نیست؟ و بر فرض جواز، اذن از حکومت شرعی لازم است یا خیر؟ و بر فرض لزوم، استدعا آن است که اجازه فرمائید، و میزان برداشتن برای حقوق خود را مرقوم فرمائید.

مسئله ثالثه؛ همین زید و موصی، دگانی داشته و ثلث خود قرار داده و شرط شده که همه ساله وصی که پسر او است، منافع آن را صرف تعزیه داری و اطعام و افطار صائمین بنماید به نظارت چاکر، و وصی در این موضوع که صرف در محل خود باشد، کوتاهی و تقصیر مینماید، می توانم جلوگیری نمایم و او را منع

کنم؟ و اگر به مسامحه بگذرانم، مسئول نیستم؟ و می توانم به اطلاع جمعی از عدول مؤمنین تصرف کنم در دکان مزبور و به مصرف مقرّر برسانم یا خیر؟

مسئله رابعه؛ موصی مبلغی از شخصی طلبکار بوده، بعد از فوتش از بدهکار مطالبه شده؛ نظر به اینکه طرف روی بافلاس گذارده بود از خوف این که مبادا طلب صغار از بین برود، تنخواه علاوه از قیمت عادلانه روز موعده از او برداشته شده، آیا ضرر آن تنخواه را که حقیر فروختم، در این صورت بر ورثه موصی است یا به عهده حقیر که ناظر بوده ام و فروختم؟

مسئله خامسه؛ در مدّت نظارت حقیر، هر معامله که به جهت صغار نموده، هر نفع و ضرری که وارد آمده، راجع به ورثه موصی است یا اگر ضرر شده، حقیر ضامنم؟ و اگر فائده عائد شده، راجع به ورثه است؟ عندالله مرقوم فرمائید تا عمل شود.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ناظر حق مداخله در عمل ندارد، ولو وصی کوتاهی بنماید باید رفع امر را به حاکم شرع نماید، و حاکم او را اجبار بر عمل نماید و هرگاه اجبار هم ممکن نشد، حاکم شرع باید کسی را به جای وصی تعیین نماید که او عمل کند، به ناظر نمیشود اذن بدهند عمل کند، عمل کننده وصی است یا کسیکه در صورت امتناع از اجبار، حاکم شرع معین نماید، ناظر وظیفه اش مراقبت وصی است و هرگاه کوتاهی کرد از عمل، باید به حاکم شرع اطلاع بدهد، بلی هرگاه ناظر در عمل به نظارت و وظیفه شرعیه خودش، عرفاً اجرتی برای عمل او باشد، چون موصی چیزی معین نکرده، در صورتیکه عرفاً برای کسی که کاریکه شرعاً حق اوست اجرتی باشد، در این صورت احتیاط این است که اقل الامرین از اجرت المثل و مخارج متعارف خودش را بیشتر بر ندارد و

ناظر کاریکه شرعاً وظیفه او نیست از قبیل فروش و خرید و وصول طلب اگر ضرر وارد نماید، ضامن است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) به شرف عرض حضرت مستطاب آیه الله می رساند چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زید به عمرو اظهار می کند که من می خواهم وصیتی بنمایم و شما را وصی نمایم که فلان و فلان امر را انجام دهی؛ عمرو گفت: مرا وصی نکن و هرگاه مرا وصی نمائی، قبول نخواهم کرد، زید باز در وصیت نامه خودش عمرو را وصی قرار داده، بعد از فوت زید، عمرو می تواند رد کند و قبول نکند یا خیر؟

عرض دیگر، سه روز قبل از فوت زید، عمرو فهمید که او را وصی قرار داده، عمرو به عمال شرع اظهار کرد که من قبول وصایت نمی کنم و از عهده من خارج است، جواب فرمودند: حالا فائده ندارد چون که در حال اغماء است.

(ج) - بسم الله شانه، در مفروض سؤال، لزوم عمل بر طبق وصیت بر عمرو، محلّ تأمل است، اگرچه احوط است با استیذان از حاکم شرع، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) به شرف عرض حضرت مستطاب آیه الله می رساند چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زید عمرو را قیم بر صغیر خود قرار داده بعد از فوت زید، عمرو می تواند خودش را از قیمومیت عزل کند و استعفاء بدهد یا خیر؟ آن چه حکم شرعی آن است مرقوم فرمائید.

(ج) - ظاهراً نتواند استعفاء بدهد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زیدی قسمتی از املاک خود را که در زمان حیوه ثلث خود قرارداد و از دارائی خودش موضوع نموده، همان ثلث را موقتاً حبس می کند و در وصیت نامچه خود اولاد ذکور خود را اوصیاء خود قرار می دهد و مصارفی از عایدات ملک مزبور خواستار می شود که عین عبارت وصیت نامچه از این قرار است: «از منافع قریه که در شهر فلان واقع است آن چه در هر سال عاید شود و موافق مبلغ ذیل را باید در مصارف مقرر در اوراق و صفحات بعد معمول داشته، اضافه مازاد آن چه بشود راجع به اوصیاء متصدی محل مرقوم که در صفحه قبل معین شده می باشد، بعد از انقضاء مدت حبس، ملک طلق وارث زمان ارتحال است، به ملکیت عمل نمایند». با ملاحظه مضامین مندرجه فوق متمنی است جواب یک یک از مسائل معروضه ذیل را تصریحاً مرقوم و به خاتم مبارک مزین فرمائید:

اولاً یک نفر اوصیاء اربعه - به سببی از اسباب و موجبات شرع مقدس به واسطه فوت یا غیره - از تصدی ملک مزبوره منفصل شود، آیا - چون ضمیمه دیگری به اوصیاء ثلثه لازم است، از طرف حاکم شرع و یا سایر اوصیاء که حاضر و متصدی هستند، می توانند بدون ضم ضمیمه از طرف حاکم شرع - متصدی ملک مرقوم شوند؟

ثانیاً در صورت انفعال یکی از اوصیاء به واسطه فوت و غیره، مازاد از عایدات ملک مزبور پس از وضع مخارجاتی که موصی خواستار شده، با صریح عبارت وصیت نامچه که بنویسد: مازاد از عایدات ملک راجع به اوصیاء متصدی ملک مزبور می باشد، به که راجع است؟ آیا بعد از فوت و انفصال می تواند از حصّه

مازاد خود استفاضه نماید یا خیر؟ به عبارت اخری اولاد شخص متوفی می تواند به عنوان وراثت از سهمی مازاد ملک مزبور استفاده نمایند یا خیر؟ به علاوه در صورتی که از طرف حاکم شرع شخص ضمیمه شود، می تواند این شخص به عنوان ضم از مازاد ملک مزبور استفاده نماید چون متصدی است یا نه؟

ثالثاً در صورتی که یکی از اوصیاء اربعه - در زمان حیوه خود - حصّه مازاد ملک مرقوم را به غیر انتقال بدهند و بعد فوت نمایند، آیا این انتقال بعد از فوتش محکوم به صحت است یا بطلان؟ و تأثیر انتقال حین الفوت از بین می رود و کلیه مازاد راجع به اوصیاء متصدی وقت خواهد بود یا خیر؟

رابعاً هرگاه یکی از اوصیاء جلاء وطن نماید، قائم مقام او - به اذن و اجازه شخص وصی غائب - می تواند با متصدیان دیگر شرکت در تصدی نماید یا خیر؟ در صورتی که بتواند با سایر متصدیان شرکت نماید، از مازاد ملک مزبور حق استفاده دارد یا خیر؟

(ج ۱) - اگر قرینه از خارج نباشد بر استقلال هر یک، در صورت انفصال، یکی ضم ضمیمه حاکم مینماید.

(ج ۲) - ظاهر این است که مازاد مال اوصیاء متصدی است، به ورثه متوفی دخلی ندارد، پس حصّه شخصی که منفصل شده یا مال اوصیاء ثلثه است، در صورتی که استقلال فهمیده شود یا مال ضمیمه است، در صورتی که حاکم ضم کرده باشد.

(ج ۳) - اگر منافع انتقال داده و موجود بوده، این انتقال صحیح است، و اگر منافع آینده که موجود نبوده، انتقال داده، صحیح نیست.

(ج ۴) - اگر مباشرت شرط نشده باشد، وصی میتواند وکیل بگیرد و حق العمل به وکیل بدهد و حصه مال خود وصی است و اگر مباشرت شرط شده، نمیتواند وکیل بگیرد، خودش باید عمل نماید، والله العالم.

۱- (س) علماء امامیه - کثر الله امثالهم - چه می فرمائید در این مسئله شرعی: مثلاً شخص وصیت کرده است و ثلث مال خود را به خودش معین نموده است و باقی را به کس دیگر انتقال نموده است و در ضمن ثلث حج بلد معین نموده است و به خود وصی - به اقرار سابق موصی - ثابت است که به کس دیگر مقروض است و الاذن باقی است و ردّ نموده است، آیا در این صورت می توان که وصی حج میقات بگیرد و باقی را به قرض موصی بدهد یا آن که حج بلد واجب است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض مزبور، تمام مال او منحصر است به ثلثی که تعیین کرده، چون باقی را انتقال به غیر نموده، پس اگر دین ثابت دارد، از همین که اصل مال او است باید بدهند و چنانچه ثلث این مال وافی شود، برای حج بلدی، از او بدهند و هر گاه وافی نشود، اقتصار میشود به حج میقاتی، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، محل مهر مبارک.

(س) موصی - در ضمن عقد صلح - اولاد خود را ملترم نموده به مصارف معینه از اموال خودشان، من جملتها نوشته به همین عبارت ذیل: سی و پنج تومان به ارحام فقیر - بدون تعیین اسم و سهم آن ها - قرینه خارجی هم

۱- نیست، جز این که در زمان حیوتش به دو سه نفر از آن ها گاهی جزئی وجه یا جنس می داده، فعلاً- تعیین و استقصاء و احصاء آن ها خیلی مشکل است، بعض از آن ها هم صغیرند از طبقات مؤخره، آیا ملتزمین می توانند وجه مرقوم را به همان دو سه نفر معهود بدهند یا این که باید به تمام ارحام فقیرش تسهیم کنند؟ به هر تقدیر آیا بالسویه باید تقسیم شود بین آن ها یا به اختلاف هم مکفی و مبرء است؟

(ج)- برحسب ظاهر عبارت مذکوره، وجه مزبور باید به ارحام فقیر برسد و دادن به تمام آنها لازم نیست، و لازم نیست بالسویه تقسیم شود بلکه به هر نحو به آنها برسد کافی است.

۲- (س) عرض می شود که سه نفر برادر جمع المال بودند و قبل از تقسیم مال، دو نفر از ایشان فوت شدند و بعد از چند سال دیگر برادر ثالث هم - قبل از ادای سهم دو برادر اول به وراثت ایشان - مرحوم شد، و بعد از موت برادر ثالث بدون اطلاع ورثه، دو برادر اول یک قطعه ملکی را معین نمود و وصیت کرد که به مصرف عزاداری خود، صوم و صلوه خود و دو برادرش خرج کنند، آیا چنین وصیتی صحیح است یا خیر؟

(ج)- در مفروض سؤال که فرض شده وصیت قبل از تقسیم بوده، ظاهراً وصیت - نسبت به حصّه غیر از موصی - باطل است و نسبت به آن مقدار از خانه که سهم موصی است، وصیت صحیح است و در صورتی که زائد بر ثلث موصی نباشد، نافذ است و در زائد، محتاج به امضاء ورثه موصی است.

۱- (س) اگر شخصی لفظياً یا به موصی له وصیت کند که زوجه من از مالیه من به قدر صداقش برده است یا تلف کرده است، و حال آن که صداق زوجه او عین و بر جا است، تکلیف موصی له - بعد از موصی نسبت به این وصیت - چیست؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اگر صداقته زوجه معلوم باشد، شرعاً این اظهار موصی اثری ندارد، مگر آنکه ورثه اثبات نمایند عدم استحقاق زوجه را، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زیدی وفات نموده و به عمروی گفته که پسر عم صاحب اختیار است در امورات من، پسر عمش هم غایب بوده، یعنی در آن مجلس حاضر نبوده، آیا این کلام وصیت است یا خیر؟ و دیگر آن که پسر عم حی بعد از شنیدن این کلام بعد از فوت ابن عمش - رد کرده این وصیتی را که به لفظ مذکور نموده، آیا ردش جایز است یا خیر؟ و بر فرض جواز، دوباره می تواند قبول کند یا خیر؟ و دیگر آن که آیا ثلث مایملک المتوفی متوفی است یا نه؟ و بر فرض این که ثلث حق میت باشد، در مصرف صرف بشود؟

(ج) - بلی این کلام ظاهر در وصیت است، لکن دلالت بر اینکه ثلث صرف شود ندارد، همین قدر دلالت دارد که آنچه در آن ولایت متعارف است، نوعاً در باب تجهیز و مجالس فاتحه اموات، آن وصی انجام دهد؛ و اما در باب رد، احوط این است که همین پسر عم - به اذن حاکم شرع - امور متعارفه را انجام دهد، والله العالم.

۱- (س) قربانت شوم، حضور مبارک عرض شد شخصی مستطیع بوده، فوت شده و وصیت هم نکرده، بعضی از وراثت حاضرند به استیجار و بعضی مانعند از این که از اصل مال برداشته شود برای استیجار حج فرمودید احدی از ورثه نمی تواند تصرف در متروکه او بنمایند تا استیجار حج میقاتی کنند، نیز بفرمائید کسانی که از ورثه حاضرند به استیجار حج، آن مبلغی که مکفی به استیجار حج میقاتی است از مالیه خود جایی گذارند تا کسی که محل اطمینان است پیدا شود، هرچند از این مقدمه چند سال بگذرد اشکالی بر آنها هست با سعی و کوشش آن ها در استیجار حج میقاتی؟ و در این صورت تصرف آن ها در سهمی خود از متروکه جایز است یا خیر؟ و آن هائی که از ورثه چیزی حاضر نشدند برای استیجار حج میقاتی، آیا مشغول الذمه کسانی که حاضر به استیجار حج شدند هستند؟ مستدعی است جواب این مسئله را وضوحاً و مشروحاً مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال تا حج به عمل نیاید، تصرف در متروکات مشکل است، و بعد از به عمل آوردن حج، ذمه دیگران مشغول نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) هرگاه کسی مصالحه کند املاکی را به شخصی، و ضمن المصالحه شرط کند که بعد از فوتش مدت بیست سال مثلاً نماز و روزه از شخص متدینی برایش از مال خود استیجار کند، یا آن که وصیت کند به او که بعد از فوت نماز و روزه از شخص متدینی استیجار کن که به نیابت من، آن شخص به جا آورد، آیا آن شخص می تواند خودش بعد از فوت او نماز و روزه به نیابت آن میت به

۱- عمل آورد و استیجار از غیرى نکند یا آن که روزه را خودش بگیرد و نماز را استیجار کند یا خیر؟

(ج)- ظاهراً هر دو را بتواند خود به جای آورد، اگر اماره در بین نباشد که موصی مقصودش غیروصی بوده، هر چند بهتر ترک آن است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) هل يجوز نقل الجنایز الی المشاهد المشرفه ام لا و علی فرض الجواز لابد من وصیه المیت بذلک ام يجوز مطلقاً؟

(ج)- الاحوط الترك مع عدم الوصیه و استلزام النقل هتك احترام المیت. (۱)

۳- (س) هرگاه زید وصیت کند و تعیین وصی نماید به این نحو که عمرو و بکر وصی من هستند آیا مقتضای آن تشریک در وصیت است که باید هر دو معاً امر را انجام دهند یا هر کدام حق استقلال دارد؟

(ج)- ظاهر عدم استقلال هر یک است. (۲)

۴- (س) بر فرض لزوم معیت اگر یکی از آن دو کاری را انجام دهد بعد به آن دیگری خبر از کرده خود بدهد و او را ضعی شود آیا این عمل عمل به معیت و تشریک حساب می شود یا نه؟

(ج)- ظاهر امضاء دیگری مجزی است. (۳)

ص: ۲۳۵

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۷.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۳۰.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۳۰.

۱- (س) زید وصیتی نموده و به ازاء ثلثیه خود املا-کی را تا مدت سی سال حبس که در مدت مرقومه سال به سال منافع املاک مسطوره را به مصارفی از اعمال خیریه و میرات معینه برسانند و چهار نفر از اولاد ذکور خود را وصی و آقائی را ناظر قرار داده و معین نموده و در ورقه وصیت نامه این عبارت مسطوره است که بعد از سی سال عین املاک بین اولاد ذکور علی السویه تقسیم شود و فعلاً مدت منقضی و سی سال تمام شده و سه نفر از اوصیاء اربعه که تماماً اولاد ذکور موصی بودند در بین مدت مرقومه فوت و یک نفر از اوصیاء باقی است آیا املاک ثلثیه مجبوسه در مدت مسطوره تماماً راجع به آن یک نفر وصی باقی مانده است و ورثه آن سه نفر دیگر حقی ندارند یا اینکه رأی مبارک ت-شریک است. (۱)

(ج)- جواب در کتاب خطی نیست.

۲- (س) صیغه به فارسی در متعه چه صورت دارد؟ بر فرض جواز و عدم جواز یک نفر می تواند هم قبول و ایجاب یعنی وکیل شود بخواند یا خیر؟

(ج)- عربیت ایجاب و قبول و کذا تعدد موجبی و قابل احوط است. (۲)

(س) حجهالاسلاما و ملجأ الاناما مروج الاحکاما زنی در خانه مال موروثی و متصرفی دارد از قبیل وجه نقد و ملک و عمارت و اثاث البیت و غیرها و این زن وصیت می کند که وصی او بعد از فوت او بعضی این مال را به

ص: ۲۳۶

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۶۱.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۸۱ (شبهه این سوال در صفحه ۵۵ گذشت).

۱- مصارف معلومه برساند و بقیه مال را به اطلاع و تصدیق شوهرش از روی صورت مفصلاً معلوم می نماید و شوهرش هم وصیت نامه و صورت باقی مال را مهر و امضاء می نماید آیا امضاء شوهر این زن وصیت نامه و صورت باقی مال را دلیل است بر مالک بودن زن این مال را یا دلیل نیستند مستدعی است جواب مسئله را مرقوم و مزین فرمایید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم ظاهراً امضاء شوهر تصدیق به مالکیت زوجه است علاوه بر فرضی که شده که اموال در تصرف زوجه بوده والله العالم حرره الاحقر عبدالکریم الحائری(۱)

۲- (س) شخص وصی به جهت خود معین کرده و حجتی هم وصیت کرده که همین وصی به عمل آورد وراثت که مال در تصرف ایشان است یقین دارند که اگر مال را به تصرف وصی بدهند به مکّه نخواهد رفت و چون فقیر است بعد از تفریط کردن مال دوباره پس گرفتن ممکن نیست آیا مال را به تصرف همین وصی بدهند یا خیر و اگر بخواهند اجیر دیگر بگیرند اذن حاکم شرع لازم است یا خیر؟

(ج)- وراثت نمی توانند اجیر بگیرد منتهای امر این است که در مفروض سوال رجوع به حاکم شرعی شود و الله الهادی.(۲)

ص: ۲۳۷

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۸۲.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۹۸.

۱- (س) شخصی در زمانی که اجرت متعارفی صوم و صلوه سالی بیست و پنج قران بوده باشد وصیت می کند که مثلاً ده سال صوم و صلوه برای او استیجار کنند به همان اجرت بعد از فوت او اجرت متعارفی یکسال صوم و صلوه ده تومان می شود تکلیف وصی چیست و گاه باشد مالی را که وصیت کرده وفای به اجرت حالیه نکنند؟

(ج) - هرگاه اشتغال ذمه موصی به آن مقدار صوم و صلوه ثابت باشد شرعاً اگر چه به اقرار صریح خود موصی یا ظاهر عبارت وصیتی باشد باید تمام استیجار شود ولو از اصل مال و همچنین هرگاه ثلث وافی باشد ولو اشتغال ثابت نشود به نحو مزبور بلکه ولو معلوم باشد که از باب احتیاط کرده بلی در فرض عدم ثبوت اشتغال هرگاه معلوم باشد که غرض موصی صرف این مقدار مال بوده در عبارت نه تحصیل این مقدار عبادت علی کل حال نباید زیاده بر آن مال صرف شود والله العالم. (۱)

۲- (س) موصی نفی طلب زید را می نماید بفرماید وصی از روی نوشته جات دفاتر می تواند به علم خودش عمل نماید یا خیر؟

(ج) - جواب ندارد.

(س) چند نفر طلب کار معین دارد و وصیت به عبادت و وجوهات نموده و شخصی هم ادعای طلب می نماید تا ثبوت شخص مدعی نشده وصی

ص: ۲۳۸

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۵.

۱- می تواند ترکه موصی را به طلب کار معین بدهد یا خیر و در صورت قروض سهمین حج و وصیت به عبادت و وجوهات و عدم کفایت ترکه تکلیف را معلوم فرماید.

(ج)- در مفروض سوال هرگاه ورثه مدعی نمی شود و نزاع نمی کنند از ترکه دین را دائن را می دهد و از جمله دیون خمس و زکات و مظالم و حج هرگاه وصیت نموده باشد و صوم و صلاه هرگاه وصیت کرده احوط این است که در عداد دیون افتاده شود و هرگاه کافی نباشد توزیع شود بر اہم بر حسب نسبت و ہم چنین است حکم در صورتی که طلب کار بر حسب قانون شرع که مقرر است در دعوی بر میت ثابت نماید و هرگاه ثابت نشد و ورثه هم در دیون نیست که وصی علم دارد مزاحمت دارند وصی نسبت به ثلثی که به دست او می آید به تمام دیون که ذکر شد حسب نسبت توزیع نماید والله العالم. (۱)

ص: ۲۳۹

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۹۹.

۱- (س) انعقاد نذر زن در مال خود موقوف به اجازه شوهر است یا خیر؟

(ج) - احوط ترک نذر است بدون اذن زوج، و بر فرض شدن چنین نذری، اولی بلکه احوط این است که زوج امضاء کند، والله العالم.

۲- (س) شخصی در مجلسی می گوید که خداوندا اگر فلان طور شد، فلان طور خرج نمایم، به زبان ترکی، نه انشاء آن معلوم است نه اخبار آن، و صیغه علا حده به لفظ عربی و فارسی هم خوانده نمی شود و چند سالی هم به این طور نذر وفا می کند؛ آیا با این کلمات، نذر منعقد می شود که واجب الوفاء بوده باشد یا نه؟

(ج) - این عبارت ظاهر در عهد است و در عهد لفظ خاصی و صیغه خاصه معتبر نیست؛ پس مخالفت جایز نیست، والله العالم.

(س) اگر کسی وجهی نذر نموده باشد برای حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه، در بلد خود می تواند به مستحقّی بدهد؟ یا در وجوه بَرّ

۱- صرف نماید؟ یا این که در کربلا - در روضه مقدسه حضرت سلام الله علیه - باید برساند؟

(ج) - هرگاه مصرف مخصوص از مصارف آن حضرت در نظر نداشته، به زوار فقیر او بدهد و صرف در روضه خوانی آن حضرت هم دور نیست جایز باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله که شخص با خدا عهد می کند که نمازهای یومیّه را از اوّل وقت تأخیر نیندازد و اگر تأخیر شد، در ازاء هر نمازی ده شاهی به فقیر بدهد و صیغه را بدین قسم اداء کرده است: عاهدت الله کذا؛ اوّلاً چه می فرمائید در اول وقت که آیا اول زمان وجوب نماز است که تعیین آن مشکل است، یا اول وقت عرفی است؟ در صورتی که آن شخص قاصد اول وقت شرعی نبوده.

ثانیاً این عهد را پدر می تواند به هم بزند یا نه؟

ثالثاً اگر نماز را در آن موقع نخواند و به فقیر هم چیزی نداد، کفاره حنث مکّرر می شود یا نه؟ تمّنی می شود جواب را مشروحاً مرقوم داشته.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحیم، اول وقت محمول بر عرفی است و پدر هم نمیتواند عهد را بر هم بزند، بلی اگر نهی کند پدر از عمل بر وفق عهد، در این صورت در مورد نهی مخالفت عهد حرام نیست و کفاره هم لازم نمیشود؛ و در باب ندادن ده شاهی باید عهدکننده نزد خود و خدا ملاحظه کند که اگر عهد کرده که نماز را تأخیر نیندازد در تأخیرش کفاره است و اگر عهد کرده که اگر تأخیر اندازد ده شاهی به فقیر بدهد، به ندادن آن کفاره لازم است و اگر هر دو را عهد

کرده، به این معنی که هم عهد کرده نماز را تأخیر نیندازد و هم عهد کرده که اگر تأخیر انداخت، ده شاهی بدهد؛ در مخالفت هر یک کفاره است ولی مخالفت در دادن ده شاهی وقتی محقق میشود که زمانی برای دادن آن معین کرده باشد و در آن زمان ندهد و اگر به نحو اطلاق بوده، چنانچه ظاهر سؤال است، مخالفت آن وقتی محقق میشود که مظنه به مردن خود حاصل شود و ندهد و اما در باب مکرر شدن کفاره: پس چون ظاهر این عبارت که در ازاء هر نمازی ده شاهی بدهد، این است که عهدش بالنسبه به هر نماز بوده و چنین عهدی در قوه عهدهای متعدده به عدد نمازها است؛ لهذا در مخالفت بالنسبه به هر نماز، کفاره لازم میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) نذر به فارسی عوامانه منعقد می شود یا نه؟

(ج) - بسمه تعالی، هر گاه گفته شود برای خدا، بلی و الا حتی المقدر خوبست احتیاط شود.

(س) نذرهایی که عوام التماس می کنند که در خاطر یا به زبان می آورند که اگر فلان مطلب من برآورده شود، گوسفندی برای حضرت عباس یا یک دسته شمع در سقاخانه یا چیزهای دیگر برای ائمه E یا سادات و مثال این ها می گیرم، آیا بعد از انجام حاجت لازم است که ادا کنند اصلاً و اگر لازم است به همان ترتیب باید اداء شود یا آن که به وجه دیگری هم می شود؟ و چه بسا می شود که گوسفند اگر بگیرند، چندان دستگیری از مستحق نمی شود، ولی اگر پول او را به مستحق بدهند، کاملاً احتیاج او تا اندازه رفع می شود و این قبیل نذرها هم غالباً در موقع ترس، مثلاً خواب می بیند و می ترسد، نذر می کند

ص: ۲۴۳

۱- و امثال این می باشد و فعلاً شخصی است که از این قبیل نذرها زیاد بر ذمه دارد و غالب آن ها را نمی داند که به چه ترتیب و چه قدر و در چه مورد نذر کرده، یعنی فراموش کرده و فعلاً هم همه آن ها را یک دفعه نمی تواند ادا کند؛ آیا می تواند تدریجاً به مستحق پول بدهد به عوض آن چه که بر ذمه اش هست یا نمی تواند؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اگر در نذر گفته شود: *لله على كذا مثلاً* یا کلام دیگر که به همین معنی باشد، لزومش معلوم نیست؛ پس در مورد سئوال، هرگاه چنین گفته نشده، حکم به لزوم مشکل است ولی احوط وفا به آن است، بلکه شاید در ترکش مع القدره بعضی خطرات باشد و بر تقدیر وفا منذور را تغییر ندهد؛ و در باب فراموشی از حیث عدد میتواند به قدر متیقن اکتفا کند؛ و از حیث کیفیت، هرگاه قدر متیقن در دست نباشد، مقتضای قاعده احتیاط است و در صورت عدم تمکن، تدریجاً ادا کند، *والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری*.

۲- (س) شخص قسم می خورد که فرضاً سیگار نکشد و قسم را چنین می خواند: *والله که دیگر یا تا فلان مدت سیگار نمی کشم*، آیا به همین عبارت صدق می کند که قسم منعقد شد یا خیر؟ و بر فرض انعقاد اگر تخلف نماید، کفارہ اش چیست؟

(ج) - انعقاد یمین به لفظ جلاله کافی است و کفارہ تخلف یمین، عتق رقبه یا اطعام ده مسکین یا پوشانیدن ده مسکین و در صورت عجز از این سه امر، سه روز روزه است، *والله العالم*.

۱- (س) شخصی به روزه خوان نذریه ی گوسفند گفته بدون تعیین گوسفند، بعد گوسفند را داده و آدم روزه خوان اخذ کرده به طریق معاطات، بدون صیغه از هبه و صلح؛ بعد ناذر مرده، اولاد صغار مانده، این گوسفند مال روزه خوان است یا نه؟
(ج)- مال روزه خوان است، والله العالم.

۲- (س) چنان چه شخص عهد نماید با خداوند عالم که مجاور با یکی از بقاع ائمه اطهار باشد و مادر بگوید راضی نیستم، عهد به هم می خورد یا خیر؟

(ج)- ظاهراً در صورتیکه برگردد به حقوق، اطاعت مادر لازم است و معاهده به هم میخورد، والله العالم.

۳- (س) زیدی نذر کرده است هر کس که مشرف بشود به عتبات عالیات، مبلغی به آن شخص بدهد و عمروی عازم عتبات عالیات شد و از ناذر مبلغ را گرفت و مسافت زیادی طی نمود، اتفاقاً راه مسدود شد، آیا عمرو - که وجه گرفته است - مدیون است یا نه، در صورتی که عمرو تمام وجه را خرج نموده است؟ و شخص ناذر بری الذمه شده یا نه؟

(ج)- در مفروض سؤال که همین وجه موجود نیست، ظاهراً عمرو اشتغال نداشته باشد ولی شخص ناذر معلوم نیست بری الذمه شده باشد، والله العالم.

(س) شخص نذر می کند به این عبارت که خدایا نذر کردم اگر پس_رم مثلاً مرضش خوب باشد، یک پیراهن مثلاً به فلان سید بدهم؛ آیا این نحو نذر که عوام الناس می کنند، بعد از حصول مندورش، واجب الوفاء است یا نه؟ و بر فرض ثانی آن پیراهن را - که به عنوان وفا به سید می دهد - آیا پوشیدن آن

۱- سید او را چه طور است، حلال است یا نه؟ ثم بر تقدیر بطلان همچو نذری، شخص عوام یک پیراهن یا چیز دیگر می آورد نزدیک سیدی که آقا این را به تو نذر کرده ام، آیا این سید می تواند او را تصرف بکند یا پوشد؟ و حال این که مظنون است به ظن قوی که عوام ها در مقام نذر، صیغه خاصه نذر را - که عبارت باشد از الله علی ان کان کذا لافعل کذا، یا از ترجمه او - نمی گویند، آیا حمل به صحت بکند یا نه؟

(ج)- این عبارت ظاهر در عهد است و وفا به آن لازم است و برای سید هم تصرف جائز و هم چنین در موارد دیگر که احتمال بطلان باشد، تصرف جائز است، مگر اینکه اطمینان به بطلان حاصل شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) کسی به فقیر غیرسید چیزی می دهد به قصد ما فی الذمه از کفارات یا ردّ مظالم و نذورات، آیا صحیح است و بری الذمه می شود یا نه؟

(ج)- جائز است قصد کند هر کدام که اول بر ذمه اش آمده، اداء آن شود. ظم - طبا و ع.

(س) حجه الاسلام! شخصی نذر کرد که نماز معین را اگر اعاده نماید، مبلغ بیست تومان به شخص معین زید بدهد و بعد نماز معین را اتیان نمود و رافع تکلیف به نظرش نیامد، اعاده نمود و بیست تومان را نداد تا این که زید مرحوم شد؛ آیا حالا این بیست تومان را مدیون به زید است و تعلق به ورثه می گیرد؟ یا این که ناذر باید کفاره حث نذر بدهد و فرض مالک شدن زید بیست تومان را اگر ناذر - بعد از فوت زید - عالم باشد، به اشتغال ذمه زید به

۱- مظالم و غیره، آیا ناذر می تواند - به اذن حاکم شرع - از قبل زید به دیون مظالمی زید بدهد یا خیر؟ و هرگاه خود ناذر فقیر شرعی باشد، آیا حاکم شرع می تواند - از بابت مظالم ذمه زید - به خود ناذر بدهد یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اگر متعلق نذرش دادن فلان مبلغ به زید بوده است، چنانچه مفاد عبارت متن است، بعد از مُردن زید به ورثه تعلق ندارد؛ و اَمّا کفّاره حنث در صورتی است که نذرش مقید باشد به فور عرفی یا آن که اگر هم مطلق بوده است، با ظنّ ضیق مسامحه کرده است در اداء، و الاّ کفّاره هم معلوم نیست هر چند احوط است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) ناذر به این طریق نذر نموده: اگر فلان کار را مرتکب شوم، وجه معینی به فقیر بدهم؛ صیغه نذر هم صحیحاً قرائت نموده و قصدش علی سبیل التّخیر واحد الامرین بوده که مراد یا ترک الفعل یا ارتکاب، با دادن منذور مقصود از همچه نذری داشتن عذر و مانع بودن برای دفاع، مثل این که وثوق و اطمینان به شخص معین ندارد و نمی خواهد با او طرف عقد واقع شود، یا آن که او را اجیر کند برای عبادت که مخیر باشد به مخالفت در حال الجاء و اضطرار، با حصول اطمینان به همان شخص این دستور را از کسی که محل اعتماد بود اخذ کرده، رجحان نذر را هم مراعات احتیاط دانسته، آیا همچه نذری صحیح و نقض و حلّ آن موجب کفّاره است یا خیر؟

(ج) - ظاهر این عبارت صدر، تعلق نذر است به دادن وجه در صورت ارتکاب، و ظاهراً این نذر صحیح و حنث آن موجب کفّاره است و اگر ناذر قاطع است که نذر بر احد الامرین است نیز بعید نیست صحت نذر و لزوم کفّاره، مگر آن که در یک مورد ترک عمل و اعطاء رجحان نداشته باشد.

۱- (س) شخص نذر کرده که همه ساله مال معینی در روز معینی خرج حضرت سیدالشهداء ارواحنا الفداء نماید و به نذر خود عمل می‌کرد و لیکن یک سال یا علی حده مخالفت نذر کرد که کفاره بدهد و طریق دیگر معمول بدارد یا آنکه فراهم نشد و ترک شد آیا این نذر بهم خورد و باطل شد و ذمه این شخص بری است یا آنکه در سال آینده باید وفا به نذر خود نماید؟

(ج)- ظاهراً در سالهای بعد هم باید وفا کند از جهت اینکه ظاهر این نحو نذر این است که در قوت نذرهای متعدده باشد بعدد سالها(۱).

۲- (س) در دهستان مرسوم است بعضی پارچها نذر می‌کنند به علم بند نمایند آیا فروختن آنها و مصرف نمودن به عزاداری یا به لوازمات عزاخانه جایز است یا نه ثانیاً از قرار مسموع از بعضی فضلاء گویا حضرت مستطابعالی جایز نمی‌داند عدول از رأی مرحوم سید طاب ثراه آیا مطلب از قرار مسموع است یا نه؟

(ج)- در مسئله پارچهای معلقه به علم در موردی که زیاد بشود و محتاج به تزئین او نباشد فروختن و صرف در عزاداری انشاءاله اشکالی ندارد. در مسئله بقای بر تقلید سید و غیر ایشان جایز است و عدول به حی کردن هم با اعلمیّت جایز است ولی در صورت عدم علم به اعلمیّت حی احوط ترک عدول است و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری.(۲)

ص: ۲۴۸

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۹۸.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۰۴.

۱- (س) هرگاه زید مباشر مريض باشد و در همان مرض مريض بمیرد، حال زید بگوید که مريض فلان چیز را به من بخشیده و داده است در عوض زحمات مباشرت، و عدالت او محرز نباشد یا معلوم الفسق باشد، لکن اطمینان به قولش حاصل شود و ظاهر الصدق باشد، چه باید کرد؟

(ج) - اگر مدعی به مقبوض مدعی نشده قبل از موت مريض، بخشش باطل شده و اگر مقبوض شده، مدعی بخشش باید اثبات کند، بلی اگر وارث اطمینان حاصل نمود به صدق دعوی مدعی، باید مزاحمت نکند او را.

۲- (س) در شب زفاف که مرد به عیال خودش یعنی به عروس پولی می دهد یا طلائی می دهد مسکوک یا غیر مسکوک و هکذا اقارب مرد به عروس - حسب رسم این جائی ها دست بوسی می دهد از طلا یا غیرطلا، مثل پارچه و غیر ذلک، آیا آن ها مال عروس می شود و یا این که مرد در هر موقع می تواند این ها را بگیرد؟ و هکذا بعضی از جهازیه که در خانه مرد کهنه می شود یا می شکنند یا مفقود می شود، از مرد محسوب می شود یا از زن؟

(ج) - بسمه تعالی، در تعارفات مرسومه، هرگاه بناء اهل آن محل بر این است که می‌دهند که مال عروس باشد، کسی دیگر حق ندارد؛ و در جهیزیه، آن چه خود مالک تلف کرده و یا به اذن او در تصرفات و اتلاف مجانی اتلاف شده و یا خودش تلف شده ولو در دست زوج با اذن مالک، کسی ضامن نیست، و الا هر کس کرده یا بدون اذن مالک اثبات ید بر او نموده، ضامن است و چنانچه اختلافی در امور مذکوره در بین باشد، مرافعه می‌خواهد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) اگر شخصی ملک مشاع را به کسی ببخشد، متَّهَب موهوب مشاع را بدون اذن شرکاء واهب قبض نماید، هبه صحیح است یا فاسد؟

(ج) - بسمه تعالی، هرگاه واهب موهوب را تخلیه کند و واگذار به متَّهَب در آنچه تخلیه در اقباض و قبض آن کافی است مثل باغ و خانه، قطعاً هبه صحیح شده است و در آنچه تخلیه کافی نباشد هرگاه متَّهَب مستولی بر آن شد و تصرف نمود ولو بی‌اذن شرکاء، اظهر کفایت و صحت است و اولی رعایت احتیاط است.

۲- (س) حجه الاسلام! در میان مردم مرسوم است که از وقت خواستگاری دختر تا شب زفاف، اشیاء نقره و طلا - هر کسی به حسب فراخور حال خود - به خانه عروس می‌فرستد و از شب زفاف البسه فاخره - به حسب رواج خودشان، از برای تزئین و آرایش عروس - از طرف داماد برده می‌شود، پس در صورت مرقوم اگر ضعیفه بمیرد، اشیاء و البسه مزبوره بر ملک شوهرش باقی است یا این که از مخلفات ارث محسوب می‌شود؟ بینوا.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در صورتیکه معلوم باشد به عنوان تملیک نبوده و عین آنها باقی باشد و تلف نشده باشد، به ملک مالک اولی آنها باقی است و در صورتیکه به عنوان تملیک باشد، احتیاط این است که شوهر رجوع نکند و ملک زوجه بداند.

۱- (س) زیدی مقداری از اموال خود را هبه نموده با به اخوی زادگان ابی خود (پسرعموها) لکن به قبض آنها نداده تا سه سال بعد مرحوم شده با آنکه مال موهوب در ید واهب بوده واهب مرحم آیا مال موهوب غیر مقبوض موهوب له بعد از فوت واهب مال وراثت است یا موهوب له آنچه حکم الله است به خط شریف مزین فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم در مفروض سوال که عنوان بوده چنانچه قبض واقع نشده هبه باطل است در صورت نزاع مرجع تشخیص حاکم شرع است. والله العالم. (۱)

ص: ۲۵۱

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۲.

۱- (س) حجه الاسلام! ادام الله ظلکم، شخصی غاصبی ملکی را غصب نموده و در ارض آن ملک قناتی حفر نموده که در فصل زمستان که - آب محل احتیاج نمی باشد در زراعات و باغات - آن آب داخل آب رودخانه شده و چند آبادی از آن آب استعمال در شرب و طهارت می نمایند و به حمام ها می برند و اجتناب از آن آب مخلوط شاید غیر ممکن باشد و موجب حرج شدید، آیا استعمالات این مسلمین صحیح است یا فاسد؟ و مالکین هم به قسمی متفرق شده اند، یا صغارند که استرضای و استحلال از آن ها به دست نمی آید؟ مستدعی راه چاره ایم بر فرض عدم صحت استعمال شرعاً.

(ج) - هرگاه در مفروض سؤال حفر قنات نحوی شده باشد که منبع آب آن در اراضی غیر مغصوبه باشد و فقط همان مجری در ارض مغصوبه باشد، استعمال آن مانعی ندارد، در فرض سؤال که حفرکن قنات خودش اعراض از آب کرده و در رودخانه سر داده و هم چنین است اگر یقین به این که منبع آب در ارض مغصوبه است نباشد و اما اگر معلوم باشد که منبع آب در ارض مغصوبه است، پس اگر

معلوم باشد که مالکین در این اوقات اعراض از آن دارند چنانچه سیره نوع مالکین اینگونه آب ها بر همین است، باز استعمال مانعی ندارد.

۱- (س) زمین خزانه حمام را به قدر یک ذرع یا زیاده به آجر غصبی درست کرده اند و باقی زمین او به قدر شش ذرع یا زیاده مباح است؛ آیا شخص در زمین مباح آن خزینه غسل کند صحیح است یا خیر؟ و بر فرض اشکال، یک نفر قیمت آن اجرا را در ذمه خود بکشد که من این قیمت را به وصی صغار می رسانم، آیا مادامی که قیمت اجرا به دست وصی نرسیده، غسل صحیح است یا خیر؟

(ج)- در فرض آن که راجع به محل خزانه است، ظاهراً تصرف است و غسل صحیح نیست و قیمت را به ذمه گرفتن فائده ندارد مگر بعد از تصحیح با ولی صغار، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخص مدیون مال مخلوط به حرام دارد که حلال آن کفایت دین می کند، آیا از این مال دین خود را بدهد بری الذمه می شود یا خیر؟ و حرمت تعلق بر مابقی دارد یا آن که از جمیع باید اجتناب کند؟ و بر فرض لزوم اجتناب و عدم تمیز حلال از حرام، تکلیف چه است؟

(ج)- در چنین مال تصرف جایز نیست، بلکه اگر صاحب و مالک از حرام معلوم است ولو به علم اجمالی در عدد محصورین، باید با مالک دفع شبهه کند اولاً، بعد تصرف کند؛ و اگر معلوم نیست، احکام مال مخلوط به حرام - که خمس یا مظالم به آن تعلق میگیرد - در او جاری است، والله العالم.

۳- (س) مظالم العباد را به فقراء سادات می توان داد یا نه؟

(ج) - ظاهراً اشکالی نداشته باشد.

۱- (س) در ضمان قیمی آن چه لازم است، قیمت یوم التلّف است یا قیمت یوم الاداء؟

(ج) - ظاهراً قیمت یوم التلّف را باید بدهد.

۲- (س) بعضی اشخاص هستند که به عیال و اولاد و زنان کار می فرمایند؛ اگر کار نکنند، فحش و سب می کند بلکه زده کوب هم می کند؛ پس از جهت دفع اذیت، کار و خدمت می کنند. آیا این امرکنندگان، ضامن اجرت عیالند یا نه؟ در خیال آمر چنین است که اگر خدمت او سنگین شود، ایشان بروند در جای دیگر و اگر بمانند این جوهره کار و خدمت بفرماید، غیر از نفقه چیزی نمی دهد؛ در این صورت حکم چیست؟

(ج) - اگر حقیقه مجبور باشند و قصد تبرّع نداشته باشند، اجرت المثل را ضامنند و اجبار آنها - در غیر مقام استیفاء حقوق - جائز نیست.

(س) در خصوص این مسئله چه می فرمائید که در بلاد ما نوع مردم - قبل از تکلیف و بعد از تکلیف - در اموری که فی الجمله ذمه را مشغول به حق الناس می کند، مرتکب و مبتلا بودند و هستند، مثلاً از قبیل راه رفتن در زراعت و علف زار مردم که موجب اتلاف و تضييع آن است و صاحبش بالقطع راضی نیست و کذلک چهارپایان و مرغ خانگی در خانه و پشت بام و مزارع و علف زار مردم می روند، لابد اذیت و نقصان می رساند کلی یا جزئی، مردم اصلاً - بر این گونه اذیت و نقصان - راضی نیستند و هم چنین آبی که نوبت

۱- دیگری است می روند از زراعت و علف زار صاحب نوبت، آب را برمی گرداند طرف زراعت و علف زار و باغ خود؛ کذلک وقت آبیاری، برای بستن آب از طرفی به طرف دیگر، مبلغی از زمین مردم خاک برمی دارد و صاحب زمین اصلاً و ابداً راضی نیست و کذلک - در اوائل خریف قبل از افتادن برگ درختان - برگ های درختان مردم را برای چهار پایان خود می تکانند به ذریعه چوب درازی و در این میان مبلغی از شاخ های کوچک بر زمین ریخته می شود که نهایت مضرت دارد نسبت به خود درخت و هم نسبت به ثمره اش، و صاحبانش به این نوع تکاندن ابداً راضی نیستند و از آنجائی که الانسان مدنی بالطبع است، در مقام مصادمه و مجامعه و امثال ذلک به حقوق خونی از یکدیگر فی الجمله مشغول ذمه بالقطع والیقین از خدش و کس - سر و قطع از انواع هستند و همچنین نسبت به حیوانات یکدیگر هم همین طورند و کذا و کذا و کذا، لا تُعَدُّ ولا تُحصی، به این گونه از حقوق - علی نحو علم اجمالی - مشغول الذمه هستند و صاحبان این حقوق را هم نمی شناسند به هیچ نحوی، یا می شناسند علی نحو اجمال نه تفصیلاً، اولاً احکام این ها را و ثانیاً طریق براءت ذمه این گونه مردم را مفصلاً تحریر بفرمائید؛ آیا در عنوان رد مظالم داخل می شود یا در عنوان دیگر؟ و آباء و اجداد این ها هم رفتار و کردارشان به همین منوال بوده، بلکه حالشان بدتر بودند در ابتلاء به حقوق الناس و مشغولیت این ها هم به حقوق مردم فی الجمله علم اجمالی دارند و متروکاتشان یداً به ید، نقلاً بعد نقل - نزد وارثان که از همین اشخاصند موجود است و حکم ایشان و طریق براءت ذمه ایشان را بیان فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، تلف نمودن زراعت غیر، بدون اذن صاحب، موجب ضمان است ولو به سبب راه رفتن؛ و اما ضرر زدن حیوانات اگر اتفاقی باشد، ضمان ندارد و اگر صاحب حیوان بداند که ضرر میرساند و جلوگیری ننماید، ضامن است؛ و بردن آب غیر هم موجب ضمان است و همچنین ضرر وارد آوردن به اشجار غیر، موجب ضمان است و هم چنین در حیوانات صدماتی که سبب نقصان مالی آنها میشوند، موجب ضمان است؛ و طریق ابراء ذمه از حقوق ناس، چنانچه صاحبان حقوق را تفصیلاً میشناسند، باید آنها را راضی نماید ولو به ردّ حقوق آنها و چنانچه تفصیلاً نمیشناسد و عاده بدون مشقّت میتوان تحصیل رضایت آنها را نماید ولو به اینکه قدر متیقّن از حقوق آنها را نزد آنها بگذارد و خود دانند با هم دیگر و چنانچه مشقّت عادیّه داشته باشد استرضاء آنها، یا اصلاً نشناسد، باید به عنوان صاحبش - به نحویکه شارع امر فرموده - به فقراء برساند و احوط آن است که به اذن حاکم شرع باشد؛ و اما راجع به حقوق آباء و اجداد، از طرف اینجانب وکیل هستید که به مقدار متیقّن از برای من قبول نمائید به عنوان مظالم و بعد منتقل به خودتان نمائید و چنانچه فقیر با فهمی باشد که از شما قبول نماید و به شما رد نماید، با او قبض و اقباض نمائید.

۱- (س) تعریف رد مظالم و غایت او و معنی او و طریق اخراجش و مصرفش و کیفیت صرفش را بیان فرمائید، ادام الله ظلکم العالی.

(ج) - رد مظالم عبارت است از حقوق و اموال مردم عیناً و دیناً که صاحب آن معلوم نباشد و طریق اخراجش چنان است که مذکور شد و فائده اش اسقاط

تکلیف فعلی است، اگرچه احوط آن است که چنانچه صاحبش معلوم شود مطالبه نماید و به او رد نمایند، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) غاصب عین مغصوبه را یا عوض آن - به عنوان هبه و هدیه یا طریق دیگر - به مغصوب عنه بدهد، بری الذمه می شود یا نه؟

(ج) - بلی در صورت رد به غیر، عنوان بری الذمه میشود.

۲- (س) چیزی که محسوب به تالف است مثل اینکه لباس را به آب غصبی بشویند درست خشک نشده باشد مختصر رطوبت باشد حضرت حججهالاسلام می فرماید عیب ندارد نه نماز آیا این جور چیزها که محسوب به تالف باشد مضر نبودنش به نماز تقلیدی است یا نه؟

(ج) - مضر بودن به نماز یا نه تقلیدی است والله العالم. (۱)

ص: ۲۵۸

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۱۸.

۱- (س) شخص لقطه را تا چند ماه تعریف نمود، بعد فراموش کرد و چند ماهی جار نزد و پیش از سال به خاطرش آمد؛ آیا باید از سر گیرد یا نه؟ بلکه تتمه را تعریف کند و بعد از یأس از صاحبش اگر یا بنده فقیر باشد، می تواند برای خودش بردارد یا نه؟

(ج) - هر وقت یأس حاصل شود، ظاهراً تعریف لازم نیست ولی معامله مجهول المالک نماید، اگر یک سال تعریف به نحو مقرر به عمل نیامد.

۲- (س) اگر کسی چیزی پیدا کند که قیمه او از یک درهم علاوه است و به دست چند نفر دیگر بدهد، آیا از برای آن چند نفر ضمان است یا نه؟

(ج) - بلی هر کس ید بر او پیدا کرده ضامن است.

(س) لقطه که قابل تعریف نیست مثل قرآن و رویه و امثال این ها و مثل نوط (۱) که علامت نداشته باشند که تعریف شوند، جایز است قصد تملک آن ها و

ص: ۲۵۹

۱- تصرف آن ها یا خیر؟ و بر فرض عدم جواز، اذن بفرمائید که شخص یا بنده - به عنوان صدقه از جانب صاحبش - تصرف نماید یا به فقیر دیگر به عنوان صدقه بدهد و هرگاه شخص لقطه را ببیند و بداند که اگر بر ندارد مال مسلمان تلف می شود، در این صورت اگر بر ندارد، چیزی بر او هست یا نیست؟ و آیا یافتن چیزی - در حرم مطهر و رواق و مسجد و حمام - حکم لقطه را دارد یا مجهول المالک را؟ و اگر کسی برداشته باشد، تکلیفش چیست؟

(ج) - حکم به جواز تملک در امثال اشیاء مرقومه مشکل است، پس احوط اجراء احکام مجهول المالک است بر آن که در فرض یأس از پیدا شدن مالک، باید صدقه بدهد و برداشتن خودش هم از باب صدقه مشکل است، و برداشتن لقطه هم موجب نیست چیزی را، در مقامی که شبهه شود که مالک گم کرده است تا لقطه باشد، یا خودش گذارده و فراموش نموده مثلاً تا مجهول المالک باشد؛ احتیاط شود به جمع احکام لقطه و مجهول المالک، والله العالم.

ص: ۲۶۰

۱- (س) مطالبه دین از مفلس حرام است یا خیر؟

(ج) - اگر غیر از مستثنیات دین مالی ندارد و به واسطه کسب و صنعت - لائق به حال او - هم قدرت بر اداء ندارد، مطالبه جائز نیست، والله العالم.

۲- (س) حد افلاس را بیان فرمائید.

(ج) - حد افلاس کمتر بودن دارائی است از دیون، ولی این حد کسی است که حاکم شرعی او را از مالش حجر میکند، با مطالبه طلبکارها و مطالبه از این جائز است تا مقدار دارائی و غیر از مستثنیات دین، والله العالم.

۳- (س) معامله نسیه نمودن و قرض دادن به مسلمان که فعلاً مفلس است و ظن بر قدرت اداء آن در سر وعده هم نیست؛ و معامله نکردن و قرض ندادن در صورت احتیاج برادر دینی مفلس، از احکام خمس چه حکمی دارد؟

(ج) - این امور - از باب اعانت مؤمن بر امورش - مستحب است، بلی اگر حفظ نفس او توقف بر این امور داشته باشد، از باب مقدمه واجب واجب میشود، والله العالم.

۱- (س) شخص کلاه مالی ورشکسته شده و کرکی به وعده خریده و اکنون کلاه شده و اجل حلول نکرده، آیا صاحب آن کرک احق است از سایر دئیان در مفروض مسئله که قبل از حلول اجل استرجاع عین نماید یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً احقیت صاحب عین در صورتی است که دین حلول کرده باشد، والله العالم.

ص: ۲۶۲

۱- (س) حجها لاسلاما! چه می فرمائید در آن که زید ملکی را بیع شرط گذاشته است یا به عنوان صلح و یا به عنوان بیع و ملک را مالک نبوده، آیا پس از کشف فساد عمرو می تواند ادعای اجرت المثل بنماید یا خیر؟ دیگر آن که در این قبیل نوشتجات که به عنوان صلح یا فروش می نویسند، در هر صورت منافع ملک را اجاره می دهند در غیر آن صلح، منافع زمان را صلح به زید می نمایند و از قرار تومانی پنج شاهی یک عباسی حساب نموده به زید داده است به عنوان صلح یا به عنوان اجاره، و حال آن که آن ملک پنجاه تومان ندارد و عمرو منافع ملک را که پنجاه تومان باشد، اجاره می دهد به دویت و پنجاه تومان؛ آیا زید می تواند ادعای غبن در این اجاره و صلح بنماید یا خیر؟

(ج ۱) هرگاه کشف فساد شود، حق گرفتن اجرت از کسی که ملک در درست او بوده، ندارد.

(ج ۲) دعوی غبن مشروط است بر این که در وقت معامله مغبون مُقَدِّم نباشد، یعنی هرگاه با التفات خودش اقدام نموده، خیار غبن ندارد، حرّز الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) حجه الاسلام! در بعضی از نقاط معمول است گوسفند را دندان به دندان می دهند، به این معنی که زید ده رأس گوسفند سه ساله خود را به عمرو می دهد و بعد از پنج سال دیگر به عینه ده رأس گوسفند سه ساله به علاوه مقداری روغن در عوض می گیرد؛ آیا این معامله تحت چه عنوانی از عناوین شرعیه است؟ و به چه قسم باید اجرای صیغه نمود؟

(ج) - ممکن است که ده رأس گوسفند - به اوصاف مخصوصه و به سن مخصوص - از طرف مقابل بخرد به قیمت معینه مثلاً ده تومان و وجه ده تومان به او در مجلس تسلیم نماید؛ بعد از آن، این ده رأس گوسفند موجود را میفروشد به او به ده تومان و در ضمن یکی از این دو معامله شرط کنند که فلان مقدار روغن در رأس فلان موعده به او بدهد.

طریق دیگر که مقدار روغن یا چیز دیگر که میخواهند بگیرد، جزء مبیع سلم قرار دهد، مثل این که ده رأس گوسفند به نحوی که ذکر شد به ضمیمه سه من روغن موصوف بخرد به ده تومان و قرار دهد زمان تسلیم گوسفند رأس سه سال و زمان تسلیم روغن، سالی یک من. و وجه ده تومان که ثمن است در مجلس تسلیم نماید و ده رأس گوسفند موجود را به او بفروشد به نحوی که ذکر شد.

(س) در بعضی بلاد معامله می نمایند به تفصیلی که ذیلاً عرض می شود؛ شخصی محتاج پول می شود می رود نزد اشخاص پولدار، می گوید: از شما پول می خواهم قرض نمایم. می گوید: چه عیب دارد، سندی بنویس از قرار ده و سه، بیع به شرط هم بده. و رسم این است که هر قدر پول می گیرد دو برابر آن به قیمت عادله بیع به شرط می دهد، پس آن شخص می رود و مال معینی از اموال

۱- خود - که فرضاً صد تومان ارزش داشته باشد - می فروشد به بیع خیاری به پنجاه تومان که تا به موعد معینی اگر این پول را رد نمود، مختار بر فسخ باشد، و الّا فلا پس از آن با بیع از مشتری مبیع را اجاره می کند از قرار ده و سه که در اول قرار دادند و حال آن که مبیع قابل این مقدار از اجاره نیست یا هیچ اجاره ندارد قصد جدی و واقعی با بیع مسلم است که اگر پول بدهند به او بدون بیع شرطی، ملک خود را نمی فروشد؛ چنان چه مسلم است اگر یقین داشته باشد که در رأس موعد قدرت بر تأدیه ثمن نداشته باشد، مشتری مبیع را تصرف می نماید، ملک خود را فعلاً به نصف قیمت نمی فروشد به بیع خیاری، بلکه اگر ناچار باشد به بیع قطعی جزمی، به تمام قیمت می فروشد؛ حاصل آن که این عمل را برای پول قرض دادن و قرض کردن و فرع دادن و فرع گرفتن واقع می سازند؛ آیا این معاملات صحیح است و وجهی که مشتری به عنوان اجاره می گیرد به این کیفیت، برای او حلال است یا حرام؟ و آن چه که زائد از پول می گیرد، داخل در عنوان و ربا است یا خیر؟ مستدعی است حکم مسئله را مرقوم فرمائید و فتوای مرحوم سید رحمه الله علیه را هم - به علاوه از فتوای خود - مرقوم فرمائید. ادام الله ایام افاضاتکم العالی.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحیم، اگر قصد جدی حاصل شود در بیع شرطی و طرف مقابل جداً قبول نماید، عیب ندارد، با بیع مالک ثمن میشود و مشتری هم مالک عین و مال الاجاره آن عین میشود، اگر دارای منافعی باشد که قابل تعلق اجاره بشود؛ و اگر ندارد، باید زائد را به مصالحه علاحدّه مستحق شود و حصول قصد جدی ممکن است، چنانچه انسان گاهی به دواعی عقلانیّه ملجأ میشود که ملکش را به کمتر از قیمت بفروشد، بلی هرگاه قصد جدی ندارد و بیع شرط

مجزّد صورت بلا قصد است، بیع باطل و زیادی ربا، و محرّم است، بلکه تصرف در وجه مأخوذ هم وجه شرعی ندارد، والله العالم، حرّره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی ملک خود را به سه نفر - مثلاً - علی نحو الاشراک - بفروخته و این سه نفر چون خیار مجلس داشتند، لذا یکی از ایشان فسخ نموده، در این صورت بایع هم - من باب تبعض صفقه - خیار فسخ دارد یا نه؟

(ج) - فی ثبوت الخیار لكلّ واحد من المشترین بالنسبه الی حصّته اشکال و علیه لایبقی مورد لما سئل عنه، نعم لوقیل: بثبوته لكل واحد كما ذکر؛ فالظاهر ثبوت خیار التبعض للبايع، والله العالم.

۲- (س) در بیع شرط های معمولی بلد ما که خیار فسخ بایع را م - شروط به رد مثل ثمن می نمایند، اگر بایع مقداری از ثمن به مشتری رد نماید، در این صورت آیا بیع کلاً - او بعضاً منفسخ و بایع مسلط بر فسخ می باشد یا نه؟ اجرکم عندالله و عند حججه الکرام، علیهم افضل الصلوات والسلام.

(ج) - الخیار علی حسب ما یشرط انه مع تعیین کیفیّه و مع الاطلاق فالظاهر توقّفه علی رد تمام المثل، والله العالم بحقایق الاحکام.

(س) بسم الله الرحمن الرحيم، محضر مبارک حضرت آیه الله - متع الله المسلمین بطول بقائه مع الاحترام - تصدیع می دهد مسئله جواز اقاله از ورثه متبایعین محل احتیاج شد و اشکالاتی که تصوّر می شود، ذیلاً به حضور مبارک عرضه می دارد. مستدعی است جواب مرقوم فرموده که رفع اشکال بشود انشاءالله، بعد از این که از مذهب امامیه معلومست که اقاله فسخ است نه بیع،

لابد برخلاف قاعده و ثبوت او محتاج به دلیل است، چرا که ادله لزوم بیع یا صلح، مقتضی ترتیب اثر به لوازم شرعی معامله و ملزم بودن متبایعین است به لوازم بیع، لکن مع ذلک به ادله تشریح اقاله و اخبار وارده، مشرّوع بودن بلکه استحباب او فی الجملة ثابت و قدر متیقن از ادله تشریح ثبوت اقاله است برای طرفین معامله از بایع و مشتری و اطلاقی در ادله و اخبار به نظر نمی رسد که بتوان به اطلاق آن ها تمسک شود، زیرا که اخبار وارده از انما مسلم اقال مسلماً ندامه اقال الله عشرته یوم القیمه، واضح است؛ در بیان تشریع و رجحان اقاله است و عموم و اطلاقی نخواهد داشت، دلیل هم بالخصوص به نظر نرسیده که بتوان به آن دلیل تمسک نمود و تعدی به وارث شود و از فقها رحمه الله علیهم کسی که متعرض مسئله است، علامه در تذکره و صاحب جواهر و صاحب مفتاح الکرامه رحمه الله علیهم است، قال العلامه فی التذکره: «و یجوز للورثه الاقاله بعد موت المتبایعین» انتهى و صاحب مفتاح الکرامه فقط بذکر کلام علامه - بدون اظهار عقیده از رد یا تصویب - اکتفا فرموده و قال صاحب الجواهر: «فهی ای الاقاله عندنا فسخ فی حق المتعاقدين، او ورثهما، بناء علی قیامهم مقامهما فی ذلک، كما صرح به فی التذکره». انتهى و غیر از مذکورین دیگری را از فقها ندیدم که متعرض مسئله باشد، این ها هم به صرف بیان عقیده اکتفاء فرموده اند، دلیلی ذکر نکرده اند و این که در جواهر فرموده: بناء علی قیامهم مقامهما فی ذلک، نتوانستیم معلوم کنیم کدام دلیل عموماً وارث را قائم مقام مورث می کند تا به عموم او تمسک کنیم در مسئله، و مسلماً دلیلی خاص که در این مورد - وارث قائم مقام مورث باشد - نرسیده و اگر مقصود اطلاق

۱- و عموم ادله تشريع است، چگونه بتوانيم استفاده عموم يا اطلاق نمائيم و يا ظهور كامل اخبار به اين كه فقط در مقام رجحان و تشريع اقاله هستند و نظري ابدأً به موارد و مصاديق ندارند، كما اين كه فقها در نظائر مسئله به شرح معروض ملتزم هستند، مثلاً در باب وصيت بنا بر اين كه قبول شرط باشد در وصيت، در موردی كه موصی له فوت شود قبل القبول، محل خلاف آن ها است كه آیا وارث موصی له قائم مقام او هستند در قبول يا خير؟ و اكثر محققين معترف هستند كه مقتضى قاعده عدم قیام وارث است مقام مورث در قبول در مسئله مفروضه و هر كس قائل است به قیام وارث مقام موصی له در قبول به ملاحظه اخبار صحیحه وارده در خصوص مسئله است، مثل صحیحه محمد بن مسلم و غيره و از جمله مرحوم سيد است در عروها لوثقی در كتاب وصيت در مسئله مفروضه و غير او كما لا يخفى على من راجع بكلماتهم، به هر حال دلیلی كه دلالت بر قیام وارث مقام متبايعين در اقاله داشته باشد، مسیوق نشديم و اطلاق و عمومی هم در ادله خود اقاله نفهميديم، مستدعی از مقام مقدس حضرت آيهالله دام ظلله العالی آن كه آن چه را به نظر مبارك دليل است ذكر فرمائيد، انشاءالله.

(م ديگر) كه محل احتیاج است آن كه شخصی اموال خود را صلح می نمايد به ولد صغير خود، به مال الصلح معین موهوبی و شرط می نمايد بر او شرطی و مخارجی را كه معین کرده و نیز شرط می نمايد كه آن ولد كه مصالح له است، اگر قبل از پانزده سال فوت شد، يك نفری را كه معین نموده، آن اموال را به مـ صرف خيرات و مبرات برای مصالح له برساند آیا اين شرط صحيح است يا

خیر؟ و هر کدام از صحت یا بطلان را که به نظر مبارک می رسد، با اشاره به دلیل مرقوم فرمائید، انشاءالله.

(م ثالته) شخصی صلح می نماید اموال خود را به دیگری و شرط می نماید مادام الحیوه ولو برسد به ده سال، مثلاً اختیار هر گونه تـصرّفی در اموال داشته باشد؛ آیا این شرط صحیح است یا خیر؟ و بر فرض صحت، اگر مصالح حسب الـ شرط تصـرف ناقلانه نمود و مقداری از مصالح عنه را فروختند، می تواند در ثمن مصالح عنه تـصرّف نماید یا آن که ثمن مال مصالح له است که به موجب صلح مبیع به او انتقال یافته، نهایت حسب الـ شرط مصالح می تواند مال او را بفروشد، با این که این شرط بر فرض صحت در تصـرف ناقلانه موجب سلطنت مصالح است؟ بر این که مصالح عنه را به خود منتقل نماید و بفروشد که ثمن مال خود او بشود، در هر حال مقصود مصالح از اشتراط این شرط آن است که هر زمان که مقداری از مصالح عنه را بفروشد، برای خود معامله کند و ثمن را برای خودش اخذ کند و نیز مرقوم فرمائید که رأی مبارک حضـرت آیه الله چه چیز است؟ مفسد می دانید یا خیر؟

(ج م ۱) بسم الله الرحمن الرحیم، انتقال اقاله به وارث به نظر حقیر هم وجهی ندارد، به جهت آنکه آنچه از مورث منتقل میشود به وارث، یا مال است یا حق قابل انتقال، و عدم دخول اقاله در موضوع مال واضح است و اما در موضوع حقّ به جهت آنکه دلیل اقاله هر چند اطلاق برای او قائل باشیم؛ چنانچه از روی اطلاق او در همه عقود میگوئیم، الا ماخرج بالدلیل، ولی موضوعاً تقوّم به خود متعافدین دارد و کسی که از طرفیت قرارداد خارج است، عنوان اقاله در

حق او صادق نیست تا به اطلاق حکم متمسک شویم، پس ادله متعدی استحباب عملی است که خاص متعاقدین است، پس اطلاق آن مقتضی است که این استحباب در هر عقدی نسبت به متعاقدین باشد دخلی به شخص خارج از طرف عقد ندارد، پس به وارث رسیدن بیوجه است، والله العالم.

(ج م ۲) صحت شرط مزبور به نظر حقیر مانعی ندارد، چون بر حسب شرط اول صغیر را ولی متعهد کرده است که فلان مقدار از مال خود را صرف در خیرات نماید و به مقتضای این، چنانچه قبل از عمل فوت شود، باید از ترکه او این اعمال بشود، و بر حسب شرط ثانی باید متصدی این اعمال از ترکه صغیر زیدی باشد و زید هر چند ملزم نیست از طرف این شرط ولی هرگاه قصدی کند از طرف ورثه صغیر مانعی ندارد، بلی اگر شرط کند که مصالح عنه منتقل به زید شود کلاً او بعضاً یا شرط کند در تمام مال تصرف کند و حال آنکه آنچه شرط شده بر صغیر از خیرات، بعضی از آن اموال کافی باشد، این نحو از شروط نافذ نیست، چون مخالف شرع است، والله العالم.

(ج م ۳) شرط اختیار مطلق در مال مصالح عنه اگر راجع به سلب اختیار مصالح له باشد مطلقاً، این شرط فاسد است بلکه منافی با صحت اصل مصالحه هم هست، به جهت آنکه منافی با مالکیت طرف مقابل است و برگشت آن به تناقض در انشاء است و از این جهت صلح فاسد میشود، هر چند شرط فاسد را در جاهای دیگر مفسد ندانیم و نظیر این است و بیع به شرط عدم ملکیت یا به شرط عدم سلطنت که از لوازم لاینفک مالکیت است و اگر راجع باشترط و کالت مطلقه از طرف مصالح له (باشد)، ظاهراً مانعی ندارد، ولی در لزوم شرط

وکالت کلیه در ضمن عقد لازم، نظر و اشکال است و در هر صورت ظاهر عبارت مسطوره در متن نحو اول است، والله العالم.

و اما شرط فاسد مفسد است یا نه؟ به نظر حقیر مفسد نیست مگر آنکه موجب عیب دیگری در اصل عقد باشد، مثل منافات با مقتضای عرفی عقد یا مثل شرط مجهول در ضمن عقد بیع که موجب عرر در اصل بیع شود و وجه آنکه مفسد نیست، این است که ما وقع علیه العقد عرفاً مباین نیست با موجود، مثل اوصاف مذکوره در مبیع که در واقع فقدان است، نهایت موجب حقی است برای مشروطه له که در حالیکه آن را استیفاء نمیتوان کرد، از برای او خیار ثابت میشود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید بایع و مشتری معامله می نمایند، مشتری جنس را از بایع می خرد به وعده معین دو سه یوم بعد از معامله، مشتری فوت می شود و عین جنس بایع موجود است، چند نفر طلبکار هم دارد مشتری، آیا سایر طلبکارها حق غرمماً دارند از این جنس موجودی بایع سهم ببرند یا خیر؟ دیگر این که معلوم می شود زمان معامله مشتری مفلس بوده است، در این صورت جنس موجود که از خود بایع است، باید غرماء شود بین طلبکارها یا مال خود بایع است؟

(ج) - هرگاه از متروک میت مقدار وفاء به باقی دیون نمانده است، با باقی غرماء از آن عین باید به قدر حصه ببرند و اگر متروک وافی باشد، ظاهراً بایع مقدم است بر دیگران نسبت به عین مال خودش، والله العالم.

۱- (س) زید اموال خود را منتقل نمود به پسر خود و اختیار فسخ مباشرت از برای خودش قرار می دهد تا ده سال، و زید در زمان خیار، بعضی از اموال منتقله را به بیع شرط نزد عمروی می گذارد، آیا تمام اموال فسخ می شود یا همان ملکی که بیع گذاشته و زید هم قرار داده که یک صد تومان جهت خودش پسرش مخارج نماید مجاناً، در این صورت تکلیف چیست؟ یک صد تومان باید مخارج نماید یا نه؟ بیان فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اما اختیار فسخ عقد که از برای خود گذاشته، معلوم نیست موجب صحت فسخ بعض شود و بر فرض آنکه اختیار فسخ در ابعاض هم برای خود گذاشته باشد، خصوص ملکی که بیع شرط گذارده، فسخ میشود و مابقی به حال خود باقی است، و اما شرط یک صد تومان خرج، هرگاه مصالح له بخواهد فسخ اصل عقد مصالحه را نماید، میتواند و بر او چیزی نیست، ولی اگر امضا باقی مصالحه را نموده است، بعید نیست ملزم باشد به وفاء به شرط، والله العالم.

۲- (س) در استرآباد معمول است که شلتوک را برنجی می دهند، مثلاً یک خروار شلتوک می دهند بیست من یا بیشتر بر حسب قرارداد برنج می گیرند و شرط می کنند که برنج را باید در شهری تحویل کنند با این که شلتوک را در ده می دهند، این معامله ربوی است یا نه؟ اصلاحش چطور می شود؟

(ج) - در طرف ناقص چیزی ضمیمه نمایند، اشکالش رفع میشود.

(س) حجه الاسلام! دو نفر معامله یا مبادله ملکی نمودند، به وصف بدون رؤیت و اسقاط خیار در قباله ذکر نمودند، قبل از مشاهده یک طرف

۱- یا طرفین مقداری تصرف نموده، بعد از رؤیت کشف می شود تومانی پنج شش قران مغبون است، آیا این معامله صحیح است یا باطل؟ و مقدار غبن شرعاً چه مقدار است؟

(ج)- با اطمینان به واجدیت صفات، اگر جمیع اختیارات را اسقاط نمود، معامله صحیح و لازم است و مغبونیت در شرع حدی ندارد و منوط به نظر عرف است، والله العالم.

۲- (س) حجه الاسلام! زید مالی را به عمرو به طور توصیف می فروشد یا مبادله می نماید، در صورت تخلف، عمرو حق فسخ دارد یا خیر؟ فسخ نزد حاکم شرع باید نمود یا پیش نفس خودش می تواند فسخ نماید؟ و اختیار رؤیت را ضمن العقد می شود ساقط نمود یا نمی شود؟ عمرو در صورتی که جاهل به غبن باشد و غبن خود را ساقط نماید، معامله صحیح است یا باطل؟

(ج)- عمرو حق فسخ دارد و فسخ لازم نیست نزد حاکم شرع بوده باشد، ولی محتاج به اثبات است و اختیار رؤیت را میتوان اسقاط نمود و مضرّ به صحت عقد نیست، در صورتی که اطمینان داشته باشد به واجدیت صفات، و اما در غیر این صورت محل اشکال است و در صورت جهل به غبن، اگر خیار خود را ساقط نمود، معامله صحیح و لازم است، والله العالم.

۳- (س) معامله غرری و سفهی کدام است؟ در چه حالت باطل می شود و معامله با سفیه چه صورت دارد؟

(ج)- سفهی بودن معامله، منوط به نظر عرف است و صحت معامله سفیه منوط به امضاء ولی است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، محل خاتم مبارک.

۱- (س) زید ملکی مشترک با غیر دارد و مشاع است، زید سهمی خود را به عمرو می فروشد یا مبادله می نماید، آیا تا مدتی که زید ملک را تحویل عمرو نداده، شخص شریک حق شفعه دارد یا خیر؟

(ج) - در خصوص بیع، شریک حق شفعه دارد، اگرچه قبض و اقباض شده باشد، والله العالم.

۲- (س) پس_ری نفقه خور پدر است، در غیاب پدر - بدون اجازه - از تنخواه پدر خرید و فروش می نماید، در صورتی که پسر اقرار دارد که من تنخواه نداشتم، آیا این معاملات پسر فضولی و محتاج است به امضای پدر یا خیر؟ در صورتی که پسر قباله جات را به اسم خودش گرفته باشد، دارای چیزی می شود یا نمی شود؟

(ج) - اگر به عین تنخواه خرید و فروش واقع شده باشد، معامله فضولی است و محتاج به امضاء است، و اگر به عهده خریده باشد و تنخواه پدر را در مقام اداء داده باشد، معامله صحیح و نافذ است، غایبالامر مدیون طرف است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، محل خاتم مبارک.

(س) زیدی خانه و اثاث الدار خود را به مصالحه منتقل می نماید به عمرو، و در ضمن العقد شرط می کند خیار فسخ برای خودش، بالمباشره بالانشاء القولی الی سی سال هلالی، لکن مقیداً به این که فسخ در محضر یک نفر از دو نفر آقایان مشخص، مستدعی آن که بفرمائید اولاً این مصالحه صحیح است یا نه؟ بر فرض صحت هر گاه فسخ نماید در غیر حضور یک نفر از این دو

۱- نفری که مقید بوده، فسخ در حضور آن ها فسخ نافذ و صحیح است؟ عرض دیگر این خیار بالمباشره ارث می رسد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، به طریقی که خیار فسخ برای خود قرار داده، به همان طریق حق فسخ دارد و اگر به غیر آن طریق فسخ کند، نافذ نیست، دویم خیار به قید مباشرت به وارث نمیرسد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) در استرآباد چنین معمول است از قبیل ذغال باری فروش می کنند و توتون سیگار بدون کشیدن می فروشند با آن که وزنی می باشد، چنین معامله حرام است یا خیر؟

(ج)- ظاهراً در اشیاء موزونه مشاهده کفایت در صحت معامله نمیکند و مصالحه طریق احتیاط است.

۳- (س) حجه الاسلام! زنی دارائی خود را به یک نفر فرزند خودش حلال نمود به این شرط که تا خودش زنده است، در تصرف خودش باشد و بعد از فوتش از برای آن فرزند بوده باشد، پس از این معامله فرزند قبل از مادر فوت نمود، آیا از برای پدر این فرزند، در این دارائی حقی هست یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال پدر ارث میبرد از اصل مال، ولی حق تصرف ندارد در حیوه مادر و همچنین مادر هم بر حسب سهم از رقبه مال ارث میبرد، ولی منافع تمام در حال حیوه راجع به مادر است، والله العالم.

(س) شخصی - به جهت حفظ آبرو یا نفس محترمه یا معامله دیگر - ملک هزار تومانی خود را می فروشد به اقل قیمت آن که یا نصف است یا باز

۱- کمتر از نصف و اختیار فسخ هم به جهت خود معین می کند و جمیع شرائط صحت هم موجود است، آیا این معامله صحیح است یا خیر؟

(ج)- صحیح است، والله العالم.

۲- (س) در معامله نمودن با مستخدمین سلطان جور و اهل ظلم، در صحت معامله عدم علم بر حرمت مال ایشان کافی است یا باید علم بر عدم تحصیل نماید؟

(ج)- عدم علم کافی است، والله العالم.

۳- (س) شخصی معامله نسبه نموده و اجل منقضی شده و مشتری ثمن را رد نکرده و تصرف در ثمن واقع نشده، یعنی مشتری - با وجود قدرت - بر اداء دین وفا نمی کند، آیا بائع می تواند فسخ معامله کند یا خیر؟ و پیش از اجل اختیار فسخ دارد یا خیر؟ و در تصرف ناقلانه مشتری یا غیر نقل، حکم تفاوت دارد یا خیر؟

(ج)- قبل از اجل اختیار فسخ ندارد و اما بعد از انقضاء اجل و عدم رد ثمن، پس خیار فسخ داشتن بائع فی الجمله اشکالی دارد لکن ثبوت خیار خالی از قوت نیست، خصوص اگر اجبار مشتری بر اداء به وجه شرعی ممکن نباشد و خصوص اگر بائع به ترک فسخ متضرر باشد و تصرف مشتری در مبیع مانع از فسخ نیست مطلقاً، منتهی الامر این است که در فرض نقل لازم یا تلف بدل باید بدهد مشتری، والله العالم.

۱- (س) حجه الاسلام! چه می فرمایند درخصوص مسئله شرعیه، مثلاً زید مالی را به عمرو می فروشد به مدت یک سال و در سند آن اختیار و قرارداد می دهد، پس از سه ماه نه ماه باقی مدت را مبلغی کـ سر نموده و پولش را دریافت دارد، و بگری به میل و رغبت خود حاضر می شود همان سند را به آن مدّت و قرار مزبور از زید قبول و تمامی مدت سند را مبلغی کـ سر کرده و پول می دهد و زید در حاشیه سند مزبور این قسم حواله می نویسد: «وجه متن از بکر دریافت شد و در وجه ایشان کارسازی بدارید» و عمرو که بده کار است هم حاضر بوده و حواله بکر را در سند قبولی می نویسد و هم در انقضاء مدت قرار معتبر و قادر بر تأدیه وجه سند بوده، ولی بکر هم از قبولی نوشتن عمرو هم در انقضاء مدت قرار در مطالبه محض استفاده در باقی مدت تسامح می کند، و عمرو در انقضاء مدت تمام سند در تجارت خود متوقف می شود و لذا در صورت کذا که بکر هم در قبولی نوشتن عمرو هم در مدت قرار تسامح کرده، آیا اولاً وجه سند را می تواند رجوع به زید نموده و از ایشان مطالبه نماید یا خیر؟ ثانیاً در صورت حق رجوع، آیا قادر بر همان پول می شود که به زید داده یا تمامی وجه سند را؟ مستدعی است جواب مسئله را مرقوم و مزین فرمائید، ادام الله عمرکم.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، صحت اینگونه معاملات نزد حقیر مشکل است، لذا در مفروض سؤال در صورتیکه جنس در نزد عمرو تلف شده باشد که به میزان قیمت آن جنس در ذمه عمرو مستقر شود، حواله به مقدار آن وجه صحیح است و بکر هم حق رجوع به زید ندارد در آن مقدار، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، محل خاتم شریف.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعی، مثلاً زید یک قطعه چمن معین - از نیم دانگ قریه - به عمرو بفروخت. بعد از مدت همان نیم دانگ را به عمرو فروخته، قیمت را اخذ نموده، عمرو نیم دانگ را بلااستثناء چمن مزبور را به خالد فروخته، آیا عمرو حق دارد بگوید چمن خارج است از مبیعه نیم دانگ مطلق یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، از عبارت سؤال چنین مفهوم میشود که زید مالک نیم دانگ معین مفروز از قریه بوده و قطعه معینه از چمن جزء آن نیم دانگ مفروض بوده، اولاً قطعه چمن را به عمرو فروخته و ثانیاً باقی نیم دانگ را و عمرو به خالد آن نیم دانگ مفروض را که قطعه چمن جزء آن است بدون استثناء آن قطعه فروخته، در این صورت ظاهر آن است که آن قطعه چمن هم جزء مبیع است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخصی ملکی را - با جمیع متعلقات شرعی و عرفیه آن - می فروشد و غبن آن را هم صلح می کند، بعد رشته قناتی دیگر برای آن ملک ظاهر می شود یا بعض خصوصیات و متعلقاتی برای آن ملک ظاهر می شود که بایع عالم به آن ها نبوده و منظور نظرش در وقت بیع و صلح نبوده، آیا اختیار فسخ دارد یا خیر؟

(ج) - خیاری از جهت غبن ندارد چون مصالحه غبن شده، بلی آنچه غیر معهوده یا غیر متصوره بوده از متعلقات که بعد ظاهر شده مثل رشته قنات دیگر مثلاً، او بر ملکیت فروشنده باقی است و به مشتری منتقل نشده، والله العالم.

۱- (س) در صلح غیر محاباتی - که به جای صیغه بیع صیغه صلح می خوانند، بعد معلوم می شود که یکی از متصالحین غبن فاحش دارند - آیا مغبون می تواند فسخ کند یا خیر؟

(ج) - میتواند فسخ کند مگر اینکه در ضمن عقد خیار غبن را ساقط کرده باشد.

۲- (س) شخصی حیوانی خریده، بعد معلوم شده معیب است؛ آیا باید مشتری ارش بگیرد و یا خیار فسخ دارد که اصل معامله را فسخ نماید؟

(ج) - در فرض سؤال چنانچه قبل از بیع معیب بوده، یا آنکه در زمان خیار حیوان معیب شده و تصرفی هم مشتری در او نکرده است، مشتری مختار است بین رد و گرفتن ارش به میزان تفاوت بین صحیح و معیب، و چنانچه بعد از التفات به عیب باز تصرف دال بر رضای به معیب نموده باشد یا آنکه عین تغییر پیدا کرده باشد، خیار رد او ساقط است ولی تفاوت را حق دارد بگیرد، والله العالم.

۳- (س) زیدی ملکی ابتیاع می کند از عمرو به مبلغ معینی؛ زید مشتری مطلع بوده است که خالد به این ملک مورد معامله حقی دارد و با علم به این که خالد به این ملک ادعا دارد معامله می کند، در ضمن هم در قباله عمرو فروشنده ملتزم می شود که چنان چه فسادی در ملک ظاهر شد، از عهده برآید؛ بعد از چندی بعد از معامله، خالد در مقام ادعا برآمده و ملک را از زید زید منتزع می کند، آیا با علم داشتن زید برای این که خالد به این ملک حق دارد، عمرو فروشنده باید از عهده فسادی که ظاهر شده برآید یا این که سوای این ادعا خالد چنان چه فسادی ظاهر شد عمرو باید از عهده برآید؟

(ج)- در فرض سؤال، ظاهراً به نحو متعارف از این قرارداد، در صورت کشف فساد ولو از قبل خالد هم باشد، باید عمرو از عهده برآید، والله العالم.

۱- (س) معامله با مرتد فطری چه صورت دارد؟ وجوهاتی که در مقابل مبیع از او گرفته می شود یا به عکس چه صورت دارد؟

(ج)- با اموالی که قبل از ارتداد مالک بوده، معامله نکنند و در آنچه بعد تملک نمود، ظاهراً معامله مانعی ندارد هر چند احوط ترک است.

۲- (س) معامله با اشخاصی که تمام دارائی ایشان را می دانیم از ظلم و تعدی و غیر مشروع و حرام است، چه صورت دارد؟ (ج)- معامله با آنچه معلوم است که از غیر است نکنید، و السلام.

۳- (س) معامله با اشخاصی که می دانیم وجهی که به ما می دهد عیناً مجهول المالک است، چه صورت دارد؟ (ج)- با آنچه عیناً مجهول المالک است معامله نکنید.

۴- (س) مصوّر بافتن فرش حلال است یا حرام؟ و در صورت حرمت، معامله او حلال است و صحیح یا نه؟ آیا فرق هست در تصویر ذی روح و در حلّیت و حرمت بافتن؟ و صحت معامله و عدم صحت او یا نه؟

(ج)- در غیر ذی روح حرمتش معلوم نیست و در ذی روح ظاهر حرمت است در صورت صدق صورت، و معامله صحیح است مگر آنکه به ملاحظه صورت ثمن زیاده شود، والله العالم.

۱- (س) چنانچه رسم است در میان تجار، جنس به وعده معین به دیگری می فروشند و اغلب با خریدار قید می کنند که قبض را می گذارم بانک، باید وجهش را به بانک بپردازد و این قبض را هنوز وعده نرسیده - برای آن که احتیاج به پول آن دارند - فروشنده قبض را می دهد به بانک، پولش را می گیرد از بانک که بانک در رأس موعد از خریدار بگیرد و هرگاه طرف به بانک ندهد، بانک از فروشنده می گیرد و بانک هم مطابق مقررات خودش - به میزان وعده اش تومانی صد دینار سه شاهی، هر چه نرخش باشد - از فروشنده می گیرد، ولی دهنده قبض به بانک تقریباً می داند تومانی چند بانک می گیرد، ولی قطع به شرط طرفین نمی شود و دهنده قبض به بانک نیتش این است که مقداری که بانک برای موعدش می گیرد به عنوان بخشش می دهد، ولی بانک در موقع صورت دادن می نویسد نزول قبض فلان چه قدر. غرض این است آیا ربا تحقق می گیرد یا خیر؟ و در صورت تحقق برای دهنده قبض به بانک مسئولیتی هست یا خیر؟ و در صورت تحقق شاگرد یا میرزا که مباشر نوشتن و غیره قبض می باشد، مسئولیتی هست یا خیر؟ و اغلب این اشخاص که قبض را به بانک می دهند می دانند پول ندارند، از اندازه خودشان تجاوز نموده خرید می کنند، دچار قبض دادن به بانک می شوند؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، این مسئله معلوم نیست صورت شرع داشته باشد، والله العالم.

(س) کسی پول لازم می شود، یک قبض - که در مقابل هیچ بیعی نیست - می نویسد به مقدار معینی و می دهد به دیگری امضاء می کند به

۱- طوری که ذکر شد می دهد به بانک پولش را می گیرد و در سر وعده پولش را بانک از امضاء کننده قبض می خواهد و آن کس که قبض را به بانک می دهد، در رأس موعود پول قبض یا به امضاء کننده قبض می دهد پردازد به بانک، یا خودش به اسم امضاء کننده قبض می پردازد؛ در این صورت هم ربا تحقق می گیرد یا خیر؟ و ایضاً در صورت تحقق برای امضاء کننده قبض و مباشرین مسئولیتی هست یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، این مسئله معلوم نیست صورت شرع داشته باشد، والله العالم.

۲- (س) دو نفر با هم سرمایه معینی را به شرکت گذارده ولی یک نفر از آن ها امورات از قبیل خرید و فروش در دست او است فقط برداشتی می کند، آن یک نفر که امورات در دست او است که هرگاه منافی نماید، در رأس سال بالسویه قسمت شود، در ضمن معاملات مباح معاملات غیر مشروع هم می کند از قبیل معامله با طفل فروش تیغ خود تراش و غیر ذلک، ولی آن دیگری که امورات در دست او نیست، هر چه می گوید به خرج نمی رود؛ آیا بر آن دیگری واجب است شرکت را فسخ کند یا این که نسبت به سهمیه خودش - چون علم ندارد - عیب ندارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، با فرض مشاع بودن سرمایه، و علم به وقوع معاملات غیرم_شروع، ت_صرف در مال مشترک مفروض جایز نیست و حکم مال مخلوط به حرام را دارد، والله العالم.

۱- (س) بعض اشیائی که از خارج وارد می کنند از قبیل عینک و بند شلوار و غیره، ضمیمه آن چرم یا میشن - که از حیوانی است - می باشد، آیا جایز است که مثلاً عینک را شیشه با دسته اش بفروشد یا خیر؟ یا اصلاً به واسطه ضمیمه داشتن جایز نیست؟

(ج)- فروختن شیشه و دسته عینک اشکالی ندارد، هر چند با او باشد چیزی که بیع آن جایز نیست، در صورتی که ثمن مقابل همان چیزهائی واقع شود که بیع آنها جائز است، والله العالم.

۲- (س) اطفال صغیر ممیز، از قرینه معلوم است که از طرف ولیّش آمده و جنس را برای ولیّش می خواهد، ولی فروشنده ولیّش را نمی شناسد و دیگر آن که بعضی از قرینه معلوم است که ولیّش اجازه داده و پول را ولیّش داده که جنسی برای خودش بخرد از قبیل کاغذ، کتاب و غیره و دیگر آن که بعضی از اطفال ممیز کسی را ندارند، مجبورند کسب کنند برای معاش خودشان یا خواهر مادرشان، آیا در صورت های مذکوره معامله جایز است یا خیر؟

(ج)- با علم به اذن ولیّ، معامله با ممیز اشکالی ندارد، چه برای ولی بخرد و چه برای خودش، و صغار ممیزهائی که فرض شده کسی ندارند، ولیّ شرعی آنها حاکم شرع است و با اذن حاکم شرع معامله آنها بیاشکال است.

۳- (س) داد وستد با اطفال ممیز را بالاستقلال جایز می دانید یا نه؟

(ج)- بسمه تعالی، بیاذن ولی جائز نیست.

۱- (س) خرید و فروش اقسام مختلفه اسباب بازی اطفال از قبیل توپ و اقسام عروسک ها و سازهای کوچک و سوت های مختلفه، جائز است یا نه؟

(ج) - بسمه تعالی، در مجسمه و آلات غنا جائز نیست، لکن در مجسمه علی الاحوط.

۲- (س) فروختن موجبات و وسائل زینت به زن های غیر محجبه - اعم از فاحشه و غیره - جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، فروشنده مالک ثمن می شود یا نه؟

(ج) - بسمه تعالی، اینها از باب اعانت بر اثم است، پس هرگاه عرفاً اعانت بر گناه صادق شد، جائز نمیشود و بر فرض حرمت بعید نیست که ثمن را مالک شود.

۳- (س) خرید و فروش تیغ های معروف به خودتراش که منفعت شایعه متعارفه او ریش تراشی است و هم چنین صابون ها و ظرف های معدّ از برای همین مصرف، و اسباب زینت به مردهای معلوم الحال جائز است یا نه؟

(ج) - بسمه تعالی، در صورتیکه موضوع برای ریش تراشی شده باشد و عرفاً فائده دیگری نداشته باشد، جائز نیست و ثمن هم ملک نمیشود.

۴- (س) فروختن جوراب های بدن نما و پوتین های مهیج و چادرهای رقیقی حاکی ماوراء است و نقاب های کوچک که ساتریت ندارد، به زن هائی که در شوارع و خیابان ها و منظر اجانب حرکت می کنند و جزء متبرّجات محسوبند، جائز است یا نه؟

(ج)- اگر معلوم باشد که زن هائی که ملابس مزبوره را استعمال میکنند، در شوارع حرکت کرده، باعث تهییج اشخاص اجنبی میشوند، فروش اشیاء مزبوره به آنها حرام است، ولی چنانچه بفروشند، فروشنده مالک ثمن میشود.

۱- (س) بیع شرطی که - قبل از وقوع عقد - بناء متعاقدين بر این است که پس از انقضاء مدت، مشتری حق تصرف مالکانه نداشته باشد، بلکه فروشنده و مالک در فرض نرسیدن پول می فروشند به بیع، و پول مشتری را می دهد و بقیه متعلق به خود بایع است صحیح است یا نه؟

(ج)- در چنین فرضی، از اول قاصد بیع خیاری نیستند و صحیح نیست، بلی اگر واقعاً قصد جدی داشته باشند و این بنا به عنوان مواعده باشد، مانعی ندارد.

۲- (س) فروختن اسکناس یا پُنت و دینار و غیره از پول های کاغذی را به پول سفید و یا زرد یا به خود این ها از قبیل اسکناس به دینار و دینار به اسکناس یا پنت به زیادتر یا کمتر، جائز است یا نه؟

(ج)- مانعی ندارد.

۳- (س) خورد کردن اسکناس ده تومانی به بیست عدد اسکناس پنج ریالی بدون ضم ضمیمه جائز است یا نه؟

(ج)- مانعی ندارد.

۴- (س) خورد کردن دو هزاری سفید به دو تک قران و یا صد دیناری به دو عدد یک شاهی جائز است یا نه؟ طریق جوازی و صحت را در این صورت، بیان فرمائید.

(ج) - اگر تفاوت وزن داشته باشد، محتاج به ضم ضمیمه است.

۱- (س) مرسوم است در بازار خرید و فروش بروات، به توسط دلال به تومانی صد دینار اضافه و گاهی هم به کمتر این معامله اولاً داخل در چه عنوانی؟ و ثانیاً برای متعاملین و دلال چه صورتی دارد؟

(ج) - خرید و فروش برات معلوم نیست صورت شرعی داشته باشد، ولی چنانچه قرض باشد یا حواله شرعی، ظاهراً در صورتیکه اضافه به عنوان حق الزحمه باشد یا اینکه مصالحه کنند، مانعی ندارد مطلقاً؛ و اگر به غیر این دو جهت باشد، صحیح نیست.

۲- (س) هرگاه شخصی خانه را مثلاً که به قیمت پنج هزار تومان است، پنج یا شش هزار بلیط یک تومانی چاپ کرده و می فروشد، پس از تمام شدن، اسامی خریدار بلیط ها را نوشته و به قرعه تعیین مشتری می کند و بالاخره به یک تومان ممکن است شخصی مالک خانه پنج هزار تومانی بشود و از این قسم معامله تعبیر می شود (به لاطار)، برای فروشنده و خریدار چه صورت دارد؟ آیا داخل در عنوان تجارت عن تراض و یا قمار است؟ در صورت حرمت، هرگاه فروشنده کافر حربی باشد و خریدارها مسلم، حکمش چیست؟

(ج) - در جمیع صور آن، قمار بازی است نه معامله.

(س) هرگاه شخص فروشنده میبعی را به ازید از قیمت سوقیه می فروشد ولی شرط می کند در ضمن عقد، قرض الحسن دادن مبلغی را به مشتری در مدت ی معینه، مثل آن که جنسی که قیمتش پنج تومان است

۱- می فروشد به ده تومان با شرط یک صد تومان به عنوان قرض الحسن به مشتری دادن جائز است یا نه؟

(ج) - مشکل است.

۲- (س) مرسوم است دلال جنسی را از فروشنده - برای مشتری مجهول عندالبایع - خریده و ثمن را از مشتری - برای بایع غیر معلوم عندالمشتری - گرفته و معامله را به همین طریق تمام می کند؛ آیا این معامله صحیح است یا نه؟

(ج) - در صورتی که دلال وکیل مشتری باشد، مانعی ندارد.

۳- (س) جنسی را که فروشنده می داند در خارج زمینه ی او پر و فراوان است و مشتری چون جاهل است به قیمت گزاف فعلی که قیمت سوقیه است، خریداری می کند، پس از خرید تنزل فاحشی کرد، آیا غرر است و یا تخلف غرض؟

(ج) - بسمه تعالی، تا وقتیکه تنزل سوقی نکرده، ولو از باب اینکه نوع مردم جاهل به این معنی باشند، فروش به قیمت سوقیه مانعی ندارد.

۴- (س) ملکی که فروشنده می داند در معرض خرابی واقع خواهد شد و مشتری جاهل است، می فروشد به قیمت متعارف؛ معامله چطور است؟

(ج) - بسمه تعالی شأنه، این هم مثل مسئله فوق است، لکن در این جا مشتری خیار عیب دارد در صورتی که معرضیت مستند به خود ملک باشد و در حین معامله مخفی باشد بر مشتری.

۱- (س) خرید و فروش ورقه تصدیق جنس از خارجه جائز است یا نه؟ و هم چنین جواز صدور؟

(ج)- به نحو مصالحه مانعی ندارد.

۲- (س) مرسوم شده بعضی اشخاص جنسی را به عنوان بخت آزمائی می فروشند، به این معنی مثلاً در هر یکصد قوتی شیرینی و یا جعبه سیکار، یک اسکناس یک تومانی گذارده و به این جهت جعبه سیکاری که قیمتش ده شاهی است یک تومان می خرند به طمع یک تومان و آزمایش بخت خود، این معامله صحیح است یا نه؟

(ج)- در چنین معامله، صحت آن مشکل است.

۳- (س) معامله ربوی، موجب بطلان اصل بیع است و یا مقدار زیاده بر می گردد؟

(ج)- موجب بطلان اصل بیع است.

۴- (س) نوشتن با مرکب متنجس و هم چنین مبیعه آن جائز است یا نه؟ و در صورت جواز مبیعه آن اعلام مشتری لازم است یا نه؟ و هم چنین در صورت جواز نوشتن با مرکب نجس شده، آیا اسماء الهی و انبیاء و اسماء محترمه دیگر و هم چنین اعلام مرکبه از اسماء الهی و انبیاء و اسماء محترمه جایز است نوشتن یا نه؟ و همچنین کربلائی و حاجی و مشهدی که در هر اسماء می گیرند جائز است با مرکب نجس شده یا نه؟ و غیر از مرکب متنجس، کاغذ متنجس و قلم و دوات و جوهر متنجس هم همین حکم دارد در مبیعه آن ها یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، نوشتن غیر از کلمات و اسماء محترمه و مبایعه با اعلام مشتری جایز است و همچنین لفظ کربلائی و مشهدی و حاجی و هكذا نسبت به قلم و کاغذ متنجس و دوات و جوهر متنجس، و اما اسماء الله و انبیاء و ائمه را ننویسند، و همچنین اعلام مرکبه به ترکیب اضافی مثل عبدالله و غلامعلی و عبدالرسول و نحوها، و اما غیر اضافی مثل محمد علی و امثاله هر چند حرمت معلوم نیست، لکن احوط ترک است.

۱- (س) شخص مثلاً فعل حرامی مرتکب شد و قمار کرد، پس از آن صاحب وجه یعنی آن کسی که وجه او برده است یا چیز دیگر غیر از وجه باشد، او را بریء الذمه نمود، آیا آن وجه یا چیز دیگر از جهت آن شخص حلال می شود یا نه؟ و همین طور در فعل حرامی دیگر غیر از قمار، مثل شراب فروختن و غیره؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اگر ابراء یا واگذار کردن نه از باب این باشد که به عنوان حرام به او داده، بلکه خواسته ذمه مؤمنی را بری کند یا چیزی به او بخشیده باشد، ظاهراً بری و حلال میشود، حاصل این است که اگر ابراء نماید جداً، عیب ندارد، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) قبله الاناما! مروج الاحکاما! فروختن قرآن یا خریدن آن یا عم جز و قرآن خریدن و فروختنش چه صورت دارد؟ و بر فرض عدم جواز این که خرید و فروش می کند - بدون قید جلد یا کاغذ آن - آیا صحیح است یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، صحت خالی از قوت نیست، لکن احوط این است که پول را در مقابل کلمات قرار ندهند، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۱- (س) قرعه می کنند مثلاً به اسم هر کس افتاد یک مهمانی بدهد یا این که چیز بخرد با هم بخورند، در صورتی که قرعه کنندگان دو نفر باشند یا این که زیاده، و آن وقت هم یک نفر بخرد یا زیاده، چه صورت دارد؟ آیا این هم از جمله قمار است یا آن که جائز است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، چنین کار نکنند و بر فرض که کردند، بر آنکه قرعه به اسم او در آمده، لازم نیست عمل کند بلی هرگاه خواست آن را به جا آورد نه از باب اینکه بر خود لازم داند بلکه از باب طیب نفس خوردن سائزین، از جهت رضای آن کس مانعی ندارد، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) در اعیان متنجسه قابل طهارت خرید و فروش آن - بدون اعلام مشتری - جایز است یا نه؟ و در صورت جواز، بعد از خریدن مشتری اختیار فسخ دارد مشتری یا نه؟ و در روغن متنجس این که می فرمائید باید مشتری را اعلام به نجاستش نمود، در صورتی که علم به رضایت مشتری داشته باشد که اگر بداند نجس هم هست می خرد، اعلامش نمایند چه صورت دارد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، احوط این است که قبل اعلام کند مطلقاً و در صورت عدم اعلام و جهل، او خیار فسخ دارد.

(س) معامله به این نحو بکنند که مثلاً بگویند یا اعلان نمایند به نوشتن کتبی که مثلاً جنس واحد یا اجناس متعدده اگر چنان چه چند نفر مشتری بدون تعیین عده یا با تعیین عده به این که بگویند مثلاً بیست نفر مشتری پیدا بشوند بخرند، بیست جایزه دارد در میان ایشان قرعه میزنند، به اسم هر کسی در آمد، به او می دهند یا چند جایزه به اسم چند نفر در آمد، به ایشان می دهند، که

۱- مقصود ایشان فروش متاع است به این بهانه، چه صورت دارد؟ آیا معامله صحیح است یا نه؟

(ج)- در معامله شرط است معین بودن متعاملین قبل معامله و انشاء جزمی حین معامله و معین بودن عوضین و با نبودن هر یک از شروط، معامله باطل است و اما جایزه دادن به عنوان تطمیع، جایز است چنانچه گرفتنش هم جایز است، والله العالم، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) زید ملکی را نقل نمود به عمرو به شرط این که وجه آن را الی دو سال هلالی بدهد و شرط نموده علاوه بر آن شرط، که هر گاه دو سال بگذرد و وجه آن را ندهد، زید در سال سیم اختیار فسخ داشته باشد؛ مستدعی آن که بفرمائید این اختیار تخلف شرط و اختیار جعلی سال سیم هر دو را دارد یا آن که به شرط اختیار سال سوم اختیار تخلف از شرط او ساقط است؟

(ج)- در مفروض سؤال ظاهر اختیار فسخ راجع به همین است که هر گاه دو سال بگذرد و وجه را ندهد و اختیار دیگری را ندارد، چون بر حسب ظاهر شرط اول راجع است به ملا-حظه تسهیل امر بر مشتری، نه آنکه الزامی است که تخلف از آن موجب اختیار باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) مرتد مذاهب یهود و نصاری، معامله اهل این مذهب با آن ها چه صورت دارد؟

(ج)- عیب ندارد، والله العالم.

۱- (س) شخصی طلب از کسی دارد، مدیون بگوید اداء دین خود را از ممرّ غیر مشروع خواهم نمود و داین راضی به این نحو نیست، شخصی ثالثی حاضر شده که از مال حلال خود مقداری کمتر از آن وجه به داین پرداخت نماید و من بعد، ثالث طرف مطالبه مدیون باشد؛ آیا می تواند داین اول چنین معامله نماید با علم قطعی خود که مدیون مال حلالی ندارد و ثالث هم مقصدی جز استنقاذ حق آن وجه غیر محلل ندارد و آیا شخص دائن اول مشغول الذمه نمی شود به گرفتن این وجه حلال از شخص ثالث یا نه؟

(ج) - اگر شخص ثالث در عهده بگیرد، ضمانت شرعی است و به همان مقدار ذمه مدیون بری میشود و ذمه ثالث مشغول میشود و راجع به مقدار نقص از اصل طلب، اگر برگردد به ابراء آن هم اشکالی ندارد، والله العالم.

۲- (س) حضرت حجه الاسلام! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، شخصی زمین یک قطعه باغ را به زید فروخته و اشجار آن را به عمرو؛ آیا عمرو که در زمین مزبور ذی حق نیست، به اشجار خود حقّ مرور و حق السقی و غیر ذلک من اللوازم الراجعه الی الاعیان المزبوره را دارد یا نه؟

(س) ۲) زید یک قطعه زمین را به عمرو فروخته و بعد عمرو در همان زمین اشجار غرس نموده و بعد ذلک طرفین، معامله را اقاله نموده اند؛ آیا در صورت مزبوره عمرو حق ابقاء اشجار مزبوره مع الاجره ام بلاجره و حق سقی و مرور و نحو ذلک را دارد یا نه؟

(س) ۳) به تقدیر آخر زید یک قطعه زمین راع الخیار لنفسه الی مدّه به عمرو فروخته و بعد عمرو غرس اشجار نموده و بعد ذلک زید معامله را فسخ نمود،

آیا عمرو حق ابقا و نحو ذلك فی الحقوق المزبوره را دارد یا نه؟ و ما بین فروض مزبوره در مسئله حقوق فرق دارد یا نه؟

(س ۴) در صورتی که استنقاذ حقوق موقوف به مراجعه به غیر اهل بوده باشد جایز است یا نه؟ و علی الجواز در صورت امکان ظن دعوی به عنوان مصالحه بین الطرفين مراجعه مزبوره ایضاً جایز است یا نه؟

(س ۵) در موارد تامل مثل موضوع ثبوت هلال به حکم حاکم مثلاً رجوع به غیر را جایز می دانید یا نه؟

(س ۶) در موارد کفاره به مدّ و مدّین تبدیل به قیمت از نقدین و غیر ذلك جایز است یا نه؟

(س ۷) در طفلی که به او شیر حیوان می دهند، نسبت به بولش حکم رضیع ثابت است یا تعدی؟ و صبّ ماء به محل متنجس به بول او کافی است یا غسل واجب است؟

(س ۸) مستحاضه متوسطه یا کثیره را در ترک اغسال نهاریه در ماه رمضان علاوه به قضاء کفاره واجب است یا نه؟ و علی الوجوب ما بین علم و جهل و عمد و نسیان فرق دارد یا نه؟

(س ۹) در قتل ولد زنا صغیر متخلق از مسلم، از دیه و قصاص و غیرهما چیزی شرعاً ثابت است یا نه؟

(س ۱۰) زید در مقام مدافعه از سارق مسلم، به او صدمه می رساند که بعضی اعضاء او را معیوب می کند، آیا در صورت مزبوره حکم دیه ثابت است یا نه؟ جواب مسائل مزبوره را مرقوم و مختوم فرمائید، اجرکم عندالله و عند رسوله؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال اول در صورتیکه مالک باغ اشجار را به عمرو فروخته باشد باینجا بر ابقاء در زمین باغ عمرو، حق سقی و لوازم راجعه به تصرف در اشجار را دارد با ضمان اجرت المثل زمین، در صورتیکه بدون اجرت المثل، مالک اشجار را به عمرو منتقل نکرده باشد؛

و در فرض سئوال دویم و سوم ایضاً عمرو حق ابقاء اشجار مزبوره و لوازم راجعه به تصرف در آنها را دارد با ضمان اجرت المثل زمین، و از این حیث فرقی در فروض ثلاثه نیست و لکن در فرض دویم و سیم عمرو ضامن است نقص قیمت زمین با اشجار را نظر به قیمت زمین خالی از اشجار، در صورتیکه نقصان قیمت داشته باشد؛

و در فرض سئوال چهارم در صورتیکه استفاده حقوق ممکن نشود، ولو به عنوان مصالحه بین الطرفين، رجوع به غیر اهل جایز است و در غیر این صورت مشکل است.

و در فرض سئوال پنجم رجوع به غیر جایز است.

و در فرض سئوال ششم تبدیل به قیمت ظاهراً کافی باشد.

و در فرض سئوال هفتم محکوم به حکم غذاخوار است علی الاحوط، و صبّ ماء به محل متنجس به بول او کافی نیست واحوط غسل است.

و در فرض سئوال هشتم در صورتیکه عالم به بطلان صوم باشد در ترک اغسال نهاریه، یا آن که عالم به وجوب غسل باشد ولو به بطلان صوم جاهل باشد و عمداً ترک غسل نماید، قضاء و کفاره هر دو لازم است و در صورتی که ناسی یا جاهل قاصر باشد به وجوب غسل و بطلان صوم، کفاره ثابت نیست، والله العالم.

و در فرض سئوال نهم ظاهراً در صورتیکه مادر ولد زنا هم زانیه باشد، پدر و مادر ولد زنا و اقرباء آنها، حقی به قاتل ندارند و قاتل از تکلیف خود رجوع به مجتهد نماید، والله العالم.

و در فرض سئوال دهم در صورتیکه سارق محارب باشد و نشود او را به غیر صدمه زدن به بعضی از اعضاء منصف از سرقت نمود، دیه ثابت نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) بیان فرمایند علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه در این مسئله شرعیه، زیدی طلبی داشته باشد از عمروی، عمرو به موجب برائت حواله بدهد به شخصی در شهر دیگر، زید برات را بفرستد و طرف خود برای وصول کردن شخص مزبور قبولی بنویسد، ولی رأس موعد وجه ندهد، چندی هم می گذرد، در تأدیه وجه مسامحه می نماید، زید مزبور می تواند طلب خود را از عمرو مطالبه نماید یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در صورتیکه زید قبول نماید این حواله عمرو را از بابت طلب خود، دیگر حق مطالبه از عمرو ندارد و الا اگر منتظر باشد که چنانچه این وجه را آن شخص داد محسوب نماید، و اگر نداد رجوع به عمرو نماید، این حواله شرعی نیست و میتواند از عمرو مطالبه نماید کما اینکه نوع حواله و بروات تجارتي از این قبیل است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) در این بانک ها کسی پولی می دهد که محفوظ بماند، بعد به تدریج می گیرد یعنی حواله می کند به تدریج دریافت می کند و یک مقدار زیادی به بانک می دهد یعنی می بخشد به عنوان آن که حفظ پول می کند اشکال دارد؟

۱- یعنی قرض ربوی می شود یا نه؟ یا آن که در این صورت رسم باشد که زیادی می گیرند ولی در وقت سپردن شرط نمی کنند، بعد زیادی را بانک به او می دهد چنان چه رسم او است یا آن که از بانک پولی می گیرد و معلوم است که بانک زیادی می گیرد ولی در وقت دادن شرط نمی شود و قرض گیرنده وقت دادن آن وجه می بخشد، ربوی است این قرض یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، راجع به وجوهی که در بانک ها گذاشته میشود، اگر شرط نشود ابتداء، چه دادن و چه گرفتن زیادی اشکال ربا را ندارد، الله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) در خصوص کفش شبرو که دوخت بلاد مسلمین و با دست مسلم دوخته می شود و بایع و مشتری به تزکیه آن یقین و اطمینان ندارند، استعمال آن چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اگر احتمال تزکیه بدهد و احتمال بدهد که فروشنده ملتفت به تزکیه آن جلد بوده و فحوص از آن نموده است، در این صورت ید و سوق مسلم کافی در جواز معامله و استعمال آن جلد میباشد.

(س) چه می فرمائید در این مسئله که زید دویست و بیست تومان اجناس موجود داشته در دکان و عمرو مبلغ صد و ده تومان وجه نقد داده است به زید مرقوم به عنوان این که سرمایه سیصد و سی تومان باشد، شریک شده اند. در آن المقرر آن که آن چه ربح و خسران حاصل گردد در رأس سال تثلیث شود که دو قسمت زید و یک قسمت عمرو شرکت داشته باشند، ولی زید غفله صد تومان از آن صد و ده تومان را به قرض خود داده و ده تومان آن را وارد دکان

۱- نموده، در آخر سال - پس از محاسبه - مکشوف گردیده که سرمایه سابق که دویست و بیست تومان بوده با ده تومان مرقوم ممزج شده، فعلاً تکلیف معلوم نیست که عنوان شرکت چگونه است؟ مستدعی است حکم الله بیان فرمائید.

(ج)- در صورتیکه قبلاً صلح کرده باشد ثلث اجناس را به دو ثلث وجه نقد، شرکت به عمل آمده و حسب قرارداد آنچه معامله شده، نفع و ضرر آن تثلیث میشود و در صورت عدم صلح، اگر معاملات بعد را به عنوان شرکت واقع ساخته، آن چه خریده به عنوان شرکت مشترک میشود و در نفع و ضرر آن شریک میباشند و اگر معاملات بعد را به عنوان شخص خودش واقع ساخته، شرکت به عمل نیامده، به جز به مقدار ده تومان از دویست و سی تومان.

۲- (س) تبدیل اسکناس با احد نقدین با زیاده و نقیصه جائز است یا نه؟

(ج)- ظاهراً اشکالی ندارد.

۳- (س) خرید و فروش پوست روباه و خرگوش و قاقم و خز جایز است یا خیر؟ در صورتی که در دم و پای آن پوست های عضوی از اعضای آن روباه یا خرگوش یا قاقم و غیره باقی بماند یا خیر؟

(ج)- خریدن اعضاء حیواناتی که قابل تزکیه باشند، بعد از ذبح شرعی جایز است، اگر فایده معتدبها عندالعقلاء داشته باشد، بلی خرید و فروش میمون جایز نیست.

(س) ما يقول مولانا دام ظلّه فیما لو كانت سکه رایجه فی قطر کالروبیہ فی العراق ثم اسقط السلطان اعتبارها من المعامله و صارت کالسّلعہ، و لکن جوّز المعامله علیها الی مدّه معینہ و کان الناس و التجار تعامل فی الرّویّہ

ص: ۲۹۷

١- بتقديرها (٧٥) فلساء من حيث العاده و السّهوله و عند القبض يقبض كلّ منها و أنّ العنوان الجارى بين التجار و السّندات تكتب ديناراً كما قرّر السلطان و أنّ جميع الدّيون التى هى روبيه تحول بعد مدّه الرخصه الى الدّينار بسعر (٧١) ط[تومان] و جرى عمل التجار فى دفاترهم كذلك فلو أنّ شخصاً باع سلعه فى زمن الرخصه و كانت عليها المعامله فى الرّوبيه على العاده، كما ذكر و لكن لم يشترط على المشتري بأنك ملزوم بدفع السكّه الجديده و بعد انتهاء زمن الرخصه نقصت الرّوبيه عن قيمتها الاولى فهل يستحقّ البايع عين الروبيه او قيمتها حال البيع؟ حيث أنّ عنوان التجار هو دينار و هل يختلف الحكم بكون المعامله نقدية او مؤجله و على تقدير الاختلاف و كونها نقدية هل يختلف الحكم فيما تأخر دفع تمام الثمن او دفع مقدار منه؟ ديناراً او روبيه بالسعر المذكور و تأخر الباقي الى بعد زمن الرخصه و نزول الرّوبيه و لو اشترط البايع فى زمن الرخصه دفع السكّه الجديده بعد زمن الرخصه يلزم هذا ام لا؟ و على تقدير عدم الاشتراط لو اخبر البايع فى زمن الرخصه او بعدها بأنى احول ما فى ذمتك فى دفترى من الروبيه الى الدينار و قبل المديون، يصح ذلك ام لا؟ و هل يختلف الحكم بكون ما فى الذمه عوض عين الروبيه؟ كالقرض و غيره او عوض سلعه ابتاعها؟ افتونا ماجورين.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، الظاهر أنّ البايع فى فرض السّئوال يستحقّ عين الروبيه من غير فرق بين النقد و النسيئه و لا بين دفع تمام الثمن او بعضه و لا باس باشتراط المذكور آن كان المرجع فيه الى اشتراط التعويض حين الاداء مع مراعات شرائط بيع الصّرف حين الاداء ان وقع التعويض بالبيع و كذا لا باس بتوكيل

البایع لتحويل ما في ذمه المشتري الى الدينار مع مراعات ما ذكر من شرائط بيع الـصرف، ان كان التحويل بالبيع، و لو معاطاة و لا- فرق بين في ما ذكر بين كون ما في الذمه عوضاً عين الروبيہ او عوضاً عن السلعه المبتاعه، والله العالم، الاحقر عبدالكريم الحائري.

۱- (س) زیدی نیم دانگ مشاع - از جمله شش دانگ - خانه را داشته و نیم دانگ خانه را زید در نزد عمروی بیع شرط گذاشته، عمرو - قبل از انقضاء مدت - نیم دانگ خانه را با سایر شرکاء دیگر قسمت و مفروز نموده، در رأس مدت زید وجه عمرو را به عمرو مسترد می نماید و اخذ به خیار می کند، پس از آن که زید اخذ به خیار نموده راضی به قسمت زید با عمرو نیست، آیا قسمتی را که زید با عمرو نمود، صحیح و مجزی می باشد یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال اگرچه ظاهراً عمرو حق اینگونه تصرفات را ندارد تکلیفاً، ولی وضعاً بعید نیست که تقسیم صحیح باشد و بعد از فسخ هم خانه مفروزاً برمیگردد، منتهی چنانچه تقسیم موجب نقصان ملک بایع شده باشد، بر عهده مشتری است که تدارک نماید آن مقدار نقص را، والله العالم.

(س) زیدی یک باب منزل خود را - به دو هزار تومان به مدت سه سال - به عمروی بیع شرط داد، ضمن العقد بایع بود که از تاریخ عقد بیع تا انقضای سی و شش ماه کامل، هر موقع مثل الثمن را مسترد نمود، عقد مذکور را فسخ نماید، عمرو مزبور قبل از انقضای اجل عین المبیعه منافع آن را به بکر انتقال داد،

۱- بایع از نقطه نظر این که علی الاصول حق انتقال نداشته، پس از مدت زمانی در بین مدت اجل، مال المبیعه را در محضر شرع حاضر و به عمرو اخطار نمود که حاضر شده وجه خود را بگیرد، مشارالیه از جهت این که قبلاً بیع [مبیع] را به غیر منتقل نموده، از اخذ وجه امتناع و بعداً بکر عین المبیعه و اجور سنواتی را بعد از انقضای از بایع مطالب است، مستدعی است حکم الله را مرقوم فرمائید که بکر حق مطالبه عین المبیعه و اجور سنواتی را از زید دارد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در سؤال دو مطلب مذکور است: یکی منتقل نمودن عین را در زمان خیار به ردّ مثل ثمن، و یکی امتناع از اخذ وجه در زمان خیار؛ اما مطلب اول پس صحّت آن نقل محل اشکال است؛

و امّا مطلب ثانی پس اگر اولاً- وجه را نزد عمرو مشتری برده باشد و به او بدهد و او نگیرد و به جهت نگرفتن او وجه را نزد حاکم شرع برده و به حاکم تسلیم کرده فسخس مؤثر است، و اگر نزد خود عمرو نبرده بلکه ابتداء برده نزد حاکم و عمرو نزد حاکم نرفته است که وجه را بگیرد و به مجرد نرفتن نزد حاکم نمیشود فسخ کرد هر چند وجه را به حاکم داده باشد و اگر وجه را هم به حاکم نداده باشد، بلکه فقط وجه را نزد حاکم برده که عمرو حاضر شود اخذ نماید، و عمرو هم نرفته باشد و به مجرد همین فسخ نموده باشد به طریق اولی فسخ مؤثر نخواهد بود و در باب مطالبه بکر از زید نسبت به عین گذشت که محل اشکال است به آن و نسبت به اجرت اگر عین را زید از عمرو اجاره کرده بوده و مال الاجاره را عمرو به بکر منتقل نموده، باید زید به بکر بدهد، والله العالم.

۲- (س) معامله با کسی اجمالاً در میان مالش حرام است؟

(ج)- اگر در آنچه معامله بر آن واقع میشود، علم به وجود حرام در آن نباشد و غیر آن چه معامله هم بر آن واقع شده طرف ابتلاء این شخص معامل نباشد، جائز است، والله العالم.

۱- (س) اگر شخص چیزی را به ذمه می خرد و اما در نیتش این است که پول حرام بدهد یا پول ندهد، چطور است؟ و بر فرض اشکال، اگر شخص مشتری غافل یا جاهل به حکم باشد، در صورتی که پولی که بنا دارد بدهد مثل اغلب ظلمه، باز هم اشکال دارد یا نه؟

(ج)- در فرض سؤال که بنا دارد از وجه حرام بدهد، صحت معامله به نظر اینجانب مشکل است و فرق ندارد بین غافل و جاهل به حکم، والله العالم.

۲- (س) چهار نفر شریکند در مال التجاره، یک نفر آن ها مقداری از مال التجاره را می فروشد به کسی به معامله رأس المال و می گوید من یک قران دخل از تو گرفته ام و مقصدش این است که سهم نفع خودم یک قران شده است، به این معنی که چهار قران نفع گرفته از آن مشتری و مشتری نفهمیده، آیا این وجه حلال است یا حرام؟ و در صورت حرمت - چون آن مشتری را نمی شناسد - تکلیف بایع در برائت ذمه چیست؟

(ج)- در مفروض سؤال، خیار برای مشتری ثابت است و رقبه بایع بری است.

۳- (س) حجه الاسلام! هرگاه زیدی لال و گنگ و ناقص العقل باشد، بدون اجازه حاکم شرع بیع و شراء این شخص، چه صورت دارد؟ یا به خودی خود می تواند از املاک و غیرها که مالک است، مصرف فروش رساند یا نه؟

(ج)- در مفروض سئوال، نقصان عقل زید اگر به مرتبه سفاهت نرسیده، معامله با خودش مانعی ندارد و الاً محتاج به اذن ولی شرعی است و لالی و گنگی موجب بطلان معامله نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در شرط نزول که می فرمائید اشکال دارد اگر به این نحو باشد چه حکم دارد بایع به مشتری می گوید بر تقدیری که رأس یک ماه وجه بدهی، این مقدار آن را کم می کنم و هرگاه رأس دو ماه دادی این مقدار، یا مشتری شرط کند که بر فرض رأس یک ماه وجه را به شما دادم این مقدار آن را باید کم بکنی و اگر رأس دو ماه بدهم این مقدار آیا صحیح است یا نه؟ بر فرض فاسد مفسد اصل بیع است یا نه؟

(ج)- هرگاه چائی را مثلاً بفروشد یک من پنج تومان الی یک ماه، در این قرض هرگاه کسر نماید ضرر ندارد.

۲- (س) معاملاتی که شرط نزول شده یا شرعی نبوده، لکن طرفین راضی می باشند به این معنی که تراضی واقع شده، ثمن و مثن بر طرفین حلال است یا نه؟ و آیا فرقی بین عالم و جاهل می باشد یا نه؟

(ج)- تراضی طرفین به معامله باطل موجب صحت نمیشود، بلی هرگاه معامله صحیحاً واقع شده و در حال اداء ثمن مشتری خواست چیزی زیاد ندهد، یا بایع خواست چیزی اسقاط کند، ضرر ندارد.

(س) در این خرید و فروش های متعارف این زمانه در غالب بلاد که توسط دلال می باشد، آن هم به این کیفیت که گندم می فروشد یا به وصف یا به

۱- موجب نمونه از قرار یک من فلان مبلغ، چه نقد و چه نسیئه، بعد از قطع قیمت، فروشنده جنس را وزن می کند و می فرستد که در وقت گفتگو معلوم نبوده مقدار جنس، وجه بر جمع آن فقط از قرار یک من فلان است، آیا صحیح است یا نه؟ و با تراضی چگونه می باشد؟

(ج)- تمامیت معامله معاطات به رد کردن از یک طرف عرفاً محقق میشود و مادامیکه معاطات محقق نشده، بیع حاصل نیست و آن چه را که وزن میکنند و رد میکنند و مشتری هم عالماً بالقدر والقیمه اخذ میکند، آن وقت بیع محقق میشود و هرگاه مقصود از قبض و اقباض وفای به قرارداد سابق باشد، باطل است.

۲- (س) خرید و فروش اسکناس و مناط و نوط، این کاغذهای معروفه، به زیاده در قیمت، چه به عین خودشان چه مختلفاً، چه به نقدین جائز است یا نه؟ و قبض مجلس لازم است یا نه؟

(ج)- عنوان ربا و عنوان بیع صرف در این کاغذها نیست، ولی اگر معاوضه بکنند ده تومان را به یازده تومان و وفاء از طرفین اسکناس بدهند، ربا است و حرام است.

۳- (س) در صورت تنازع بایع و مشتری در وزن یا قیمت، قول کدام مقدم است؟

(ج)- تعیین مدعی و منکر با حاکم شرعی است که طرفین آغاز دعوی در محض او میکنند.

۱- (س) شخصی یک سیر نبات را به ده تومان صلح می کند به شرط آن که صد تومان مصالح له قرض بدهد به آن شخص، صحیح است یا نه؟ غرض فرار از ربا می باشد، آن صلح و آن قرض صحیح است یا نه؟

(ج) - مشکل است، بعید نیست ربا باشد، هر چند ظاهر فتاوی علماء حکم به صحت است.

۲- (س) عمروی از زید ملکی می خرد، صیغه نیز جاری می نماید، بعد خریدار مسبوق می شود که آن ملک رهن دیگری است، در صورت امضاء نمودن مرتهن خریدار - چون قبل از صیغه ملتفت رهن نبوده - می تواند معامله را فسخ نماید یا نه؟

(ج) - در مفروض سؤال که مرتهن امضاء نموده، عین مرهونه از حق منفک و مشتری هم خیار ندارد، والله العالم.

۳- (س) در معامله با اطفال به عنوان معاطات - در صورت عدم علم به رسیدن عوض به صاحب پول - صحیحاً تصرف در آن وجه جایز است یا نه؟

(ج) - ظاهر سؤال این است که اطفال برای غیر معامله کنند، پس اگر حقیقاً با خود آن غیر میشود و طفل به منزله آلت باشد، معامله صحیح است و الا صحیح نیست، اگرچه علم به رسیدن عوض هم باشد، مگر اذن ولی و ممیز بودن طفل معلوم باشد که در این صورت بطلان معلوم نیست.

(س) زید پولی داد و خانه عمرو را به بیع شرط قبول نموده است، قبل از زمان خیار زید فوت می نماید و عمرو در زمان خیار معامله را فسخ می نماید و

۱- وجه را به ورثه رد می نماید، در این صورت عیال زید از تنخواه ارث می برد یا خیر؟

(ج) بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال ظاهراً از تنخواه زوجه ارث میبرد، والله العالم.

۲- (س) در بیع سلف بعد از رسیدن وعده تسلیم مبیع، اگر بایع از اقباض مشتری امتناع نماید، مشتری می تواند که از بایع قیمت وقت الاداء از مشتری بگیرد یا خیر؟ قبض مشتری در سلف شرط است در لزوم آن یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اگر میتواند باید همان مبیع را بگیرد، حق قیمت وقت الاداء ندارد، در بیع سلف قبض مشتری ثمن را شرط تحقق است، والله العالم.

۳- (س) اگر دو جنس موزونی را به زیاده احد طرفین عوض نمایند مثلاً یک پنج هزاری نقره بدهند و در عوض دو تا دو هزاری و یکتا یک هزاری نقره بگیرند و یکی از آن ها زیاده از طرف دیگر باشد، آیا جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، استحلال کفایت می کند یا نه؟

(ج)- معاوضه به نحو مذکور ربوی است، ولی طرفی که زیاده میدهد، زیاده را صلح یا هبه نماید، اشکال ندارد.

۴- (س) در مازندران شکار ببر و پلنگ و دد می کنند الا این که ذبح شرعی غالباً نمی شوند، میته اند، آیا جائز است برای مسلمین فروختن به کفاری که حلال می دانند استعمال میته را یا این که بیع و شراء میته حرام است؟

(ج) - ظاهراً بیع و شراء میتة مطلقاً حرام است، والله العالم.

۱- (س) اولاً راجع به معامله و خرید و فروش روده گوسفند، شـ رعاً چه صورت دارد؟ ثانیاً چنان چه زید روده گوسفندی به عنوان سلف از عمرو خرید مثلاً دانه پانزده شاهی و قرار دادند چنان چه به موعده مقرر روده نرساند، هر یکی چهار قران قیمت او را از عمرو بگیرد؛ آیا چنین معامله شرعاً صحیح است یا باطل؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، معامله روده اگر به مشاهده یا توصیف رفع غرر شود، اشکالی ندارد و در فرض سلف آن، چنانچه شرائط سلف موجود باشد، آن هم صحیح است و شرطی که نموده اند اگر برگردد به شرط نتیجه صحت او، مشکل است و اگر برگردد به شرط فعل که در صورت ندادن روده ملزم باشد عمرو بخرد از زید به این قیمت ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم، والاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زید مقدار بیست و پنج خروار روغن زرد گوسفندی خالص از ذمه خود به عمرو در عوض دوهزار و سیصد تومان مصالحه می نماید به شرط خیار فسخ به ردّ مبلغ مذکور الی یک ماه هلالی، غرض از مصادعت این است که شخص مصالح عرفاً حین العقد قدرت بر تسلیم روغن مذکوره ندارد و اقلّاً چند روز مهلت لازم دارد تا فراهم شود و اگر فرض شود که بر شخص این مصالح متعذر است ولو دیگران قادر باشند، چه صورت دارد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال چنانچه به میزان متعارفی حینالعقد تمکن از اداء نداشته باشد، صحت معامله مشکل است، ولو دیگران هم

قدرت داشته باشند در صورتیکه معامله نقدی باشد، و چنانچه مسلم باشد، باید قدرت حین الاجل باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) حجه الاسلام! زید مقدار یک خروار روغن زرد خوردنی مصالحه می کند به عمرو، در عوض صد تومان به شرط خیار فسخ به رد مبلغ مذکور الی یک ماه هلالی؛ آیا این مصالحه به ملاحظه این که روغن شکاری یا گوسفندی تعیین نشده و عرفاً این دو قسم قیمه و رغبه تفاوت دارند، شرعاً محکوم به صحت است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال که عرفاً دو قسم است و تفاوت قیمت دارد و تعیین نشده، معامله صحیح نیست مگر آنکه عرف بلد طوری باشد که با عدم تعیین هم منصرف به قسم خاصی باشد که در این صورت معامله صحیح است و چنانچه مورد نزاعی باشد، مرجع مرافعه شرعیه است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخصی چیزی را به غیر اهلش فروخت و از طرفین مذاکره عیب نشده و عیب دار بوده، اگر اهل خبره ی ساعت - مثلاً - آن ساعت را اوراق نماید، عیب آن را می فهمد؛ آیا این ظاهر یا عیب مخفی است که باید بگوید؟

(ج)- لزوم اظهار به عیب معلوم نیست، ولی خیار عیب به جهت مشتری هست و ظاهراً معامله صحیح است، والله العالم.

۳- (س) شرط مجهول هم چنان که در ضمن صلح حبائی صحیح است، در ضمن صلح معاوضی هم صحیح است یا مختص به همان صلح حبائی است؟

(ج) - صحت مشکل است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید ملکی را - به مدت معین - حبس نمود؛ آیا قبل از انقضاء مدت، شخص حابس یا متولی یا ورثه می تواند ملک محبوس را بفروشد یا خیر؟ و اگر بفروشند بیع آن صحیح است یا باطل؟

(ج) - جایز و صحیح است که حابس یا وارث او عین محبوسه را بفروشد و لکن حبس باطل نمیشود، والله العالم.

۲- (س) حجه الاسلام! متاعی در بلادی برای زید خریداری نموده اند، آن متاع را زید موصوفاً به عمرو می فروشد و تعیین مدت ورود هم معین نمی شود، مقداری از وجه آن را هم دریافت می نماید که بقیه وجهش را - پس از ورود و تسلیم متاع - دریافت دارد، یا آن که آن متاع را می فروشد که هر وقت وارد شد و تسلیم نمود، وجهش را دریافت نماید، یا آن که می فروشد که بعد از تسلیم، مبلغ معینی از وجهش را بگیرد و مابقی وجهش را مدت معین قرار می دهند که رأس مدت بدهد و صیغه هم به فارسی ادا می شود، مستدعی حکم هر سه مسئله را مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض اول و دویم اگر معامله نقدی باشد ولی ثمن را نگاه دارد تا وقت تسلیم مبیع، عیب ندارد و در فرض ثالث هم اگر مقداری از ثمن را موعده معینی از زمان وقوع معامله قرار دهند و مقداری هم به عنوان نگاهداری تا تسلیم مبیع باشد، عیب ندارد و اما هرگاه اصل ثمن را برای او موعده غیر معین قرار دهند، باطل است، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که شخصی قدری پول می دهد و در قبال پول، ملک یا باغ بیع شرط برمی دارد و هنوز مدت بیع الشرط منقضی نشده این شخص فوت می شود؛ آیا زوجه او از این پول ثمنیه می برد یا باید صبر کند اگر پول را رد کردند و ملک و باغ هم از تصرف این شخص برگشت، به مالکین اول کرد، آن وقت ثمنیه می برد؟ مستدعی است آن چه حکم الله است مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، چون از ظاهر عبارت سؤال مستفاد میشود که زوج پول داده و ملک و باغ - به نحو بیع شرطی - گرفته و هنوز مدت خیار منقضی نشده و در این حال زوج فوت شده، پس زوج در حال وفاتش ملک و باغ مالک بوده نه پول، و زوجه از آنها ارث نمیرد، بلی اگر بعد از حصول شرط فسخ من له الفسخ، فسخ عقد کرد که پول برگشت به میت کرد، ظاهراً زوجه هم از آن پول ارث میبرد، والله العالم.

۲- (س) شخصی ملکی را - به بیع قطعی - می فروشد، بعد بایع یا مشتری - در ضمن عقد لازم دیگری - شرط نماید که بعد از دو ماه در صورت ردّ تمامی مثل ثمن مبیع را به مشتری اختیار داشته باشد، بایع ملک مذکور را فسخ نماید این نحو معامله و شرط از اول قصد داشته باشند، چه صورت دارد؟ و بعد از اجرای صیغه بیع و قطع معامله، این قصد طاری شود چه صورت دارد؟

(ج) - جائز شدن عقدی که لازماً واقع شده به سبب شرط در عقد دیگر، چنانچه در سؤال است محل اشکال است، بلی ممکن است در عقد لازم دیگر شرط شود و کالت بایع در نقل مبیع به خود، در عوض مثل ثمن مثلاً و در طرّو قصد مزبور

اشکالی نیست چنانچه از اول هم مجرد قصد باشد ضرر ندارد و اما هرگاه به نحوی باشد که بنای عقد بر او باشد که گویا شرط در عقد شده باشد، در او اشکال است، بر تقدیری که اگر شرط در عقد شده بود مشکل بود، از جهت بودن مفسدیت هر شرط فاسد، لکن این مطلب باطلاقه معلوم نیست. والله العالم، محل امضاء.

۱- (س) حجه الاسلام! زید مرحوم بعد از فوت معلوم شده است - با داشتن وراثت حقیقی چون برادر و خواهر - کلیه اموال خود را صلح به عیال خود نموده، ضمناً تا سی سال اختیار فسخ از برای خود گذارده، سپس تصرفات مالکانه به اموال مذکوره نموده، اولاً مرقوم فرمائید این صلح بر ضرر ورثه و موافق با قوانین مقدس اسلام است یا خیر؟ و بر فرض صحت صلح، آیا تصرفات مالکانه از قبل [قبیل] معاوضه و نقل به غیر نمودن موجب ابطال صلح است یا خیر؟ آن چه حکم الله است مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سؤال مصالحه اشکالی ندارد در صورتیکه زوجه اجازه مصالحه را در زمان حیات زوج کرده باشد، و در موضوع تصرفات، محکوم به صحت است و معلوم نیست ظهوری در فسخ داشته باشد. والله العالم.

۲- (س) حجه الاسلام! آیا اخذ به شفعه در صورت اطلاع برفور است یا خیر؟ و بر فرض فوریت، آیا شرط است رد ثمن به سوی مشتری ثم الاخذ یا اینکه می تواند اول اخذ نماید و بعد رد ثمن کند؟ بینوا توجروا.

(ج)- فوریت در کلی خیارات به نظر حقیر محل اشکال است، لهذا در این مسئله شفعه رجوع به غیر نمایند، و در خصوص رد ثمن به مشتری علی الظاهر میتواند اول اخذ شفعه نماید و بعد رد ثمن کند به شرط عدم مداخله، والله العالم.

۱- (س) مصحف شریف از دست کافری اخذ شده به ازاء وجهی، بدواً به همان مبلغ ما خود راضی بوده، بعد ملتفت شد که هدیه و قیمت قرآن و جلدش به اضعاف کثیره قیمت داشته، آیا جلد قرآن را مالک است و می تواند ادعا فسخ کند؟ ترضیه اش لازم است یا باید صاحب اول او را پیدا کنند؟ قرآن مزبور غیر موجود، اگر صاحب اولش هم معلوم نباشد تکلیف چیست؟ و کسانی که او را به دست گرفته برای تماشا، اگر معامله اشکالی دارد آیا ضامن هستند؟ این ها چه کنند؟ آیا مورد حمل بر صحت برای اشخاص اخیره هست؟

(ج)- بسمه تعالی، نسبت به جلدش باید او را راضی نمود و نسبت به خود قرآن هرگاه محتمل باشد که در حال اسلام این شخص به او انتقال یافته باشد یا خودش او را درست کرده باشد ترضیه او کافی است، و الا در صورت معلوم بودن صاحب مسلم قبل او، آن را هم باید علی الاحوط راضی نمود، و در صورت مجهول بودن او و بودن اطراف شبهه غیر محصوره، قیمت قرآن را از طرف مالک واقعی آن باید علی الاحوط صدقه داد و یک صدقه کافی است ولو اینکه تمام آن اشخاصیکه آن را دست گرفته باشند، مجتمعاً یک صدقه بدهند، والله العالم.

(س) وجوب اخذ از دست کفار در جزو کلمه از قرآن هم جاری است یا خیر؟ و همین طور اسما مقدسه و کلمات محترمه که در روی نگین انگشتر، و کلمه توحید و شهادتین در روی درهم و دینار که معمول سلاطین قدیم بوده،

۱- علی فرض لزوم اگر بدون رضایت و عنف از آن ها بگیرد، آیا همان قیمت سنگ و فلز را مستحق هستند قطع نظر از خطوط منقوشه، یا آن که قیمت مجموع را باید بدهند؟

(ج)- بسمه تعالی، در صورت صدق قرآن بر جزء یا کلمه جاری است و در مابقی وجوب اخذ معلوم نیست، مگر اینکه علم حاصل شود به اینکه بودن دست آنها، مستلزم هتک و توهین است، و در فرض وجوب اخذ قیمت، مجموع را باید به آنها داد، والله العالم.

۲- (س) ملاذالاناما! معاملات بیع به شرط مرسومی بین مردم به نصف ارزش واقعی مبیع در صورتی که شخصی خرنده به صدد خریداری است جداً، آیا صحیح است یا نه؟

(ج)- در صورتیکه فروشنده هم جدّ داشته باشد - ظاهراً - اشکالی ندارد، والله العالم، (تمت البیع).

۳- (س) معاملات با اسکناس معمولی که فقط کاغذ هست چه صورت دارد؟

(ج)- در ازاء اسکناس غیر طلا- و نقره دادن اشکالی ندارد ولی در معاوضه با طلا و نقره احتیاطاً ملاحظه ربا و صرف در آن بشود. (۱)

۴- (س) دادن یک عدد دو قرانی و گرفتن دو عدد قران با رضایت طرفین چه صورت دارد ربوی است یا نه؟

ص: ۳۱۲

(ج)- هرگاه در وزن یک طرف زیادت باشد صاحب آن زیادی را هبه نماید عیب ندارد. (۱)

۱- (س) در معاملات ربویه چه در حال و چه در نسیه آیا ضمیمه در یک طرف یا در هر دو طرف بوده باشد که صدق مال نماید مصحح معامله است یا خیر؟

(ج)- ضمیمه در همان طرفی که کمتر است کافی است در صحت والله العالم. (۲)

۲- (س) مصالحه ما فی الذمه به ذمه چه با ضمیمه یا بدون آن جایز است یا خیر؟

(ج)- در اینجا صوری متصور است و اظهر در تمام صحت است و احوط ترك است خصوص در بعضی آنها مثل اینکه مصالح طلبی از غیر دارد و متصلح هم از کسی دیگر طلبی دارد و بخواهند این دو طلب را به یکدیگر مصالحه کنند و ضمیمه از این حیث فائده ندارد بلی در صورت ربوی بودن ما فی الذمه به جهت رفع ربا خوب است چنانچه گذشت و الله العالم. (۳)

(س) شخص دکان دار یکصد نوع متاع دارد از یک مثقال الی من و خروار و از بابت قماش از یک زرع الی ده زرع و توپ حالا بعد از حصول ربح اگر بخواهد خمس هر متاع را از عین خود بدهد باید اصل سرمایه را در چیزهای جزئی موضوع نماید و بعد از آن مابقی را پنج قسمت نماید و پنج یک را بدهد

ص: ۳۱۳

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۳.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۹۴.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۹۵.

۱- اولاً زحمت بسیار دارد و گذشته از آن در حین تقسیم سهم خمس بسا می شود که از مالیت بیفتد و در خصوص حیوانات که در هر فرد ابداً ممکن نیست خمس عین بدهند لذا در مسئله اول آیا ممکن است که تنخواه را کلیه قیمت نمایند و خمس را شخصی به اختیار خود از هر قبیل متاع بدهد یا خیر و اگر جایز نیست تکلیف را بیان فرمایید و در حیوانات آیا جائز است بفروشند و یا به قیمت برسانند بعد خمس را از سایر چیزها بدهند یا خیر؟

(ج)- ظاهراً در تمام قیمت دادن جائز باشد خصوص در چیزهایی که قابل قسمت خمس بی ضرر نیست و الله العالم. (۱)

۲- (س) پسری نفقه خور پدر است در غیاب پدر بدون اجازه از تنخواه پدر خرید و فروش می نماید در صورتیکه پسر اقرار دارد که من تنخواه نداشته ام آیا این معاملات پسر فضولی و محتاج است به امضای پدر یا خیر در صورتی که پسر قبالة جات را با سهم خودش گرفته باشد دارای چیزی می شود یا نمی شود و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

(ج)- اگر به عین تنخواه خرید و فروش واقع شده باشد معامله فضولی است و محتاج به امضاء است و اگر بعهده خریده باشد و تنخواه پدر را در مقام اداء داده باشد معامله صحیح و نافذ است غایه الامر مدیون طرف (۲) است والله العالم الاحقر عبدالکریم حائری محل خاتم مبارک (۳)

ص: ۳۱۴

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۹۷.

۲- [۲]. مراد از طرف بایع است یا پدر یا هر دو هر گاه عوض را به پدر داد قاعده من باع شیئاً ثم ملکه.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۶۱.

۱- (س) به عرض حضرت آیت الله متع الله المسلمین بطول بقاءه می رساند زوجه زید ملکی داشته که ارثاً به او رسیده و ملکی هم داشته صدق زوجه بوده هر دو در زمان حیات زید در ید زید بوده و منافع آنها را هم برده است پس از فوت زید زوجه اظهار می دارد اجرت المثل صدقم را با اجرت المثل ملک موروثی را از زوج طلب کارم پس از آنکه ثابت نمود که املاک زوجه در زمان حیات زید در ید زید بوده و قسم هم یاد نمود که وجوه مأخوذه تأدیه نشده است می تواند حقوق خود را اخذ نماید یا خیر تمنا آنکه جواب در صدر عریضه مرقوم و به خاتم مبارک مزین فرماید امرکم العالی مطاع.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم در مفروض سوال چون زوجه مدعیه است لهذا راجع به اجرت المثل و طلب از زوج محتاج به اثبات است و الله العالم حرره الاحقر عبدالکریم الحائری. (۱)

(س) حجهالاسلاما چه می فرمائید درخصوص مسئله شرعیه مثلاً زید مالی را به عمرو می فروشد به مدت یک سال و در سند آن اختیار و قرار می دهد پس از سه ماه نه ماه باقی مدت را مبلغی کسر نموده پولش را دریافت نماید و بگری به میل و رغبت خود حاضر می شود همان سند را به آن مدت و قرار مزبور از زید قبول و تمامی مدت سند را مبلغی کسر کرده و پول می دهد و زید در حاشیه سند مزبور این قسم حواله می نویسد (وجه متن از بکر دریافت شد و در وجه ایشان کارسازی بدارید) و عمرو که بدهکار است هم حاضر بوده حواله مزبور را از بکر در سند قبولی می نویسد و هم در انقضاء مدت قرار

ص: ۳۱۵

۱- معتبر و قادر بر تأدیه وجه سند بوده ولی بکر هم از قبول نوشتن عمرو هم در انقضاء مدت قرار در مطالبه محض استفاده در باقی مدت تسامح می کند و عمرو در انقضاء مدت تمام سنه در تجارت خود متوقف می شود و لذا در صورت کذا که بکر هم در قبولی نوشتن عمرو و هم در مطالبه در مدت قرار تسامح کرده آیا اولاً وجه سند را می تواند رجوع به زید نموده و از ایشان مطالبه نماید یا خیر؟ ثانیاً در صورت حق رجوع آیا قادر بر همان پول می شود که به زید داده یا تمامی وجه سند را مستدعی است جواب مسئله را در صدر ورقه مرقوم و مزین فرمایید ادام الله عمرکم

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم صحت اینگونه معاملات نزد حقیر مشکل است لذا در مفروض سوال در صورتی که جنس در نزد عمرو تلف شده باشد که به میزان قیمت آن جنس در ذمه عمرو مستقر بشود حواله به مقدار آن وجه صحیح است و بکر هم حق رجوع به زید ندارد در آن مقدار و الله العالم الاحقر عبدالکریم حائری. (۱)

۲- (س) هرگاه ولی صغیر ملک او را فروخته از برای خود تبذیراً خرج کند و به مصرف صغیر نرساند ولی بعد از رشد و کبار می تواند ملک خود را از متصالح انتزاع نماید یا اینکه ولی کیف کان و بای نحو شاء مختار است؟

ص: ۳۱۶

(ج)- ولی صغیر ملکی را فروخته چنانچه صلاح صغیر بوده صحیح است و الا باطل است و در مقام نزاع مرجع مرافعه شرعیه است و الله العالم. (۱)

۱- (س) زیدی ملکی به عمرو می فروشد بعد می گوید مبيع ملک ولد صغیرم بوده چون فروشنده ولی اجباری همان صغیر است لهذا معامله او صحیح است و عمرو مالک ملک می شود یا خیر؟

(ج)- در مفروض سوال چنانچه معامله به صلاح و صرفه صغیر بوده صحیح است و چنانچه مورد نزاعی باشد مرجع مرافعه شرعیه است والله العالم. (۲)

۲- (س) معامله با اشخاصی که فروشنده اشیاء ثلاثه راجع به تذکیه هستند با عدم علم به تذکیه بطور حتم در صورتی که خود فروشنده اولاً اظهار عقیده می کند به عدم علم به تذکیه ثانیاً اقرار به خریدن از کفار ثالثاً تنقید می کند بیان فقهاء را در شرایط تذکیه در این صورت طرف معامله می دانند که وجوهات غیرمشروع از آن اشیاء مخلوط به این وجهی است که در عرض بیع آن می پردازد.

(ج)- هرگاه علم دارد که در بین همین عوض هم از آن وجوهات است نگیرد این عوض را. (۳)

ص: ۳۱۷

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۰۶.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۷۷.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۹۸.

(س) حجه الاسلام! زیدی تمام دارائی و مایملک خود را به برادرش عمرو مصالحه نموده به مال المصالحه معینه، و در ضمن عقد شرط کرده الی پانزده سال مخارج متعارفی خودش و عیالش و اولادش را بدهد، و در پانزده سال از برای اولادش - که سه پسر داشته - اختیار فسخ گذاشته، و زید وفات کرده، پس از چند سال دو پسرش وفات کرده، یکی باقی مانده، زوجه اش هم سه چهار سال در خانه بوده، عمرو به حسب الشرط مخارج متعارفی را داده، بعد شوهر دیگر اختیار کرده، اولاً تمام دارائی که به تفصیل در متن عقد اسم برده نشده، آیا این صلح مستلزم جهالت است یا نه؟ در صورت استلزام جهالت، مبطل صلح است یا نه؟ ثانیاً قبل از رسیدن زمان خیار، آن دو پسر فوت کرده، خیارشان به مادرشان ارثاً منتقل می شود یا نه؟ به علت این که هنگام فوت پسرها خیاری هنوز مشخص نبوده و در سر پانزده سال موجود خواهد شد که آن ها وجود ندارند، ماترک المیت صادق نیست تا به وراثش برسد و در سر مدت هم ذوالخیاری نیست، میت هم که ذی الحق نمی تواند بشود، ثالثاً پس از رفتن زوجه به شوهر، باز مخارج او را عمرو باید بدهد الی پانزده سال، یا مناط صدق

۱- عیلوله بوده؟ پس از تزویج به دیگری از عیالیت زید عرفاً خارج، در عبارت مصالحه نامچه این طور است: الی پانزده سال مخارج عیال و اولادش را بدهد. رابعاً در صورتی که خیار آن دو پسر به واسطه وفاتشان - قبل از رسیدن زمان خیار - از بین رفت، آیا از برای پسر باقی خیار هست که فسخ کرده تمام مال را ببرد یا بالنسبه به سهم خویش؟ و عبارت مصالحه نامچه این طور است: در سر پانزده سال از برای اولادش اختیار فسخ گذاشت، آیا ظاهر این عبارت از برای مجموع سه پسر خیار قرارداده یا از برای کل واحد؟ آن وقت از برای کل واحد نسبت به همه مال یا بالنسبه به سهم خودش؟

(ج ۱) - بسم الله الرحمن الرحيم، جواب سؤال اول ظاهراً جهالت مفروضه مضر نباشد، مگر معلوم شود که معامله سفهیه است.

(ج ۲) - دو پسر که سابق بر زمان خیار فوت شدند، خیار نداشتند تا منتقل شود به مادرشان.

(ج ۳) - بعد از شوهر رفتن زوجه - ظاهراً - از صدق عیال خارج است.

(ج ۴) - از برای پسر موجود - بعد از پانزده سال - خیار مستقلاً موجود است و می تواند اصل معامله را فسخ نماید، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) شخصی ملکی را مصالحه می کند به زید به مبلغی و ضمن العقد بر زید شرط می کند که بعد از فوت او، چهار خمس قیمت عادلانه آن ملک را زید به مصارف معینه وصیت او برساند و مصارف را ذکر می کند که پنجاه سال صوم و صلوه برایش استیجار کند به اجرت دویست و پنجاه تومان که اجرت متعارفی آن زمان بوده و یک حجه [حج] استیجار کند به مبلغ یکصد و پنجاه

۱- تومان، بقیه مال الصلح را - بابت خمس و زکوه و ردّ مظالم - به اهلش بدهد، بعد از فوت آن شخص، بعضی از اقوام او مدعی بر آن ملک می شوند، زید متصلح با مدعی ها صلح می کند و بعضی ملک را به آن ها می دهد و باقی را می فروشد و هیچ عمل به آن شرط نمی کند و به مصارف نمی رساند، سال ها می گذرد، اجرت صوم و صلوه سالی ده تومان می شود؛ اجرت حجه [حجّ] مثلاً مضاعف می شود. اولاً بفرمائید که زید می تواند آن قدر ملکی را که به مدعی ها داده، قیمت آن را از مال الصلح کسر بکند یا خیر؟ ثانیاً در صورتی که به شرط ضمن العقد عمل نکرده، اختیار فسخ مصالحه برای وارث آن شخص یا حاکم شرع یا عدول مؤمنین هست یا خیر؟ در صورت بودن و فسخ کردن یا فسخ نکردن و حاضر شدن زید برای عمل، تکلیف اجرت دادن صوم و صلوه چیست، با این که تفاوت به سبب عمل نکردن زید شده؟

(ج) - در باب کسر از مال الصلح، اگر مدعی ها شرعاً استحقاق خود را ثابت کنند، میتواند کسر کند بالنسبه هم از مال الصلح و هم از شرط، و الا نمیتواند، و در باب تخلف از عمل به شرط، ثبوت خیار فسخ در این نحو شرط برای وارث یا غیر آن معلوم نیست، بلکه باید او را اجبار بر عمل به شرط کرد، و در باب کم بودن اجرت - هر چند به مسامحه وصی شده باشد - معلوم نیست ضامن تفاوت باشد علی الظاهر، آن چه ممکن است از صوم و صلوه باید گرفته شود یا حج، هر چند میقاتی باشد.

(س) بیان فرمائید زید ملکی را به عمرو مصالحه می کند به مبلغ هزار تومان که متصلح مال الصلح را در مدت شش ماه مثلاً به اقساط و متدرجاً به

۱- زید بدهد، شش ماه منقضی می شود و عمرو تمام مال الصلح را به زید نداده، آیا زید می تواند مصالحه را فسخ کند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً میتواند فسخ کند، هر چند احوط با فرض امکان اجبار بر اداء اکتفاء به اجبار شرع است، والله العالم.

۲- (س) دختر رشیده که تزویج شده باشد برای صغیری به ولایت پدرش به صدق معینی، و قدری از صدق را هم ولی صغیر به این دختر داده باشد، همین رشیده - در مرض موتش و صغیر بودن زوجش - تمام اموال خود را از صدق و غیره، در محضر عالمی به صلح لازم برگذار می کند به عموبش، آیا این صلح صحیح است یا خیر؟ و بر فرض صحت، چه مقدار از صدق برگذار به عمو می شود، تمام یا نصف؟

(ج)- در مفروض مسئله ظاهراً صلح صحیح است و تمام صدق، ملک عمو میشود، والله العالم.

۳- (س) حجهالاسلام! چه می فرمائید در این مسئله شرعی که زیدی یک مالی را به دو نفر اولاد ذکور خود صلح می نماید، در صورتی که در آن اوان اولاد ذکور او منحصر به دو نفر بودند، بعد از صلح خداوند تبارک و تعالی سه نفر اولاد ذکور دیگر به او عطا می فرماید، آن وقت آن مصالحه را که صلح به دو نفر نموده، فسخ می نماید و چیزی دیگر که کمتر از مصالحه اولیه اول بوده باشد بر مصالحه اولیه افزوده، به پنج نفر اولاد ذکور خود صلح می نماید. آیا مصالحه حق فسخ دارد یا خیر؟ و در آن مصالحه عنه اخیر، آن دو نفر سهم هستند یا خیر؟

(ج)- هرگاه در صلح اول خیار فسخ از برای خود قرار داده است، فسخ صحیح و صلح ثانی هم صحیح است، و الا فسخ باطل است و صلح ثانی در مقدار زاید صحیح است و علی ای حال آن دو نفر اولاد در زاید هم سهیم خواهند بود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زیدی خانه خود را به صلح خیاری منتقل می نماید به عمرو که در مدت یک سال خیار فسخ برای زید باشد، عمرو در مدت خیار زید خانه را به دیگری منتقل می نماید به صلح قطعی و زید هم وجه را در زمان خیار حاضر نموده، اخذ به خیار می نماید. آیا این اخذ به خیار، معامله دویم را باطل و خانه به واسطه اخذ به خیار زید که ذوالخیار بوده، برمی گردد به زید؟ و یا آن که خانه به ملکیت خریدار ثانوی باقی خواهد ماند و زید فقط حق مطالبه قیمت خانه را از عمرو دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال ظاهراً معامله ثانی باطل نمیشود و زید حق مطالبه قیمت خانه را داشته باشد بعد از فسخ، والله العالم.

(س) چه می فرمائید در این مسئله که زید تمام دارائی و ما یملک خود را به چند نفر اولاد معین خود - به موجب نوشته صلح نامه - مصالحه می کند و تا مدت معین هم از برای خود خیار فسخ به لفظ فسخت می گذارد و مصارفی هم از برای خود بعد از موت - به تصویب دو نفر وصی و دو نفر - ناظر می خواهد، و بعد ذلک در ضمن مدت خیار فسخ مصالحه، جناب مصالح در هامش ورقه صلح نامه، چند سطر به خط خود نوشته، چند نفر هم از شهود مهر می کنند عباراتی که در هامش ورقه جناب مصالح نوشته است، این است

۱- که: «اليوم که چهارشنبه سنه ۱۳۳۹ می باشد، وصیین را از وصایت و ناظرین را از نظارت معزول نمودم و به جای آن ها فلان و فلان را وصی و ناظر قرار دارم، و ایضاً سه نفر اولاد اناث که فلانه و فلانه و فلانه - که خداوند جلّ شانۀ عطا فرموده - در صلح اموال شرکت دارند، و ایضاً حملی که زوجه ام دارند، پس از آن که دنیا آمد، در مصالحه اموال شرکت دارد، فی التاريخ فوق من جانب المصالح». و در این عبارت هم صیغه صلح که خود مصالح نوشته است، ابدأً مذکور نیست و حال آن که این تـصـرّفات شخص مصالح بدون فسخ ممکن نیست و بعد از انقضاء مدّت خیار فسخ مصالحه، بعضی از املاک که جزء مال الصلح بوده است، زید مصالح شخصاً به عمرو می فروشد با تمام این تصرفات زید مصالح با این که مسلم و ظاهر الصّیاح هم می باشد و عمل او محکوم به صحت است، ممکن است فروش ملک را به عمرو بدون فسخ مصالحه باشد، یا فروش ملک به عمرو و الحاق این چند سطر عبارت از خود مصالح کاشف از فسخ مصالحه است، مرحمت فرموده حکم الله را مرقوم و به خاتم شریف مزین فرماید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، عبارت منقوله از هامش دال بر اینکه سابق بر این به قولش فسخت فسخ نموده نیست، بلکه ظاهر عبارتش که فلانه و فلانه مثلاً در صلح اموال شرکت دارند، این است که اصل صلح را به هم زده است، بلکه خواسته است در آن صلح اول چند نفر مصالح له دیگر داخل نموده باشد و چنین معلوم میشود که عامی بوده و ملتفت نبوده است در عدم صحت این مطلب، و هم چنین فروش پاره از املاک هم دلالت بر فسخ سابق ندارد چون ممکن است که ملاحظه صلاح اولاد فروخته باشد و هرگاه صغیر باشند، بر آنها ولایت دارد،

هرگاه کبیر باشند فضولی خواهد بود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید - به موجب مصالحه نامه - مصالحه نموده است ملکی را به صغیر خود، بعد به خط خودش هم حاشیه مصالحه نامه مطالبی مرقوم نموده است به نحوی که صحت مصالحه نامه مسلم است و برای خود اختیار فسخی در مصالحه به مدت معینی قرار داده، در خلال مدّت مرحوم شده، دو نفر اظهار می دارند زید نزد ما اقرار نمود که مصالحه را فسخ نموده ام؛ آیا تا فسخ نزد حاکم شرع جایز الحکومه ثابت نشود، می توان به شهادت دو نفر اکتفاء به فسخ صلح نمود یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال چون مصالح له صغیر است، چنانچه بینه نزد ولی شرعی صغیر ثابت شد، کافی است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) سیدی و مولای! زنی ملکی را در حال حیوه خود مصالحه به همشیره اش کرده و ضمن المصالحه شرط نموده چون فوت کند، متصالحه از مال خود مجاناً متحمل خرج و کفن و دفن او بشود؛ بعد از این که فوت می کند، متصالحه مسامحه در مخارجات کفن و دفن آن مرحومه می نماید به واسطه تنگ دستی یا چیزی دیگر بوده، حاضر به برداشتن همشیره نمی شود تا آن که عموی صغیر آن مرحومه از مال خود خرج کفن و دفن او می نماید، الحال چندی است عموی صغیر آن مرحومه مدّعی است که به شرط عمل نشده، مصالحه باطل گردیده و متصالحه می گوید چنین نیست و مسامحه من از جهت عمل به

۱- شرط برای تنگ دستی و جهاله بوده است و آن چه خرج کرده اید الحال می‌دهم و ما صلح را تصرف می‌کنم، و عموی صغیر مانع است و بین آن‌ها گفتگو و منازعه است. بفرمائید در این صورت صلحی که واقع شده صحیح است؟ و باید متصالحه آن چه عموی صغیر آن مرحومه خرج کرده به او بدهد یا آن که چون عمل به شرط ضمن‌المصالحه نشده، صلح باطل است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال صلح صحیح است و معلوم نیست به جهت ورثه خیار فسخ باشد.

۲- (س) زیدی کلیه دارائی خود را - کائناً ما کان - مصالحه نمود به دو نفر از اولادهای خود، در عوض یک سیر نبات کار قم و صد دینار رائج نیکلی و در ضمن عقد خارج لازم دیگر این دو نفر را ملتزم نمود به این که برای او کارهائی بکنند به صلاح و صواب دید یکدیگر، در مدت معینه، و اختیار هم به این دو نفر واگذار نمود نه به کسی دیگر، آیا سایر ورثه حق مطالبه و مؤاخذه دارند یا خیر؟ و در صورت عمل نکردن به التزامات در مدت معینه، آیا اصل مصالحه اولیه به هم می‌خورد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در صورت مفروضه، مصالحه مزبوره صحیح است ولو چنین صلحی شرعاً مرجوح است و بر فرض عمل نکردن متصالحان به التزامات ضمن عقد خارج، صلح اول متزلزل نمیشود، والله العالم باحکامه.

(س) در صلح محاباتی، در صورتی که مصالح آن چه صلح کرده به تـصرف متصالح داده ولی متصالح مثلاً آن یک سیر نبات که باید به صلح کننده بدهد نداده از روی این که صلح کننده مطالبه نکرده یا قابل ندانسته که مطالبه

۱- کند نکرده، بعد صلح کننده - به واسطه نگرفتن مال المصالحه - می تواند صلح را فسخ کند یا نه؟ و در صورتی که آن چه صلح کرده هنوز به تـ صرف متصالح نداده و آن مال المصالحه را هم - به همان جهت که قابل ندانسته یا غفلت کرده - از متصالح نگرفته و متصالح هم انکار از دادن ندارد و نداشته، حاضر بود برای دادن، به جهت غفلت نداده، باز مصالح اختیار فسخ دارد یا نه؟ و در هر دو صورت اگر مصالح وفات کرده، ورثه او می توانند صلح را فسخ کنند یا نه؟ و اگر بعد از وفات ورثه هم غفلت دارند از فسخ، لهذا فسخ نکرده اند، آن صلح به حال خود ثابت است یا نه؟ اشکالی برای متصالح در تصرفاتش می باشد یا نه؟ نهایت همان مقدار مال المصالحه را اشتغال ذمه دارند؟

(ج)- در موضوع صلح محاباتی که فرض شده که متصالح به تصـرف داده، معلوم نیست خیار فسخ باقی باشد، بلی در صورتی که به تصـرف نداده باشد و امتناع نماید، چنانچه ممکن باشد اجبار میکند او را، و اگر ممکن نشد، بعید نیست که خیار فسخ داشته باشد، و در صورت فوت مصالح یا مصالح له ورثه آنها هم همین حکم را دارند و با غفلت و عدم غفلت هم اشکالی در تصرفات ندارد.

(س) یا حافظ الاسلام و المسلمین! و آیه الله فی العالمین! چه می فرمائید در این مسئله، مسلمی از مسلمین منتقل می نماید به صلح حبائی نصف از اموال خود را به ولد خود، و خیار قرار می دهد از برای خود در مدت معین، و بعد مصالحه می نماید همین نصف اموال را به ولد دیگر خود پیش از این که آن مصالحه را فسخ نماید، و ملتزم می شود - در ضمن همین مصالحه - از برای ولد خود اگر کشف فسادی در این مصالحه ظاهر شد، مبلغ دو یست تومان پول دادنی باشد،

۱- و بدهد به این ولد مجاناً و بلاعوض، بعد معلوم می شود این مصالحه اصلی نداشته و آن پدر مالک چیزی نبوده، آیا این التزام بر آن ها واجب و لازم است یا نه؟ و به عبارت اخری شرط و الزام ابتدائی را لازم می دانید یا لازم نمی دانید؟ و این الزام در ضمن این عقد فاسد از جمله التزام ابتدائی است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اگر محتمل است که صلح ثانی مبنی بر فسخ صلح اول در زمان خیار داشتن بوده است، صلح ثانی محمول بر صحیح است و هرگاه معلوم است که مبنی بر فسخ نبوده و صلح ثانی بيمحل واقع شده، در این صورت شرط در ضمن آن شرط ابتدائی است و نفوذ آن غیر معلوم است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زید خانه خود را به عمرو به مبلغ معین مقبوض نقل نمود و عمرو مکرر مطالبه نمود که به تصرف من بده، زید قبض نداد و تأخیر انداخت تا آن که آب سیل آمد و خانه را خراب کرد. زید می گوید از جهت نقص و تلف قبل از قبض معامله منفسخ شده، نسبت به تألف از جهت تبعض صفقه، مابقی را هم فسخ نمودم، باید پولی که گرفتی مسترد داری. مستدعی آن که هرگاه صحیح است و باید زید پول را پس بدهد، دو کلمه مرقوم و مختوم فرمائید.

(ج)- خانه مفروضه چنانچه به عقد بیع منتقل شده، هر مقدار تلف شده از جهت تلف قبل القبض عقد آن منفسخ گردیده و در باقی خیار تبعض صفقه دارد، و اگر به عقد صلح بوده، جریان قاعده تلف قبل القبض در آن مشکل است، بلی فسخ معامله نسبت به جمیع اشکالی ندارد، والله العالم.

۱- (س) زید نصف خانه مشترکی خود را به عمرو منتقل نموده و وجه آن را اخذ نموده و بکر که شریک زید است، مزاحم عمرو می باشد و او را راه نمی دهد و خود زید هم رفع مزاحمت بکر را نمی کند که عمرو مسلط باشد بر تصرف نصف خانه مرقوم به قسمت یا گیرها، و عمرو از این جهت فسخ نمود، آیا عمرو حق دارد پول سه دانگ خانه را از زید پس بگیرد یا نه؟

(ج) - بلی چون خیار فسخ برای عمرو محقق شده و فسخ نموده است، میتواند وجه خود را مطالبه نماید، والله العالم.

۲- (س) حجه الاسلام! چه می فرمائید در این مسئله شرعی که زیدی کلیه اموالش را - به صیغه مصالحه - انتقال می دهد به پنج نفر اولاد ذکور خود که دو نفر از این اولاد ذکور صغیرند و سه نفر کبیر، به شرایط و مصارفی که از برای این اموال قرار داده، و اولاد ذکورین را وصی و والده صغار را ناظر قرار داده، پس از یک سال تقریباً مصالح مرقوم ناخوش و مرحوم شده ولی یک روز قبل از فوتش ملائی می آورند بالای سرش و او می دارند او را که وصیت کن، پس آن مرحوم وصیتی می کند برخلاف صلح مرقوم ولی اموال مورد صلح را به قبض اولاد ذکور کبیر نداده و اولاد ذکور هم اطلاعی از صلح مرقوم نداشته اند تا قبول و قبض نمایند، و بالنسبه به دو نفر صغیر که ولی آن ها است چه کرده است نمی دانیم؛ آیا آن صلح بالنسبه به صغیر و کبیر صحیح است و قبول و قبض و امضای کبیر بعد از فوت کفایت می کند در صحت صلح؟ و باید به آن صلح و شرائط عمل شود یا باید به وصیت دو روز قبل از فوت عمل شود، یا تبعیض بشود بالنسبه به صغیرها؟ چون پدر ولی بوده، صحیح است و بالنسبه به کبیرها باطل؟ مستدعی است جواب را مشروحاً بیان فرمائید.

(ج)- در فرض سؤال چنانچه کبیرها سابقه از صلح نداشته اند تا بعد از فوت مصالح صحت (صلح) به نظر حقیر مشکل است، و اما نسبت به صغیرها صحیح است و اما وصیت بعد، اگر صلح اول با خیار فسخ بوده، صحیح است و اگر لازم بوده، وصیت نسبت به موردی که صلح صحیح بوده، صحیح نیست و اگر نزاع موضوعی در بین است، مرافعه لازم دارد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زیدی ملکی را به سه نفر از نواده های خود می بخشد به شرط آن که هر گاه هر یک از این ها قبل از آن که صاحب اولاد شود فوت نمودند، سهم آن راجع به آن دو نفر دیگر بوده باشد؛ آیا این شرط صحیح است یا خیر؟ بر فرض صحت شرط و عدم آن اصل بخشش صحیح است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال صحت شرط معلوم نیست، ولی ظاهراً انتقال صحیح باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حجه الاسلام! بیان فرمائید که ضعیفه اشیاء مهریه خود را منتقل نموده به بعضی از اولادش، و پدر همین اولاد ضعیفه، از حال صغارت اولادش بعضی از اشیاء مهریه را که منتقل بوده فروخته، با این که پدر دارا بوده و ملاحظه صرفه و غبطه صغار خودش را ننموده، آیا ولی صغار ضامن هست یا خیر؟ بینوا حکم الله.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، تصرفات پدر و جد راجع به اموال ضعیفه - ظاهراً - محتاج به صرفه و غبطه نیست، بلی باید ضرر و مفسده نداشته باشد و در بعضی موارد هم ممکن است که پدر صلاح صغیر را بداند که به ضرر، اموال او را

به مصرف برساند که در واقع مصلحت او هست، لهذا عمل پدر محکوم به صحت است تا فساد او معلوم شود.

(س) شخصی دو نفر اولاد ذکور و یک نفر اناث دارد و هستی خود را بالمناصفه به دو نفر ذکور می دهد به صیغه مصالحه، و ضمن المصالحه شرائطی بر آن ها می کند: اولاً مادام عمر، منافع مال خودش باشد عین آن ها را هم به تصرف متصالحین نمی دهد، ثانیاً آن که فلان مبلغ را متصالحین - پس از فوت او - به مصارف مقرره برسانند، ثالثاً آن که تا زنده است، اختیار فسخ مصالحه را داشته باشد، چنان چه بخواهد فسخ کند مختار باشد، رابعاً فلان عین را پس از فوت او به دخترش - که خواهر متصالحین است - مصالحه نمایند و عین آن در ید متصالحین - که اخوان او هستند - باشد، حاصل او را سال به سال به همشیره خود بدهند و چنان چه نقل و انتقال و معامله بکنند، اخوان او مختار بر فسخ باشند و نگذارند، غرض آن شخص دو مطلب است از مصالحه با اخوان او، یکی آن که خواهر آن ها شریک در سهم و خرج مصارف با برادرها نباشد تا بالاخره منجر به نزاع و کدورت نشود، نظر دیگر که خیلی مورد ملاحظه آن شخص بوده این که دختر بیوه و وافوری است، ترسیده که چنان چه من حیث الایرث به او تعلق بگیرد و مختاره باشد، اتلاف کند و تمام کند و بالاخره مستاصل و پریشان گردد و یا حریف ها و رندها او را به طمع شوهری بچاپند و او را بی چاره کنند، چنان چه خود آن شخص می نویسد و تصریح می کند که غرضم این بوده و عین عبارت همین بوده که عرض شده. بفرمائید چنین صلحی که غرض محرز و مصرح است و قصیه افساد به متصالحین نبوده ولو لاسم این

۱- صلح من حیث الارث تعلق به خود آن ها می گرفته، وارث من حیث یحتسب بوده، جای فرض خمس هست یا خیر؟ یا این که یکی از دو نفر متصالحی ظاهراً اهل تحصیل و دارای زن و بچه است، با فرض خمس معاشش ناقص و بسا مختل می شود، چرا که لابد است آن چه مرغوب است، به مصرف برساند و بقیه بدون نتیجه است، مستدعی است جواب مرقوم و به خاتم مبارک مزین فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، صلح مزبور و شروط آن ظاهراً مانعی از صحت ندارد، مگر شرط خيار فسخ که برای برادرها باشد، در صورتیکه خواهر به غیر انتقال بدهد که به نظر حقیر مشکل است و در باب خمس تا مصالح زنده است و خيار فسخ ثابت است، وجوب خمس معلوم نیست و همچنین بعد از ساقط شدن خيار نسبت به آن عینی که شرط شده به خواهر داده شود و نسبت به اعیان دیگر در مقداری که برحسب شرط باید در مصارف مصالح صرف شود و آن مقداری که برای مصالح حقیقه مجانی تمام میشود، خمس تعلق میگیرد، اگر با فواید دیگر زاید از مؤنه سال باشد و اینکه نوشته شده که اگر صلح نمی شد به عنوان ارث مالک می شدند، سبب نمیشود برای عدم تعلق خمس، والله العالم.

(س) چه می فرمائید در این مسائل ثلاثه ذیل، اولاً آن که زید مالی را صلح می نماید در حق عمرو، و خيار فسخ از برای والد خود قرار می دهد، و مصالح که زید باشد فوت می شود. والد زید، خانه را - که از متروکات عمرو است - صلح می نماید در حق عمرو. آیا این صلح والد زید که ذوالخيار است به این واسطه فتح می شود که فسخ فعلی باشد یا خیر؟ ثانیاً زید مالی را صلح

۱- می نماید در حق عمرو به شرائطی من جمله فلان مقدار را به جهت فاتحه خوانی و تعزیه مرسومی - که دویم و سوم بعد از فوت او باشد - قرار می دهد و عمرو تخلف می نماید و فاتحه خوانی از برای زید نمی کند، آیا این مطلب باعث خیار و تخلف شرط می شود یا خیر؟ ثالثاً شخص مالی را صلح می نماید در حق عمرو، خودش از جانب او قبول می نماید و عمرو متصالح اطلاعی از این صلح پیدا نمی کند تا این که فوت می شود، آیا این صلح صحیح است یا این که به مردن عمرو باطل می شود؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ۱- مصالحه ذوالخيار ظهور در فسخ دارد.

۲- خيار تخلف شرط در این صورت به جهت ورثه بعید است.

۳- صلح فضولی دور نیست در این جا به اجازه ورثه صحیح شود، والله العالم.

۲- (س) به شرف عرض حضرت مستطاب آیه الله العظمی می رساند در مصالحه که مبنی بر مذاقه و معاینه است و ممکن است استعمال عوض و معوض یک طرف ندیده، نه به وصف و نه به مشاهده این مصالحه صحیح است یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، صلح مزبور مانعی ندارد خصوصاً در صورتی که استعمال مقداری صعوبت داشته باشد، بلی در صورت اطلاع بر غبن، مغبون اختیار فسخ دارد، اگر اسقاط نکرده باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) زید مالی را صلح می کند به یک نفر ولد صغیر خود، به مال الصلح مبلغ معین موهوبی به شرط آن که اگر آن صغیر هم بعد از او فوت شود، آن مال صرف روضه خوانی سیدالشهداء شود به نظارت عمرو، بعد آن زید فوت می شود و بعد از آن صغیر هم فوت می شود و مادری دارد، آیا آن مال بر حسب

۱- ارث به مادر می رسد یا باید صرف روضه خوانی شود؟ به این معنی که شرط مزبور صحیح است و عمل به آن لازم است یا نه؟ و این شرط را شرعاً شرط گویند؟

(ج)- ظاهراً شرط مزبور صحیح نیست و در مفروض سؤال، اموال صغیر مال وارث است.

۲- (س) در صورتی که صلح شود دین به بعضی آن و سقوط بعضی دیگر که مفید ابراء است، آیا صلح بدون عوض که مفید هبه است مثلاً- آیا در این گونه صلح قبول لازم است یا نه؟ به این معنی که در این گونه موارد نیز صلح از عقود است یا از ایقاعات؟ و در صورت عقد بودنش آیا در قبول لفظ قبلت معتبر است یا اصطلاحت نیز کافی است؟

(ج)- صلح مزبور ظاهراً صحیح است و محتاج به قبول است و از عقود است و لفظ اصطلاحت هم کافی است.

۳- (س) عوام غالباً معنی صلح که تسالم است نمی دانند، و کاله یا اصاله به لفظ صلح می کنند. آیا که آثار صلح جاری است بر آن یا نه؟ معامله صحیح است یا فاسد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، باید بفهمند که معنی صلح، سازش است، ایضاً لازم نیست عامی به نحو تفصیل عنوان معامله را بداند، کفایت میکند ولو به نحو اجمال بداند یا به خصوص عالم به عنوان را وکیل کند در اجراء صیغه صلح مثلاً.

۱- (س) زید قنات طافیه را مالک است، با عمرو مذاکره و قرارداد می کند که سه دانگ آن را به تو مصالحه می کنم به مبلغ دو هزار تومان که این دوهزار تومان را از میانه خرج آبادی آن در شش دانگ بکنیم، بعد از اتمام این مبلغ هر چه خرج بشود، هر کدام سهم خود را بدهند، بعد از این قرارداد، وقت جریان صیغه صلح - به عربی و فارسی - این قرارداد که دو هزار تومان خرج شش دانگ بشود ذکر نمی کنند، فقط سه دانگ آن ملک را زید مصالحه می کند به عمرو، به مبلغ دو هزار تومان، بعد از جریان صیغه متذکر می شود که آن قرارداد در ضمن مصالحه ذکر نشده، بفرماید زید می تواند بگوید که دو هزار تومان مال الصلح را من بابت سهم خود می دهم و عمرو متصالح نیز دو هزار تومان بدهد بابت سهم خودش؟

(ج) - در مفروض سؤال چنانچه از قرائن خارجه معلوم شود که تبانی عقد با این شرط بوده، ظاهراً باید به شرط عمل شود و الا چنانچه صرف قراردادی باشد بوده، و بعد غفلت شده، معلوم نیست که ملزم باشد به شرط عمل نماید، والله العالم.

(س) زید در حیوتش مایملک خود را به عنوان مصالحه منتقل نموده به اولاد خود و در ضمن مصالحه شرط نموده که صد تومان مثلاً ورثه از خودشان به موارد معینه - مثل تجهیز و تکفین و نقل جنازه - صرف نماید، آیا این نحو مصالحه صحیح و این شرط واجب الوفاء است یا نه؟ و بعد البناء صحه علی المصالحه و وجوب الوفاء بالشرط، اگر شخصی تبرعاً از خودش خرج گذاشته، این امور مزبوره را به عمل آورد، آیا عمل متبرع از جانب ورثه محسوب می شود

۱- یا نه؟ و بر فرض ثانی تکلیف ورثه چیست با فرض حصول امور مزبوره از متبرع؟ آیا صد تومان مزبور را به کجا صرف نمایند؟

(ج)- بلی مصالحه صحیح و شرط واجب الوفاء است و متبرعی اگر - به عنوان تبرع از مشروط علیهم - آن امور را به جای آورده است، از آنها محسوب میشود و الّا فلا، و بر این فرض، احوط صرف آن مبلغ است در امور بریّه برای میت به اذن تمام ورثه، اگر آن موارد از اموری باشد که تکرّر در او راه نداشته باشد مانند اموری که مثال زده شده است و اما اگر از اموری باشد که قابل تکرر باشد مثل اطعام مثلاً، همان امور را ثانیاً به جای آورند علی الاحوط، والله العالم.

۲- (س) زید در مرض موتش، مثلاً- کتب علمیه خود را - در نزد عالمی - به مصالحه شرعیّه منتقل نموده است به یک نفر از اولاد خود که کبیر است در حالتی که آن ولد غایب است، بعد از مدتی مدیده که آن ولد حاضر می شود، آیا بعد از علم و اطلاع او به مصالحه مزبوره، اجازه او نافذ و ممضی است یا نه؟ و بر فرض صحه مصالحه مرقومه آیا مال المصالحه را که دو مثقال نبات است مثلاً آن ولد یک جا صرف کند؟

(ج)- نفوذ اجازه بعد از موت اصیل معلوم نیست، هر چند رعایت احتیاط بسیار خوب است و بر فرض احتیاط کردن به عقد جدید، مال المصالحه مال ورثه است و چنانچه آن مصالح له ولد اکبر زید باشد، از جهت حبوه بودن هم مورد احتیاط میشود، چون محتمل است که کتب علمیه پدر هم حبوه باشد، اگرچه احتیاطش واجب نیست، والله العالم.

۱- (س) کلیه مصالحاتی که در حال مرض موت واقع می شود، از ثلث نافذ است یا از اصل مال؟

(ج) - اظهر نفوذ از اصل است، هر چند احتیاط به مصالحه و نحوها بهتر است، والله العالم.

۲- (س) چه می فرمائید در خصوص این مسئله شرعیه که زوجه عمرو ادعاء حقوقی به بکر نماید و بالاخره دعاوی صلح می شود به بکر به مبلغ معینی، و در ضمن توضیح در مصالحه، اسقاط کل دعاوی بکر از زوجه عمرو و خود عمرو به این عبارت که از هر جهت و از هر بابت و به هر اسم و رسم بوده باشد اسقاط می شود و صیغه شرعیه به همین نهج جاری می گردد و بعد از مدتی بکر ادعائی به عمرو می نماید، آیا این کیفیت عبارت اسقاط دعاوی به هر اسم و رسم دعوی بعد مسموع است یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اسقاط دعاوی هر گاه شده باشد، محلّی برای دعوی اشتغال ذمه طرف مقابل نیست، بلی هر گاه دعوی متعلق به عینی از اعیان نماید، ظاهراً منافی نیست با آن اسقاط، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) مخدّره دارائی خود را - از منقول و غیرمنقول از املا-ك و دکاکین و اشیاء به همین عبارت که هر چه صدق مال بر او آید، به موجب مصالحه نامه شرعیه من دون استثناء شیء منها - به والده خود صلح نموده به پنج هزار دینار و پنج سیر نبات، و یک قسمت از دارائی که صلح کردن ملک بوده، قبل از وقوع این صلح در نزد مخدّره مصالحه بیع شرط بوده و لازم شده و ملک حق مخدّره گشته، و بعد این صلح را به والده خود نموده و بعد مصالحه مرحومه

۱- شده، حالیه بعضی احتمال داده اند که این ملک لازم شده چون به خصوصه ذکر نشده، و حال آن که هیچ گونه از دارائی به خصوصه یک یک تعیین مکان و تعیین جنس ننموده است، داخل عین الصلح نیست، استدعا آن که بفرمائید این احتمال مورد دارد و ملک مرقوم مال مصالح لها است یا خارج از عین الصلح است و یا داخل؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال چون محتمل است که دارائی منصـرف باشد از اینگونه ملک، لهذا احتیاط نمایند درخصوص این ملک به مصالحه با سایر ورثه، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) هرگاه مقترض مالی را به قرض بگیرد از مقرض و مقترض شرط زیادی نماید، قبلاً با مقرض بگویند من این مال یا چیز دیگر را به تو مصالحه می نمایم به شرط این که تو به من قرض الحسنه بدهی، آیا این هم داخل در قرض منفعتی است و شرط زیادی از جانب مقترض مثل جانب مقرض می باشد یا خیر؟

(ج)- صحت این قرض به نظر حقیر مشکل است، والله العالم.

۳- (س) کسی که حق الارث او معلوم نیست چه مقدار است، مصالحه کند به زیدی به مبلغی معین، صحیح است یا نه؟ و آن مبلغ مأخوذ از زید چه حکم دارد؟

(ج)- اما در صلح محاباتی اشکال ندارد، بلکه با جهل طرفین هم ضرر ندارد و در صلحی که مبنی بر مذاقه باشد مشکل است مگر آن که از تفحص آن حرج باشد و حکم ارث بر آن جاری است. ظم. طبـاع.

۱- (س) از حجج اسلام استعمال می شود شخصی در حال حیوه کلیه اموال خود را با وراثت ذکور خود - به حسب تفاوت زیاده و نقصان - مصالحه نمود تا مدت بیست سال اختیار فسخ قرارداد بین خود و بین متصلحون خود، متصلح و متصلحون صاحب زیاده قبل از انقضاء اجل فسخ نکردند، صاحبان نقیصه فسخ کردند، آیا به فسخ ایشان اساس صلح باطل می شود و همه در قسمت مساوی هستند یا بالنسبه به ایشان باطل می شود؟ (مسئله ثانیه) مصالح مرقوم در ضمن عقد معین کرد که متصلحون مال الصلح را بدهند به اناثیه، آیا به سبب نرسیدن مال الصلح به اناثیه، صلح باطل است یا اناثیه مستحق مال المصالحه هستند؟ (مسئله ثالثه) زید مصالح قبل از گذشتن بیست سال اگر فوت کند، آن اختیار راجع می شود به متصلحون؟ متصلحون صاحب نقیصه فسخ کردند، آیا به فسخ ایشان صلح باطل است یا صلح راجع صلح ایشان باطل می شود؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال خیار فسخ قرار دادن سه فرض ممکن است؛ یکی آنکه مجموع یک خیار داشته باشند که تا همگی فسخ نکنند مؤثر نباشد، فرض دیگر آن که هر یک خیار داشته باشند، به این معنی که هر کدام فسخ کنند مؤثر در تمام باشد، فرض دیگر آنکه هر کدام خیار نسبت به سهم خودشان داشته باشند و چنانچه معلوم نباشد که به چه نوع خیار قرار دادند، معلوم نیست فسخ بعضی مؤثر باشد حتی در سهم خودشان، بلکه محکوم به ملکیت است تا آنکه فسخ از همگی شود تا مؤثر باشد. در فرض سؤال ثانی، اناثیه مستحق مال المصالحه هستند و در صورت امتناع، ظاهراً حاکم اجبار کند آنها را در دادن

مال المصالحة و صلح باطل نمیشود. و در فرض ثالث، خیار زید مصالح قبل از انقضاء بیست سال در صورت فوت منتقل میشود به تمام ورثه از اناث و ذکور، و آنهم در صورت فسخ بعضی معلوم نیست مؤثر باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی تمام مایملک خود را به دیگری صلح کرده، متصالح ملتزم شده در ظرف چهار سال قرض مصالح را - هر سالی یک ربع - بدهد، مصالح فوت شده، طلب کار می خواهد اول سال یک ربع از طلبش را بگیرد، متصالح می خواهد آخر سال بدهد، تکلیف چه چیز است؟

(ج) - ظاهراً متصالح ملتزم است به اداء به همان زمانی که با مصالح قرارداد داده است و طلب کارها نمیتوانند قبل از موعد از متصالح مطالبه نمایند.

۲- (س) حجه الاسلام! ضعیفه تمام ما یملک خود را مصالحه نموده است در حق همشیره خود و در ضمن شرط نموده است که دوازده شعیر از فلاں کاروان - سرا - که داخل در مصالح عنها می باشد - وقف تعزیه داری حضرت سید الشهداء D نماید؛ حالیه ضعیفه مصالحه و متصالحه هر دو فوت شده اند و معلوم نیست که این ملک وقف شده باشد، و ورثه متصالحه در او تصرف مالکانه می نمایند و اراده فروش آن ملک را دارند، آیا می توانند بفروشند یا خیر نمی توانند و او را وقف نمایند و اجراء صیغه وقف بشود؟

(ج) - ورثه متصالحه و مصالحه در صورتیکه متحد باشند و مستمسک شرعی داشته باشند ولو به اینکه خیار تخلف شرط از برای ما بوده و فسخ کرده ایم، معلوم نیست بشود آنها را اجبار کرد به وقف کردن، بلی در صورتی که

مستمسک شرعی نداشته باشند و فسخ هم نکرده باشند، علی الظاهر حاکم یا مأذون از قبل حاکم بتواند اجبار کند آنها را به وقف کردن آن محل، والله العالم.

۱- (س) به شرف عرض حضرت آیه الله می رساند زید تمام مایملک و دارائی خود را - از نقد و جنس و عین و دین و منقول و غیر منقول - به مصالحه محاباتیّه منتقل می نماید به عمرو، ضمناً شرط می کند ثبوت خیار فسخ مستمر برای خودش مادام الحیوه، آیا این شرط خیار فسخ مادام الحیوه صحیح است و ضروری به مصالحه ندارد یا نه؟ و بر فرض صحت آیا این خیار بعد از فوت زید به ورثه او می رسد یا به موت خیار او تمام شد و دیگر خیار باقی نیست که به ورثه برسد؟

(ج) - ظاهراً شرط خیار مادام الحیوه اشکالی ندارد و به ارث هم نمیرسد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می فرمائید درخصوص این مسئله که شخصی تمام دارائی خود را صلح نموده در حق ولد خودش و شرط نمود که تمام منافع و تصرفات در اموال - درحال حیات مصالح - با خودش باشد و بعد از فوت مصالح، متصالح تصرفات مالکانه در اموال بکنند، آیا چنین صلحی صحیح است؟ و چون متصالح در زمان حیات مصالح تصرف در اموال نموده، آیا موجب بطلان این مصالحه می باشد یا خیر؟

(ج) بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سؤال ظاهراً از اینگونه شروط در این موارد منافع است از اصل مصالحه، و ظاهراً صلح صحیح است و عدم تصرف مصالح له موجب بطلان مصالحه نیست، والله العالم.

۱- (س) حجه الاسلام! ملجاء الاناما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زید ادعائی از عمرو داشته و عمرو خود را در واقع مدیون این ادعا نمی دانسته، لکن به ملاحظه محذورات عدلیه ناچار دعوای مذکور را به مصالحه ختم نموده به مبلغی، بفرمائید آیا این مصالحه اشتغال ذمه برای عمرو می آورد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، احوط آن است که مال المصالحه را در ظاهر بدهد، اگرچه علم داشته باشد به مدیون نبودن خود، و لکن بر گیرنده حرام است گرفتن، با علم به مدیون نبودن طرف، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) ملاذ الاناما! حجه الاسلام! زیدی دارائی خود را هبه نموده به عمرو به صد دینار و اختیار فسخ تا زمان حیات با خود گذارد، پس از مدتی - به اطلاع ریش سفیدان و کدخدایان - ملک و باغ خود را فروخته و خرج نموده و مرحوم شد و با اطلاع کدخدایان و ریش سفیدان هم فسخ نموده، فقط ملک و باغ را فروخته. آیا به محض فروختن باغ و ملک فسخ می شود یا خیر؟ و بر فرض آن که فسخ نشود، آن ملک و باغ که در زمان حیات فروخته است، صحیح است یا خیر؟ و آیا عیال زید در عده وفات جیره و نفقه دارد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً مقصود صلح با شرط خیار است در این فرض هرگاه در فسخ شرط نکرده که در حضور شخص خاص باشد و محتمل باشد که فسخ کرده باشد و بعد فروخته باشد، فروشش محمول بر صحت است چنانچه اگر شرط شده باشد که در نزد شخص خاص باشد و محتمل باشد که در نزد او فسخ نموده باشد، باز هم محمول بر صحت است. حاصل آن که در

صورتی که محتمل باشد که فسخ کرده باشد به وجه صحیح و دلیل شرعی برخلافش نباشد، حکم میشود به صحت، و اگر مراد هبه به شرط خیار است چنانچه در عبارت سؤال است، در صحت شرط خیار در عقد هبه اشکال است و اما مسئله نفقه زوجه در عده وفات: پس هرگاه حامله نباشد، بیاشکال حقی ندارد و اگر حامله باشد، در آن اشکال است، لکن در اینکه حقی نسبت به غیر سهم آن حمل ندارد، اشکالی نیست؛ اشکال نسبت به سهم آن بچه است که حق دارد از او بردارد یا نه و احوط ترک است خصوصاً اگر محتاجه نباشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی تمام ما یملک و دارائی خود را مصالحه می نماید به دو نفر و ضمن المصالحه شرائط و قراردادی چند می نماید که متصالحان بعد از فوت او به آن شرائط و قرارداد عمل نمایند. بعد از فوت مصالح یکی از متصالحان تصرف در ما صولح و به شرائط ضمن المصالحه عمل می نماید و یکی دیگر نه تصرف در ماصولح و نه به شرائط ضمن المصالحه عمل می نماید. بیان فرمائید نسبت به آن یکی که نه تصرف در ماصولح می نماید و نه برای به جا آوردن اعمال ضمن المصالحه حاضر است و مسامحه و استنکاف می نماید، تکلیف چیست؟

(ج)- در مفروض سؤال اگر آن شخص در زمان حیوه مصالح قبول صلح را نموده باشد، باید عمل نماید و با مسامحه، حاکم او را اجبار مینماید به عمل، و اگر در زمان حیوه مصالح مطلع نشده باشند، فضوله قبول واقع شده، صحت اصل صلح به نظر حقیر مشکل است، حتی نسبت به شخصی که قبول نموده بعد از فوت و اقدام دارد به شرائط عمل نماید و چنانچه در زمان حیوه یکی قبول نموده و یکی قبول نکرده باشد، ممکن است که مصالحه نسبت به شخصی که قبول کرده

صحیح باشد ولی محل تأمل است، احتیاط نمایند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی با داشتن یک نفر صغیره - هشت ساعت قبل از فوت، با شعور صحیح - در حضور جمعی از علماء و مسلمین مصالحه می نماید ما یملک خود را هر چه و هر قدر که مالک و متصرف بوده، حتی الوتد فی الجدار به دو نفر، یکی برادر ابی خود و دیگری پسر دائی خود، به مال المصالحه معینه و صیغه شرعیّه بینهم جاری و اخذ مال المصالحه به عمل آمده و متصالحان مزبور قبول صلح را از مصالح مزبور می نمایند به شروطی چند؛ اولاً ثلث از ماصولح را به مصارف معینه مشروعه مقرر در صلح نامه صرف نمایند ثانیاً دو ثلث دیگر از ماصولح را - از زمان فوت مصالح تا هیجده سال به بعد - مخارج صغیره او را متصالحان بدهند و پس از انقضاء هیجده سال ورثه صغیره به او مصالحه نمایند و با فوت صغیره، متصالح در ظرف هیجده سال یعنی تا انقضاء مدت مزبور متصالحان مذکور دو ثلث مزبور را - کیف ما شاء مالکانه - تصرف نمایند، مستدعی است رأی مبارک را مرقوم و مزین فرمائید، امرکم مطاع.

(ج) - در مفروض سؤال که مشاعر مصالح صحیح بوده و قبول هم در زمان حیوه او واقع شده، ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) زیدی در ضمن ورقه وصیت نامچه خود، اموال معینی را مجاناً به عمروی مصالحه نمود، در صورتی که عمرو مزبور غایب و به کلی بی اطلاع به مصالحه مزبور بود، زید مزبور وصیت نامچه را که صلح به عمرو در ضمن آن بود، به کسی ارائه نکرد و عمرو هم فوت کرد، اموال معین هم - از اول تا آخر

۱- در تصرف زید بوده و استیفاء منافع می کرده، بعد از چند سال دیگر و بعد از فوت عمرو که مدتی بر آن گذشته، زید مزبور عین اموال معینه فوق را به دیگری مصالحه محاباتی نمود، در این صورت آیا صلح اولیه که زید مزبور به عمرو کرده بوده و عمرو هم حاضر نبوده که قبول صلح کند و فوت کرده، صحت و شرعیت داشته و یا شرعاً محتاج به قبولی عمرو بوده صحت آن؟ و صلح ثانی که به دیگری زید نموده است، بعد از فوت عمرو و چند سال دیگر، صحیح است یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال صحت صلح اول که عمرو قبولی او را ننموده، به نظر حقیر معلوم نیست لهذا ظاهراً صحت صلح ثانی مانعی ندارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زیدی ملکی را به سه نفر از نوادهای خود می بخشد به شرط آن که هر گاه هر یک از آن ها - قبل از آن که صاحب اولاد بشود - فوت نمودند، سهم آن راجع به آن دو نفر دیگر بوده باشد، آیا این شرط صحیح است یا خیر؟ بر فرض صحت شرط و عدم آن، اصل بخشش صحیح است یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال صحت شرط معلوم نیست، ولی ظاهراً انتقال صحیح باشد، والله العالم.

(س) زید قنات و مزرعه را اجاره کرده، چون سابقاً آن قنات که دائر بود، هشتاد خروار دیوانی بذر را می پرورانده، به همین تصور زید اجاره کرده و زمان اجاره آب کسر کرده، به طوری که عشر زمان سابق نمی شود به آن آب زراعت کرد، آیا برای زید مستأجر خیار فسخ ثابت است یا خیر؟ در صورت

۱- خیار، اگر به همین نحو زمان اجاره را تصرف کرده باشد، بین سال سیم عالم به خیار فسخ خود شود و فسخ کند، در هر سه سال موجر مستحق اجرت المثل می باشد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال که مقداری از زمین به واسطه کمی آب از قابلیت زراعت افتاده باشد، به نظر احقر، اجاره نسبت به آن مقدار باطل است و بر فرض که بطلان گفتیم، سؤال ثانی محل ندارد، ولی هرگاه نزاع موضوعی باشد، محتاج به مرافعه است، والله العالم.

۲- (س) زیدی یک دست عمارت به عمرو می دهد اجاره و بعد عمرو همان عمارت را به دیگری می دهد اجاره، تمام عمارت بی عیب، بعد بکر در یک اطاق از عمارت هیزم زیادی می ریزد و در همان خانه آتش می نماید، بعد آن آتش سوخته سرایت به هیزم می نماید و هیزم ها آتش می گیرد، سقف و در، تمام می سوزد؛ آیا شرعاً این خسارت به عهده زید است یا عمرو است یا بکر؟ آن چه را حکم الله است مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض مجاز بودن عمرو در اجاره به غیر و صحت اجاره - چنانچه بر حسب متعارف تعدی و تفریط از قبل بکر واقع نشده باشد - معلوم نیست هیچ کدام ضامن باشند، و با تعدی، بکر ضامن است و زید میتواند رجوع به او نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حجه الاسلام! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، زیدی یک سهم ملک آب خاک در سنبه اجاره نموده به مبلغ معین و یک سال تمام زراعت شتوی و صیفی بنماید. در بهار همان سال سیل آمده، قنات را به کلی خراب

۱- نموده، تقریباً چهل روز آب در قنات خوابید، مستأجر مقداری خسارت زراعت دارد از حیث شتوی و صیفی، آیا مستأجر حق خسارت از موجر دارد یا خیر؟ و قیمت آب را از موجر می توانند اخذ نماید یا خیر؟

(ج)- بسم الله تعالی، حق قیمت آب را ندارد و لکن مجرای آب داخل در اجاره بوده، چنانچه ظاهر فرض سؤال است؛ در مقداری معتدبه از زمان اجاره مجری عرفاً از فائده افتاده، ظاهراً اجاره نسبت به آن باطل است و به نسبت آن از مال الاجاء برمیگردد. نسبت به غیر آن هم خیار تبعض صفقه میآید، و همچنین است هرگاه قدری از ملک در مقداری از زمان اجاره به واسطه بیآبی یا نحو آن، از فائده بیفتد، والله العالم.

۲- (س) عمرو و بکر به ملکی شریک هستند، زید ملک مزبور را از مشارالیهما به موجب قانون شرع به مدت پنج سال - به شرط عدم خیار فسخ الطرفین - اجاره نمود، در سال سیم از مدت اجاره زید سهم عمرو را ابتیاع نمود، یا این که با عمرو حصه خود او را بارضایت خود فسخ نمود، آیا فسخ عمرو با ابتیاع سهم از عمرو؛ به اجاره نصف دیگر بین زید و بکر شرعاً فسخ می رساند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، بیع ملک مستأجره اجاره سابقه را ضرر نمیرساند و همچنین فسخ زید با عمرو در نصف ملک مستأجره ضرر به نصف دیگر نمیرساند، در صورتیکه اجاره به دو عقد باشد و اگر هم به یک عقد بوده، بعید نیست که فسخ احدهما مؤثر باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید از عمرو ملکی را اجاره نموده به مدت پنج سال، و اجاره نامه و شرط نامه - با خط و مهر عالمی - نوشته شده و به طور امانت در نزد خود عالم مزبور مانده و به واسطه وفات عالم مزبور اجاره نامه و شرط نامه مزبوره مفقود شده، در صورتی که یکی دو سال است زید به ملک مزبور دخالت کرده و وجه اجاره داده، و بعد از علم بر فقدان اجاره نامه و شرط نامه خواستند برای بقیه سنوات مدت اجاره مزبوره سندی در میان خود بگذارند، طرفین اجاره نامه و شرط نامه با خط و مهر خودشان - بدون حضور عالم شرع و جریان صیغه شرعی - نوشته به یکدیگر دادند و در ضمن قید نمودند که این اجاره نامه و شرط نامه به باقی سنوات اجاره همان ملک است که با خط و مهر عالم متوفی اجاره نامه و شرط نامه نوشته شده بود و در آخره همین اجاره نامه و شرط نامه که خودشان نوشته اند، توضیح داده اند که تا آخر مدت حق فسخ نداریم، آیا زید می تواند به موجب این نوشته، قبل از انقضاء مدت، اجاره را شرعاً فسخ نماید یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال که عقد دوم صورت محض و انشاء نداشته، مناط عقد اول است و بنابراین چنانچه حق خیار در عقد اول مشکوک باشد و معلوم نباشد، فسخ موثر نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) ملکی را که مال الاجاره او در هر سالی چهارصد تومان بوده است، زید می دهد اجاره، بعد معلوم می شود که غبن فاحش داشته، سه برابر یا دو برابر، آیا در اجاره و صلح منافع خیار غبن جاری است یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهر این است که در اجاره و صلح منافع هم خیار غین جاری است، والله العالم.

۱- (س) بسم الله الرحمن الرحيم، چه می فرمائید در مسئله که شخصی کارکن حتی الامکان حلال خوار باشد، شخصی مجبورش نماید به کار کردن خود در وقت اجرت گرفتن نمی بیند، اما می داند که این خون جگر مردمان است به من می دهد، اما علاج نیست، مجبور شده بر فرض قادر نشدن، اگر تصرفی در مبلغ مزبور کرده باشد و با آن تصرف نماز کرده باشد، مثل دادن به لباس، و آیا می تواند تدریجاً از ممّر حلال کسب کرده و در محلی که فرمایش آیه الله باشد ذمه اش را بری نماید؟ و بر فرض استطاعت، تکلیفش را معین فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مسئله اجرت، اگر یقین نکند که مال حرام است، صرفش در لباس و نحوه جایز است، و اگر یقین باشد که حرام است، ولو به نحو اجمال نگیرد، و اگر گرفته و صاحبش معلوم است، ولو بین چند نفر اشخاص محصوره به صاحبش ردّ یا او را راضی کند، و اگر صاحب معلوم نیست، به نحو مزبور هم به عنوان مظالم عباد آن را از طرف مالک صدقه بدهد، و اگر صرف در لباس کرده و با آن نماز خوانده، باید احتیاطاً نماز را دوباره بخواند اگر قبلاً میدانسته که حرام است، به هر حال در صورت علم به حرمت، تـ صرف جائز نیست و در صورت جهل هم باید به ترتیب فوق رفتار کند و اگر قدرت نداشته باشد، تدریجاً بدهد یا با فقیری دستگردان کند، اگر صاحبش معلوم نباشد، به نحوی که گذشت.

۱- (س) زیدی شانزده قطعه ملک معین، در ظرف مدت پنج سال به عمروی اجاره داده است به مال الاجاره معینی، و در ضمن العقد هم تعیین مقدار املاک مرقومه هم نموده، تقریباً سی و چهار جریب، حال بعد از انقضاء مدت اجاره املاک مرقومه مساحت شده و مقدار آن بیست و چهار جریب است و ده جریب از مقدار تعیینی تقریب املاک مرقومه نقص است، آیا به این مقدار نقص، موجر مال الاجاره مقدار کم شده را ذی حق است یا نه؟

(ج)- به حسب سؤال اجاره بر املاک معینه به عنوان مشاهده واقع شده است و مستأجر حق ندارد، مگر به عنوان دیگر از قبیل غبن و غیره، والله العالم.

۲- (س) در منازل راه ها که عمه سلطنت تردد می کنند، از طرف حکومت در هر منزلی اشخاص متعدّدین را جبر می کنند که اسب سواری و حمل بار ایشان مهیا کنند، گاهی آن اشخاص مجبورین استیجار می کنند از جهت رفع ظلم از ایشان، پس مردمان دیگر که مجبور نیستند اسب به کرایه می دهد یا خودش اجیر می شود و بار برمی دارد و کرایه و اجرت از مجبور می گیرد، جائز است یا نه؟ گاهی زیاده از متعارف هم به دیگران آن مجبور ناچار شده می دهد، حکم شرع آنور بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در صورتی که عین حمل بار اعانت بر اثم نباشد، مجبور بودن موجر و اضطرار او به استیجار، موجب بطلان اجاره دیگران نمیشود، و در صورت راضی شدن موجر ولو از روی الجاء، اخذ کرایه زائد بر متعارف مانعی ندارد.

۱- (س) شخص به رضای خود اسب به کافر برای سواری داده و بار ایشان برده، اجاره گرفتن یا بار سبک برده، اجرت گرفتن جائز است یا نه؟

(ج) - در مفروض سؤال اخذ اجرت مانعی ندارد، والله العالم.

۲- (س) کسی منافع ملک خود را در ظرف دو سنه اجاره داد، بعد از مدتی که مستأجر تصرفات در امر زراعت آن نمود، نظر به کم شدن آب به قدر ثلث اظهار فسخ نموده، در سال دویم موجر - از جهت عجز از معارضه و استرداد مال الاجاره و نداشتن قدرت اعاشه - ملک مزبور را به دیگری اجاره داد، آیا این اجاره ثانویه به منزله قبول فسخ است یا خیر؟ آن چه حکم شرع مطاع است مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اجاره ثانیه از موجر کاشف از قبول فسخ اجاره اول است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) برای روضه خوان مطالبه وجه روضه جایز است یا نه؟ در صورت جواز، می تواند با صاحب مجلس قرار دهد که من فلان مقدار می گیرم یا نه؟ و لو زیادت از وجه معمولی محل باشد و فرقی است در روضه وقفی و غیر آن؟

(ج) - چنانچه روضه خوان دروغ نخواند و با وعده باشد و به قصد تبرع نخواند، مطالبه وجه میتواند بنماید و قرار دادن با صاحب مجلس هر نحو باشد که طرفین راضی شوند مانعی ندارد، بلی در وقفی متولی بر خلاف صرفه وقف نمیتواند قرار بدهد و بر روضه خوان هم جایز نیست گرفتن هر چند متولی راضی شود.

۱- (س) در منازل بدون تعیین مدت با کرایه معلومه و یا کرایه هم معلوم نباشد، تصرف و عبادت چه طور است؟

(ج) - محل اشکال است، مگر علم به رضایت مطلقه باشد.

۲- (س) زیدی منزلی به عمر و فروخته و عمر و مدت یک سال در منزل بوده و بعد به سبب یکی از موجبات شرعی، فسخ نموده و منزل را به بایع رد کرده و الآن بایع ادعای اجرت المثل سکنی یک ساله را می کند، آیا فسخ من اصله است؟ و حق دارد یا ندارد؟ و آیا در این جهت فرق بین فسخ و اقاله هست یا نیست؟

(ج) - در مفروض سؤال ظاهراً مستحق اجرت المثل نیست و فرق هم بین فسخ و اقاله نیست.

۳- (س) روضه خوان و واعظ بر ذکر مصائب و ذکر مسائل دینی و احکام شرعی اجرت گرفتن ایشان - کما این که معمول است - حلال است یا نه؟

(ج) - در مقابل ذکر احکام واجبه اجرت قرار ندهند و در غیر واجبه حلال است هر چند در آنها هم احتیاط خوب است، والله العالم.

۴- (س) زیدی کنار زمین را داده به مزارعه به عمر و غرس اشجار نماید و بقیه زمین را داده به شخص دیگر اجاره، و این اشجار نمو نموده و سایه او مانع از مقداری از انتفاع این زمین شده، بفرمائید مستأجر کنار زمین حق انتفاع ابقاء اشجار مزبوره را دارد یا خیر؟

ص: ۳۵۲

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اگر مراد از مزارعه این است زمین را داده است به عمرو که عمرو درخت بنشانند و درخت مشترک بین عمرو و صاحب زمین باشد، این معامله باطل است و حقی بر زمین پیدا نمیکنند، هم مالک زمین حق دارد که عمرو را امر کند که درخت را بکند و هم آن مستأجر میتواند منع کند از رفتن شاخه، و اگر به نحو صحیحی عمرو ذی حق شده باشد که اشجار در این زمین نماید، اگرچه به اذن علاحدّه مالک زمین در فرض اول هم باشد، پس اگر اجازه قبل از این ذی حق شدن باشد، مستأجر حق منع دارد و اگر بعد باشد و مستأجر عالم به این حق هم باشد، هیچ حقی ندارد مستأجر، و اگر عالم نبوده، حق فسخ اجاره خود را دارد بعد از علم، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید ملکی را اجاره نموده که آفت ارضی و سماوی به عهده زید باشد، ولی از مأخذ اجاره سابق، بیست خروار علاوه نموده به این شرط که یک صد و پنجاه تومان خرج قنات نماید که آب زیاد شود و بدین جهت اجاره اش را زیاد نموده اند، پس از تنقیه قنات به علاوه از وجه مذکور، آب اولیه اش هم خشک شده که به کلی محصولات آنجا خشک شده، به طوری که آب برای خوردن بیش نیست چه رسد به این که کشت و زرع نمایند و برای خشک شدن قنات بیست و دو خروار از اجاره کسر آمده، آیا صاحب ملک حق تمام مال الاجاره را دارد که مطالبه نماید یا خیر؟ یا این که به واسطه قحط آب باید کسر مستأجر بگذارند؟ ملک مزبور سه سال به سه سال اختیار فسخ با طرفین می باشد، آیا به واسطه نبودن آب، مستأجر می تواند فسخ نماید یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه از جهت خشک شدن قنات، تمام ملک مستأجره یا بعض آن بالمره از فائده بیفتد، ظاهر این است که نسبت به آنچه از فائده افتاده است، اجاره باطل میشود و اگر چنین نشود، بلکه فائده کم شود، ظاهراً مستأجر حق کسب ندارد و حق فسخ هم ندارد، بلی در فرض اول که همه یا بعضی از آن از فائده افتاده باشد، نسبت به مابقی هم خیار فسخ دارد مستأجر، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) حجه الاسلام! مالک املاک مزارع برنج را اجاره داد به رعیت در ظرف ده سال، حین اجاره مقداری - از بابت بود و نبود و تخفیف را - درباره رعیت منظور داشته، لکن به طور اجاره نامچه معمولی که در حین اجاره رسم است، به رعیت از بابت بود و نبود مقداری ملاحظه می نمایند و امید این نبود که زراعت به کلی خواهد سوخت، و در بین اجاره ده سال به خلاف متعارف به آفت سماوی و قتل آب و نیامدن باران - تمام زراعت به کلی سوخت، به نحوی که موضوع منتفی شد، آیا در این صورت مفروضه مالک مستحق مال الاجاره است یا خیر؟ و آیا از برای مستأجر خیار فسخ ثابت است یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه تلف از جهت آفت سماوی باشد، مستأجر حقی ندارد، مگر شرط بر موجد شده باشد، و اما اگر از جهت نبودن آب و باران باشد به نحوی که در سالی هیچ عائد نشود، ظاهر این است که اجاره نسبت به آن سال باشد و نسبت به ما بعد ظاهراً مستأجر خیار فسخ دارد، والله العالم.

(س) دلالاً در میان صحن کاروانس - را دلالی می کند، مالک کاروانسرا با مستأجر کاروانسرا می تواند منع بکند یا خیر؟
و اگر مالک یا

۱- مستأجر در مدت سال قراری بگذارد که دلال بدهد، آیا جایز است یا خیر؟ چون دلال دکان مخصوصی اجاره نکرده، در میان حصار دلالی می کند و کذا بار نمک و غیره وارد حصار کاروانسرا می کند و به مصرف فروش می رساند، مالک یا مستأجر کاروانسرا می تواند منع کند یا قرار بگذارد چیزی بگیرد یا خیر؟

(ج)- محتمل است که دلال از عمال کسبه و مستأجرین محسوب شود، لهذا بعید است که مالک بتواند مانع شود و از آمدن دلال در کاروانسرا، همچنین است آنچه دخل داشته باشد در انتفاع کسب مستأجر، مگر آنکه مالک شرط نماید در زمان صیغه با مستأجر، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخصی دو تومان مثلاً وجه می دهد به زیدی که بیست شبانه روز نماز بخوان جهت مادر من، بدون عنوان صیغه و اجاره، آیا اگر مطابق تکلیف خود بخواند صحیح است و بریء الذمه می شود یا خیر؟ و مثلاً اگر گمان تأدیه از قرائت خود نداشته باشد، عملش صحیح است با جهل شخص متعاطی یا خیر؟ و باید وجه را مسترد دارد و نسبت به ختم قرآن هم مرقوم فرمائید.

(ج)- صیغه لازم نیست، لکن در باب قرائت باید به اهل خبره رجوع کند، هرگاه محکوم به صحت شد، صحیح است و الا باید پولش را بدهد، و همچنین در باب ختم قرآن.

۳- (س) اجیر در اثناء عمل معین یا در وقت معین به عمل بعد از اقدام به عمل، دست از عمل کشیده تمام نکرد، اجره المثل جزء عمل که کرده می رسد یا نه؟

(ج)- در جزء عمل اجره المسمی را بالنسبه مستحق است، مگر آنکه به مجوزی مستأجر فسخ کند که در این صورت بالنسبه به مقداری که عمل کرده، مستحق أجره المثل است اجیر، والله العالم.

۱- (س) اجیر هر گاه حاضر شد به جهت عمل، ولی مستأجر استیفاء منفعت نکرد، حق اجرت دارد یا خیر؟

(ج)- ظاهراً مستحق اجرت است.

۲- (س) ملک اجاره که تمام محصول آن را ملخ خورده؛ بلکه آن آفت در آن محل عام است، آیا موجر حق دارد تمام مال الاجاره را از مستأجر بگیرد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سؤال موجر حق مطالبه مال الاجاره را دارد.

۳- (س) زیدی ملکی را به عمرو اجاره می دهد، در مدت معین، به مال الاجاره معین، که در ظرف مدت اقساط تسلیم زید موجر نماید و چنان چه تأخیر و تعلل در هر یک از اقساط نماید، موجب خیار فسخ در آن سنه بوده باشد، در همان سال اول تعلل واقع و موجر اجاره را فسخ نموده است، مستدعی است بیان فرمائید که فسخ خصوص سنه ی اولی می شود یا کلیه عقد اجاره فسخ و باطل می شود؟

(ج)- بر حسب آن چه از صورت اجاره نامه ملاحظه شد، این است که تعلل در هر قسط موجب خیار فسخ در آن سنه است، اگر مراد این است که خیار فسخ نسبت به همان سنه از برای موجر باشد، و باقی را به همان اجاره اولی باقی گذارد، این نحو از اشتراط - به نظر احقر - مشکل است و اگر مراد این است که آن سنه

ظرف خیار او باشد، عیب ندارد و بنابراین هرگاه در سنه تعلل فسخ کرد، اصل اجاره نسبت به مجموع منفسخ میشود.

۱- (س) بیان فرمائید در این مسئله شرعیه: زیدی ملکی را اجاره داده به عمر و تقریباً هفت ساله، و شرط نموده چنان چه در رأس هر سال وجه اجاره از طرف عمر و نرسید، زید مختار بر فسخ اجاره بوده باشد، بعد العقد و قبل القبض غاصبی عین موجه را غضب نموده، زید در این صورت حق اجاره دارد یا خیر؟ علاوه حق خیار فسخ دارد، چون حق مال الاجاره دارد؟ مستدعی است جواب مرقوم فرمائید.

(ج)- در فرض سؤال که غضب بعدالعقد و قبل از قبض مستأجر بوده؛ ظاهراً خیار فسخ برای مستأجر میباشد و چنانچه فسخ نکرد و در ادای وجه اجاره در موعد تخلف کرد، برحسب شرط خیار فسخ برای موجر میباشد، والله العالم.

ص: ۳۵۷

۱- (س) زید عمروی را وکالت می دهد که زوجه اش را مطلقه نماید به سه طلاق، و زید ابداً نمی داند که لازمه سه طلاق دو دفعه رجوع هم هست، و عمرو وکیل زوجه اش را سه طلاق می دهد و خود وکیل هم دو دفعه رجوع می کند، با وجود آن که وکالت در رجوع به خصوصه ندارد و زید هم حضور نداشته که رجوع کند، آیا وکالت در سه طلاق در این صورت مستلزم وکالت در رجوع هست یا خیر؟ و زوجه ی مطلقه در این صورت بر زوج حرام است، حتی تنکح زوجاً غیره یا خیر؟ و وکیل هم چنان چه مقلد شخصی بوده که چنین زوجه را سه طلاق می داند، آیا در حق موکل ممضی است یا خیر؟

(ج)- ظاهراً وکالت در سه طلاق مستلزم وکالت در رجوع هم هست و حرام است به زوج بيمحلل، و تقلید وکیل هم ربطی به موکل ندارد، موکل خود باید به تکلیف عمل نماید، والله العالم.

(س) شخصی زنی را یک ساعت یا یک روز منقطعه کرد، پس از مدّت بی فاصله باز همان زن را یک ماهه منقطعه کرد، مدت تمام شد، پس از چند ماه

۱- آن زن اولادی فارغ شد، مرد اولاً به واسطه کمی مدت وضع حمل؛ ثانیاً به واسطه قرائن و شواهدی که در دست داشت؛ ثالثاً به واسطه عدم پاکدامنی آن زن، اولاد را از خودش نفی کرد، با این ترتیب که زن عقدی نبوده و منقطعه بوده، و حین وضع بلکه چند ماه قبل از وضع حمل؛ در فراش زید نبوده، آیا صرف نفی در این اولاد کافی است یا ترفع شرعی لازم دارد؟

(ج)- هرگاه - ما بین خود و خدای خود - احتمال بدهد که ولد از او باشد، جایز نیست نفی آن با فرض فراش و دخول، هر چند متهمه باشد، ولی در ظاهر شرع هرگاه نفی کند، از روی جزم منتفی میشود و مثل زوجه دائمه محتاج به لعان نیست، والله العالم.

۲- (س) وطی در دبر زن عقدی و متعه چه حائض و نفساء باشند و چه نباشند، چه راضی باشند چه مجبور، چه صورت دارد؟ تمام صور مفروضه جایز است یا بعض آن‌ها؟ بیان فرمائید.

(ج)- در تمام صور بسیار کار قبیح است و بالخصوص در حال حیض.

۳- (س) اگر زوج در عقد شرط عزل ننماید، آیا می تواند که عزل کند یا خیر؟

(ج)- با رضایت زوجه بیاشکال است، ولی با عدم رضایت یا عدم اشتراط، اگر چه جواز خالی از وجه نیست، لکن مراعات احتیاط اولی است و ترک نشود.

(س) در واطی و موطوء که خواهر و مادرشان حرام است، آیا خواهر ابوینی حرام است یا امی فقط و یا ابی فقط؟ بر فرض حرمت مذکور؛ دختران

۱- خواهر و ان نزل هم حرام است یا خیر؟ و چه قدر از وطی حرمت حاصل می کند؟ در صورت حرمت اگر موطوء خواهر واطی را بگیرد و واطی توبه کرده باشد و یا به عکس، و به واسطه بی آبرو نشدن واطی خود واطی نهی از منکر کرده باشد به موطوء، و موطوء گوش نکرده، خواهر واطی را گرفته باشد، آیا بعد از توبه باز شخص واطی مؤاخذه دنیوی و اخروی دارد یا خیر؟ جواب را مرقوم فرمائید.

(ج)- مادر موطوء - و ان علت و دختر او و ان نزلت- بر واطی حرام است و خواهر او بر واطی حرام است، و فرق بین ابوی و ابی فقط و امی فقط نیست، و دختر خواهر موطوء بر واطی حرام نیست و بر موطوء گرفتن مادر و خواهر و دختر واطی حرام نیست، و حرمت حاصل میشود بایقاب بعض حشفه.

۲- (س) معنی فارسی انکحت المرئیه المعلومه الرّجل المعلوم علی الصّیّد اداق المعلوم را مرقوم فرمائید و مقصود در معنی علی است که به معنی مقابله است یا غیر؟ و یا آن که مافی الواقع هر طور است؟ و بعد از ترقیم معنی تحت لفظی آن حاصل معنی را و نتیجه که از ایجاد این کلام حاصل می شود، چه چیز است؟ مرقوم فرمائید.

(ج)- یعنی به زنیّت دادم این مرئیه معینه را از برای این مرد معین بر صدق معلوم، و اصل زنیّت و زوجیّت یک مفهوم واضحی است، حتی در نزد غیر متشرّعه، منتهی شارع مقدّس به جهت حصول آن اسباب خاصه قرار داده است، گفتن زوجه یا وکیل او این لفظ یا مرادف آن را به قصد ایجاد مفهوم زوجیّت در خارج به حکایت عن معنی الماضي، و اما علی الصداق، معنی آن مقابله است یا به

نحو اشراط در ضمن عقد است یا غیر آن، ظاهراً قصد آن تفصیلاً لازم نباشد، قصد اجمالی یعنی علی ما فی الواقع به نحوی که مقصود شارع است، کافی است انشاءالله، والله العالم.

۱- (س) ضعیفه مطلقه در بلا- مانعیت خود، تمسک دارد به یک ورقه طلاق نامه که ممهور است به مهر دو نفر شاهد که در نظر مجری صیغه طلاق عادلند و در نظر مجری صیغه نکاح ثانوی غیر عادل، چون مدرک الامانع بودن منحصر به همین ورقه است که مُدِلّ بر خرابی اصل اساس است، آیا تزویج ثانوی در نظر همین عالم، صحیح است یا خیر؟

(ج)- اگر اصل طلاق ثابت است و مجری نکاح به هیچ یک از عدالت و فسق علم ندارد، میتواند اجراء صیغه نکاح کند، و اگر علم به فسق دارد، نمیتواند جاری کند، و اگر اصل طلاق هم ثابت نیست؛ به مجرد چنین ورقه نمیشود اکتفاء نمود، والله العالم.

۲- (س) شخصی که جاهل مسائل و کالت است، عوام دیگر مثل خود را در تطبیق عیال خود و کیل می کند به الفاظی که خالی از لفظ و کالت است، مثل این که می گوید برو زن مرا طلاق بده، یا با و کالت مقصودش طلاق عیال است، به ایّ نحو کان، حالا زوج غائب است و وکالت کذائی ثابت، آیا عالمی می تواند چنین زنی را طلاق بدهد؟ و لفظ موکلی در صیغه می تواند بگوید یا خیر؟

(ج)- بلی میتواند، و لفظ موکلی هم میتواند بگوید، والله العالم.

۱- (س) شخصی زنی که حرام ابدی بوده، حکم مسئله ندانسته تزویج کرده و اولادی پیش از علم به حرمت و بعد از آن هم تولد یافته، آیا احکام اولاد حلال بر این ها جاری است، از قبیل وجوب نفقه و توارث و غیرهما یا حرام؟ و فرقی در مابین این دو فقره اولاد هست در احکام یا خیر؟

(ج)- اگر جاهل مقصّر نبوده، یعنی اعتقاد حلیت داشته، اولاد قبل از علمش احکام اولادی دارد و الا محل اشکال است، و اما اولاد بعد از علمش پس در آنها حکم اولادی جاری نیست، مطلقاً بلی تزویج را باید ترک کنند، والله العالم.

۲- (س) شخصی دختری که مشهوره و معروفه به بکر بود، تزویج کرده و به خاطر جمعی ما فی المشهور شرط بکارت در عقد نکرده، نثار و ولیمه و مهری که لایق به حال ابکار بود خرج کرده و بعد از دخول ثیب در آمده، اگر خواسته باشد که تفریق نماید، فسخ ممکن است یا آن که محتاج به طلاق است؟ و در این دو صورت در صورت عدم تفریق ضرر و خسارت مالی خود را می تواند مرجوع دارد یا خیر؟ و در مهر امثال ضعیفه را از ثببات مدیون است یا ما سَمی فی العقد را؟

(ج)- محتاج به طلاق است و مهر هم همان مهر مُسمی است، بلی اگر تدلیس در بین باشد که اقدام زوج مستند به او شده باشد، زوج میتواند رجوع به مدلس نموده، مهر را از او بگیرد، اگرچه مدلس خود دختر باشد، بلی در صورتیکه مدلس خود دختر باشد، احوط این است که به مقداری که صدق مال کند، از مهر - به ملاحظه دخول - به او واگذار کند، والله العالم.

۱- (س) ضعیفه ادعای علم و یقین می کند بر وفات شوهر و یا ادعای طلاق و بذل مدت خود دارد، با تفریق نامه یا بدون آن، آیا این عبارات عبارت اخیری بلامانعیه است یا خیر؟ و علم ضعیفه به محض ادعا مسموع است یا محتاج به تحقیق است؟

(ج) - اکتفاء به دعوی زن بعد از علم به اینکه شوهر داشته، خالی از اشکال نیست، مقتضای احتیاط ترک است، والله العالم.

۲- (س) اجراء عقود با هر زبان جائز است یا نه؟

(ج) - بلی جائز است، خصوص اگر قدرت بر عربی نباشد، بلی رعایت احتیاط در نکاح - مهما ممکن - ترک نشود.

۳- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعی: دختر صغیره را به ولایت حاکم شرع معقوده نمایند و بعد عاقد سفر کند و مدت چند سال است که مفقودالاثرو الخبر است و مخارج به معقوده نرسد، آیا رأی شریف در مسئله مفروضه چه است؟ و معقوده مضطرّ و بی پرستار مانده.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، چون به نظر حقیر معلوم نیست که حاکم، ولایت در عقد صغیره داشته باشد، لهذا صحت عقدی که فرض شده، مشکل است، والله العالم.

۴- (س) زید عمرو را وکیل نماید که عقد فلانه را برود به خالد اجراء سازد، عمرو وکیل برود بکر را وکیل کند اجراء عقد شود، پس از اجراء عقد، زید قبول نکند، آیا عقد صحیح است یا نه؟

(ج) - در صورتی که وکیل در توکیل نبوده و بعد امضاء هم نکرده باطل است.

۱- (س) شخصی زن خود را طلاق رجعی داده و بعد از یک روز منقطعه نماید، آیا این عقد منقطعه ترتیب اثر می کند یا در حکم رجوع است؟

(ج) - رجوع معلوم نیست باشد و صحت عقد مشکل است.

۲- (س) مطلقه به طلاق خلعی شوهرش در سفر است رجوع به مهر نماید و شاهد می گیرد و این خبر بعد از تمام شدن عده به شوهر می رسد، آیا تکلیف شوهر چه است؟

(ج) - احوط، عدم رجوع زوجه است در فرض سؤال و در صورت رجوع، احوط تصالح است با مرد در مهریه.

۳- (س) حجه الاسلام! زیدی زوجه خود را - در ضمن عقد لازم - وکیل نمود در مدت معینه، هرگاه فلان شرط را به عمل نیاوردم، خود را مطلقه نما به توکیل غیر؛ آیا در بین مدت، موکل می تواند مخدره را از وکالت عزل نماید یا خیر؟ و دیگر آن که شخصی زوجه خود را مطلقه نمود، آیا به وکالت غیر می تواند عیال خود را رجوع نماید یا آن که باید شخص مطلق رجوع نماید به لفظ خود؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اما لزوم وکالت به نحوی که به عزل موکل منعزل شود، در نزد حقیق محل اشکال است، هر چند وکالت در ضمن عقد خارج شرط شده باشد، و اما رجوع وکیل؛ هرگاه وکالت در رجوع داشته باشد به صراحت یا آنکه وکیل در دادن سه طلاق باشد که مستلزم توکیل در رجوع است، به نظر احقر اشکال ندارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) بسم الله الرحمن الرحيم، زیدی - از باب ناسلوکی زوجه اش - پیش ملاءئی رفت که طلاق بدهد، چون در دهات غالباً عادل یافت نمی شود، ملاءای محل گفت - از باب ارشاد - که فلان کس در شهر است و کیل نمایند بلاواسطه تا در محضر عدلین طلاق بگوید، عنوان هم طلاق خلع بوده، طرفان و کیل نموده اند و بعد پدر آن زن و کیل نامه را برداشته و رفته به شهر، قبل از وقوع طلاق، زوج نادم شده از طلاق، رفته نزد ملاء که زنم را طلاق نمی دهم و راضی نیستم، شخص ملاء به او گفته تو هم برو به وکیل اظهار کن طلاق ندهد، مسامحه کرده و نرفته، وکیل هم طلاق را در نزد عدلین واقع ساخته، آیا این طلاق صحیح است یا فاسد؟

(ج) - در فرض سؤال که طلاق را وکیل واقع ساخته باشد، پیش از آنکه خبر عزل موکل بوکیل برسد، طلاق صحیح است.

۲- (س) چه می فرمائید در این خصوص که شخصی زنی را به عقد انقطاعی خود در آورد در مدت هفت سال به مبلغ هفت تومان و در ضمن العقد شرط نموده که در هر سالی مقدار پنجاه من گندم و یک دست لباس - از بابت زکوه - به او بدهد، بعد از چند روز آن شخص آن زن را نخواست و مدتش را بخشید و حال آن زن ادعای مبلغ هفت تومان و مقدار گندم و لباس هفت ساله را از آن شخص می نماید، آیا مبلغ و لباس و گندم مدت مذکوره که شرط نموده است، به آن زن می رسد یا خیر؟ بر فرض اگر هم می رسد، سال به سال می رسد و یا این که تمام اش الحال می رسد؟ حکم آن مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در موضوع مبلغی که در مهر قرار داده، ظاهراً مستحق است و زوج باید بدهد؛ و راجع به گندم و لباسی که شرط نموده، تابع قصد زوج است و ظاهر از این شرط در زمان زوجیت است چنانچه محل نزاع باشد، مرجع مرافعه شرعی است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) هرگاه زیدی عمروی را وکیل کند که زوجه غیر مدخوله خود را مطلقه کند به طلاق رجعی، همچو طلاق صحیح است یا باطل؟ و هرگاه طلاق گوینده - با عدم اطلاع زوج - طلاق به آن غیر مدخوله جاری نماید، چه طور است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، چون طلاق غیر مدخول بها بائن است نه رجعی، وکالت در مفروض سؤال باطل است، چنانچه طلاق هم بر فرض وقوع باطل است، بلی اگر غرض موکل توکیل در طلاق این زن باشد نه یک قسم خاص از طلاق، و - از جهت جهل به مسئله - گمان کرده است که یک طلاق موجب جواز رجوع است، حکم به صحت طلاق خالی از قوت نیست، والله العالم.

۲- (س) زید وصی، دختر صغیره موصی خود را برای عمرو به عقد دائمی عقد می کند، پس از کبارت دختر، نقض از عهد خود نموده، آیا این عقد صحیح است یا نه؟

(ج) - با فرض عدم قبول در زمان کبارت، در صحت چنین عقدی اشکال است، خصوصاً در صورتیکه پدرتص - ریح به اینکه وصی در تزویج هم باشد، نکرده باشد، والله العالم.

۱- (س) زید وکیل می کند زوجه خود را در طلاق به این عبارت که اگر تا فلان مدت نیامدم، وکیل هستی؛ آیا این تعلیق است و به وکالت مضر است یا نه؟ (مسئله ثانیه) مسئله ثالثه چون طلاق خلع مشروط به کراهت زوجه است، شهید علیه الرحمه می فرماید طلاق عوض با عدم کراهت، فایده خلع را دارد، آیا طلاق عوض را صحیح می دانید، در صورت عدم کراهت یا خیر؟ نفقه زوجه چون مقید است به تمکین تام، آیا عدم تمکین اگر مستند باشد به عدم قبض تمام مهر، ملحق است به نشوز یا تمکین معلق کافی است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال که به این عبارت وکیل نموده، ظاهر در تعلیق است و صحت وکالت مشکل است، والله العالم، و در مفروض سؤال از طلاق، در بعض صور طلاق به عوض صحیح است و در بعض صور مشکل است که مجال تفصیل نیست، و اما در موارد صحت طلاق به عوض، فائده خلع را داشته باشد، معلوم نیست، بلکه ظاهراً رجعی میشود، والله العالم، در هر جا عدم تمکین برای زوجه جایز باشد، اجراء حکم نشوز بر او معلوم نیست، والله العالم.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه: شخصی که مقلد حضرت مستطاب عالی است، به پسر صغیر خود دختر باکره رشیده بالغه را تزویج کرده است به عقد دائمی، حال دختر به پسر اطاعت نمی کند، آیا پدر صغیر می تواند طلاق بدهد یا خیر؟ و بر فرض اذن نداشتن، نفقه و کسوه این ضعیفه - تا حد بلوغ و رشد پس - با پدر است یا خیر؟

(ج) - در مفروض سؤال، ولایت پدر در موضوع طلاق زوجه صغیر خود، مشکل است.

۱- (س) شخصی در امر طلاق و نکاح و غیرهما، دیگری را وکیل کتبی می کند، یعنی در قلب خود نیت می کند که فلان کس وکیل من است و با قلم وکالت را می نویسد بدون تلفظ و قصد انشا، آیا این وکالت صحیح است و وکیل در اجراء صیغه عن قبل موکلی می تواند بگوید یا خیر؟

(ج)- بلی صحیح است و عن قبل موکلی هم میتواند بگوید، والله العالم.

۲- (س) معنی انکحت مشهور این است که به زنی دادم در بعضی رساله ها دیدم انکحت یعنی زن کردم، در ذیل فرموده احتیاط این است که این معنی را عاقد قصد کند، چه طور است هر دو معنی صحیح است یا کدام یکی را عاقد قصد کند؟

(ج)- ظاهراً فرقی بین این دو معنی نیست و هر دو صحیح است، والله العالم.

۳- (س) زیدی ضعیفه ثبیه را - یک یوم قبل از عید نوروز - عقد بسته و بعد از پانزده یوم از نوروز گذشته معین شده که آن ضعیفه حمل دارد و بعد از هفتاد یوم از نوروز گذشته معین شده که قابله های ممیز رسیدگی کرده می گویند حمل آن ضعیفه چهار ماهه است، آیا در این صورت عقد آن ضعیفه صحیح است یا خیر؟ و من بعد حق کسوه و نفقه دارد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سؤال چنانچه جهت احتمال فساد منحصراً باشد در بروز امر مزبور، عقد محمول بر صحت است، اعتباری به قول قابل و غیر آن نیست، مگر آنکه در کمتر از شش ماه از تاریخ عقد متولد شود که تفصیلی دارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) نکاحی که سبب وقوع در فعل محرمی باشد، صحیح است یا نه؟ و در نکاح شرط نمایند که اگر شوهر زن دیگر داشته باشد، زن وکیل باشد که خود را طلاق بدهد، صحیح است یا نه؟ و در صورت صحت، بعد از عقد، مرد او را از وکالت معزول نماید پیش از کاشف شدن این که زن دیگری دارد مرد یا نه جایز است؟ و زن نمی تواند خود را طلاق بدهد یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، نکاح صحیح است و اما شرط وکالت اگر به نحو مزبور در سؤال راجع واقع شده، چون ظاهر در تعلیق وکالت است، صحت وکالت مشکل است و بر فرضی که به نحو صحیح واقع شده باشد، میتواند او را از وکالت عزل نماید، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) زن که مریضه شود، پول دوا و سایر چیزهائی که برای مرضش نافع است تا زمان رفع مرض باید شوهرش متحمل شود یا خیر؟

(ج) - ظاهراً باید متحمل شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) هند شوهرش به غربت رفته و بعد از مدتی یقین به موت شوهرش کرده، و زید او را عقد کند، بعد از آن زوج بیاید، آیا تکلیف چیست؟ آیا مهر مسمی فی العقد را از زوج ثانی بگیرد یا مهرالمثل؟ آیا زید یا هند معصیت کرده یا نه؟

(ج) - در فرض سؤال زن مهر المثل را از شوهر ثانی مستحق است در صورتیکه دخول کرده باشد، و الا چیزی مستحق نیست و چنانچه طرفین یقین به موت شوهر اول نمودند، - انشاءالله تعالی - معصیت هم نکرده اند.

۱- (س) ضعیفه مدخوله شوهرش دیوانه شده، بعد از آن که بر ضعیفه معلوم شد دیوانگی شوهرش، نزد دو سه نفر فسخ عقد کرده، بعد از آن چندی است شوهر معقول است ظاهراً، تکلیف چیست؟ بینوا توجروا.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، چنانچه به فوریت و بدون فاصله پس از علم به جنون ضعیفه فسخ کرده باشد، فسخ موثر و عقد باطل میشود و تکلیف شوهر این است که همان ضعیفه را راضی بکند و مجدداً عقد نکاح جاری کند و یا زن دیگر بگیرد، والله العالم.

۲- (س) مادر بعد از دو سال حق اجرت حضانت برداشتن از مال طفل بی پدر دارد تا زمان بلوغش یا نه؟

(ج) - بلی مادر حق حضانت و اجرت عمل طلب دارد و میتواند بردارد، ولی تا بالغ نشده باید به اذن قیم بردارد و در صورت نبودن قیم، احوط رجوع به حاکم شرعی است.

۳- (س) شخصی زوجه خود را در حال حمل طلاق داده به این قسم که شخصی را وکالت داده که سه طلاق بگوید، آن مُطَلَّقِ يَكِّ طلاق داده و از جانب زوج رجوع کرده، ثانیاً و ثالثاً طلاق سوم را گفته، آیا در حال حمل زوجه طلاق صحیح است یا خیر؟ بر فرض صحّت آیا رجوع مطلق و طلاق دادن بدون وکالت ثانی و ثالث و رجوع کردن خود زوج، طلاق صحیح است یا خیر؟ و حال شوهر بخواهد این زن را بگیرد، محتاج به محلل است یا طلاقش به این قسم باطل است و یا آن که به وکالت اول یک طلاق است و دوم و سوم باطل است؟

(ج)- در حال حمل طلاق صحیح است و ظاهر از وکالت در سه طلاق، وکالت و رجوع است. پس بنابراین هر سه طلاق صحیح است و محتاج به محلل است.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیّه: آیا صغیره و یائسه و غیرمدخوله عده وفات دارد یا نه؟ مسئله دیگر آیا در حضور دو نفر مجهول الحال طلاق صحیح است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال عده وفات دارند، و طلاق در حضور مجهول الحال محکوم به صحت نیست، مگر اینکه معلوم شود عدالت آنها در حین طلاق، والله العالم، و الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حجه الاسلام! بفرمائید که هرگاه زنی منقطعه شخصی بوده، بعد از مفارقت از آن شخص چهل و پنج روز عده نگاه داشته چون جاهل مسئله بوده که زنی که حیض می شود، عده اش دو حیض است و یقین که داشته به مضیّ چهل و پنج روز عده اش منقضی می شود، لذا منقطعه دیگری می شود، بعد از عقد به واسطه حصول علم به مسئله، شک می کند که آیا زمان عده منقضی شده بود یا نه؟ و موجب شکش این است که در مدت مزبوره یک حیض مسلماً دیده، این زن هم وقتی بوده است که هر بیست و دو روز حیض می شده، حیض دیگر هم اول وقت دیده و دو روز هم دائماً به صفات حیض دم دیده شده و بنا هم بر حیضیت گذاشته و عصر روز سیم هم غسل کرده، ولی فعلاً شک دارد که روز سیم حیض دیده یا نه؟ و اکثر اوقات هم که حیض قطع می شود، بعد از یک روز که تفحص می کند، دم می بیند، ولی این دفعه تفحص نکرده، آیا عقدش صحیح است یا باطل و حرام مؤبد است؟ و در صورت

۱- بطلان، آیا زوج می تواند مادر معقوده را بگیرد یا نه؟ و آیا در این مسئله می شود رجوع به اعلم بلد یزد کرد یا نه؟ بینوا توجروا.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض مسئله هرگاه دخول واقع نشده، موجب حرمت ابدیه نیست، بلا- اشکال، منتهی این است که احتیاطاً تجدید مینمایند عقد را و اگر دخول واقع شده باشد، پس اگر معلوم است که عقد وقتی واقع شده است که در حالت طهر قطعی بوده است، ظاهراً آن عقد صحیح است، چون مفروض این است که ضعیفه مسطوره حیض دوم را دو روز دیده و آن خون - به واسطه اماره وقت - محکوم به حیضیت شده است و احتمال میدهد که روز سیم هم منقطع نشده باشد، پس به مقتضای این مقدمات عقد بر زوج ثانی واقع شده، در حال خروج از عده، بلی هرگاه آنچه گفته شد محرز نباشد، بلکه عقد ثانی واقع شده باشد قبل از مضی حیضه ثانیه، محل اشکال میشود، بلکه معین میشود مراعات بطلان عقد، و حرمت ابدیه، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می فرمائید زید زوجه داشت، ابداً اولادی نمی شد، زید مذکور زوجه خود را طلاق می دهد، پس از انقضاء مدت زوجه شوهر می کند، بعد از سه ماه دیگر اولادی می شود، آیا این اولاد مال شخص اول است یا مال زوج ثانی است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال امکان ندارد ولد ملحق شود به زوج ثانی، اما الحاقش به زوج اول م- شروط است به اینکه از زمان مقاربت به آن ضعیفه تا زمان ولادت، از اقصی مدت حمل تجاوز ننموده باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در صورتی که ضعیفه در عده رجعیّه مریضه باشد، آیا می تواند زوج مخارج مداوای او را - به مقدار مناسب و متعارف - متحمل نشود و ابراء نماید؟ و آیا اگر مخارج فوق العاده لازم آید، زوج باید بدهد؟ و از صدق محسوب دارد یا باید اقرباء زوجه متحمل شوند؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مخارج از قبیل دواء هرگاه فوق العاده نباشد، احوط این است که زوج بدهد، بلی فوق العاده بر او لازم نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زیدی تقریباً پانزده سال قبل عیال گرفته و سه نفر اولاد هم دارد، فعلاً او را طلاق داده و می گوید زمانی که من تو را گرفتم، دختر و باکره نبود، نصف مهر به تو می رسد، خواهشمندم از وجود مبارک معین فرمائید آیا تمام مهر به ضعیفه می رسد یا نصف یا از مهر چیزی کسر می شود؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال ضعیفه مستحق تمام مهر است و زوج که مدعی می باشد، باید اثبات نماید شرعاً که زمان عقد باکره نبوده که در صورت ثبوت، شیئی از مهر کسر میشود نه نصف، و مراد از شیئی، تفاوت ما بین مهر آن زن باکره و مهر همین زن ثبیه است و این هم در فرضی است که اصل تزویج او را به عنوان بکر نموده باشد، و چنانچه در این صورت هم مصالحه شود بین زوجه و زوج احوط اولی است، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) هندی دو شوهر کرده، از شوهر اول دختری داشته که این دختر دختری را شیر داده است و خود هند از شیر شوهر دویم پسری را شیر داده، آیا این دختر رضاعی و پسر رضاعی می شود با هم تزویج کرد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سؤال ظاهراً این دختر رضاعی دختر نمیتواند شوهر کند به این پسر رضاعی، چون این پسر رضاعی دائمی دختر میشود و این دختر رضاعی دختر نسبی آن زن میشود و اختلاف فعل ظاهراً ثمری ندارد، والله العالم.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعی که ضعیفه مطلقه - بعد از چهار ماه از تاریخ وقوع طلاق - به دیگری شوهر می کند و بعد از سه ماه از تاریخ ازدواج، وضع حملش می شود، در صورتی که زوج اولی - به واسطه مرض تناسلی - به هیچ وجه اولادش نمی شده، بنا بر تصدیق حکماء و اطباء حاذق که مرجع مشارالیه بوده اند، آیا طفل متولد شده متعلق به کی است؟

(ج)- در صورت مفروضه که زمان تزویج دویم به شش ماه نرسیده و از زمان حال ازدواج زوج اول تا زمان وضع حمل علاوه بر اقصی مدت حمل نشده، ملحق به زوج اول است، در صورتیکه حمل تماماً و رسیده متولد شده باشند، با امکان لحوق به زوج اول از جهات دیگر، و علی کل حال در فرض تولد تماماً در مفروض سؤال، ملحق به زوج ثانی نخواهد بود، والله العالم، والاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) در طلاق سیم که زوج را حق رجوع نیست و احتیاج به محلل دارد، آیا زوجه در طلاق سیم مستحقه کسوه و نفقه ایام عدّه طلاق رجعی دارد یا نه؟

(ج)- اگر زوجه حامل نباشد، حق کسوه و نفقه ندارد، در عدّه باین، و اگر حامل باشد، زوج باید مخارج او را بدهد تا زمانیکه وضع حملش بشود، والله العالم.

۱- (س) در صورتی که زوجه کبیره و زوج صغیر باشد و پدر صغیر ولایه عقد دائمی نموده و زوجه کبیره مادامی که زوج صغیر کبیر نشده، در خانه خود نشسته، مطالبه کسوه و نفقه - از ولی زوج مزبور - می نماید، آیا شرعی است یا نه؟

(ج) - ظاهراً زوجه نفقه و کسوه طلب ندارد تا زمانیکه زوج کبیر شود.

۲- (س) بذل مدت ولی از طرف صغیر خود جایز است یا نه؟ و آیا ملاحظه غبطه صغیر که وجهی مثلاً یک تومان یا زیاده از زوجه متمتع بها بگیرد، بعد از آن بذل مدت نماید، لازم است یا نه؟

(ج) - ولی صغیر ظاهراً نمیتواند بذل مدت نماید و همان قدر که مفسده نداشته باشد کافی است.

۳- (س) پدر ناکح - مثلاً - بعد از جریان عقد نکاح شرعی دائمی، به مهریه زوجه ناکح ضمانت شرعی نماید و زوج قبل از دخول زوجه را مطلقه به طلاق بائن نماید، آیا در این صورت زوجه نصف مهر خود را از ضامن ناکح - که ضامن مهر است - حق مطالبه دارد؟ و چنانچه اگر مهر در ذمه خود زوج می شد، زوجه مطالبه نصف مهر از زوج خود داشت؟ و یا این که زوجه را در صورت طلاق قبل الدخول از ضامن مزبور حق مطالبه تمام مهر است؟ بینوا.

(ج) - در این فرض زوجه حق مطالبه نصف مهر از پدر ناکح دارد و زاید بر نصف حق ندارد و اگر مهر از اعیان بوده، نصف آن را زوجه مالک میباشد، والله العالم.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زیدی دختر باکره عقد بسته و شصت اصله نخیل و یک جو و نیم آب و مبلغ پنجاه و پنج تومان وجه نقد، مهریه و صداق قرار داده اند، در همان مجلس عقد مبلغ سی تومان مهریه، پدر دختر از داماد نقد گرفته و صیغه عقد را شرع مطهر جاری کرده، دختر به عروسی و خانه شوهر نرسیده، در خانه پدرش فوت شد، حالیه بین داماد و پدر و مادر دختر متوفی - از بابت نخیلات و وجه مهریه - نزاع است، بفرمائید از این مهریه به قرار فوق داماد چه ارث شرعاً مالک است و والدین دختر چه ارث می برند؟ و عرض ثانی این است که پدر دختر فوت شده، لباس و اشیائی به اسم رسومات - علاوه از مهریه از داماد گرفته، تقریباً بیست و هفت تومان و پنج هزار می شود، این هم واضح بفرمائید حالیه که دختر فوت شده، داماد حق دارد از پدر دختر مطالبه نماید یا خیر؟ عرض دیگر این است که نصف ماده عواملی پدر داماد به عنوان هبه و بخشش به پسرش داده که همان داماد باشد، لکن به تصرف پدر خودش بوده، به تصرف پسرش که داماد باشد نداده، آن هم پدر دختر فوت شده، خط مصالحه نصف ماده عوامل را از داماد گرفته، پدر دختر ادعای همان نصف ماده عوامل با داماد دارد، این هم واضح بفرمائید که پدر دختر حق دارد یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مسئله هبه هر گاه واقعاً به قبض پسر داده نشده باشد، صلح صحیح نمیشود، مگر اینکه پدر صلح را برای خود امضاء کند، لکن کفایت میکند در تحقق قبض؛ تخلیه بین موهوب و متهب، پس در مورد سؤال اگر پدر واگذار کرده باشد آن موهوب را به پسر، به نحوی که هر تصرفی که خواهد بکند و آن موهوب هم در جایی باشد که پسر هم میتواند تَصَرَّف

کند، قبض حاصل شده، و در مسئله آنچه پدر داماد به طرف دختر داده: اگر به عنوان امانت برده، مال همان دهنده است و اگر به عنوان تملیک بوده، ملک گیرنده است، لکن هرگاه به پدر دختر تملیک شده باشد و به عنوان هبه بوده، دهنده حق رجوع دارد، در صورتی که عین در نزد گیرنده باقی باشد و گیرنده هم نه عوض داده باشد و نه با دهنده خویشی داشته باشد، و در مسئله ارث زوجه: در صورتیکه دخول نشده باشد، چهاریک دارائی دختر بیاشکال حق پدر و مادر است و هم چنین نصف دارائی بیاشکال حق شوهر است و یک چهار یک باقی اشکال است که حق زوج است یا حق پدر و مادر؟ و باید احتیاط شود به مصالحه و نحوها، و از جهت اشکال در اینجا، در قسمت بین پدر و مادر هم اشکال میشود، در صورتیکه دختر متوفات دو برادر پدری یا چهار خواهر پدری یا دو خواهر و یک برادر پدری نداشته باشد، بلی شش یک دارائی دختر علی کل حال به مادر میرسد، چنانچه اگر متوفات برادر یا خواهر به نحویکه گذشت داشته باشد، بیاشکال مادر پیش از سدس حق ندارد، پس در غیر این فرض، آنها هم باید احتیاط کنند و در دو جواب اول هرگاه نزاعی در بین باشد از جهت قبض یا از جهت امانت بودن یا تملیک محتاج به مرافعه است، واضح باد که آنچه در باب ارث نوشته شد، در صورتی است که دارائی زوجه منحصر به مهریه باشد، و اما غیر مهریه بیش از نصف آن به شوهر نمیرسد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) آیا جایز است بر مسلم گرفتن عیال از طایفه بهائیه، در صورتی که به عقد و نکاح اسلامی عقد شود یا خیر؟ در صورتی که عیال مذکور به عقیده سابق خود باقی باشد و عالم در احکام بهائی باشد، پاک است یا نجس؟

(ج)- مسلمان نمیتواند کافره را بگیرد مگر در بعض از کفار، آن هم به نحو انقطاع نه دوام، و اما زنی که عقیده اش عقیده اسلامی است، تزویج آن جایز است، هر چند احکام غیراسلامی بدانند.

۱- (س) در عده زن غائب وارد شده که عده او از آن روز است که خبر وفات او به او برسد، هر چندی که چند سال قبل از آن وفات کرده باشد، آیا خبری که مفید علم نباشد، چون خبر دادن فاسق یا شاهد فرع یا اقرار ضعیفه متهم، به رسیدن خبر وفات زوج به او مسموع است یا نه؟ خبری که در این باب محل اعتماد و وثوق است که از او یقین حاصل شود، آن را بیان فرمائید.

(ج)- چنانچه اطمینان حاصل نشود، مفید نیست. لکن اگر معلوم شود صدق آن خبر بعید نیست، بتواند زمان عده را از اول بلوغ خبر محسوب نماید، والله العالم.

۲- (س) زوج بعد از عقد و دخول به زوجه، به فاصله چند سال مجنون شده، آیا برای زوجه خیار فسخ نکاح دائمی خود ثابت است یا خیر؟ و در صورت جهل به حکم خیار و یا جهل به فوریت خیار است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، خیار فسخ از برای زوجه حاصل است، حتی در جنون عارضی بعدالعقد و الدخول، چنانچه مفروض سؤال است، و در صورت جهل به خیار یا به فوریت، ظاهر این است خیار باقی است تا زمان اطلاع به حکم، و بعد از اطلاع مراعات نماید فوریت را، ولی احوط در جنون موجب فسخ مراعات این است که به اوقات صلوه ملتفت نشود.

۱- (س) اگر شخص شخصی را وکیل نمود در طلاق زوجه خود، بعد از چهار ماه، مثلاً یک سال گذشت، آیا آن وکیل می تواند بعد یک سال آن زن را طلاق بدهد یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، معلوم نیست که این مقدار تأخیرها، مشمول عبارت وکالت بوده باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زید دختر عمرو را عقد می کند برای پسر خود و مقداری از خانه خود انتقال می دهد به پسر خود که مهر دختر عمرو قرار بدهد، بعد کشف شده است آن که زید تمام خانه را - پیش از انتقال به این پسر - انتقال داده است به پسر دیگرش، مستدعی آن که جواب بفرمائید.

(ج) - در مفروض سؤال اگرچه بعید نیست که قیمت خانه را زوجه مستحق باشد، ولی باید احتیاط کرد، به این معنی که تفاوت ما بین مهرالمثل و قیمت خانه را مصالحه نمایند، والله العالم.

۳- (س) حجه الاسلاما چه می فرمائید در این مسئله شرعی: زیدی بنای جلای وطن نموده، عمروی را وکیل نموده، در عرض سال نیامدم، زوجه مدخوله مرا اطلاق بده، مدّت هفت سال معاودت نموده، عمرو می تواند زوجه زید را مطلقه نماید یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض مسئله در صورتی که تعلیق در وکالت نباشد، چنانچه ظاهر از عبارت است، از جهت طول مدّت، ظاهراً اشکالی ندارد و به همان وکالت میتواند طلاق بدهد.

۱- (س) زنی که بعد از طلاق در میان سه ماه یک حیض ببیند، دو حیض بماند یا دو حیض ببیند، یک حیض ماند، سه ماه بگذرد، خروج عده این زن چه نحو است؟

(ج) - بسمتعالی، هرگاه حیض مستقیم نباشد، عده او یا سه ماه است و یا سه حیض، هر کدام مقدم شود، از عده خارج میشود و هرگاه حیض او مستقیم باشد و بعد از طلاق از استقامت خارج شده است، احوط مراعات سه حیض است، مگر آنکه از سال بگذرد و اگر ضعیفه مفروضه در سن جوانی باشد تفصیل دیگری دارد.

۲- (س) شخص سفیه زوجه خود را مطلقه نماید یا به توکیل غیر ممضی است یا محتاج به اجازه است و همچنین سائر عقود و ایقاعات راجعه به غیر مالی، از او نافذ است یا خیر؟

(ج) - طلاق سفیه جائز و ممضی است، ولی اگر خلع باشد، عوض را به اطلاع ولی بدهند، و عقود و ایقاعات او هم اشکالی ندارد و مراد از سفیه، غیر مجنون است به اینکه نتواند امور معاشیه خود را اداره نماید، والله العالم.

۳- (س) در متعه شرط میراث از هر یک جایز است یا نه؟

(ج) - ظاهراً جایز است و ارث هم میبرد، والله العالم.

۴- (س) در متعه شرط وطی در هر چهار ماه واجب است یا نه؟

(ج) - واجب نیست، مگر شرط کرده باشند.

۱- (س) در متعه از برای عوض بخشیدن مدت، چیزی گرفتن جائز است یا نه؟

(ج)- اگر چیزی عوض بذل مدت بگیرد مانعی ندارد و همچنین اگر مصالحه بر بذل شود.

۲- (س) در متعه، قبل از دخول یکی از زن و مرد بمیرد، مستحق مهر است یا نه؟ تمام یا نصف؟

(ج)- ظاهراً در هر دو فرض، تمام مهر را مستحق است، والله العالم.

۳- (س) معنی الفاظ عقد نکاح را بیان فرمائید.

(ج)- معنی انکحت به فارسی زن گردانیدم است، هرگاه زوجه را مقدم دارد، و اگر زوج را مقدم دارد، شوهر گردانیدم است، و در زوجیت هم همین معنی را قصد کند صحیح است و قصد جُفْتِیت هم صحیح است، چنانچه در انکحت هم قصد جفتیت جائز است.

۴- (س) اضافه شدن مهر از قدر مهر سنت جائز است؟

(ج)- اضافه شدن جائز است، والله العالم.

۵- (س) حلال شدن شیر بهاء از برای آن کسی که دختر را به شوهر می دهد؟

(ج)- به صلح یا هبه و نحوهما حلال میشود، والله العالم.

۶- (س) قول زن و مرد متهمه و یا مجهول الحال، در شرایط طلاق و خروج از عده، مسموع است یا نه؟

(ج) - بلی مسموع است نسبت به خود مقرّر و اما نسبت به غیری که مدعی خلاف آن باشد، نافذ نیست مگر در قول زن نسبت به خروج از عده به حیض دیدن، که نسبتاً به غیر هم نافذ است، اگرچه در متهمه مراعات احتیاط اولی است، والله العالم.

۱- (س) شخصی در اواخر ایام حیض زوجه خود، یعنی دو روز مانده بر این که از حیض پاک شود، با او در حال حیض مقاربه نمود و بعد از پاک شدن از حیض در طهر غیر موافقه، یعنی در همان طهر که از حیض پاک شده، بدون این که با او مقاربت نماید، او را طلاق داد، استدعا آن که مرقوم فرمائید که چنین طلاق که در طهر غیر موافقه بعد از موافقه در حال حیض واقع شده، صحیح است یا آن که باطل است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اکتفاء به طلاق مزبور در نظر داعی محل تأمل است، گرچه از کلمات بعض اصحاب صحت آن استفاده میشود، احتیاط در نزد داعی، تجدید طلاق است، والله العالم.

۲- (س) عرض می شود که مردی مدت ده سال است که دیوانه و مجنون شده است، زوجه ای دارد یاس ندارد و جوان هم هست، آبرو دارد نمی تواند برود گدائی بکند و نه هم چیزی دارد بخورد، تا حالا می گفت بلکه خوب شود بیاید، همه مریض خانه دولتی جواب کردند می گویند که خوب نمی شود، این زن دیوانه می توان طلاق بگیرد، شوهر کند یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سئوال بلی، زوجه میتواند فسخ نکاح نماید هر زمان که مسئله را ملتفت شد، و عرفاً فسخ را عقب نینداخته باشد،

پس هر مقدار تأخیری که مستند باشد به جهل به دیوانگی، یا به جهل به اختیار فسخ، ضرر ندارد و وقتی که تعیین نمود به جنون زوج و تعیین کرد به اینکه اختیار فسخ دارد، از برای او جایز است فسخ، و اگر تأخیر انداخت، خیار ساقط میشود، والله العالم.

۱- (س) ما يقول العالم فی زوجه المجنون الذی لا قائم لها فی نفقتها؟ هل تبقى معطله ام يطلقها نائب الشَّرْع؟ و الذی عندها قیم بنفقتها، كم تبقى فی عنقه؟ افتونا ماجورین.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اما طلاق الحاكم: ففيه اشكال، و لكن يجوز لها الفسخ بعيب الجنون، اذا لم يناف الفوريّه و مع منافاته للفوريّه و جهلها بالحكم، فليراجع الى غيري، و لا فرق بين وجود من يقوم بحقوقها و عدمه.

۲- (س) ما يقول العالم فی رجل سافر و قد تقطع خبره من جميع الجهات، و بقيت زوجته تسع سنوات من بعدها؟ هل تتزوج من بعدها ام لا؟ افتونا ماجورین.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، لا يجوز التزويج الا بعد العلم بموت الزوج، او بعد فحص الحاكم بشرائطه.

۳- (س) ما يقول العالم فی رجل سافر و تقطع خبره و بقيت زوجته ع-شر سنوات، و بعدها تزوجت و بعد التزويج اقبل زوجها الاول، هل ترجع الى زوجها الاول، ام لا؟ و اولادها من الثاني هل هم اولاد زنا ام لا؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، فی الفرض يجب الرجوع الى زوجها الاول، و اما اولادها من الزوج الثاني: فان كانا معذورين فی الوطى، فيلحق بهما، و ان كان احدهما معذوراً دون الآخر، فيلحق به وحده.

۱- (س) عقد کردن زن به قصد وطی به دبر جائز است یا نه؟ و اگر شرط در ضمن العقد قرار بدهد، بر فرض فساد، مفسد است یا نه؟

(ج) - عقد مزبور جایز است ولی عمل بسیار قبیح و بد است، و اگر شرط ضمن العقد قرار بدهد، مفسد نیست.

۲- (س) عقد کردن زن زانیه با احتمال یا مظنه به عدم استبراء، جایز است یا نه؟ تفحص در این خصوص لازم است یا نه؟ و نکاح زانیه در صورتی که بدانی عده من بعد نگاه نمی دارد، صحیح است یا نه؟

(ج) - کراهت دارد عقد بر زانیه، بلکه احوط ترک است مگر به احراز توبه او.

۳- (س) شخص می داند فلان ضعیفه مطلقه است اما مستمعین صیغه را نمی داند عادل بودند یا نه، یا نزد این شخص عادل نیستند، می تواند آن زن را بگیرد یا خیر؟

(ج) - در صورت اول محکوم است به صحت و اما در صورت ثانی نمیتواند بگیرد.

۴- (س) قول خود ضعیفه در طلاق یا شرائط آن، یا خارج شدن از عده در حق خودش، مسموع است یا نه؟

(ج) - قول زن در حیض و عده مسموع است و همچنین در مانع نداشتن، اما در طلاق، مشکل است و یقیناً با انکار زوج مسموع نیست.

۵- (س) استماع صوت اجنبیه و اجنبی به یکدیگر بدون ریه جائز است یا نه؟

(ج) - در غیر مورد ضرورت مشکل است.

(س) مولان! دام ظلکم العالی، ما تقول فی صحه عقد النکاح الدائم او المنقطع، اذا اوجبه الرجل لنفسه وکاله عن المرثه، مع قبول الغير وکاله عنه و كذلك فی صحه الفضولی بالنحو المذكور؟ و ما تقول ایضا فی صحه توكيلها له مع الاذن فی توكيل الغير؟ فيوجب ذلك الغير وکاله عن موکله مثلاً و يقبله القابل لنفسه، هل هذا التوكيل و العقد صحيحان نافذان ام لا؟ و علی صحه الفرض الاخير؛ بل فی کلّ توكيل، هل يلزم آن يقول مثلاً۔ فی الايجاب انکحت موکله موکلی الخ، ام موکله موکل موکلی و علی هذا القياس ام يكفيه مطلقاً انکحت موکلتی الخ؟ و لو مع الف واسطه و ایضا هل ادراج النفس لازم اذا کان ثمه وکاله ام لامثال ذلك انکحت موکلتی او انکحت نفسک نفس موکلتی او انکحت نفسک موکلتی او انکحتک نفس موکلتی، و كذلك اذا کان الموجب نفس الناکح وکاله عنها مع قبوله بنفسه، بناء علی جواز اللاتعدّد فی الموجب و القابل، هل يكفي قوله انکحت موکلتی ایای؟ او انکحت ایای موکلی؟ مع فرض مرجوحیه الاخير او الاخيرین، اولنوعيتها فی العريه ام لا؟ بل يلزم ادراج لفظاً لنفس و ایضا هل يلزم فی ايجاب النکاح المنقطع ترتيب بين ذکرى المدّه و المهر ام لا؟ يكفي ذکرهما باى نحو و فی ای محل اتفاقاً؟ و ایضا هل يلزم فی قبولی الدوام و الانقطاع تعيين الناکح و المنکوحه و المدّه و المهر او بعضها دون بعض ام لا؟ بل يكفي مطلقاً قول الوکيل او الاصيل: قبلت هكذا، بل مطلق قوله المذكور بدون لفظ هكذا، مضمراً فی نفسه ما قرّر فی الخارج او أشير اليه فی الايجاب مثلاً و نیز آیا در انقطاع تعيين مدّت به عدّه ی ایام و شهور و سنين و ابعاض آن ها یا ملفّق لازم است؟ (مانند شش روز یا یک

سال و دو ماه بالا، یا یک ساعت و ۲۵ دقیقه بالا، و نظائر آن‌ها با تعیین مبدا از حال وقوع عقد یا غیر آن (یا کافی است که تعیین آن فقط به تحدید مبداء و غایت شود بدون تحدید زمان)؟ (مانند از حال اجراء صیغه الی ظهر غره فلان ماه، یا الی غروب چندم فلان ماه یا الی دو ساعت و هفت دقیقه مثلاً بعد از نیمه فلان شب و نیز آیا اطلاق الفاظ ماه و سال و شهر و سنه و عام و غیرها در مقام توکیل، یا در مقام تهیه ی زمینه ی صیغه، یا در نفس صیغه کافی و صیغه صحیح است یا قید قمری و شمسی و نحوهما برای تعیین آن لازم است و بر فرض صحت و کفایت محمول بر کدام خواهد شد؟ و نیز در ضمن توکیل برای ایقاع دوام یا انقطاع، نشنیده ام که زمان ایقاع عقد را قید کنند، در صورتی که از جهت اختلاف زمان وقوع عقد، کثیراً اختلاف آثار ممکن بلکه واقع است، و لاسیما در انقطاع اعم از این که تعیین مدت آن به عده ایام یا شهر یا سنین یا ساعات و دقائق و نحوها و یا ملحق باشد مثلاً، یا آن که تعیین مدت به تحدید مبداء و غایت باشد، (چنانچه گذشت) پس آیا در حین توکیل لازم است قید شود که از حال توکیل الی فلان وقت، یا الی انقضاء فلان مدت، یا از حال اجراء صیغه فی ای وقت اجری الی فلان وقت یا این قیود لازم ندارد؟ و چه گونه می شود که لزوم نداشته باشد در صورتی که با عدم این قیود، مورد وکالت مبهم و مجهول خواهد بود؟ و اگر لازم است پس با جزئی تاخیر و تقدیم زمان وقوع عقد، عمل به مقتضای وکالت نشده (و از جمله موارد توجه اشکال، مورد تکرار صیغ برای احتیاط است که هرچه علیهذا بیشتر تکرار شود، نزدیکتر به توجه اشکال شاید گردد) و در صورت فضولی ابتداء مدت مقررہ زمان وقوع عقد است یا امضاء

احدهما یا اخیریهما؟ یا باید متفقاً در یک زمان امضاء نمایند در صورتی که در فضولی نیز شقوق مفروضه در تعیین مدت و غیره متصور است؟ و نیز آیا عقد انقطاع با انفصال مبداء زمان مدت از زمان اجراء صیغه، در حین توکیل و یا در حین اجراء صیغه صحیح و نافذ است یا نه؟ چنان چه ابتداء مدّت انقطاع مثلاً ظهر پس فردا یا صبح پری روز قرار داده شد، اعم از آن که زن فیما بین مبداء مدت انقطاع و زمان اجراء صیغه، بی مانع باشد یا معتدّه یا مزوجه دائمه یا منقطععه و در صور اخیره نسبت به همین مرد مرید النکاح یا غیر او و مراد از آن که ابتداء مدّت انقطاع زمان ماضی قرار داده شود، این است که تعیین مدت انقطاع مثلاً به این نحو شود که از حال اجراء صیغه الی انقضاء شش ماه هلالی، از ظهر آخرین جمعه گذشته یا از صبح پری روز و نحوها، چنان چه مراد از رجل و مرثه و زن و مرد در این ورقه مطلق نر بالغ و ماده بالغه از نوع بشراست، اعم از بزرگ و کوچک و مسبوق التّزوج و غیر آن و باکره و غیرها، و نیز در صورت نامعین بودن ابتداء مدت انقطاع. در مقام توکیل یا در مقام ایقاع عقد، یا در هر دو به صحت عقد خللی می رسد یا نه؟ (مثل آن که در وقتی از اوقات شب یا روز که معلوم نیست چه موقع است، ایجاد وکالت یا صیغه می شود به این نحو که از حال توکیل یا حال اجراء صیغه الی انقضاء فلان مدت) مثلاً در صورتی که آن زمان مبداء مدت تحقیقاً برای هیچ یک از طرفین یا احدهما معین نیست که چه ساعت و چه دقیقه ای است، اعم از آن که ممکن باشد تعیین تقریبی مبداء انقطاع به رجوع به ساعت های معمولی و آفتاب و سائر نجوم و غیرها، یا ممکن نباشد، آیا با این نامعین بودن مبداء که نتیجه آن نامعین شدن منتهای مدت

۱- است، (اگر تعیین مدت به انقضاء عده سنین و شهور و ساعات و نحوها از آن مبدء باشد، چنان چه مثال زده شد) ایقاع عقد انقطاع صحیح و نافذ است یا نه؟ و آیا در صحت عقد لازم است تعیین تقریبی به احد انحاء مذکوره، یا تبدیل مبدء به مبدء دیگری که تقریباً معین باشد یا نه؟ و در صورت تعیین غایت چنان چه به فارسی مثلاً گفته شود تا یک ساعت از شب جمعه آتیه رفته یا تا ساعت دوم شب جمعه آتیه، یا حتی یا الی سلخ فلان، یا این که حتی والی به عنوان فرقی که شاید بین آن ها در اصل لغت موجود باشد و در بعض عوامل ها به آن اشاره شده استعمال شود در ضمن عبارت عربی یا فارسی، آیا در کدام صورت غایت داخل مدت و در کدام فرض خارج است؟ و آیا با مبهم بودن این گونه امور و محدود نشدن آن ها حین التوکیل و حین الایقاع او حین احدهما عندالطرفین او عند احدهما او المجریین (الموجب والقابل) او احدهما ضرری به صحت نفس عقد می رسد یا نه؟ در صورت نامعلومیت مبدء و منتهای مدت به عللی از علل مذکوره و یا غیر این ها مکلف (بفتح لام) مقلد (بکسر اللام) می تواند استصحاب را در مبدء و منتهی جاری سازد یا نه؟ متوقع است با خط و بیان واضح، متعقب به امضاء اجوبه و اسؤله را لطفاً برای اطلاع و محل حاجت بودن مقلد تشریح شود قبل از فوت وقت؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، لا مانع من صحه جميع ما فرض من اول الورقه الى قوله ولو مع الف واسطه و كذا لا يلزم ادراج لفظه النفس في الفرض المزبوره، و ان كان الاولي ترك مثل زوجتني مثلاً مما اتحد ضمير الفاعل والمفعول مع كون ضمير المفعول متصلاً و كذا لا يعتبر ترتيب في ذكر المدّه و المهر، و ان كان تقديم

المدّة على المهر لعلّه أولى و كذا لا يلزم ذكر ما ذكر في القبول مع معلوميه الامور المذكوره و مقصوديتها و كذا يكفي تعيين المبدء و المنتهى في تعيين المدّة، الا اذا كان المقصود مدّة لا تنطبق على ما عين، و في الفاظ الشهر و غيره يحمل على القمري، الا مع القرينه على خلافه و في مسئله عقد الوكيل لا بد من جعل المبدء من زمان جريان الصيغه، و لا يوجب ذلك ابهام مورد الوكالة، و لاعدم العمل بمقتضاها بل مقتضى اطلاق الوكالة هو كون تعيين المبدء مفوضا الى الوكيل نعم لا بد من احراز مدّة الوكالة سعه و ضيقاً و هي تختلف به اختلاف المقامات و الفاظ التوكيل و الفرائن، و اما الاشكال من جهت تكرار الصيغ فموهون بكفايه واحده من الصيغ المعروفه المتداوله و عليه يكون المبدء حين حصول الصيغه الأولى، كما أنّ الامر كذلك من جهه رعايه الاحتياط ايضاً في الجملة و في مسئله الفضولي الاظهر هو الكشف الحكمي، فيحكم بعد الامضأ الاخير به حكم تأثير العقد من حين وقوعه فيكون اخر المدّة بلحاظ زمان العقد لا الامضأ، و اما جعل المبدء قبل زمان الاجراء او بعده، ففي صحته اشكال لعدم الدليل، بل عدم الصحه في فرض وقوع العقد حال كونها مزوّجه او معتدّه قوى، و في جهلها او احدهما يأنّ أنّ وقوع العقد أيّ آن من اثناء الليل و النهار؟ هو غير مضمّر بعد كون المبدء من حين العقد، او تعيين اخر المدّة على وجه تقدّم و في دخول الغايه و عدمه يراعى القرينه و العرف اذا المقامات مختلفه في ذلك، كما أنّ الامر في سؤال البعد ايضاً كذلك ولو فرض الابهام، بحيث ينجر الامر الى الترديد في القصد، فيشكل الصحه و اما لوطرء الابهام بعد العقد: فاستصحاب المقلد لا مانع منه، لانه من الموضوعات الخارجيه التي لا يكون اجراء الاستصحاب فيها من وظيفه خصوص المجتهد، نعم لو كان منشاء الشك الشك في المبدء ففي صحه الاستصحاب مطلقاً اشكال، والله العالم، الاحقر عبدالكريم الحائري.

۱- (س) نظر کردن بر زنان کفار حربی - به قصد تملک، همین مقدار - آیا جائز است یا نه؟ و زنا با کفار حربی چه صورت دارد؟

(ج) - حرام است نظر باریه، و زنا مطلقاً، و فرقی بین موارد نیست.

۲- (س) نایب الامام! زیدی چهار زن عقدی دائمی داشته، خامسه را نیز به عقد دائمی تزویج نموده و در حباله زوجیت او بوده، بدون آن که در حال مرض باشد و زید مرحوم شده قبل از عقد کردن زن خامسه، زید مذکور می نموده که دو نفر از زوجات خود را - که اولاد ندارند - می خواهم طلاق دهم، لکن طلاق به هیچ یک محرز نشده و معلوم نیست اولاً عقد خامسه محکوم به صحت است یا بطلان؟ و بر فرض صحت، اشاره اجمالی به دلیل آن بفرمایند، و ثمتیه چه نحو باید قسمت شود؟ و بر فرض بطلان عقد خامسه، رجوع به مهر السنه یا مهر المثل می شود یا مهر مسمی می برد؟ و اگر اولادی از خامسه باشد، بر فرض بطلان عقد، اولاد وطی به شبهه محسوب است یا نه؟ و در صورتی که محتمل است که یکی یا دو نفر از زوجات را مطلقه نموده و خامسه را عقد بسته باشد، با وجود آن که معلوم نیست وقوع طلاق آیا این احتمال اثری بر آن مترتب است یا نه، و نیز به حمل فعل مسلم بر صحت، می توان خامسه را زوجه قرار داد که ارث ببرد یا نه؟ حکم مسئله را و شقوق آن را مشروحاً مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، آنچه فعلاً به نظر میرسد، صحت عقد خامسه است به واسطه احتمال مسبوق بودنش به طلاق بعض از زوجات، به نظر به اصل صحت عقد بر خامسه و استصحاب بقاً زوجیت نسبت به هریک از آنها، هر

چند موجب بطلان عقد بر خامسه است، لکن اصالت الصحه - نسبت به اثر صحت در مورد خودش - مقدم است بر استصحاب و وجه آن در اصول مقرر شده، پس مقتضای آنچه ذکر شد این است که این خامسه یکی از چهار زن حساب شود و یک قسمت از چهار قسمت نصیب زوجه را ببرد و اما بقیه نسوان یعنی آن چهار نفر دیگر؛ پس استصحاب بقا زوجیت، هر چند نسبت به بطلان خامسه محکوم است به واسطه اصاله الصحه، ولی نسبت ترتیب اثر زوجیت خودشان مانعی ندارد چون اصل صحت در خامسه اثبات نمیکند وقوع طلاق را بر یکی از چهار زن، نظیر آنچه گفته شد این است که هر گاه بعد از فراغ از صلوه شک کند، در طهارت از حدث، حال عمل دلیل قاعده شک بعد الفواغ این صلوه را محکوم به صحت میکند و مقدم بر استصحاب بقاء حدث حال الصلوه است لکن اثبات نمیکند طهارت را و لذا برای نماز دیگر باید طهارت تحصیل نماید، پس برحسب آنچه عرض شد، بعد از استثناء یک قسمت از چهار قسمت که گفتیم حق خامسه است، بقیه را بین باقی آنها بالسویه قسمت میکند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) عاقد مقلد کسی است که اتحاد را در عقد کافی می داند و زوج و زوجه یا تقلید نکرده اند یا مقلد کسی هستند که تعدد را شرط می داند، آیا در این صورت عاقد می تواند به تکلیف خود عمل نماید یا باید از زوج و زوجه پرسد که مقلد کیستید؟ یا باید از خواندن این عقد استنکاف نماید؟

(ج) - عاقد باید در هر صورت احتیاط را ملاحظه کند و تا ممکن است اکتفاء به یک نفر نکند مگر آنکه زوج و زوجه و عاقد مقلد کسی باشند که تعدد را شرط نداند.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زید زنی می گیرد، ابدأً خبر ندارد که آن زن عیب و مرض دارد و تمام بدنش سیاه و سفید است و متصل پوست می اندازد و زیر است بدنش، و تا می فهمد می گوید من نمی خواهم، آیا این عقد باطل است یا نه؟

(ج)- از جمله عیوب که موجب جواز فسخ میشود برای مرد، مرض برص است و آن این است که سفیدی ظاهر شود در بدن بر خلاف رنگ طبیعی آن، به نحویکه آن سفیدی مختص به ظاهر جلد نباشد، هرگاه چنین مرض قبل از عقد داشته باشد و مرد ملتفت نبوده، پس بعد از عقد که ملتفت شد، اگر با التفات به این مطلب دخول کرده باشد، خیار ندارد و اگر دخول نکرده فسخ نماید، عقد باطل میشود و مهر هم استحقاق ندارد، و اگر بدون التفات به مرض دخول کرده باشد، فسخ برای مرد جایز است و اما مهر هرگاه زوجه عیب خود را مخفی کرده باشد، مهری که داده برمیگردد به زوج، و اگر دیگری مخفی کرده باشد، مهر را زوجه استحقاق دارد و زوج رجوع مینماید به آن شخص که عیب را مخفی کرده و متصدی تزویج شده، والله العالم.

۲- (س) استماع صوت اجنبیه جائز است یا نه؟ و فرقی هست در مجلس تعزیه و غیر آن یا نه؟ و آیا برای زن جایز است در مجلس تعزیه بلند گریه کند که صوت او را اجنبی بشنود یا نه؟

(ج)- بدون قصد ریه مانعی ندارد، و در استماع ما بین مجلس تعزیه و غیره فرقی نیست و برای زن بلند گریه نمودن جائز بلکه ماجوره است.

۱- (س) مردی با زنی بدون عقد به همدیگر رسیده اند، اولاد ذکوری از ایشان به عرصه ظهور آمده است، حکم آن بچه را بفرومائید و بعد از آن مرد می تواند ضعیفه را عقد نماید یا خیر؟ به علاوه ضعیفه مزبور دختری هم دارد، خود ضعیفه را نگیرد، دختر او را می تواند به عقد خود درآورد یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال ولد حکم ولد الزنا را دارد و راجع به ضعیفه بعد از توبه عقد او انشاء الله اشکالی ندارد و اما عقد دختر، محل اشکال است، والله العالم.

۲- (س) اگر کسی زنی را به عقد دائم تزویج کند به مهر صد تومان ذمه و یک عدد آفتابه و یک عدد لحاف و یک عدد متکا و یک عدد سماور و یک زوج گوشواره ذمه، من دون وصف و قیمت، آیا عقد صحیح و مهر صحیح است یا نه؟ و علی فرض صحت عقد، مهری که بعضی آن معلوم نیست، نه وصفاً و نه قیمه چه باید بشود؟

(ج) - اشیاء مزبوره اگر متعارفی داشته باشد، محمول بر آن است، و الا هرگاه وطی محقق شده است، احوط تصالح است بر مهر واقعی که عهده زوج به او مشغول شده.

۳- (س) هرگاه کسی زنی را عقد کند و مهر کند به یک گوشواره که حال عقد مشاهده شد و مشخص شده، اما وزن مجهول بوده و کذا قیمت، آیا حکم این عقد و مهر چه می باشد؟

(ج) - ظاهراً عیب ندارد، انشاء الله.

۱- (س) اگر مهر زوجه را ملکی نموده مستحقاً للغير بر آید، آیا مهرالمثل می شود یا عوض مثل با قیمت باید بدهد؟

(ج) - هر چند به نظر بعید نیست قیمت، ولی احوط این است که در صورت تحقق وطی تصالح است بر آنچه ذمه او واقعاً مشغول شده.

۲- (س) اگر مهر زوجه ده تومان قرار داده باشد، آیا تعیین سکه لازم است ناصر الدین شاهی، مظفرالدین شاهی، احمد شاهی، پهلوی؟ به واسطه آن که در وزن فی الجملة اختلافی دارند اما قیمت تفاوتی ندارند؟

(ج) - این نحو از تعینات لازم نیست ظاهراً، والله العالم.

۳- (س) مفوضه البضع بدخول، مهر المثل ثابت می شود، معنی مفوضه البضع چه است؟

(ج) - مفوضه البضع آن زنی است که به رضای خودش تزویج شده بدون مهر.

۴- (س) مواردی که مهر فاسد باشد که به مهرالمثل عوض می شود، آیا به دخول، مهرالمثل ثابت می شود یا به عقد و فساد مهر ولو که دخولی هم نشده باشد؟

(ج) - ظاهر فرمایش بعضی از علماء که مهرالمثل قائل شده اند در فرض فساد مهر، این است که سبب عقد است و این در نزد احقر کمال اشکال دارد، بلکه مهر فاسد هر گاه کالعدم فرض کردیم و بر سر جای او عوض نگذاریم، موجب مهرالمثل وطی میشود نه عقد، والله العالم.

۱- (س) متعه نمودن زوجه مطلقه خود را - در عده بائناً ام رجعیاً - صحیح است یا خیر؟ به این معنی که در رجعیه احکام رجوع جاری است یا متعه؟

(ج) - متعه کردن مطلقه خود را در عده بائن مانعی ندارد، مگر آنکه مطلقه به سه طلاق باشد، اما در عده رجعی صحه عقد معلوم نیست و هرگاه در عده رجعی متعه کرد، رجوع به وطی محقق میشود علی الظاهر، ولی خوب است احتیاط ترک نشود، والله العالم.

۲- (س) نگاه اجنبی به اجنبیه در وجه و کفین و غیر این ها از مواضع متعارف نیست، در این زمان ستر نمودن از آشنایان، از اجانب مثل قدری از زندین و قدری از موی سر و قدری از ساقین مغتفر است در صورت عدم ربه؟ و بر فرض عدم در میان همسایگان از اجانب که غالباً مبتلا به است نگاه کردن به مواضع مذکوره، در موضوع اضطرار محسوب می شود یا خیر؟ و توقف در مکانی که اجمالاً می داند که نظرش به نامحرم می افتد سهواً جایز است یا خیر؟

(ج) - نگاه کردن اجنبی به اجنبیه - در غیر مواضع مستثنی - جائز نیست، و آنچه در سؤال ذکر شده، از مواضع مستثنی نیست، نظری که بغتاً به اجنبیه بیفتد، ضرر ندارد و هرگاه توقف در مکانی که معرض است که نظرش به اجنبیه میافتد، تعمداً برای افتادن نظرش به آنها توقف نماید، اشکال است.

(س) در این صفحات از قدیم الزمان مرسوم است از بابت اجرای عقد نکاح، و کالت نامچه نزد عاقد نوشته می آورند و اقرار ناکح و منکوحه بر توکیل عاقد در آن نوشته می باشد و أسماء شهود هم بر آن ثبت می باشد، غالباً نزد عاقد

۱- شهودان مجهول الحال می باشند و احياناً بعضی از آن ها موثق می باشند و عاقد عقدشان جاری می نماید و در اکثر موارد بعد از اجرای عقد نزعی بین شان واقع نمی شود و در بعضی موارد نزع واقع می شود و ضعیفه منکر وکالت می شود و از برای عاقد هم به میزان شرعی وکاله وی ثابت نمی باشد، بیان فرمائید که چنین عقد صحیح و لازم می شود که محتاج به طلاق است یا این که فضولی است که با عدم اجازه ضعیفه باطل می شود و طلاق احتیاطی در همچو مورد وجوبی است یا استحبابی؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در صورتیکه وکالت شرعاً ثابت نشود، فضولی است ولی در مفروض سؤال بدون طلاق، احتیاطاً شوهر کردن زن مشکل است.

۲- (س) حجه الاسلام! در میان مردم مرسوم است که از وقت خواستگاری دختر تا شب زفاف، اشیاء نقره و طلا - هر کسی به حسب فراخور حال خود به خانه عروس می فرستد، و از شب زفاف البسه فاخره - به حسب رواج خودشان - از برای تزئین و آرایش عروس از طرف داماد برده می شود، پس در صورت مرقوم اگر ضعیفه بمیرد، اشیاء و البسه مزبوره بر ملک شوهرش باقی است یا این که از مخلفات ارث محسوب می شود؟ بینوا.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در صورتی که معلوم باشد به عنوان تملیک نبوده و عین آنها باقی باشد و تلف نشده باشد، به ملک مالک اولی آنها باقی است، و در صورتی که به عنوان تملیک باشد، احتیاط این است که شوهر رجوع نکند و ملک زوجه بداند.

۱- (س) والد اگر به ولد بالغ خود با زنی تزویج نماید و ولد در حیات والد فوت شود و مالی از خود نداشته باشد، ادای وجه مهریه زوجه ولد متوفی بر والدش واجب می شود یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مهریه زوجه در ذمه زوج مستقر است، ربطی به والدش ندارد.

۲- (س) از جمله شرائط طلاق این است که اگر زوجه مدخوله است و سن من حیض است، و زوج حاضر است بخواهد طلاق بدهد، باید که در طهر غیر مواقعه باشد، آیا هم چنان که دخول در قبل م_ضر است، دخول در دبر هم م_ضر است یا نه؟ تصریحی در این مسئله از کسی دیده نشده؛ بعضی موارد قبل و دبر متحد الحکم باشند، استقرار مهر می فرمائید، اعم از قبل و دبر است و طی حال حیض بشود ح_رمت را به خصوص قبل ف_رموده اند، در باب محلل به خصوص و طی در قبل می گویند، در طلاق رجعی اعم از مدخوله بودن قبل و دبر می گویند آیا که مدخوله در دبر هم اگر بخواهند طلاق بدهند، باید که در طهر غیر مواقعه باشد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اگرچه اخبار باب، مثل بعضی متون ظاهر در مض_ر بودن خصوص در قبل است؛ لکن به ملاحظه تنزیل دخول در دبر، به منزله دخول در قبل، در بعضی اخبار مثل احد المأتین که ظاهر در تنزیل حکم است، احوط عدم اکتفاء به طلاق است که واقع شود در طهری که زن مدخول بهای در دبر باشد و به همین مناط مدخوله در دبر هم باید طلاقش در طهر غیر مواقعه باشد، والله العالم (ایضاً جواب از مرحوم آقای حاج شیخ S) ظاهراً فرق نباشد

ما بین قبل و دبر و مدخوله در دُبر هم باید در طهر غیر مواقعه باشد تا طلاقش صحیح باشد، والله العالم.

۱- (س) به قصد امناء، معقوده خود را لمس و تقبیل می کند تا منی از او بیاید، آیا این نحو استمناء بدون ادخال جایز است یا نه؟

(ج)- ظاهراً جایز باشد، والله العالم بحقایق الاحکام، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حجه الاسلام! چه می فرمائید در خصوص زنی که یازده ساله است، حیض ندیده و عاده امثالش حیض نمی بیند در این سن، مدخوله زوج است، می خواهد طلاقش بدهد، تربص سه ماه تا طلاق صحیح باشد مثل مسترابه لازم است یا تربص منحصر به مسترابه است؟ صاحب ریاض رحمه الله علیه و غیره اشاره به خلاف و وجهین نموده اند در مسئله و فقها بلد ما هم خلاف نموده اند، طرفین استدلالی در بین نموده باعث نزاع شده است، امید است به طور تفصیل اقوی در نظر را با استدلال مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً ملحق به مسترابه است، یعنی از افراد مسترابه است برای اینکه اخباری که در باب صغیره وارد شده است که تطلقهن علی کل حال، مخصوص به غیر بالغه است، اگرچه در بعض اخبار من لا یحضره تعبیر شده است، لکن مراد غیر بالغه است برای تعبیری که در بعض اخبار به غیر بالغه شده است و تحدیدی که در بعض اخبار شده است، راوی سؤال میکند ما حدّها؟ در جواب میفرماید: اذا اتی لها اقل من تسع سنین، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید زنی صداق خود را تفویض نمود به زوج، به ازاء آن که آن را طلاق دهد، به عباره اخیری زوج زوجه را به طلاق خلع طلاق داد، بعد از طلاق انکشف بر این که صداق خود را قبلاً به غیری منتقل نموده، آیا این طلاق چگونه است؟ و دیگر این که زوج و زوجه وکیل نمودند مطلق را در تطلیق، قبل از اجراء صیغه طلاق از توکیل برگشتند و با هم اصلاح نمودند، خبر به مطلق ندادند طلاق بگوید، چگونه است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مسئله اولی محل اشکال است و خلاف است پس راه نجات در احتیاط است به اینکه اگر از عده خارج نشده، زوجه رجوع در بذل کند و زوج هم رجوع در زوجه، و اگر بعد از عده است یا ثانیاً عقد کند یا زوج احتیاطاً طلاق بگوید، هر چند حکم به بطلان طلاق بعید نیست و در مسئله ثانیه طلاق صحیح است، هر گاه قبل از علم وکیل به عزل واقع شده باشد.

۲- (س) هر گاه زیدی عین عبارت مرقومه ذیل را بنویسد و می دهد دست زوجه خودش، قرار شد فیما بین این بنده فلان و متعلقه این بنده که هر گاه بنده برایشان داماد شدم، چه صیغه و چه عقدی، مختارند که طلاق خودشان را بدهند، آیا در صورت مفروضه، به صترف این عبارت زوجه می تواند طلاق خود را جاری نماید یا خیر؟ و اگر طلاق گفت صحیح است یا باطل؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هر گاه مقصود این بوده که زوجه فعلاً وکالت داشته باشد که در صورت مفروضه خود را مطلقه کند، اگرچه به این که غیر را وکیل در طلاق کند و طلاق با اجتماع شرائط دیگر واقع شده باشد ولو وکیل

زوجه طلاق داده باشد، طلاق صحیح است. و اگر مقصود این بوده که زوجه فعلاً و کیل نباشد بلکه اگر او داماد شد و کیل باشد، صحیح نیست. و اگر نزاع باشد بینهما که مقصود به نحو قسم اول بوده یا قسم ثانی باید به مرافعه رفع نزاع شود، والله العالم.

۱- (س) الرجل يطلق زوجته المدخول بها، في مرضه الذي يموت فيه و يتوفى قبل انقضاء العده او بعدها أثره الى السنّه ام لا؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ترثه في العده مطلقاً، و الى السنّه فيما اذا مات بذلك المرض و لم يكن الطلاق بسؤالها على الاحوط و لم تنزّوج، بل ينبغي مراعات الاحتياط بالصّيح و نحوه، فيما اذا لم يكن الطلاق به قصد الاضرار بها و ان كان الاقوى خلافه، والله العالم.

۲- (س) مردی به سفر رفته و قریب ده سال است که چیزی از او نرسیده و عیال او دعوی فوت او را می نماید و کاغذی هم دارد و بعلاوه به مادر زن آن مرد هم دعوی دارد که سه سال نوه خود را شیر داده باشد و این دختر بر شوهرش حرام است و بعض شهود هم شهادت دادند، به همین اندازه عقد نمودن آن زن را جایز است؟ یا خیر، ترافع و حکم شرعی می خواهد؟ و در هر حال اگر این زن عقد دیگری شده باشد، قبل از ترافع، عقدش صحیح است یا خیر؟

(ج)- هرگاه زوجه واقعاً علم دارد که شوهرش وفات کرده، به حسب تکلیف واقعی خودش میتواند شوهر برود، لکن کسی که مطلع به حال واقعه است، اگر

علم به فوت زوج ندارد، به محض دعوی زوجه، هرگاه بخواهد او را تزویج کند، مشکل است. و اما دعوی مادر زن بدون مراجعه به حاکم شرع و اثبات رضاع معتبر در ن_شر حرمت، بی فایده است.

۱- (س) در ضمن عقد نکاح دائم یا منقطع شرط شود - به زوج و متمتع - وکالت زوجه و متمتع بها در طلاق، و ابراً مدت خود و بر توکیل غیر، در صورتی که تا مدت معینی غائب شده و نفقه و کسوه ندهد، آیا لازم الوفاء و صحیح است یا خیر؟ و اگر صحیح نباشد مفسد عقد است یا خیر؟ و بر تقدیری که در ضمن عقد صحیح نباشد؛ اگر بعد از عقد مذکور در ضمن عقد خارج لازم شرط شد وکالت طلاق و ابراء مدت به طور تعلیق مذکور، آیا صحیح و لازم الوفاء است یا خیر؟ و بر تقدیر فساد شرط در هر صورت، چنان چه مذاکره ذیل بین زن و مرد قبل از غیبت واقع شود، اذن جدید و وکالت است یا خیر؟ به این که مرد می گوید چنان چه مسافرتی نمایم تو بر حسب وکالت خود، خود را مطلقه خواهی کرد یا خیر؟ و زن بگوید بلی خواهم کرد، او هم سکوت کند و به مجرد این دعوی غیر می تواند وکیل در طلاق شود یا خیر؟ و اگر در ضمن یکی از دو عقد مذکور یا در ضمن عقد خارج شرط توکیل زن را نماید و بعد از اجراء عقد وکیل نماید او را به همان طور معلقاً آیا صحیح و لازم الوفاء است یا خیر؟ و بعدها احتمال عزل مضر است یا خیر؟ و اگر عزل کرد او را منعزل می شود یا خیر؟ مستدعی است جواب مسئله را مرقوم فرمائید.

(ج) - شرط وکاله در ضمن عقد دائم یا منقطع ظاهراً اشکالی ندارد اگرچه لزوم وکالت به نظر حقیر محلّ اشکال است، لهذا اگر بعد عزل کند زوج زوجه را، بعید

نیست که باطل شود و راجع به عبارتی که فرض شده بین زن و مرد، ظاهر در وکالت دیگری نیست، و به مجرد دعوی وکالت به جهت غیر، اشکالی ندارد در طلاق دادن، ولی شهادت مبتنی است بر ثبوت وکالت، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در بکر اذن پدر که شرط می دانید احتیاطاً، آیا در صورتی که کفوی برای دختر پیدا شود و دختر هم مایل باشد و پدر منع کند، آیا اذن پدر ساقط است یا خیر؟ و در صورت سقوط، فرقی در بین وجود کفو دیگر و عدمش هست یا خیر؟ و مراد از کفو چه چیز است؟ و در صورت جواز یا عدم جواز، مسلمی عقد دختری را نموده باشد، آیا تفتیش از حال او لازم است که آیا از موارد سقوط بوده یا حمل بر صحه باید کرد؟

(ج)- در صورتیکه کفو برای دختر پیدا شده باشد و دختر هم راغب به او باشد، پدر و جد پدری حق منع ندارند، بلی اگر کفو دیگری باشد و پدر بخواهد او را تزویج نماید به آن دیگری، همان احتیاط که گفته شده است هست، و مراد از کفو ظاهراً اسلام زوج است، در صورتی که زوجه مسلمه باشد که صحت عقد به آن منوط است، والله العالم.

۲- (س) متعه نمودن زن به فارسی یا ترکی یا روسی و غیره جایز است یا خیر؟

(ج)- در صورت عدم تمکن از عربی، به غیر عربی جایز است، لکن در صورت امکان احوط خواندن (به عربی است).

۱- (س) آیا جایز است بر مرد در صورتی که عالم است که یک نفر عیال از اول شب تا صبح پنج شش نفر او را متعه نموده اند متعه نماید، در صورتی که عیال مذکوره در سن من حیض است؟

(ج) - تزویج در عده‌ی غیر؛ جایز نیست.

۲- (س) کسوه و نفقه زن حامله در عده وفات از مال وراثت دیگر برداشته می شود یا اصلاً نفقه ندارد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، از مال میت نفقه ندارد، و اتفاق بر او از نصیب حمل بعید نیست، والله العالم.

۳- (س) نظر کردن به زنان اهل کتاب - بدون ریه و مع الریه - جایز است یا نه؟ و زنا با او مثل زنا با زن مسلمه است یا خیر؟

(ج) - بدون ریه نظر کردن به آنها جایز است و زنا با آنها حکم زنا با مسلمه دارد.

۴- (س) ولی طفل می تواند بذل و هبه مدت زوجه منقطعه طفل صغیر خود را نماید یا نه؟

(ج) - ظاهراً میتواند، والله العالم.

۵- (س) در تزویج زنان اهل کتاب دواماً و انقطاعاً - بدون اسلامشان - جایز است یا نه؟

(ج) - ظاهراً به عقد انقطاعی مانعی ندارد، والله العالم.

۱- (س) حق مضاجعه در زوجه واحده واجب است یا نه؟

(ج)- ظاهراً حق مضاجعه در صورت تعدد زوجه است، ولی در زوجه واحده هم احتیاطاً ملحوظ بدارد و ترک نکند.

۲- (س) زنی که هر شش ماه یک مرتبه حیض می بیند، عده او اقراء است یا تربص سه ماه است؟

(ج)- ظاهراً تربص سه ماه است.

۳- (س) در صورت نبودن پدر صغیر، حاکم شرع انور می تواند هبه مدت منقطعه طفل صغیر را بنماید یا خیر؟

(ج)- ولایت حاکم در این گونه امور معلوم نیست.

۴- (س) شرط نفقه در ضمن عقد انقطاع صحیح است یا خیر؟ بر فرض صحه، در صورت عدم انفاق آیا خیار فسخ برای ضعیفه می آید یا خیر؟

(ج)- ظاهراً شرط نفقه صحیح است و اشکالی ندارد، ولی خیار فسخ در غیر مواضع منصوصه معلوم نیست، ولی حاکم شرع اجبار میکند بر اداء.

۵- (س) در مهر المثل زوجه طرف پدر ملاحظه می شود یا طرف مادر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم: در مهر المثل ملاحظه حال زن میشود از حیث طایفه و بلاد و خصوصیات شخصیه، که منشأ اختلاف رغبت است. مثل جمال و بکارت و سایر امور.

۱- (س) شخصی در امورات زندگانی، صلاح و فساد ضرر و نفع خود را نمی داند، جمعی از مؤمنین صلاح او را بر این دانسته که دختر شخص محترمی را برای او عقد کنند، تا از او پرستاری نماید، این عقد صحیح است یا خیر؟

(ج)- در اصل نکاح رضای سفیه مدخلیت ندارد، اما از جهت مهر و امثال آن از آنچه راجع به مال است نفوذ کار عدول منوط به چیزی است که ذکر شد. والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) مردی چهار زن دائمی دارد، یکی را طلاق داده به طلاق رجعی، می تواند خامسه را عقد نماید در بین عده یا خیر؟ و بر فرض صحت عقد وطی در بین عده مطلقه جایز است یا خیر؟ و مسئله دیگر زوج حق الرجوع خود را می تواند ساقط کند یا خیر؟

(ج)- در فرض سؤال که طلاق رجعی بوده، نمیتواند قبل از خروج عده عقد خامسه را نماید، و چنانچه واقع شود باطل است، و معلوم نیست زوج بتواند حق الرجوع را ساقط نماید.

۳- (س) زن تمامی مهر مسمی فی العقد خود را قبلاً صلح می کند به کسی، بعد تمامی مهر مسمی فی العقد خود را بذل می کند به زوج در عوض طلاق خلع، قبل از عده یا بعد از عده ملتفت شود، آیا خلع باطل و یا رجوع به بدل آن مهر می نماید؟ و قبل از عده شوهر می تواند رجوع نماید چنان چه زوجه بی چیز باشد یا خیر؟

(ج)- صحت خلع در فرض سؤال مشکل است و چون امر فروج و نسبی است، مراعات احتیاط لازم است.

۱- (س) زیدی به سفر رفت و عیالی به عقد دوام در طهران داشت، بعد از مدتی در همان نقطه مسافرت، زید فوت کرد، چند روز بعد از فوت زید به عیالش اطلاع دادند، چون مشارالیهها نمی دانست که نگاه داشتن عده وفات از روز اطلاع است و یقین داشت که باید عده را از روز فوت زوج نگاه دارد، پس از آن که عده را از روز فوت نگاه داشت و ایام عده به حساب از روز فوت زوج منقضی گردید، به عقد دوام خالد درآمد، بعد از عقد - هنوز به خانه خالد که زوج دوم است نرفته و مدخول بها هم واقع نشده- اطلاع یافت که باید عده وفات را از روزی که مطلع می شود نگاه دارد، چون عقد به خالد چند روز از عده وفات باقی مانده بوده است، لذا بالاجماع این عقد فاسد و لغو است، اکنون به فرض این که اگر ما بین خالد فوق الذکر - اقتضاء به جوانی و جهل به مسئله - بعد از مدت ها که از عقد در زمان عده وفات به طوری که فوق عرض شده اتفاق ملاقاتی مابین خالد و مشارالیهها افتاد؛ و فرضاً مقاربتی هم واقع شده باشد، آیا خالد نمی تواند با مشارالیهها ازدواج نماید یا باید عده نگاه داشته بعد از آن معقوده خالد کرد؟ و چنان که مجمع علیه فقها رضوان الله علیهم است مانعی بعد از عده برای عقد...؟

(ج)- از ظاهر سؤال چنین معلوم میشود که مقاربت خالد که زوج دوم است در عده وفات واقع شده، و با این حال شبهه نیست که حرام ابدی است، و اینکه نمیتواند زن را به عقد جدید بگیرد، بلی هرگاه مقاربت بعد از انقضای عده وفات از زمان اطلاع واقع شده، بعضی فرموده اند که موجب تحریم ابدی نیست و میتواند به عقد جدید او را تزویج نماید، لکن خلاف احتیاط است، والله العالم.

۱- (س) زید نامعلوم است که عیال او متعه بوده یا دائمی؟ آیا ورثه حق دارند در مال زید تصرف کند و عیال او را ممنوع از ارثیه نمایند تا حین اثبات یا نه؟

(ج) - ظاهراً احکام عیال دائم بر او مترتب است و محتاج به اثبات نباشد. والله العالم.

۲- (س) ضعیفه اختیار مکان برای خودش در شهر قرار می دهد، بعد به رضایت مدتی با شوهر در دهات برود، اختیار مکان او ساقط می شود یا نه؟

(ج) - بعد از مراجعت به شهر باز اختیار مکان دارد ضعیفه، ولی شوهر مجبور به آوردن به شهر نیست.

۳- (س) پسر و دختر اصول دین را ندانند، بدنشان پاک و عقد نکاحشان صحیح است یا نه؟

(ج) - اگر چنانچه اجمالاً بدانند اصول دین را کفایت میکند، و بدنشان پاک و عقد و نکاحشان صحیح است، انشاءالله.

۴- (س) شخصی زنی را عقد کرده مادامی که زن در خانه خودش باشد، نفقه و کسوه او بر شوهر واجب است یا نه؟

(ج) - چنانچه زن تمکین دارد از شوهر، باید نفقه و کسوه او را بدهد، مگر آنکه تمکین نداشته باشد، در این صورت واجب نیست.

(س) هرگاه شخصی زنی را برای پسر نابالغ خود متعه نماید از جهت محرمیت؛ در مدت چند روز یا چند ساعت صحیح و موجب حصول محرمیت

۱- می شود؟ یا آن که باید مقداری از زمان بلوغ را داخل کرده؟ و همچنین عکس این به این که ولی متعه نماید دختر صغیره خود را برای شخصی برای محرمیت، شرط است داخل نمودن زمان بلوغ یا خیر؟ و آیا جایز است برای ولی هبه مدت یا نه؟ و آیا جایز است اشتراط هبه مدت بعد از عقد بلافاصله یا نه؟ و بر فرض خوف وطی جایز است شرط عدم وطی یا خیر؟ و طریق اجراء عقد در هر دو صورت چگونه است؟

(ج)- ظاهراً تمام مذکورات صحیح باشد، در صورتی که نسبت به صغیره مفسده نباشد، اگر چه احوط در متعه این است که قابلیت التذاذ برای طرفین ولو در بعض مدت باشد، چنانچه احوط این است که در نکاح شرطی که قابل تخلف از او باشد نشود، برای اینکه جواز فسخ نکاح لتخلف الـ شرط محل اشکال است و طریق اجراء عقد از غیر جهت شرط معلوم است و در محال مناسب به آن مسطور، و اما از جهت شرط طریقتش این است که ضعیفه بگوید مثلاً زوجتک نفسی فی مدت کذا بکذا، و شرطت علیک ان لا تطأنی فی المده مثلاً یا ان تهب مدتی فی وقت کذا مثلاً، و زوج بگوید قبلت التزویج و الـ شرط، تم کتاب النکاح والطلاق.

۲- (س) هل للحاکم الشـرعی او المأذون عنه بتزویج من له ولی له من الأب و الجد له و الوصى ام لا؟

(ج)- ثبوت الولاية للحاکم و مأذونه فی ذلك حمل اشکال بل لا یبعد العدم الا مع الضروره (۱)

ص: ۴۰۹

۱- (س) هل يجب في عقد الدوام و المتعه من تعدد الطرفين في اجراء العقد ام يكفي الواحد

(ج)- الأحوط التعدد مع الامكان.

۲- (س) هل يجب الصلوه عند ذكر اسم النبي صلى الله عليه وآله و هل فرق على تقدير الوجوب بين كون الشخص على حال الصلوه ام لا؟

(ج)- لا تجب و لكن الاحوط عدم الترك و لو في حال الصلوه. (۱)

۳- (س) حجه الاسلام اماما چه می فرماید در این مسئله شرعیه که شخص آب و املاک به عقد زوجه اش کرده و مدت ده سال در تصرف زوج بوده آیا بعد زوجه می تواند اجرت المثل ده سال از زوج خود مطالبه کند یا خیر آنچه حکم الله است در صدر عریضه مرقوم فرماید که عندالله و رسوله ضایع نخواهد بود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم چنانچه تصرفات زوج مجانی بوده به اذن زوجه نمی تواند مطالبه نماید و اگر ماذون نبوده بعنوان مجانی می تواند مطالبه نماید و در صورت نزاع محتاج به مرافعه است و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری. (۲)

۴- (س) در عقد دوام و متعه اگر دو نفر حاضر نباشند که بتوانند ایجاب و قبول بخوانند اگر یک نفر ایجاب و قبول بخواند عقد صحیح و یا باطل است؟

(ج)- یک نفر طرف ایجاب و قبول واقع شده خلاف احتیاط است. (۳)

ص: ۴۱۰

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۶.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۴۲.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۵.

۱- (س) متعه نمودن فاحشه با علم به اینکه عده نگاه نمی دارد جایز است یا نه؟

(ج) - خلاف احتیاط است. (۱)

۲- (س) در عقد نکاح در صورتی که فتوی بر تعدد موجب و قابل بوده باشد و غیر از یک نفر ممکن نباشد مگر به رفتن نیم فرسخ راه یا زیاده که جزئی زحمت است آیا شخص واحد می تواند که متولی طرفی العقد بوده باشد یا نه و در صورت زحمت زیاد تکلیف را بیان فرمایید.

(ج) - احتیاط در تعدد تا به حد عسر و حرج نرسد ترک نباید بشود لکن تعلم صیغه نکاح امر مشکلی نیست و غالب مردم به اندک زمانی می توانند یاد گیرند و الله المؤید (۲)

۳- (س) شخص واحد غیر عادل یا زیاده از واحد خبر می دهند از وفات شخصی در سفر یا در حضر از قبیل رفیق یا برادر که کاملاً معروف الحال بودند یا غیر اینها که به طور اجمال می شناختند از قبیل اسم و مکان و بعضی از اوصاف با تعذر شهادت عدلین خبر اینها مسموع است یا خیر؟

(ج) - شهادت غیر عادل موت ثابت نمی شود بلی گاهی به ضمیمه ی قرائن خارجه از او علم به موت حاصل می شود و الله العالم. (۳)

ص: ۴۱۱

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۶.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۹۶.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۱۱.

۱- (س) در تعدد موجب و قابل را در نکاح احتیاط مطلق فرموده اید پس کار اهل قریه و دهات سخت شده چه می فرمایید؟ آیا لازم است باید به شهر بروند و یا لازم است که خرج گذارند از قریه دو نفر ملا جمع بکنند؟

(ج)- ترک این احتیاط را تا ممکن باشد نباید نمود لکن ملا بودن صیغه خوان لازم نیست بلکه همین قدر که معنی لفظ را بفهمد می تواند صیغه بخواند. (۱)

۲- (س) استشهاد در عقد نکاح لازم است یا نه؟

(ج)- لازم نیست بلکه مستحب است. (۲)

۳- (س) آیا زوجه منقطعه که مدتش تمام شد یا هبه شده به مجرد اینکه حمله از زوج سابق خود دارد مستحق کسوه از زوج سابق خود می باشد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سوال ظاهراً نفقه و کسوه ندارد. (۳)

۴- (س) وکیل زن گوید انکحت موکله موکلی موکل موکلک وکیل می گوید قبلت النکاح لموکله موکلت علی المهر صحیح است یا نه؟

(ج)- فرض این عبارت بر حسب صورت صحیح نیست ولی کافی است که وکیل زن بگوید انکحت موکلتی موکلک علی المهر المعین و وکیل مرد بگوید

ص: ۴۱۲

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۹.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۰.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۷.

قبلت النکاح لموکلې در صورتی که قصد انشاء و معنی کلمات را بفهمد و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری. (۱)

۱- (س) صغیره را به اجازه و وکالت وصی ثابت الوصایه و ناظر و حاکم شرع برای صغیری به اجازه و وکالت پدر صغیر معقوده نموده اند، عقد صحیح است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در فرض سوال به نظر این جانب ولایت داشتن وصی و حاکم در عقد صغیره مشکل است ولی گاه می شود ضرورت اقتضا نماید تزویج را مثل اینکه حفظ مال یا نفس صغیره متوقف باشد بر تزویج در این صورت بعید نیست صحت و چون عمل مستند به حاکم شرع است بر حسب فرض لابد ملاحظه تکلیف خود را کرده است و الله العالم حرره الاحقر عبدالکریم الحائری (۲)

۲- (س) زید وصی دختر صغیره موصی خود را برای عمرو به عقد دائمی عقد می کند پس از کبارت دختر نقض از عقد خود نموده آیا این عقد صحیح است یا نه؟

(ج)- با فرض عدم قبول در زمان کبارت در صحت چنین عقدی اشکال است خصوصاً در صورتی که پدر تصریح به اینکه وصی در تزویج هم باشد نکرده باشد و الله العالم. (۳)

ص: ۴۱۳

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۰.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۷۱.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۷۷.

۱- (س) اگر زید با عمرو وصلت کرد بعد معلوم شد که عمرو مـرتد است تکلیف آن زن و پدر و مادر او با عمرو چیست در صورتی که در محاضر شرع مدرکی که ارتداد او را می رساند ندارد.

(ج)- اگر زوجه می تواند معاشرت را ترک کند باید ترک کند. (۱)

۲- (س) زید از طرف زن وکیل است بر خواندن صیغه عقد نکـاح و بکر از طرف مرد وکیل است زید می گوید انکحت موکلتی بکر نمی داند از انکحت به زنی دادم قصد کرده یا زن کردم قصد نموده آیا بر بکر لازم است اینکه بداند زید کدام معنی را قصد نموده بعد از آن قبول نماید یا اینکه دانستن لازم نیست بلکه قبلت گوید مقصود آن باشد کدام معنی را قصد کرده از این دو معنی آن را قبول کردم.

(ج)- چون حاصل هر دو معنی یک چیز است لازم نیست اگر چه بداند بهتر است و الله العالم. (۲)

۳- (س) در باب عقیقه فقهاء راشـدین کثر الله امثالهم فـرموده اند که باید استخوانهای عقیقه شکسته نشود لهذا در میان مردم این صفحات مرسوم بوده که استخوانهای عقیقه بعد از طبخ دفن می کردند لکن بعضی می گویند که دفن کردن نمی خواهد بلکه در صحرا باید ریخته شود تا حیوانات درنده بخورند بفرمایید که اولی و انساب در خصوص آن چه قسم است؟

ص: ۴۱۴

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۹۸.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۲.

(ج)- دلیلی بر استحباب هیچ یک از دفن یا ریختن در صحرا از اخبار به نظر نرسید هر چند دفن انساب است و الله العالم الاحقر
عبدالکریم الحائری.(۱)

۱- (س) ضعیفه مطلقه در بلد ما نعت خود تمسک دارد به ی_ک ورق_ه طلاق نامه که ممهور است به مهر دو نفر شاهد که در نظر مج_ری ص_یغه طلاق عادلند و در نظر مجری صیغه نکاح ثانوی غیر عادل چون مدرک لمانع بودن منحصر به همین ورقه است که مدل بر خرابی اصل اساس است آیا تزویج ثانوی در نظر همین عالم صحیح است یا خیر؟

(ج)- اگر اصل طلاق ثابت است و مجری نکاح به هیچ یک از عدالت و فسق علم ندارد می تواند اجراء صیغه نکاح کند و اگر علم به فسق دارد او نمی تواند جاری کند و اگر اصل طلاق هم ثابت نیست به مجرد چنین ورقه نمی شود اکتفا نمود والله العالم.(۲)

ص: ۴۱۵

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۰.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۰.

۱- (س) چه می فرمائید در خصوص مسئله شرعیه یکی آن که آیا واجب است بر زن شیر بدهد بچه خود را از شوهر خود بدون اجرت مطلقاً چه رگ و چه بعد از آن یا خیر؟ و چه شوهر مکنت داشته باشد یا خیر؟ و دیگر آن که فرقی هست بین مهریه و زوجه و سایر دیون یا خیر؟ و بر فرض عدم فرق، مراد از قدرت و استطاعت - که در عقدنامه نوشته می شود - چیست؟ مرحمت فرموده جواب دو مسئله را مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، شیر دادن بر مادر واجب نیست مگر در صورتیکه پدر قادر بر انفاق نباشد و طفل هم از خود چیزی نداشته باشد و چون مادر در این صورت باید انفاق نماید بر طفل، هر گاه نتواند مرضعه بگیرد، معین میشود از شیر خودش بدهد، و اما شیر اول که تعبیر از او به رگ شده است: هر چند واجب باشد، لکن اجرت را مستحق میشود، اگر طفل مال دارد از مال طفل، و اگر پدر مال دارد از مال پدر، و اگر هر دو بیمالند بر عهده مادر است. والله العالم، و حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) اگر خواهر برادر زاده خود را شیر دهد به حدّ نصاب شرعی، ن_شر حرمت می نماید یا نه؟

(ج)- اگر مراد ن_شر حرمت نسبت به طفل است با اولاد مرضعه و صاحب شیر؛ بلی ن_شر حرمت میکند، و اگر نسبت به مرضعه باشد با صاحب شیر- از باب اینکه طفل به منزله بچه صاحب شیر است و مرضعه عمه او است و عمه خواهر پدر است- پس مرضعه به منزله خواهر شیر است، پس این محل اشکال و باید احتیاط شود.

۲- (س) بیان فرمائید زنی از شوهر پس_ری تولد نموده، و بعد آن شوهر مرحوم شده، و بعد از یازده سال از فوت شوهر دختر برادری داشته که مادر آن دختر فوت شده، شش ماه تمام دختر برادر را پستان - خشک شده - در دهان آن طفل گذارده، به قدرت الهی آن پستان شیر آمده، آن دختر یک سال و نیم از این زن شیر خورده، حال آن دختر را می توان بعقد این پسر در آورد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سؤال - که این شیر هیچ استناد به زوج سابق و ولادت سابقه نداشته- این شیر دادن موجب حرمت نمیشود، والله العالم.

۳- (س) آیا زید می تواند دختری را بگیرد که از مادر خود بیست یوم شیرخورده، ولی شیر شوهر که عموی زید است بوده یا خیر؟

(ج)- هرگاه رضاع محقق شده باشد، نمیتواند بگیرد، برای اینکه خواهر امی رضاعی زید میشود، والله العالم.

تَمَّ کتاب الرِّضَاع

ص: ۴۱۸

۱- (س) در ذبح حیوانات حرکت اعضاء و انداختن رگ خون را هر دو لازم است یا یکی از آن ها کفایت می کند؟ و اگر مراعات هر دو لازم است که موافق احتیاط مطلق باشد و فتوای غیر هم در دست نباشد که رجوع شود، تکلیف چه چیز است؟

(ج)- ظاهر کفایت هریک است هر گاه به نحو متعارف باشد، لکن مراعات احتیاط بد نیست، والله العالم.

۲- (س) معنی حیوه مستقره را بیان فرمائید.

(ج)- حیوه مستقره این است که اگر کشته نشود، مقدار معتد به زنده بماند، والله العالم.

(س) مولانا! ادام الله ظلکم العالی، دولت انگلیسه از ولایت دیگر تخم ماهی می آورند در چشمه یا رودخانه آن تخم را می اندازند و در آب به قدرت کامله خالق متعال ماهی ها متولد و متکون می شوند و غالباً از بابت غذای آن ها ماهی ها این بلد می اندازند مجرای همه چشمه و رودخانه مشبک از این است که

۱- راه بیرون رفتن ندارند، بیان فرمائید صید نمودن همچو ماهی ها - بلا اذن صاحبش - جائز است یا خیر؟ و اگر حیواناً از شبکه بیرون رود و در دریای دیگر داخل شود، چه طور است؟ یننوا.

(ج)- چنانچه این دستگاه به قصد انتفاع تحصیل ماهی مقرر داشته اند، بدون اذن صاحبش صید نمایند، اما اگر از شبکه بیرون رود و در دریای دیگر داخل شود، عیب ندارد، والله العالم، حرره الفیروزآبادی اگر ظاهر حال مالک این باشد که اعراض کرده از ماهی خارج شده، الأحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله که در مذبوح حیوه مستقره شرط است یا نه؟ به این معنی که قطع حاصل شود به جان دادن حیوان، نه این که شک نماید، با استصحاب حیوه ذبح نماید، آیا بعد از قطع به احتضار و حرکت مذبوح و خروج دم معتدل از آن حلال می شود یا نه؟ چون مسئله عامه البلوی است جواب را مشروحاً بیان فرمائید.

(ج)- کفایت میکند در حصول تذکیه شرعاً حرکت دادن مذبوح بعد از ذبح بعضی اعضای خودش را به حرکت قویّه که حرکه تقلص نباشد مثل حرکت دادن چشم و دست و پای، یا حرکت دادن دم با خروج دم معتدل که متثاقلاً نباشد.

۳- (س) پس از خروج خون متعارف از مذکّی و مراعات سائر شرائط، آیا خونی که در اجزاء حرام ذبیحه است، محکوم به نجاست و یا طهارت است؟ و بر تقدیر نجاست، هرگاه گوسفندی را درست در دیگ گذارده و پخته شود بدون آن که اجزاء حرام را جدا نمایند، مثل حلیم پزها، حکمش چیست؟ آیا ممکن است حمل به صحت یا نه؟

(ج) - احوط اجتناب است.

۱- شتر مشکوک الحیاه نحر شده و به قدر متعارف خون بیاید حلال است یا نه؟

(ج) - اگر اصل حیوه حیوان مشکوک باشد حکم به حلیت مشکل است، هر چند به قدر متعارف خون آمده باشد.

۲- (س) زید آهوئی را در بیابان دیده که تیر زیر سین ه او خورده و سر او بریده در کنارش گذاشته، زید آهو می مزبور را برده و گوشت آن را خورده، آیا آن گوشت حلال است و طاهر است یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحیم، چون آهو در ارض مسلمین دیده شده، ظاهراً محکوم به حلیت و طهارت است. والله العالم.

۳- (س) صید را اگر با گلوله که میخ آهن به سر او نصب کرده اند، بزنند و آن صید به همان گلوله بمیرد بدون ذبح کردن، آیا محکوم به تذکیه است یا خیر؟

(ج) - حکم به حلیت صید مفروض، بعید نیست.

۴- (س) ذابح گاهی اولاً بیخ زبان و ودجان را می برد و بیخ زبان بعد جدا شدن به پائین می افتد، پس ذابح بالا می برد و مری و حلقوم را می برد، پس بفرمائید که این ذبیحه حلال است یا حرام؟ و ذابح را که بالا گرفتن بیخ مذکور به زودی می سر نمی شود و به زمانی کم و زیاد محتاج است تا آن که گاهی حیاه مستقره نمی ماند و گاهی استقرار حیوه مشکوک می شود؟

ص: ۴۲۱

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه موالات عرفی محقق است و حیوه باقی است، ولو مستقره نباشد، حلال است. محمد کاظم الطباطبائی نورالله مرقده، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) اگر کسی گوشتی خرید و خون در گوشت دید و شک دارد که خون متعارف آمده، خوردن این گوشت چه صورت دارد؟

(ج)- با شک، احتیاط در اجتناب است، والله العالم.

۲- (س) هرگاه از روی نسیان یا جهالت یا اضطرار یا تقیه، گوسفند و شتر را به خلاف قبله یا به انحراف از قبله، ذبح یا نحر نماید، حلال می باشد یا خیر؟ نیز بفرمائید در وقت کشتن سهواً و جهلاً بسم الله نگفته، حلال می باشد یا نه؟

(ج)- در صورت نسیان و جهالت اعم از جهالت به حکم و یا به موضوع، اضطرار و تقیه ظاهراً اشکالی ندارد و حلال است و همچنین در صورت نسیان بسم الله، احوط در صورت بسم الله این است که هر وقت ملتفت شد، بگوید: بسم الله علی اوله و علی اخره.

۳- (س) در وقت کشتن باید سر و سینه و گردن را به طرف قبله کشند یا آن که محل ذبح را به جانب قبله کردن کافی است؟ نیز بفرمائید از قفا بریدن جایز است یا خیر؟

(ج)- ظاهراً لازم باشد که مقادیم بدن حیوان را متوجه سازند به قبله، و اکتفاء به محل ذبح نشود، سر حیوان را از قفا بریدن موجب اذیت حیوان است و شاید قلب سگین - یعنی برگرداندن کارد در وقت ذبح که در بعض اخبار نهی فرمودند- این را هم شامل باشد، والله العالم، تم کتاب الصيد و الذباجه.

۱- (س) عده ی از حفاران اراضی موات و یا مجهول المالك را بدون اذن و اجازه حاکم شرع حفر عتیقه جات مستخرجه آن را ضبط می نمایند، آیا عتیقه جات مزبوره به آن ها مباح است یا خیر؟

(ج)- حفر اراضی موات ظاهراً مانعی ندارد، و اگر چیزی هم استخراج کند از اشیاء قیمتی، بعید نیست حکم کنز بر آن مترتب باشد، به این معنی که مال واجد آن است بعد از اخراج خمس، و اما اراضی مجهول المالك، پس ت_صرّف در آن جایز نیست و اگر چیزی هم استخراج کند، آن هم بعید نیست حکم مجهول المالك داشته باشد.

(س) معمول است حفاران اراضی بائره یا مخروبه را از مالک اجاره می کنند و حفر می کنند مشروط بر این که هر ماهی فلان مبلغ به مالک بدهند و یا قرار می گذارند هر چه از جنس عتیقه و غیره استخراج شد یک ثلث یا ازید یا

۱- انقص سهم مالک زمین باشد و بقیه متعلق به حفار و بعضی ها به این قسم عمل می کنند که پانصد ذرع زمین مالک را حفر می کنند و ده تومان در عوض به او می دهند، در کلیه این صور، اراضی مالک از حیث انتفاع می افتد و دیگر قابل استفاده نیست، آیا این معامله چه صورت دارد و صیغه آن تحت چه عنوان است؟

(ج)- اجاره نمودن زمین را به جهت حفر به مال الاجاره معین، مانعی ندارد، و اما به حصه از آنچه بیرون می آید، ظاهراً صورتی ندارد.

(س) بنده شخصی هستم از عوام الناس، اَلَا آن که سواد ن_اقص فارسی دارم و بعضی مطالب و اصطلاحات را هم فی الجملة شنیده ام، و تکلیف بنده - در اعمال شرعیّه از عبادات و معاملات و غیر ذلک البته- به حکم عقل رجوع به عالم است و لکن در این مقام از برای بنده شبهه و اشکالی حاصل شده، که سبب تحیر و تزلزل بنده گردیده، حتی خوف و وحشت آن است که اعمال و خصوصاً عبادات و معاملات با این شبهه و تزلزل صحیح نباشد، بلکه نزدیک است که به حد تعطیل و متارکه عبادات منتهی شود، العیاذ بالله من ذلک. مسئلت با کمال مسکنت و التماس و الحاح، با نهایت ضرورت از حضرت مستطاب حجه الاسلامی آن است که بعد از مطالعه عریضه و تلقی مطلب و موضع شبهه، جواب صریح شریح نزدیک به فهم عوام که رافع شبهه و اشکال و موجب جزم و ثبات در عبادات و سایر اعمال باشد، دستخط فرموده که سبب نجاه و نجات و مایه فوز و فلاح بوده باشد و حسب الامکان در تحریر جواب تعجیل فرمائید که زودتر باعث رهائی بنده گرفتار از چاه هلاک و بوار گردد،

۱- انشاءالله، و لا- حول و لا- قوه الا بالله، محل شبهه و موضوع بحث و نظر این است که چون به دلیل ساطع قطع و برهان قاطع عقلی ثابت و محقق گردید، بلکه واضح و روشن شد، وجود واجب تعالی و صفات ثبوتیه و سلویه او سبحانه، بلکه جمیع صفات کمال و جمال و جلال وی جلّ ذکره، که از آن جمله عدل و حکمت و فضل و رحمت او است عز اسمه، و هکذا عبث نبودن خلق، بلکه بودن آن موافق حکمت و صلاح و متضمن ثمرات کثیره و فواید کبیره عایده به خود خلق، نه به حضرت او سبحانه و هکذا حسن تکلیف و وجوب آن و حقیقت ثواب و عقاب و معاد جسمانی و جنت و نار جسمائیتین و غیرذلک از آن چه که متعلق به این باب است، ثم هکذا بعث انبیاء و رسل و نصب اوصیاء و خصوصاً بعث نبینا خاتم النبیین و سید المرسلین و نصب اوصیائه الائمه الاثنی عشر الهادین المهدیین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و امتداد عمر و حیوه امام ثانی ع شر القائم المنتظر (علیه صلوات الله الملك الاکبر)، و بودن آن بزرگوار در روی همین زمین به هیکل و لباس بشری، مانند سایر مردم، و جوب خروج و ظهور آن حضرت در وقت معلوم عندالله، لیملاً الارض قسطاً و عدلاً، بعد ما ملئت ظلماً و جوراً، اللهم عجل بذلک و قربه و یسره و لا تعسره و لا تؤخره بجاه محمد و اله الطاهرین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین.

بعد از ثبوت و وضوح این مراتب بنده از عقل سؤال کردم که آیا در غیبت امام زمان علیه الصلوه و السلام تکلیف مارعیّت - در احکام فرعیّه عملیه نظریه که محل حاجت و موضع مسئلت می شود- چیست؟ از که پرسم و به کی رجوع کنم و از کجا اخذ نمایم؟ آخر تو که عقل هستی و چراغ هدایت می باشی و ما را

به اصول دین و مذهب راه نمودی، و امامت ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الابرار و وجوب اطاعت ایشان را بر ما ثابت و مبرهن گردانیدی، حالا- ما را در نیمه راه مگذار، و به منزل و مقصد برسان، پس بگو بینم حال که امام زمان ما - صلوات الله علیه و ارواحنا له الفداء- از روی حکمت و مصلحت و امر الهی از ما غایب و محتجب گردیده، ما در حوائج دینی و احکام تکلیفیه خود چه کنیم؟ و به کی و به کجا رجوع کنیم؟

عقل در جواب می فرماید که این است و جز این نیست و نخواهد بود، البته که باید امام D چون علم به غیبت خود و طول عمر آن و به تحیر و احتیاج رعیت در مطالب دینی و احکام شرعیّه داشته است، باید مرجعی و منتهی از برای ایشان به امر الهی تعیین و تشخیص فرموده باشد. و البته فرموده است یا شخص واحدی را یا اشخاص معینه یا عنوان کلی آن را که رفع حوائج و ضرورت به آن بتواند شد تا زمان ظهور دولت خود زیرا که چون من نظر می کنم به حسب امکان امر از سه شقّ خارج نیست: یکی آن چه که گفتم و تقریر کردم.

دوم آن است که امامت دیگری شخصیه یا کلیه - بعد از امامت اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیهم - از جانب خدا و رسول مجعول باشد، که در طول امامت ایشان بدل اضطراری از ایشان باشد، مانند تیمم بدل از وضو و غسل که در حال غیبت امام ثانی عشر D رجوع به آن شود.

سوم آن که در غیبت آن حضرت رفع تکلیف و تعطیل حدود و احکام شده باشد که رعیت مانند بهائم مهمل و بلا تکلیف باشند!! این سه شق که رابع ندارند، نه جمع هر سه شاید و نه خلو از همه بلکه نه جمع دو شق از آن ها و لکن

دو شق اخیر بالضرر_روره باطل و منتفی اند، پس شق اول حق و ثابت است. پس بروید بحث و فحص نمائید و آن مرجع را بیابید و به دست آورید و بدان رجوع کنید، این جواب عقل است از سؤال بنده، پس باز سؤال کردم که آیا آن مرجع و حجتی که لازم است که امام D از برای ما نصب و تعیین فرموده باشد و بر ما لازم است که بحث و فحص از آن نمائیم، واجب و لازم است که عالم به احکام و فتاوی امام باشد؟ و در آن چه که فتوی می دهد راوی از آن حضرت باشد؟ یا لازم نیست بلکه می تواند بود که از روی عقل و رأی و نظر خود فتوی بدهد؟ پس هر چه را که به حسب نظر خودش حکم کند و فتوی دهد خواه از روی فرمایش امام باشد یا از روی قرآن مجید، یا از روی عقل خود، یا از روی فتاوی فقهاء یا غیر این ها، واجب است بر ما رجوع کردن به او، قبول کردن از او و هم چنین آیا واجب است که آن حجه و مرجع هر که باشد؟ و هر چه باشد؟ و از هر جا که احکام را تلقی کرده باشد؟ از روی علم و یقین حکم کند و فتوی دهد؟ یا نه بلکه می تواند بود که از روی مظنه و رأی باشد و بالجمله مرجع باید کسی باشد که چون فتوی می دهد بگوید که من علم و یقین دارم که این حکم شرعی الهی است یا نه؟ بلکه اعم است از این؟ عقل در جواب این سؤال می گوید: حاشا و کلا، بلکه واجب است که آن حجت مرجعی که امام قرار می دهد در هر مسئله از مسائل عالم به حکم و فتاوی امام باشد، خود نیز از روی علم فتوی بدهد و لکن در آن فتوی راوی و حاکم از امام باشد و هر چند که در هر مسئله از مسائل فرداً فرداً نگوید من این را از امام D روایت می کنم، و لکن بر وجه کلی اجمالاً گوید که من هر چه را از

مسائل شرعیه می گویم و حکم می کنم و فتوی می دهم، از فرمایش امام D نقل و روایت می کنم، هر چند که به وسائط بسیار باشد، و لکن علم و یقین دارم که فرمایش امام D است (مرجع و) حجت از قبل امام D واجب و لازم است که چنین باشد نه غیر این، که اگر غیر این باشد، آن امام دیگری خواهد بود بنفسه، غیر ائمه اثنی ع_شر - صلوات الله علیهم - که بدل ایشان و در طول ایشان E خواهد بود و لکن عقل و نقل و ضرورت مذهب بلکه دین اسلام نافی آن است، چنان چه پوشیده نیست، پس من بنده قاصر عاثر بعد از این تصورات و حکم عقل خود را مکلف و ملتزم دیدم و دانستم به این که بحث و فحص نمایم از عالم فقیه ای که در فتاوی و احکام ناقل و راوی باشد از ائمه معصومین صلوات الله و سلام الله علیهم اجمعین، با علم به صحت نقل روایت خود، پس چون خواستم رجوع به ح_ضرات مجتهدین نمایم، دیدم که خود ایشان مخالف مراد و مطلوب این بنده هستند، به این معنی که در فتاوی و احکام خود ملتزم به نقل و روایت از ائمه معصومین E نیستند و هم چنین از روی علم یقین حکم نمی کنند و فتوی نمی دهند، بلکه فتاوی از روی رأی ظنی است و شاهد بر آن این است که تقلید میت را ابتداء جایز نمی دانند و حرام می دانند و عمل مکلف را که مبتنی بر آن باشد، باطل و فاسد می شمارند، بلکه بسیاری از ایشان بقاء بر تقلید میت را هم جایز نمی دانند و حرام می دانند و این دلیل و شاهد است بر این که فتاوی و احکام مجتهدین را قول امام D نمی دانند و علم و یقین به بودن آن حکم شرعی الهی ندارند، زیرا که اگر فتاوی و احکام ایشان قول امام D و حکم شرعی الهی باشد، به موت مجتهد باطل نمی شود و

چنان که به موت خود امام D باطل نمی شود و چنان که می بینیم احادیثی که قدماء محدثین روایت کرده اند از ائمه E و در کتب خود تألیف و تصنیف نموده اند، به موت ایشان باطل نشده و بسیار است که مجتهدین تمسک و عمل به آن ها می نمایند و آن ها را حجه می دانند و از ادله احکام می شمارند و اگر می فرمائید که خود ائمه E امر به تقلید مجتهدین - که عامل به رأی و ظن می باشند - فرموده اند و لکن از تقلید اموات ایشان منع و نهی فرموده اند، عرض می کنم دلیل حجه بر این دو قضیه امر و نهی چیست؟ کدام آیه و کدام حدیث است؟ استدعا و التماس دارم که بیان فرمائید تا نفس بنده ساکن و مطمئن شود، و الا بنده ضعیف و نحیف به حکم عقل، خود را مکلف می دانم به این که از حضرات آقایانی که جالس مسند فقاہت و اجتهاد می باشند و به این عنوان معروف و مشهورند ادام الله بقائهم و بهائم، بعد از احراز عدالت ایشان، از یکان یکان ایشان سؤال کنم و عرضه دارم که آیا شخص جنابعالی در جمیع فتاوی خود ناقل و راوی از قول ائمه می باشید؟ با علم و یقین به بودن آن ها را فرمایش ایشان E یا نه؟ بلکه اعم از آن است، پس اگر فرمود که بلی، من در جمیع فتاوی و احکام ناقل و راوی و حاکی از ائمه E می باشم نه غیر ایشان، با علم و یقین به صحت نقل خود از ایشان بنده هم رجوع به آن آقا و تقلید از ایشان نمایم و الّا فلا پس در خاتمه به حضور مبارک حضرت حجه الاسلامی جسارت ورزیده، عرضه می دارم که آیا حضرت مستطاب عالی در فتاوی و احکام خود ناقل و راوی و حاکی از فرمایش ائمه E می باشید؟ با علم و یقین به بودن آن ها از فرمایش ایشان E لا غیر یا نه؟ بلکه اعم است از این یعنی

ممکن است که از غیر فرمایش ایشان باشد، و نیز ممکن است که مبتنی بر رأی ظنی باشد، مستدعی هستم که جواب صریح واضح عوام فهم به خطّ شریف مرحمت فرمائید که بنده به تکلیف خود عالم و عامل باشم و ما توفیقی الا بالله و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، بسیار خوش وقت شدم از اینکه به دلالت عقل مهتدی شدید و بعد از عقاید حقه که اصول دین و مذهب است بالاخره منتهی شدید به اینکه در زمان غیبت وجود مبارک امام عصر - صلوات الله علیه و علی ابائه الطاهرین - باید مرجعی از برای عوام شیعه باشد و آن مرجع هم باید فتاوی او از روی اقوال ائمه E باشد و اینکه باید از روی علم و یقین حکم شارع را بگوید، ما هم این مطلب را قائل و به غیر آن معتقد نیستم و لکن این مطلب محتاج به توضیحی است هر چند مـ شروحاً مجال نیست، ولی امیدوارم به همین مختصـ رفع شبهه جنابعالی بشود و چنانچه باز هم اشکالی بماند؛ ثانیاً اطلاع بدهید و آن این است که جنابعالی گویا خیال تصور کرده اید که اگر عالمی بگوید رأی من این است مثلاً مقصود این باشد که میل من چنین است که مردم چنین کنند یا صلاح مردم را چنین میدانم که مثلاً مردم در شک ها بین سه و چهار بنا را بر چهار بگذارند، الی آخر، و یا اینکه اگر بگوید ظاهر این است، یا اقوی در نظر این است، مقصود این است که این فتوائی که من می گویم مجرد مظنه است که به هیچ وجه جزم به آن ندارم، چنین نیست که تصور شده است، بلکه فتوای عالمی که مرجع است از روی اخبار صادره ائمه E است، غایه الامر بعضی از فتاوی به مضمون آن بالخصوص خبری از ائمه E و بعضی جمع مابین اخبار متعدده، اگر

اهل سواد باشید چنانچه ظاهر از بعضی بیانات شما است، رجوع به کتب اصولیین نمائید که حتی احکام ظاهریه را - که حکم متعلق به موضوع شک است - اخذ از اخبار اهل بیت E مینمایند، مثل استصحاب را از روی اخبار ثابته از نقض یقین به شک میدانند، اصول برائت را از روی حدیث شریف رفع عن امتی تسعه؛ که یکی از آنها ما لا یعلمون است؛ میدانند، و اینکه علماء اخباریین - رضوان الله علیهم اجمعین - این اخبار را راجع به شبهات موضوعیه میدانند و در شبهات حکمیّه احتیاط میدانند به جهت جمع مابین آنها و اخبار احتیاط، و علماء اصولیین مفاد آنها را اعم میدانند و اخبار احتیاط را حمل بر ارشاد یا استحباب مینمایند، این اختلاف نظری است در فهم اخبار صادره از ائمه E و اختلاف نظر در فهم روایت، مطلبی نیست که تازگی داشته باشد در بین خود علماء اخباریین، ایضاً اختلاف در فهم روایتی موجود، و ابداً منشاء وحشت و بلند کردن نداء واویلا نیست، و امّیاً قضیه اینکه گفته میشود رأی فلان عالم کذا از روی اینکه میگوید: علی الظاهر یا علی الاقوی و امثال این کلمات، پس محصل آن این است که اخبار از ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - غالباً به طریق غیرمتواتر به ما رسیده است و همچنین آن اخبار ظواهری هستند و احتمال می‌رود خلاف ظاهر آن اراده فرموده باشند، یا قرینه که بر ما مخفی شده باشد، و هم چنین از نقل آن اخبار، چون هر یک را غیرمتواتر فرض کردیم، احتمال خلل در نقل می‌رود، ولی این هر دو احتمال یعنی احتمال اراده خلاف ظاهر و احتمال خلل در نقل، هر دو مرجوح و به حکم شرع قطع مأموریم که هر دو احتمال را الغا نمائیم و بالاخره به دلیل قطعی از ائمه E مأموریم که به ظواهر این اخبار منقوله از ثقات عمل

نمائیم، پس نتیجه که اخذ میشود، قطعی است حکم شرع است به نحو جزم، هر چند طریق غیر قطعی باشد، و این است معنی کلام بعضی از بزرگان که فرموده است *ظنیه الطريق لا ینافی قطعیه الحکم*. پس هر کس عالم و اهل فهم و نظر در کلمات ائمه^E است، اگر فتوی بدهد به نحو قطع و یقین میگوید که این حکم الله است و بدان که تقلید عبارتست از رجوع جاهل به عالم، یعنی کسی که نمیتواند تکلیف خود را از مدارک آنها بفهمد، رجوع میکند به عالم بصیر و این مطلب ارتکازی هر عاقل صاحب شعوری است که هر کس خبره در امری نباشد و آن امر مورد احتیاج او باشد، رجوع میکند در آن به شخصی که خبره و بصیرت در آن داشته باشد و در حقیقت اِتکال جاهل به فهم آن خبیر است، پس رجوع جاهل به عالم مجرد اخذ روایت نیست، شما تصور کنید آیا ممکن است در مورد احتیاج یک شخص عامی در مسئله که اقوال متعدده در آن و اخبار مختلف بر حسب ظاهر در آن وارد است، روایات را نقل کنند و او به زودی تکلیف خودش از این روایات را بفهمد و آسوده شود، هرگز نخواهید گفت ممکن است، پس محتاج است این عامی به شخصی که زحمت در فهم کلمات و اخبار آل محمد عصمت کشیده و بر ادراک مراد و مقصود از آن کلمات شریفه موفق شده رجوع نماید، پس گفتن اینکه چرا فرق مابین حی و میت میگذارند، و حال آنکه در اخذ به روایت فرق نیست مابین حی و میت، دخیلی به مطلب ندارد، بلکه رجوع جاهل به عالم حی یا اعم از آن، بعد از آنکه اصل رجوع به عالم مسلم شد، این اختلاف هم داخل در مسائل نظریه است که جاهل رجوع میکند به عالم، پس فتوی علماء اعلام به اینکه مرجع عوام منحصر است به عالم حی مطلقاً، یا تفصیل بین بقاء و

ابتداء، دلیل نیست بر اینکه مدرک فتوای آنها غیر از اخبار ائمه E و ظواهر کتاب مجید است، بلکه چنانچه دانستی که عامی چون اهل فهم از روایات نیست و اتکالش باید به فهم دیگری باشد، در مرجع او اقتصار کردند به مقدار معلوم و متقین از مدلول اخبار و آیات، و در مابقی به مقتضای عمومات ناهیه از عمل به غیر علم قایل به حرمت شدند، زاید بر این مجال نیست، امید است که با مطالعه مطالب احقر، شبهه از برای سرکار باقی نماند و عرض شد چنانچه باز هم اگر شبهه باقی بماند، ممکن است اطلاع دهید، امید است - بعون الله تعالی - رفع آن آسان باشد، والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) موی سر گذاشتن یعنی بعضی را تراشیدن و بعضی گذاشتن - که شبیه به فرنگی مآب بشود - چه صورت دارد؟

(ج) - تشبه را در این مسئله و مسئله بعد ترک نمایند.

۲- (س) لباس فرنگی مآب پوشیدن چه صورت دارد؟ اگر همین لباس را از زیر لباس دیگر پوشد - که مستور باشد - چه صورت دارد؟

(ج) - [تشبه را ترک نمایند].

۳- (س) قتل مودی پیش از ایذاء و در حین ایذاء و بعد از آن، با اجازه حاکم شرع و بدون آن با دواء یا اسباب حرب، جایز است یا خیر؟

(ج) - حرمت قتل حیوانات مودیه - از قبیل مار و عقرب و امثال اینها - معلوم نیست و توقف بر اجازه حاکم ندارد، بلکه کشتن بعضی از آنها راجح است،

بلی اگر فرض شود که حیوانی که ملک مسلمی است موذی باشد، کشتن او جایز نیست مگر به اذن مالک، والله العالم.

۱- (س) مرتکب گناهان کبیره را حدودی از قصاص و رجم و کفاره و توبه و رد مظلوم معین شده؛ که به واسطه این ها از عذاب اخروی نجات حاصل شود، به خلاف زدن و جراحت رسانیدن حیوانات به ظلم که می فرمایند مکافاتش عذاب آخرت است، حالا شخص حیوانی غیرمتضرر را مثل گربه از روی ظلم کشته و از عمل خود نادم شده و ترسان است و این فتوی هم وعده عذاب آخرت می دهد، آیا در نزد حضرت آیه الله الاعظم - مدظله العالی - عملی معین هست که موجب نجات بوده باشد یا خیر؟

(ج) - انشاءالله توبه و ندامت سبب نجات است، والله العالم.

۲- (س) در میان مردم مشهور شده است که میتی که وصیت نقل عتبه مبارکه کرده باشد و حمل آن فعلاً متعذر بوده باشد به انواع مختلفه، او را دفن کنند، بعضی ها در میان تابوت در شکاف زمین، مثل حال احتضار می گذارند و بعضی همین طور کرده مثل حال صلوه می گذارند و بعضی ها بدون تابوت این طور می گذارند، و بعضی در شکاف زمین دفن شرعی می گذارند، بعضی ها احتیاطاً در میان لحد دفن شرعی می کنند که هر وقت عذر برطرف شد نبش نموده و نقل و حمل نمایند، کدام یک از قسم ها موافق قانون شرع است و کدام مخالف؟

ص: ۴۳۴

(ج) - به نظر احقر باید به نحو شرعی دفن شود و در موقع حمل نبش شود، والله العالم.

۱- (س) طبیبی مریضی را امر به شرب خمر کرده، فروشنده آن را ثمن و حامل او را اجرت حلال است یا حرام؟

(ج) - به عنوان معامله و معاوضه ثمن حلال نیست، بلی در جائی که برای شخص اولویت باشد، ممکن به عنوان رفع مانعیت چیزی به او داده شود، و اما اجرت حامل پس او جائی که برای شرب حلال باشد، حلال است، والله العالم بحقایق الاحکام و خلفائه الکرام، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخصی - از روی سهو یا نسیان یا جهل قصوری یا تقصیری - عملی کرد که موافق فتوای مقلد نبود، یا عمداً مخالفت کرد و بعد از فوت این مجتهد تقلید مجتهد دیگر کرد که این اعمال سابقه با فتاوی ایشان مطابق است و در این تقلید دویمی متذکر شد به ناموافق افتادن اعمال سابقه با فتوای سابق، آیا قضاء آن ها واجب است یا خیر؟

(ج) - اگر آن اعمال با قصد قربت به جای آمده باشد، عدم وجوب قضاء بعید نیست، و احوط قضاء است، خصوص در جاهل مقصّر و مخالف عمدی. والله العالم.

۳- (س) نبش قبر به جهت فراموش شدن حنوط کلیه مواضع هفتگانه میت یا یکی از آن ها واجب است یا خیر؟

ص: ۴۳۵

(ج) - علی الظاهر واجب است، مگر اینکه مستلزم هتک میت بشود از جهت متلاشی شدن میت و نحو آن، والله العالم.

۱- (س) زید از مجتهد برای امری اذن می خواهد، مجتهد به او می فرماید تو در هر امر خیری مأذونی، آیا این اذن شامل همه امور حسبیه می شود که زید هر امری که به نظرش خیر بوده و از اموری باشد که وظیفه مجتهد باشد - دخالت کند یا خیر؟ چه در حیوه مجتهد چه بعد از فوت او؟

(ج) - ظاهر این عبارت این است که زید در همه امور حسبیه مأذون باشد، بلی اموری که وظیفه شخصی حاکم شرعی است، از قبیل مرافعه و نحو آن خارج است، بلکه بهتر عدم تعدی است از اموری که مناسب حال شخص مأذون است، و علی کلّ حال این اذن نسبت به بعد از فوت آن مجتهد مفید نیست، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زید و عمرو خالد از آب مباح زاینده رود که کافه مسلمین در او ذی حق اند - شق جدول آبی کرده به اراضی خود برده اند، آیا مالک همان آب هستند که داخل جدول شده یا بالاتر از آن را که کافه مسلمین ذی حق هستند مالک می شوند؟ و آیا این اشخاص می توانند سایر مسلمین را مانع از مداخله در آب بالاتر جدول خودشان بشوند یا خیر؟

(ج) - هرگاه صاحبان جدول اسبق باشند و دیگران از بالای آن جدول تازه بخواهند ملکی احداث کنند و آب از بالا بگیرند، با فرض آنکه آب رودخانه کافی برای هر دو نباشد، میتوانند صاحبان آن جدول مانع شوند که از بالا ببرند، والله العالم.

۱- (س) میزان در عدالت چیست؟ و میزان در عدالت حاکم و مفتی یا غیر تفاوت دارد یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، عدالت عبارت است از ملکه اجتناب از کبائر و اصرار بر صغائر و منافیات مرّوت، آن چنانی که دلالت کند بر عدم مبالات مرتکب آنها به دین، و کفایت میکند در معرفت ملکه حسن ظاهری که کاشف باشد نوعاً ولو ظن به ثبوت ملکه پیدا نکند شخصاً، و فرقی نیست در عدالت معتبره در حاکم و مفتی یا غیر، الا آنکه در مفتی شرائط دیگری علاوه بر عدالت مثل آنکه مقبل به دنیا نباشد و نحو آن معتبر است علی الاحوط، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) یقین تقلیدی - در اعتقادات - کافی است یا استدلال لازم است؟

(ج) - هرگاه واقعاً جازم باشد کافی است.

۳- (س) اگر شک شود در بقاء و یا شک بشود در این که عمل که واقع شده به عنوان بقاء واقع شده یا نه، جواب فرمائید چه طور است؟

(ج) - در هر دو فرض بقاء مانعی ندارد.

۴- (س) صغیره را پدرش به جهت محرّمیت به یک ماه منقطعه دهد، آیا محرّمیت حاصل می شود یا نه؟

(ج) - چنانچه قابل تمتعات باشد، ظاهراً محرّمیت حاصل میشود، والله العالم.

۱- (س) شخصی زمینی را آهن می زند و تحجیر می کند به قصد احیاء، و سالها می گذرد و احیاء نمی کند، آیا غیری می تواند آن زمین را تصرف کند و احیا کند یا خیر؟

(ج)- اگر اثر ظاهر آن شخص بالمزه از بین رفته میتواند غیر احیاء کند، و الا نمیتواند، مگر این که اعراض آن شخص معلوم شده باشد. والله العالم.

۲- (س) شخصی زمینی را تحجیر و تصرف می کند برای زراعت، و رشته قناتی در آن زمین هست، آن شخص قصد آبادی آن قنات را ندارد، آیا به تـصرف کردن زمین چاه هائی که در آن زمین است، مالک می شود یا خیر؟ که اگر آن قنات را کسی دائر کند و به آن زمین برسد آن چاه ها را می تواند تصرف کند یا خیر؟

(ج)- احوط استیذان از محجّر است، والله العالم.

۳- (س) شخصی خانه روی قنات و کوش ملک غیر ساخته، بعد فوت کرده، آن خانه به وارث او رسیده، وارث نمی داند تصرف آن شخص بر وجه شرعی و به اذن مالکین بوده یا خیر؟ آیا بر وارث چیزی هست یا خیر؟

(ج)- تا وارث عالم به غاصبیت مورث نشوند، بر آنها چیزی نیست، والله العالم.

۴- (س) ملکی است مالکش متعدد، بعضی از مالکین امتناع از نفقه قنات و خرج آبادی آن دارند، آیا شرعاً حق دارند یا خیر؟ و چنان چه حق امتناع ندارند، تکلیف سایرین چیست؟ و اگر نفقه قنات و غیره را خرج نکنند، ضرر بر ملک می رسد، مثلاً آبش کم می شود یا این که زیاد نمی شود.

(ج) - اجبار آنها بر امور مذکوره مشکل است، هر چند احوط این است که آنها با قدرت اقدام کنند، والله العالم.

۱- (س) قناتی است مجرای آن از قدیم در خانه ها و باغات بوده، تغییر آن مجری سبب ضرر و عسر صاحب خانه ها و باغ ها می شود، مالکین قنات می توانند مجری را تغییر بدهند یا خیر؟

(ج) - نمیتوانند تغییر مجری بدهند مگر اینکه معلوم باشد که آنها ذی حق نیستند، والله العالم.

(س) بریده های قدیمی که ندانیم که بر وجه صحّت و شرعی احداث شده یا غیر شرعی، و در قدیم هر قناتی در اوائل آن مالک زیادی نداشته، و ممکن بوده که سهم را ملاحظه کرده و شعبه از آن را در خانه خود مثلاً عبور داده باشد، حمل بر صحّت و حلال محسوب می داشتند، و وقف و صیغه و کافه و هکذا هم نمی دانستند داخل بوده یا نه؟ پس فقط احداثی های جدید را اشکال می کردند، حال این مطلب در بین آمده که طرق شرعی این بریده ها - پس از تأمل - منحصر در استیذان و اذن مالک است، زیرا که از این قنات های کبار زارج مثلاً والدآباد را این دو سه هزار بریده چیزی خریده و شریک الملک باشند، یا اجاره صدساله، هزارساله کرده اند، خلاف وجدان است، و احدی هم نگفته، و کذا سایر آن چه خیال شود فقط آن چه بشود تعقل کرد و حمل بر آن بشود شرعاً اذن است، و اذن به موت یکی از آذن و مأذون له مرتفع می شود، و در این قنات های قدیمه، طبقات جدید آمده و رفته اند، پس اذن هم هرگاه بوده، دور زمانی است که رفع شده و باز محتاج به اذن تازه است و فعلاً به جهت کثرت

۱- مالکین و عناوین طاریه آخر ممکن نیست، پس قدیم و جدید از بریده‌ها یکی باشند در اشکال، آیا به نظر مبارک چه باید کرد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم. میزان حمل بر صحّت این است که احتمال داده شود که این بریده‌ها به عنوان حق شرعی احداث شده است، نه آنکه احتمال صحّت عمل سابق منحصر باشد به اذن مالک، اگر این احتمال که عرض شد داده شود، پس مقتضای ید تصرفی که هست حق بودن است، و هرگاه این احتمال نباشد؛ یا از ضعف آن محل اعتبار عقلاً نباشد، باید این تصرفات به اذن مالکین فعلیه باشد و اهل محل بهتر از وضعیّات خبر دارند، گمان حقیر این است در اغلب موارد استبعاد ندارد که این نحو از تصرفات مستند باشد به مصالحه با مالک ولو معاملات، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حریم قنات در زه کان چه قدر است؟ و در خشکان چه قدر و حریم کوش و جوی چه قدر است؟

(ج) - حریم قنات با احتمال ضرر از هر جا و هر طرف که باشد در زمین نرم هزار ذراع، و در زمین سخت پانصد ذراع است، و اگر در زاید بر این هم قطع به ضرر باشد، جائز نیست قنات دیگری حفر شود، و احوط این است که در مقدار هزار ذراع و پانصد ذراع با قطع به عدم ضرر هم حفر قنات دیگر نشود، و حریم نهر و کوش هم به مقدار حاجت به آن است، از جهت آمد و شد صاحب نهر و کوش، و گِل ریختن در وقت تنقیه و امثال اینها، لکن این حریم‌ها در جائی است که احیاء قنات و نهر و کوش در جائی شده باشد که اطراف آن ملک غیر نباشد، و الا در ملک غیر حق حریم پیدا نمیشود، والله العالم.

۱- (س) قنات دائریست شخصی، قنات باثری را که بلا مالک است می خواهد دائر کند، و رشته این قنات با تراز تحت یا فوق آن قنات دائر مملو که عبور می کند، آیا این شخص شرعاً حق دارد قنات خود را از تحت یا فوق آن قنات عبور دهد یا خیر؟

(ج) - اگر معلوم باشد که قنات در زمانی که قنات بائر دائر بوده حفر شده، میتواند عبور بدهد، و الّا رعایت احتیاط - به تحصیل رضایت مالک قنات دائر - خالی از رجحان نیست، بلکه ترک نشود، چنانچه احوط این است که مالک قنات دائر هم مضایقه از اذن ننماید، والله العالم.

۲- (س) قنات طافیه و بائره ایست، شخصی آن را تصرف کند، به این طریق که بعض چاه های آن را از بالا تا پائین یا وسط به گل گنی و تنقیه تصرف می کند، با قصد تملک همه چاه ها، آیات م_ام را مالک می شود یا آن چه را تصرف کرده؟

(ج) - هر گاه به حدی رسیده که عرفاً دائر محسوب میشود؛ فعلاً تمام را مالک میشود، و الّا اولویتی برای او نسبت به تمام حاصل میشود که مانع از تصرف غیر است، والله العالم.

۳- (س) در عزل موکل و کیل خود را مادامی که و کیل مطلع بر عزل نشده باشد، می فرمایند عمل و کیل ممضی است، آیا اطلاق این حکم شامل صورتی که شخص در بلدی و کیل نماید زیدی را در بلد دیگر؛ و قبل از وصول خبر و کالت او را عزل نماید از و کالت؛ و شخص و کیل مطلع بر عزل نشود، و موکل فیه را انجام دهد، می باشد یا نه؟

(ج)- ممضی بودن در این فرض معلوم نیست.

۱- (س) زید ملکی را به عنوان رهن نزد عمرو می گذارد به مبلغی در مدّت معینّه، در ضمن العقد خارج مرتهن را و کیل می نماید که با حلول اجل و عدم اداء جزء اخیر از دین، عین مرهونه را فروخته به زیاد و کم رجوع نموده، استیفاء حق خود را نماید، بعد از انقضاء مدت، مرتهن فوت می شود، ورثه او از رهن مطالبه می نمایند، رهن از اداء دین و فروش عین مرهونه استنکاف می نماید، آیا ورثه مرتهن می توانند عین مرهونه را به تصدیق خبره فروخته به زیاد و کم، رجوع نموده استیفاء حق خود را نمایند؟ یا عین مرهونه را در تصرف خود در آورده تا رهن حاضر شود در اداء دین یا فروش عین؟ و منافع عین در این مدت راجع به رهن است یا ورثه مرتهن؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال چون و کالتی که مرتهن داشته، به موت باطل میشود و به ورثه نمیرسد، لهذا - با فرض استنکاف از قبل رهن - حاکم شرع اجبار میکند او را یا به اداء وجه یا به فروش عین مرهونه، والله العالم.

(س) حجه الاسلام! آیه الله! چه می فرمایند در مسئله نقاشی؟ آیا کلیه نقاشی بایّ نحو کان حرمت دارد؟ یا تصویر ذوی الارواح حرام است؟ و سایر اقسام آن - از قبیل دورنما و تصویر گل و میوه و غیرها - اشکالی ندارند؟ در صورتیکه تصویر ذوی الارواح اشکال داشته باشد، آیا ناقص آن هم - از قبیل نصف بدن انسان - اشکال دارد یا خیر؟ و آیا تصویر نیم رخ - که یک چشم و یک ابرو و یک طرف بینی و لب باشد - در حکم تصویر ناقص است یا خیر؟ و

۱- آیا تصویر مرده انسان و حیوان در حکم تصویر ذوی الارواح است یا غیر ذوی الارواح؟ و هم چنین تصویر ذوی الارواح از فاصله زیاد که جزئیات آن تشخیص داده نشود؟ مثل این که صورت انسانی را در پانصد ذرع فاصله عکس قلمی بر دارند، در حکم تصویر ناقص است یا خیر؟ و در هر صورت اگر کسی برای اعاشه کار دیگری جز تصویر نتواند کرد، مجبور به نقاشی باشد، آیا برای چنین شخصی هم باز نقاشی حرمت دارد یا جائز است؟ متمنی است جواب این سئوالات را مشروحاً بیان فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، تصویر غیر ذوی الارواح حرام نیست، و ناقص ذوی الارواح هم حرام نیست، لکن مراد به ناقص ناقص به نظر عرف است، پس صورت نیم رخ و شخص نشسته و دست زیر لباس مثلاً - تمام محسوب است، نه ناقص، و همچنین تمیز جزئیات در صدق تمام معتبر نیست، حاصل اینکه معیار در تمام و ناقص بودن صدق عرفی است، و بین مرده و زنده هم فرقی نیست، و نداشتن صنعت حلال مجوز صنعت حرام نمیشود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) وکیل را در ابتدای وکالت امر حق الزحمه معین نشده است، و بعد از ختم عمل وکالت آیا می تواند از موکل مطالبه نماید یا خیر؟ بر فرض تسلط بر مطالبه، در کم و زیاد نزاع داشته باشد، تکلیف چه چیز است؟

(ج) - اگر عبارت موکل ظاهر در مجانیت نباشد، حق مطالبه دارد، والله العالم.

(س) شخصی در اخذ حق مالی خود دیگری را وکیل کرده بدون تعیین مخارج و وکیل بدون اذن موکل - از بابت تعارف حکومتی و زحمتانه غیر

۱- حکومت و غیرهما به میل خاطر خود- خرج کرده، و موکل بعد از اطلاع به این مخارج فضولی قبول نکرده و اجازه نداده است، آیا موکل مدیون این خرج است و مشغول ذمه است یا خیر؟

(ج)- اگر به حسب عادت گرفتن آن مال توقف بر آن مخارج نداشته، و کیل ضامن است، و اگر توقف داشته و موکل هم مطلع بوده و گرفتن به این نحو هم مشروع بوده، ضامن نیست، والله العالم.

۲- (س) شخص غیر ولی از قبیل: مادر و خواهر و برادر با صغیری مشاعاً شریک المال هستند، استعمال ظروف و فروش کدائی خودشان در عبادات جایز است بی اجازه مجتهد یا خیر؟ و بر فرض عدم جواز قضاء واجب است یا خیر؟ و همین شخص بدون اجازه از حاکم شرع، امورات معیشت صغیر را اقدام دارد، به واسطه این زحمات در چنین مالی می تواند متصرف استعمالی بشود یا نه؟

(ج)- امر صغیری که ولی ندارد راجع به حاکم شرع است، و اگر دست رسی به او نباشد عدول مؤمنین متصدی میشوند، و بدون اجازه حاکم یا عدول تصرف جایز نیست، و بر فرض تصرف و عبادت، عبادت باطل و قضاء آن واجب است مگر در صورت جهل به حرمت تصرف در مورد تصرف، والله العالم.

۳- (س) شخصی مشغول گناه کبیره بود، از قبیل زنا که دیگری داخل شد و دید، و یقیناً یکی از مفسد ثلاثه که عبارت از رسوا کردن و ضرر مالی رسانیدن و به کشتن دادن را باعث خواهد شد، یا همه آنها، ارتکاب قتل این شخص که گناه کبیره دیگر است جایز است یا خیر؟

(ج) - سبحان الله، چگونه جایز میشود؟! والله الهادی.

۱- (س) عبادات بدنی آیا از اصل مال خارج می شود یا از ثلث؟

(ج) - ظاهراً حکم سایر دیون دارد، ولی احوط این است - چنانچه ثلث وافی نباشد- به استرضای ورثه باشد، والله العالم.

۲- (س) منجزات مریض از اصل است، اخراج آن یا ثلث؟

(ج) - ظاهراً از اصل است، والله العالم.

۳- (س) تعزیه حضرت سید الشهداء - یعنی شبیه در آوردن در صورت تلبس به لباس زنانه و اشعار دروغ خواندن و

اشتمال بعضی محرمات - چه صورت دارد؟

(ج) - با این قیود معلوم است اشکال او.

۴- (س) اراضی ایران و لاسیما طهران و مضافات آیا داخل در مفتوحه العنوه است و یا مفتوحه الصلح و بر تقدیر مفتوحه العنوه

بودن، پس از خراب شدن آثار و ابنیه حکمش چیست؟

(ج) - چون معلوم نیست که کدام یک از اراضی مفتوحه العنوه است و کدام نیست؛ لذا آثار مفتوحه العنوه بر آنها مترتب

نمیشود.

۵- (س) نشستن در مجلس که دیگران غیبت می کنند و یا شرب مسکر می نمایند و یا دروغ گفته می شود و یا استعمال ظرف

طلا و نقره می کنند، جائز هست است یا نه؟

(ج) - جائز نیست حضور در چنین مجالس، علی الاحوط.

۱- (س) در مجلس فاتحه جزوات قرآن در اطراف مجلس؛ بعضی با پوپین و کفش وارد می شوند، و بسا اتفاق افتاده از روی جزوات حرکت کرده، آیا صدق هتک می کند یا نه؟ و بر فرض هتک برای کسی که نمی تواند نهی کند رفتن در این مجالس جائز است یا نه؟

(ج)- در فرض سؤال در بعض صور آن صدق میکند ولی رفتن کسی که نمیتواند نهی از منکر کند در چنین مجالس مانعی ندارد.

۲- (س) انعقاد روضه و مجلس ترحیم - در مسجدی که مُعدّ است برای بیان احکام شرعیّه بطوری که مزاحمت کند- جائز است یا نه؟

(ج)- با فرض مزاحمت جایز نیست، در صورتی که دیگران سبقت گرفته باشند.

۳- (س) کم کردن ریش به حدّی که ب_شره ظاهر شود به تراشیدن و یا به مقراض نمودن و ماشین زدن- حکمش چیست؟

(ج)- بسمه تعالی، اگر به نحوی کم کند که عرفاً صدق ریش نکند حرام است.

۴- (س) از حضرت آیه الله نقل شده که: رجعت نه ضروری دین و نه مذهب است، با آن که جمعی از علماء اعلام از آیات قرآن تقریباً متجاوز بر دوازده آیه؛ و هم اخبار متواتره استدلال نموده و علاوه نصّ زیارات ماثوره معتبره از قبیل زیارت وارث و اربعین و زیارت سردابه مطهره و زیارت رسول خدا و ائمه هدی و زیارت سیم شعبان و رجبیه و جامعه و عهدنامه و غیر آن ها است تمّنی است،! مختصراً بیان فرموده، چگونه جزء ضروری مذهب نیست، یا وجود روایت لیس منّیا من لم یؤمن برجعتنا و متعتنا؟

(ج) - بسمه تعالی در این باب فعلاً شرحی نوشته ام که مطبوع و م_نشر شده، باز مراجعه کنید، اجمال آن این است که من خودم معتقد به رجعت هستم و ادله بر صحتش قائم است، و لکن جزء عقایدی که منکر آن عن شبهه خارج از اسلام یا مذهب باشد نیست.

۱- (س) بی احترامی به قرآن یا کتب فقیه شخص بکند، ک_افر می شود یا نه؟ و با قصد استخفاف و بدون آن تفاوت دارد یا نه؟ یک چیز مثلاً به روی زمین افتاد، شخص لگد می زند از استعمال به این که قرآن است یا غیر آن چه صورت دارد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مجرد بی احترامی موجب کفر نیست، هر چند حرام باشد، مگر اینکه از باب انکار خدا یا نبی بی احترامی کرده باشد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حجه الاسلام! مَرَّوج الاحکاما! خواندن صل_وه مطلقاً یا قرآن مطلقاً یا دعا مطلقاً یعنی صلوه واجبه یا مستحبّه و همین طور قرآن و دعا به یک نحوی که غلط باشد و ظاهرش کلمات کفر باشد؛ مثلاً لا شریک له در نماز شریک له بگوید، یا این که العیاذ بالله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید: اعوذ بالله من الرحمن الرحیم؛ یا آن که العیاذ بالله بگوید: همان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم با جیم اعوذ بالله من الشیطان الرحیم با حاطی اخت الخأ، بر فرض بطلان صلوه سنّتی و واجبی نماز تفاوت دارد یا نه؟ و آیا در قرآن و دعا باطل است یا نه؟ و آن هم در قرآن و دعا واجب و غیر واجب تفاوت دارد یا نه؟ و آیا در قرآن و دعا باطل است یا نه؟ و آن هم در قرآن و دعا واجب و غیر واجب

۱- تفاوت دارد یا نه؟ و شخصی که به این نحو نماز یا قرآن یا دعا می خواند عالم باشد یا جاهل، عمدی باشد یا سهوی، با قصد باشد یا بی قصد، معنای آن بفهمد یا نفهمد چه صورت دارد؟ مقصود کلیه این که همچو شخصی به گفتن این کلمات غیر از باطل بودن عمل و گناه بودن جهت شخصی آیا مرتد هم می شود یا نه؟ و آیا حکم دیگر هم دارد غیر از آن چه مرقوم شد از کشتن و غیره یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، از روی عمد با علم و التفاوت به معنی به نحوی که برگردد به انکار خداوند، یا اثبات شریک سبب کفر است، و الّا حکم به کفر نمیشود و صحت عمل هم از جهت جهل به حکم مشکل است، بلی اگر اذکار مستحبّه نمازهای واجبه باشد، بطلان نماز معلوم نیست، والله العالم، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) آیا اطفال و کسانی که به حد تکلیف نرسیده اند، کلمات کفر یا افعال کفر بگویند یا از ایشان صادر شود، حکمش چیست؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اگر پدر یا مادر مسلمان باشد، محکوم به اسلام هستند تا به حد بلوغ، خصوص هر گاه درست اهل تمیز نشده باشند، اگر چه واجب است بر غیر جلوگیری آنها، والله العالم، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۳- (س) در وطی حیوانات بالغ و غیربالغ تفاوت دارد یا نه؟ و اگر شخصی پیش از بلوغ با حیوانی وطی کرده باشد و بعد از بلوغ یا پیش از آن، شک داشته باشد که دخول حشفه شده است یا نه، آن هم حکم آن عدم دخول است یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در تعلق غسل بالغ و غیر بالغ فرق ندارد، و در فرض شک در تحقق موجب غسل، غسل واجب نیست، هر چند غسل کردن بهتر است، لکن به چنین غسل برای صحت نماز مثلاً اکتفاء نباید کرد، و در احکام حیوان نیز فرق بین بالغ و غیر بالغ نیست، والله العالم، عبدالکریم محمد جعفر.

۱- (س) تادیب اطفال به این نحو بکنند که: هر کس خلافی کرد او را نگذارند برود خانه، یا او را به یک لنگ و دارند بایستد، از این قبیل چیزها که غیر از زدن باشد جایز است یا نه؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مواردی که مورد تأدیب است، اینگونه امور مانعی ندارد، عبدالکریم محمد جعفر.

۲- (س) چیزهایی که قرآن یا کتب فقهیه به روی آن می گذارند می خوانند، یا جلد قرآن یا کاغذ سفید قرآن؛ سوختن آن ها یا روی آن ها نشستن یا آن ها را تغییر دادن، چیز دیگر ساختن - که آن چیز در جاهائی استعمال بشود که نجس شود یا در جاهائی که نجس نمی شود - چه صورت دارد؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مادامی که متصل به آنها باشند، به نحوی که اینگونه کارها در آن حال مستلزم توهین به قرآن یا احکام شریعه باشد، عرفاً جائز نیست، و اما بعد از انفصال یا تغییر به نحویکه دیگر منتسب به قرآن نباشد، ضرر ندارد، عبدالکریم بن محمد جعفر.

(س) در رساله عملیه در خصوص تقلید، چیزی مرقوم فرموده اید که عین عبارت این است که عرض حضور مبارک می شود: بدان که تمیز دادن عامی موارد احتیاط را در بسیاری مقامات در نهایت صعوبت است، زیرا که

۱- گاهی مختلف می شود به اختلاف حالات و کیفیات، مثلاً- جواز وضو و غسل به آب مستعمل در رفع حدث اکبر محل خلاف است، و به حسب ظاهر احوط ترک آن است الی آخر، چون عبارت حضرت حجه الاسلام - ادام الله بقاءه - در لفظ آب - مستعمل در رفع حدث اکبر- مطلق است، و مقید به غسل ترتیبی نیست، ظاهراً به آب حمام و حوض ها هم شامل است که ارتماساً در آن ها غسل می کنند، اگر مقصود حضرت مستطاب عالی این است که: در حمام این حکم جریان دارد، آن وقت امر خیلی خیلی مشکل می شود به علت این که به آب حمام هم آب مستعمل در رفع حدث اکبر صادق است، پس بنابراین باید که در حمام ها که هر روز دویدست نفر غسل می کنند، غسل یا وضوء درست نشود، مسئله دیگر این که حضرت مستطاب عالی فرموده اید که در غسل ارتماس باید کلیه بدن غاسل کنار از آب شده و دفعه عرفیه به آب فرورود که ظاهر کلیه بدنش شسته شود، بنابراین اگر نصف بدنش شسته زیر آب بوده باشد؛ بعد نیت غسل کرده، بقیه بدنش را هم زیر آب ببرد؛ باید غسلش صحیح نباشد، محل حاجت است بیان فرمائید، در قرآن در میان و ما یُنطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و یا ایها النبی لم تحرّم ما احلّ الله لک تبغی مرضات ازواجک، تنافی و تنافر صریح است، مرحمت نموده رفع تنافر میان این دو آیه را بیان فرمائید، که محتاج الیه است، اجرکم علی الله.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اشکالی که در آب مستعمل در رفع حدث اکبر نباشد، راجع به غسل ترتیبی است، نه ارتماس مراد از عبارت عروه هم همین است که: در واقع مراد آب قلیل است، و در غسل ارتماسی؛ احتیاطی که هست در خروج تمام بدن از آب ممکن است هم رجوع به غیر و هم بقاء بر تقلید میت، و

بہتر غسل ترتیبی است کہ ہم افضل است و ہم دچار این احتیاطات نمیشود، و اما آیہ مبارکہ و ما ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی علاوہ بر این کہ در مورد خاص آیہ مبارکہ نازل شدہ؛ معلوم نیست غیر احکام و غیر اوامری کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ مامور بہ تبلیغ بود، شامل باشد.

۱- (س) آیا در عدول از تقلید میت بہ حی علمیت حی لازم است از میت یا نہ؟

(ج) - ظاہراً لازم نیست.

۲- (س) بسم اللہ الرحمن الرحیم، زید و عمروی کوچہ مشترکی دارند، کوچہ مذکور مختص زید و عمرو می باشد، بکر نامی یک دست عمارت در نزدیکی عمارت زید دارد، و بکر مذکور یک باب اطاق از عمارت می خرد کہ مشی عمارت خود را از همان اطاق و از همان کوچہ مشترکی زید و عمر آمد و شد نماید، در چنین صورت عمرو می تواند بہ بکر بگوید شما حق عبور راہ عمارت خود را بہ وسیلہ یک باب اطاق ندارید، چون کوچہ مشترک عمارت من کہ عمرو می باشم و عمارت زید است و مشی عمارت کہ بکر هستید مزاحم مشی من کہ عمرو می باشم هستید، حکم اللہ را بیان فرمائید.

(ج) - بسم اللہ الرحمن الرحیم، اگر زمین کوچہ قبلاً از اراضی مباحہ بودہ است، در گذشتن و عبور بکر - اگر مزاحم با عبور عمرو نباشد - ظاہراً جایز است، و در صورت مزاحمت با عبور عمرو یا شک در آن کہ سابقاً زمین مباح بودہ یا آنکہ ملک صاحبان خانہ بودہ؛ بدون اجازہ عمرو محل اشکال است، بلکہ جایز نیست، واللہ العالم.

ص: ۴۵۱

۱- (س) حجه الاسلام! آیا حرمت تراشیدن ریش از قرآن معلوم می شود و آیه دلالت دارد بر او یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، این دو آیه مبارکه < ما آتانا **F** الرّسول فخذوه و ما نها **F** عنه فانتهوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر من **F**

ص: ۴۵۲

رادیو تابع مرکزهای مخصوص است، که در آن ها ماشین های مخصوصی - برای رسانیدن صدا - موجود است، تلاوت کننده یا واعظ یا خطیب یا مغنی یا موسیقی، باید در این مرکز آمده، عبارات خویش را ابراز و یا ماشین کوچک مخصوصی - که آن را میکرافون می نامند - در مقابل خود گذارده و آن را با سیم برقی نصب کنند آن چه بخوانند به هر زبان و هر عبارت، قرائت نطق اخبارات محلی، مظنه جات تجارتي و صداهاى دگر را در آن بگویند، به گوش شنوندگان می رسد.

رادیو دارای کلید مخصوصی است که شنونده هر يك از صداها را که نخواهد بشنود می تواند برای خود بند کند، که آن صوت غیر مجوز را نشنود، مثلاً هر گاه يك مرکزی در نجف اشرف نصب با قم شود، حجج اسلام می توانند بدون واسطه، خط افکار و احکام خود را به عموم ینگه دنیا (هر کس که صندوق رادیو داشته باشد) برسانند، و عموم شیعیان عالم را مخاطب ساخته مستفیض فرمایند، مخصوصاً این ایامی که ملت ژاپن خیلی مایلند که دست از بت پرستی کشیده، تابع یکی از ادیان سه گانه: اسلام، یهود، نص_رائیت بشوند و فقط محتاج به ارشاد علمای اسلام می باشند، چه قدر اسباب خوشبختی بود، اگر ۶۰ و ۷۰ میلیون نفوس اسلام نائل می شدند! در هر صورت رأی شریف خود را - در منع و جواز رادیو- مرقوم فرمایند تا لدی الحاجه حجت گردد.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال، استماع اصوات محله آن ظاهراً اشکالی ندارد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) قرآن که جامع تمام کتاب‌ها است، اروپا و سایر بلاد از روی قرآن صنعت آموختن باعث ترقی آن‌ها شده، چرا علمای ما برای ما علم صنعت بیان نفرموده‌اند؟ ما مردم ایران فقیر و پریشان هستیم، آیا حرف آن‌ها اصل دارد یا علماء بیان فرموده‌اند آن‌ها عمل نکرده‌اند یا خیر؟

(ج) - قرآن و اخبار راجع به اجتماعات و کسب و تنظیم امور معاشیه، خیلی تحریص و ترغیب نموده، ولی خصوصیات صنایع راجع به همم‌عالیه است، که خارجی‌ها تعقیب نمودند و به قوای فکریه استخراج صنایع کرده و ماها - به واسطه تنبلی و عدم شوق؛ قوای فکریه خود را مهمل گذاشته و - از آنها عقب مانده و این هم راجع به علماء نیست.

۲- (س) بسم الله الرحمن الرحيم، با در نظر گرفتن عنوان آیه شریفه: **كَسَبُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**

ص: ۴۵۴

متدرجاً از طبقات علماء بعید العهد بوده و متروک شدم، بنا به مفهوم المجالسه مؤثره) مسیره متجددین را حیات و زندگانی خود قرار دادم، لکن در همه این احوال در مورد دیانت خود متعصب و کاملاً رعایت حفاظت آن را می کردم، در این بین محض مناظرات و مباحثات مذهبی با محافل روحانی عاری از همه چیز و نیکوئی، اهل بهاء مرآوده داشته، تحقیقی در اُس اساس دیانت بهائیت می نمود، تا عقب به اندازه فهم و ادراک خود چیزی که به درد عقبائی آیدم به خود نیافته، قطع الفت و مرآوده را نمودم، تا این که روزی به کلیسای مسیحیان آمریکائی رفته و با مجامع روحانی آن ها وارد مذاکرات دیانتی گشتم، تا پس از مدتی ادامه در موضوع مذکور بنا بر تحقیقاتی که در باب محرّف بودن و نبودن کتب آسمانی (توراه و انجیل) کردم قلباً و حقیقه - نه مانند سایرین برای منافع ظاهری- ایمان به دیانت مسیحیت آوردم و مدّتی است که پیروی مذهب مسیحیت را دارم، (هر چندی که از طرف علماء وقت زحمات و اجحافات کشیده و عوض این که مرا با مواعظ دلربا و نصایح شرعیانه و عرفیانه و مقنعه قانع نمایند؛ و اثبات حقّانیت جانب خود را بیان کنند؛ بنده را به حبس سپرده و ایذاء و آزار مرا روا دیدند، غافل از این که امر دیانت با زور نمی شود مگر با حرف های حسابی باز از این ها صرف نظر کرده ام و دیگر نمی خواهم کورکورانه عقب یک مذهب صوری و ظاهری بروم، تا روز قیامت مسئول شوم، و با وجود کثرت اهل علم و دانشمندان شرع دان، روز حشر و نشر نتوانم در حضور بارگاه خدائی جواب دهم، پس این است که با تمام جرئت و جسارت علل اصلی اقرار و ایمان خود را به دیانت مسیحیت و برگشتن از اسلام را تسریح نموده، و به ملاذا الانامی عرض می نمایم تا اگر چنان چه

به

ضاللت افتاده باشم و حضرت مستطاب عالی با دلائل واضح و مکفیه قانعم فرمائید (مخفی نماند که از طبقه بی سواد نیستم که دیر قانع شوم) حاضریم دوباره اسلامیت خود از سر نو گرفته و خرافات مسیحیت را هم بیان و منصفانه ظهور آورم و الا فلا و در اثنای این حال می دانم که جواب دادن سئوالات بنده به هر شخص عالم و فقیه لازم است بل الزم است علل حقیقی و اصلی مسیحی شدن اینجانب که در عین حال حائز جنبه سؤال می باشد به قرار است.

۱- چون کتاب مقدس (توراه و انجیل) به طوری که از تواریخ ایام و تطبیق ترجمات قدیمه و حدیثه و تحقیقات دانشمندان بی تعصب و بی طرف؛ و از کشفیات اخیره زیر زمین ها در خاک فلسطین و پیدا شدن اوراق انجیل حالیه از ۱۴ قرن قبل در روی پاپرویس که جزماً به جزء مطابق اناجیل حالیه است و غیر از این ها- ثابت و مبرهن است که تحریف و منسوخ نشده اند، و به علاوه اگر چنان چه تحریفی صورت می گرفت؛ باید مدعی جواب سئوالات آتی را بدهند:

اولاً در کدام تاریخ و روز واقع شده، ثانیاً کدام فرق و اشخاص اقدام به این امر مهم کردند؟ و در صورت اقدام یکی از فرق اشخاص معدودی بودند که انتخاب شده بودند و یا از جانب خودشان اقدام به چنین امر کردند؟ و مسیحیان دیگر چرا به دیگران خبر نداده اند، و اناجیل اصلی را نگاه نداشتند؟! تا این که به دشمنان و تحریف کنندگان ثابت نمایند که آن ها کافر شده و تحریف کتب مقدسه را کردند، ثالثاً تورات را که قاطبه علماء یهود - حتی عدد کلماتش را هم عاده حفظ می کردند- چرا در این باب به مسیحیان ایراد نگرفته اند؟ که کتاب شما به غیر از انجیل اصلی است و خالی از تحریف نیست؟

۲- حضرت محمد ۷ در قرآن مجید تصدیق کتب مقدسه را می نماید، آیا کتب محرّفه را تصدیق می فرماید که قبل از او بوده است؟ و اگر قبل از او محرف بود، پس یهود و نصاری به کدام کتاب ها احاله می فرمایند؟ و اگر چنان چه بعد از خودش می بایستی بشود، چرا امت خود را پیش گوئی نفرمود که فلان زمان هم چون اتفاقی خواهد افتاد؟ هشیار باشید، لابد باید اولی را عنوان کرد، در آن صورت هم زمینه برای سئوال باقی است که حضرت محمد ۷ اگر یهود و نصاری را امر به مراجعه کتاب اصلی می فرماید، پس معلوم می شود که در زمان آن حضرت دو جور کتابی بوده است: اصلی و غیر اصلی، این وقت هم که بی فایده می شد، چون یهود و نصاری خود بایستی به اصلی نگاه کنند نه محرّف را، با آن که منسوخ هم نبوده اند چون کتاب برای انسان بوده است، نه برای ملائکه که به آسمان بروند، و چون تورات و انجیل هم در دست است می گوید که تا زمین و آسمان زایل نشود از کتاب یک نقطه زایل نخواهد گردید.

۳- ملل مسیحی با این که در هر کار دقیق و جدی هستند و موهوم پرست نیستند، و قرآن را برای تحقیقات لازمه به زبان خود ترجمه نموده اند، حتماً اگر چنان چه یک نسخه قابل قبولی پیدا می کردند که حاکی از محرّفی کتب مقدسه می بود راضی نمی شدند که کتاب محرف را اعتقاد نمایند، (با در نظر گرفتن این که از انجیل برنا بای طالع از زمان اخیر اطلاع دارند) و داریم، که در کدام قرن تحریر یافته است، و چه طور اختلافات جغرافیائی را هم داراست؟

۴- حال که کتب مقدسه همان است که سابقاً بوده است، پس احکام اخلاقی انجیل از هر حیث خواه محبت به خدا؛ خواه محبت به انسان، خواه طهارت باطنی که متضمن طهارت ظاهری هم هست؛ و با خود دعوت نجات و

اطمینان از عالم عقل (که مسیح می فرماید: بیائید نزد من، ای تمام زحمت کشان و گران باران! من شما را آرامی خواهم بخشید، در انجیل) برای بنده کافی است، و انجیل اطمینان می دهد از بخشیدن گناهان ما به واسطه عیسی مسیح، آیا در قرآن هم مانند انجیل اعتمادی به غیر از به جا آوردن اعمال حسنه و توبه - از طرف شخص حضرت محمد ص می دهد؟ بدیهی است که حضرت محمد ص ضمانت عفو نمودن معاصی را نکرده و محوّل می نماید به اعمال حسنه، و توبه از بدی ها، و این هم معلوم است که از بدو دنیا تاکنون، و از حال تا آخر دنیا کسی پیدا نشده است؛ که خالی از معاصی باشد، خواه صغیره و خواه کبیره و محال غیرممکن است، در این صورت اعمال ما را نمی تواند ضمانت نماید، فقط مسیح است که ضمانت می نماید، چون انجیل اسبق از قرآن است، بایست که حضرت محمد را انجیل به طوری که لازم است خبر بدهد، ولی انجیل به غیر از پیغمبران کذب را اخبار نکرده است، و می گوید: که مسیح خاتم است و بس، (البته فارقلیط - که مسلمانان عنوان می نمایند - اشخاص بصیر و آشنا به زبان اصلی یونانی می دانند، که مقصود از آن روح القدس است که به حواری نزول کرده، شروع کردند به نطق در زبان السنه جور به جور نه این که اشاره است به آیه < وَ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ الْخ

هم چون سئوالاتی راجع به دیانت نماید، با کمال قبول و دلگرمی حاضر می شود تا جواب آن را بدهد، لذا ملاذالانامی هم باید جواب بنده را بدهند، تا شاید با اجوبه مکفیه بتوانند یک نفر ضلالت افتاده را به شاهراه حقیقت بیاورند، و گمان می کنم از نمازهای پنج گانه اوجب است تصور نفرمائید که شخص نویسنده کافر و مرتد ملی است باید، عوض این که او را قانع کنیم ریشه اش را از زمین بکنیم، و نباید حرف های او را اعتناء نمائیم، چون ممکن است با جواب دادن به آن خدائی که معتقد هستید خدمت کرده باشید، منتظر جواب فوری می باشم علی الله حجتی.

(ج)- عرض میشود مرقومه شما واصل و بسی موجب تاسف گردید، از دو جهت یکی از جهت آنکه یک برادر دینی - بدون سبب عقلی و عقلائی- از دیانت اسلام منحرف به دیانت دیگر شود، و دیگر از جهت آن که در بلاد اسلام- با وجود علماء مذهب جعفری - یک نفر پیدا نشود که به زبان خوش یک بیچاره را دستگیری کند از قید ضلالت به وادی استقامت بکشد؟! این هم از بدبختی ما مسلمانها است، خلاصه این مطالب خارج است از موضوع، آنچه لازم است به جنابعالی گفته شود و متوقع هستم که خوب در بیانات احقر تأمل نمایند، امیدوارم فائده صحیحه داشته باشد، این است که یک انسانی را فرض میکنیم که اعتقاد به صنایع حکیم علی الاطلاق- که مدبر عالم است و به واسطه حکمت بالغه و لطف باید واسطه مابین خود و عباد بفرستد که موجبات ترقی روحی و مقتضیات اجتماعی را برای بندگان ارائه دهد- چنین عقیده آن انسان که فرض کردیم ندارد، بلکه این عالم را به خودی خودش موجود میدانند، یا اگر قائل به علّه العلیی هم باشد، آن علّت را دارای اختیار و شعور نمیدانند، چنین شخصی

چه کار دارد به این که مسلم باشد و یا مسیحی و یا یهود و یا سایر ادیان دیگر؟! و جنابعالی که الحمدلله داخل در این قسم نیستید، و فهماً عقب دیانت میگردید و به واسطه مرحجاتی که به خیال خودتان در دیانت جناب مسیح ملاحظه نمودید موجب حرف از دیانت اسلام و میل به دیانت مسیحین گردیده، پس فعلاً خطابات احقر متوجه به شخص جنابعالی است، سؤال میشود از جنابعالی: به چه جهت اولاً متدین بدین اسلام بودید؟ پس از آن به چه سبب منحرف شدید به مسیحیت؟

اگر تدین به دین اسلام که داشتهاید از روی یک برهانی بوده است؟ بگوئید آن برهان چه بوده است؟ و سبب شبهه در آن چه بوده؟

و اگر از روی تقلید و متابعت پدران خود بوده است - هر چند منافی است این مطالب با تصریح خودتان که از اهل علم و رسائل مرحوم شیخ قدس سره خواندهاید - مع ذلک سؤال میشود از سرکار که راه قطع بطلان اول و صحت ثانی چه بوده؟ یا مجرد آنکه مقرباتی در نظر گرفته اید که تحریف در اناجیل که در دست مسیحین است نشده دلیل میشود بر حقیقت مذهب مسیح؟ آیا مدعی نبوت با آن که کتابی هم آورده باشد و لکن شاهد صدقی به جز دعوی ندارد باید او را تصدیق کرد؟ از مذاق سرکار این است با این که عاقلی این گمان را نمیکند؟ پس چرا از اسلام دست برداشته داخل در دین مسیح شدید؟ شما که مثلاً بالفرض اساس عقایدتان بر این است محمد بن عبدالله ۷ هم مدعی نبوت شدند و کتاب هم دارند، بلکه اگر این چنین مبنای واهی باشد، باید داخل در حزب بهائیین داخل شوید، نه در حزب مسیحین، به جهت آن که مذهب آنها هم این است که مدعی نبوت و دین جدید همین قدر که کتابی آورد باید او را تصدیق

کرد، هر چند آن کتاب مملوّ از مزخرف باشد، آنچه طریق عقلی و عقلانی است در دخول در دیانتی و متابعت یک شخصی از افراد بشـر به عنوان نبوّت و وساطت مابین خالق و خلق اینکه شخص مدعی نبوت شاهد صدق قطعی داشته باشد بر دعوی خود، که تعبیر از آن به معجزه میشود، و باید دانست که معجزه نه این است که فقط کاری از دست او بر آید که مردمان دیگر از آن عاجز باشند، بلکه ممکن است یک نفر شاعر پیدا شود که احدی نتواند مثل او شعر بگوید، یا یک نفر پهلوانی پیدا شود و کارهایی بکند که مردم دیگر از آن عاجز باشند، و هكذا امثال آن چون این کارها کار بشـر است و البته افراد بشـر در استعداد مختلف میباشند، بلکه مراد این است کاری از او ساخته شود که کار بشـر نباشد، و معلوم باشد که آن کار به واسطه مدد غیبی است، یعنی کار خداوند است که به دست او جاری شده و این نشانه صدق او است، که فرستاده از جانب حق تعالی شانه میباشند، در این صورت حجّت خداوند نسبت به خلق تمام است، و هرگاه متابعت چنین شخصی نکنند و مخالفت کنند، عین مخالفت پروردگار است و مستحق عقوبات خواهند شد، و چون این مطلب را دانستی میگوئیم ما مسلمین شنیدیم دعوت حضـرت رساله مآب را به توحید و اتیان به واجباتی چند و ترک محرّماتی، و ارشاد به امور راجحه مستحبه و ترک مکروهات مرجوحه، مقرون به بشارت و انذار یعنی وعده ثوابهای جزیل طاعت و عقابهای شدید بر مخالفت، پس نظر کردیم ببینیم این دعوت، دعوت حقّه است یا نعوذ بالله کذب است؟ و بعد از نظر و تفکر در آنچه آورده- و امورات از آن وجود مبارک به منّصّه ظهور و بروز رسیده که از قوّه بشـر خارج و بدیهی است به قوّه الهی بوده - یقین کردیم به صدق آن بزرگوار، و پس از تصدیق به نبوّت آن بزرگوار و تصدیق

به اینکه قرآنی که آورده است کلام پرورگار متعال است، اعتقاد کردیم به نبوت جناب مسیح و جناب موسی علی نبینا و آله و علیهما افضل الصلوات و السّلام، پس طریق ما به نبوت حضرت موسی و حضرت مسیح و کذا باقی انبیاءE از روی تصدیق به نبوت حضرت خاتم الانبیاء و تصدیق به قرآن است، و از روی همین تصدیق، تصدیق کردیم به تورات و انجیل و راه دیگری از برای ما نیست، پس اگر در تورات و انجیل از کتب آسمانی است که الان در دست نصاری و یهود است مطلبی باشد که قرآن ما خلاف آن حاکی است؛ بالبداهه می فهمیم از تحریف محرفین است، اما کی تحریف کرده یا در چه زمان و به چه سبب؟ ما ضمانت آن را نداریم، هر چند مسلمین نشان داده اند وقت تحریف و اشخاص محرفین و داعی بر تحریف را، با آنکه مدیون نبودند، لکن اعتقاد ما مسلمین منوط نیست به دانستن این مطلب، فعلاً شرح آنها در مقام تنبیه جنابعالی به اساس دیانت دین داری لزوم ندارد، حال از سرکار یک سؤال لازم است و آن اینکه: شما که دیانت اسلام ولو برحسب صورت دست برداشتید و مایل به نصرتایت شده اید، دلیل شما بر نبوت حضرت عیسی بن مریم - علیه و علی آلهما السّلام - چیست؟ اگر میگوئید نبوت آن جناب را مسلمین قبول دارند، که گفته شد مسلمین از روی تصدیق به نبوت حضرت خاتم النبیین قبول دارند، چون نبوت آن جناب مّا جاء به نبینا مییاشد و قرآن شریف ناطق به آن است، شما که از این معرض شبهه این طریق شما نخواهد شد، و اگر از روی گفته نصاری است، از آن نصرتانی که باعث شبهه شما شده است، خوب است سؤال بفرمائید: دلیل بر صدق نبوت حضرت مسیح چیست؟

اگر گفت مسلمین بین مسلمین است، جواب آن گفته شد محتاج به تکرار نیست.

و اگر گفت اناجیل تصـریح دارند، بگوئید فرض میکنیم که اناجیل را تماماً خود جناب مسیح به قلم شریف نوشته، و الی الان هیچ تغییر و تبدیل در آن راه نیافته، از کجا فهمیدی که صدق است؟ چون ممکن است یکی به دروغ العیاذ بالله دعوی نبوت بکند، و کتابی هم بیاورد و نسبت به خداوند بدهد، و ابدأً از زمانی که آورده و این دعوی نموده تحریفی در آن نشده باشد، و اگر گفت اثبات نبوت آن جناب را به واسطه شاهد صدفی که داشته است - که عبارت باشد از کارهایی که از بشـر ساخته نیست، از قبیل احیاء اموات مثلاً - مینمایم بگوئید: مرده زنده نمودن حضـرت مسیح را نه تو مشاهده کردی و نه من، لابد باید به نقل اخبار و تواریخ باشد، اخبار آحاد هم کلمه مفید قطعی نباشد که ثمر ندارد، در عقاید باید خبر متواتر باشد در هر طبقه تا برسد به آن طبقه معاصرین تا حضـرت مسیح، بیاید نصـرانی به میدان، اگر چنین نقلی را در معجزه آن جناب تحویل ما مسلمین بدهد؛ مسلمین متعهدند نظیر آن بلکه به مراتب بالا تر از آن اثبات معجزات حضـرت خاتم النبیین ۷ بنمایند، آن قیدت اگر در محضـر عدل الهی حاضر شود و از او سؤال فرماید که چگونه از نقلیات مردم مرده زنده کردن حضـرت مسیح را به آن جناب ایمان آوردی؟ و به نقلیات مردم مثل آن را یا بالا تر از آن را به مراتب چون شق القمر حضـرت خاتم ۷ را یا معجزات دیگرش ایمان نیاوردی؟! والله العظیم متحیرم چه جواب خواهد گفت؟ امید است در آنچه نوشته شد خوب تأمل فرمائید، و اما در برهان بر صدق حضـرت ختمی مرتبت، هرگاه تفصیلاً بخواهید، محتاج به مشافهه است، و گمان نمیکنم که مثل جناب عالی - با وجود آنکه مقدار معتدبه تحصیل کردید - دیگر محتاج باشید، چون بعد از التفات به طریق دیانت، هیچ دیانتی امروزه برهان آن اقوی و اوضح از دیانت اسلامی نیست، والسلام علی من اتبع الهدی.

۱- (س) شخصی از قلبش بعضی چیزهای کفرآور می گذرد، مثل سب خداوند عالم یا ائمه صلوات الله علیهم، در حالی که خودش راضی نیست و مضطرب می شود، و به دفع آن قادر نمی شود، حال این طور شخص و تکلیفش و چاره او را معین بفرمائید، آیا مومن است یا کافر یا علامت ایمان او است؟ صریحاً مرقوم و مزین فرمائید.

(ج)- اینگونه حالات از شیطان است و البته این شخص مومن است، و هر زمان مبتلا شود به کلمه مبارکه لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله مداومت نماید، خداوند حفظ میفرماید. الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حضرت ملاذالانامی از مشروح مورخه ۲۰ (ع) ۱۳۵۲ وجود محترم عالی که در جواب استفسار و سؤال اینجانب راجع به دیانت مزین فرموده بودید بی اندازه شاکر شدم، به خدا در این زمان هم یکی پیدا می شود تا درباره دین و مذهب کار و باری داشته باشد، و خواهشمندم این حرف بنده برای وجود مبارک برنخورد، زیرا من که تا حال به هر کدام از علماء رجوع کرده ام به غیر از ایذاء و آزار ندیده و بهره و حظی از مذاکرات آن ها نبرده ام، حال به این جهت بود که هیچ امیدواری نداشتم تا به زودی جواب سئوالات بنده را مرقوم فرمائید، و یا اگر هم بفرمائید، خالی از اشکال و شائبه باشد، ولی بر عکس بی اندازه بر امیدواری من افزوده، و در فکر خود گذاشتم تا آخرین مرحله رجوعات خود را در این باب به حضرت ملاذالانامی نموده و اشکالات خود را حل نمایم، تا در یکی از دو اساس مستحکم مسیحیت و اسلام مستقر گردم، و برای من به طور مـ صرح ثابت گردد که کدام یکی از این ها

۱- برای نجات عقبائی کافی و وافی است، در جواب سئوالات بنده عوض این که جواب فرد به فرد آن ها را مرقوم بفرمائید، از بنده سؤال شده است که: چه عیب و نقصانی در اسلام دیده منحرف شدم؟ و ضمناً چه منافع و اصولی در مسیحیت مشاهده کرده ام تا این که آن را بر اسلام ترجیح داده باشم؟ اینک بار دیگر به عرض جواب مبادرت می نماید، و در ضمن تقاضا می نماید که جواب صریح هر سؤال را یک به یک مرحمت فرمائید، و قبل از شروع به سؤال و جواب خود باز معروض می دارد، این که تصور نفرمائید بنده یک شخص لجوج بی جهت بوده؛ و خیال من فقط مباحثه است، و اگر چنین بود، هیچ وقت راضی نبودم که در پیش حضرت ملاذالانامی (که امروز رکن رکن طبقات مسلمین هستی) بدنام شده و اسم خود را در جزو منحرف شدگان از اسلام قرار بدهم، پس از این رو ثابت و مبرهن است که من همیشه در فکر مذهب بوده ام و تا عمر و حیات دارم، پیروی از دیانت خواهم نمود، و مانند متجددین امروزه نیستم، (گرچه از حیث اطلاعات علمی از آن ها عقب نیستم) که بگویم: در قرن بیستم چه مذهب و دین؟ بلکه کاملاً معتقد به خدا و قیامت ابدان و عالم آتیه هستم و خواهم شد، چنان چه راجع به اصلاحات بی دیانتی جوانان امروزه در نامه ایران باستان در طی شمارهات ۳۵ و ۳۶ مقاله مفصلی نوشته ام، اگر مراجعه فرمائید خواهید دید که چه اندازه روح دیانت در من است، و به قول خودتان اگر کسی مذهب نداشته باشد، برای او چه فرق می کند یهودیت و نصرانیت و اسلام و بهائیت و غیره؟ به هر رنگ و لباسی حاضر است داخل شود، باری از موضوع خارج نشویم، سؤال فرموده بودید در اسلام چه بدی دیدم تا منحرف شدم؟

از زمان طفولیت در اثر پرورش پدر روحانی خود (که عالم بود) اسلام را پذیرفته بودم، و تا مدتی در مدارس دینی تحصیلات می کردم ولی در این بین شروع به تفتیش کتب سایر ادیان نمودم، تا بالاخره این را فهمیدم که اسلام خواه در قرآن و خواه در احادیث قدسی هیچ وقت خاطر جمعی از عالم آتیه نمی دهد، یعنی که شخصاً حضرت محمد ۷ ضامن این کار باشد نیست، و فقط نجات آتیه را موکول به اعمال نیکو و به جا آوردن شریعت کرده است، منتهی راجع به شفاعت گفته است: موقعی که شخص اعمال خوبی داشته باشد، پس ملاحظه می شود که هیچ کس از اول دنیا تا حال پیدا نشده است که به طوری که شریعت امر می نماید عمل کرده باشد، زیرا که در فطرت بشری گناه و دیعه گذاشته شده است، منتهی بعضی ها زیاد و بعضی ها کم مرتکب می شوند، اینک این امر مرا وادار کرد تا تفحصی از سایر مذاهب نمایم در مقابل این در انجیل دیدم که عیسی مسیح شخصاً ضامن این کار شده، و نجات بش را هم عهده دار است، عقلاً هم بایستی که خود دست خدا برای اقدام به نجات بش در صورتی که در گناهان خود مرده شده بودند کار کند، لذا مسیح - که در شخصیت او هیچ گونه شکی نیست که به اراده خارق العاده به دنیا قدم گذاشت - بار گناهان را به دوش خود برداشته و مصلوب شد تا خدا بدین وسیله گناهان بش را به عهده گرفته باشد، و بعداً یک روح و قوتی برای بش بردهد تا حیات تازه و زندگانی پیدا کنند. دیگر این که مرقوم فرموده بودید به چه دلیل مسیح را قبول کرده ایم.

مسیح و یا انجیل را نه این که معتقد به قرآن شده و از روی شهادت قرآن پذیرفته ایم، بلکه چون تاریخ شهادت می دهد که هم چون شخصی بوده و

ادّعیای خلاصی بش را کرده است، هم چنین به طوری که مرقوم فرموده اید اظهار معجزه کرده است، و البته اظهار معجزه کردن آن را نه این که یک نفر مسیحی قبول دارد، بلکه بت پرستان آن زمان (رومائیان) شهادت می دهند و اعمال او را که خارق العادت بود تصدیق می کنند، از این جهت است که من قبول کرده ام، نه از تصدیق قرآن (فرض نمائید اگر کسی قرآن را معتقد نباشد، مسیح را قبول نمی کند، اگر چنین باشد، پس خود حضرت محمد را که نه شما دیده اید و نه من، از کجا می دانیم که بوده است البته خواهید فرمود که یگانه راه بر این امر همانا تاریخ و شهادت معاصرین است، منتهی برای ایمان آوردن و نبوت او، اثبات معجزه لازم است، و عمر پاک او و یا فرضاً مسیحیان که قرآن را قبول نکرده اند، نباید ایمان بیاورند به مسیح که بوده است و ادّعا کرده است، مجملاً چون دیدم تاریخ شهادت می دهد بر بودن مسیح و از یک طرف هم این انجیل حالیه کتاب او بوده است و به هیچ وجه تحریف نشده است و سبب هم نبوده است و نسخ هم نگردیده، لذا کاملاً غوررسی کردم دیدم برای حیات دنیوی و اخروی کافی است، و احکامی که انجیل دارد کامل است، و روحی که مسیح برای بش را می دهد هیچ کس نمی دهد، و عمری که مسیح زندگی کرده است، عاری از ذره کوتاهی ها است، برعکس سایر انبیاء اگر دوستان هم عیبی برای آن ها قائل نشوند؛ اقلّ دشمنان چیزی برایش می گویند تا خلافتش ثابت نمایند، ولی برای مسیح کسی تا حال نشده که کوچکترین گناهی برایش ثابت نماید، حتی دشمنانش (در انجیل خودش به بزرگ ترین دشمنانش (یهود) گفت: کی از شما هست تا مرا در گناه ملزم نماید؟ هیچ کس نتواست پس وقتی که ایمان آوردم که مسیح نجات دهنده است و کتاب او بهترین قانون زندگانی

است؛ و خودش مأوای سایر بش_راست، لذا شروع کردم که ببینیم آیا مسیح آمدن و ظهور سایر انبیاء را بعد از خودش اخبار می نماید؟ دیدم نه فقط انبیاء کذب را اخبار می نماید و عقلاً هم بایستی خبر ندهد، چون آن که قسمت شریعت اخلاقی بود، تکمیل کرد و آن که خودش بود ماورای این بشرها بود، پس دیگر پس از طلوع آفتاب چه چیزها را منتظریم؟ حال اعتقاد مسیحیان و اعتقاد شخصی من هم این است که نه این که ما باور نمی کنیم حضرت محمد نیامده است بلکه می گوئیم: که حضرت محمد آمده است و ادعا هم کرد، و کارهای نیکو هم کرده است و شریعت هم آورده است، ولی دیگر برای ما چه برتری دارد؟ منتهی خدای تعالی برای تأیید ابناء بش_رها وقتی آدم های خوبی برمی انگیزاند، تا کمکی برای آن ها باشد که عمر و زندگانی خوبی بکنند، مثلاً حضرت مسیح خود رسولانی داشت، مانند پهلوان تاریخ مسیحیت حضرت پولس، و یا سایر حواریون، ولی ما به آن ها ایمان نمی آوردیم، بلکه آن ها هم کمکی هستند برای هدایت بش_رها به ایمان به مسیح، حال حضرت محمد و یا سایر اشخاص خوب و نیکوسیرت اگر بیایند، ما کار و باری نداریم، چون همه چیز تکمیل شده، و بعد از کاملی هیچ چیز مفید نیست.

حال موقعی است که از حضرت ملاذالانامی سؤال نمایم: چه ایرادی دارید برای انجیل حالیه؟ و چه نقصانی در مسیح مشاهده می فرمائید؟ تا دیگر لازم باشد ما به کس دیگر ایمان بیاوریم، و هم چنین ثابت بفرمائید که این انجیل محرف شده و یا نسخ شده، زیرا یگانه راهی که می توانید یک نفر مسیحی را به دین اسلام بیاورید، این است که ثابت نمائید این انجیل همان نیست که بود، تا بگوئید در انجیل حضرت محمد را اخبار نموده است، و الا مسیحی هیچ

وقت این کتاب اخلاقی را؛ و این مسیح را که در آن بیان می نماید و تاریخ عالم هم شاهد است، ول کرده به دین دیگری نمی گردد، بالجمله شرایع سایرین از روی قانون است که اشخاص خود به مرور زمان و به مقتضیات زمان می توانند بگذارند و وضع نمایند، ولی قوانین مسیح در انجیل اخلاقی است و روحانی که هیچ قانون صوری و ظاهری و انسانی نیست بلکه یک زندگانی است بی آرایش و پاک.

در خاتمه از حضرت مستطاب عالی یگانه تقاضائی که دارم برای حل اشکال اینجانب به طور صریح مرقوم فرمائید که عندالله و عندالرسول مأجور خواهید شد، و از طرز نگارش این مشروح خواهد فهمید که: آن چه واقع بود ایمان خود را نوشتم، نه مانند سایر اشخاص که تعلق آمیز باشد، و یا دروغ تا جلب توجه شما را نموده باشد، برعکس من بر غضب شما افزوده می کنم تا که برایم حل اشکال شود، و در حضور خدا شرم نکنم، حال در دنیا از شما شرم نمی کنم، و بی آرایش می نویسم تا حجت خدا را داشته باشم، به طوری که اول زود مرقوم فرمودید حالا هم معجلاً بفرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، عرض میشود: شرحی در جواب نوشته احقر مرقوم داشته بودید واصل، و بیاندازه متعجب گردیده از جهت اینکه درست در بیانات حقیر تأمل نفرموده‌اید، و عجب از اینکه مرقوم داشتید که هیچ متوجه دفع شبهه راجع به دیانت جناب مسیح صلوات الله علی نبینا و علیه نگریده اید، فقط نوشته احقر متضمن این مطلب بوده است که به چه سبب از دیانت حضرت ختمی مرتبت منصرف رف به دیانت حضرت مسیح شده اید؟ و دیگر دارای مطلبی نبوده! لهذا در این نوشته جواب هر یک از سئوالات جنابعالی امید است

که بعون الله نوشته شود، پس ابتداء بر سبیل اجمال مقدمه خطاب به شخص جنابعالی - که قائل به معاد و واسطه میباشید و تدین به یک دیانتی را بر خود فرض میدانید، و محل بحث و گفتگو را دو دیانت قرار دادید، یکی دیانت اسلام و دیگری دیانت نصاری- عرض میکنم که در واقع و نفس الامر بر سبیل تصور؛ خالی از چند احتمال نیست: یکی آنکه مدعی این دو دیانت یعنی مدعی نبوت در این دو دیانت یا هر دو صادقند، چنانچه معتقد ما جماعت مسلمین است، احتمال دوم آن که هر دو نعوذ بالله کاذب، احتمال ثالث آنکه یکی صادق و دیگری کاذب، و بنابراین احتمال یا آنکه را صادق فرض گردید حضرت محمد^ص است و یا آنکه مدعی صادق مفروض حضرت مسیح^ع است و در حقیقت احتمال در فرضی که واقع و نفس الامر از چهار خارج نیست، و بنا بر سه احتمال صحبت و گفتگوی شما اصلاً محل ندارد، چه اگر هر دو صادق باشند لازمه آن نسخ شریعت و لزوم تدین به بقاء شریعت لاحق است، و اگر هر دو کاذب و جهی ندارد از دیانت کاذبه دست کشیدن و تشبث نمودن به دیانت کاذبه دیگر، و هم چنین بنا بر احتمال ثالث هر گاه مدعی صادق را حضرت محمد^ص فرض کردید؛ آن هم صحبتهای شما بی محل است، چون لازمه صدق دعوی آن جناب صدق دعوی نبوت حضرت مسیح^ع است، ولی شریعت آن جناب محدود است به آمدن حضرت خاتم^ص چنانچه لازمه صدق دعوی آن جناب است، پس محل حرف و گفتگو این است که حضرت مسیح در دعوی نبوت صادق باشد و حضرت ختمی مرتبت نعوذ بالله کاذب، پس موضوع کلام در اینجا است که طرف که جنابعالی باشید جناب مسیح را در دعوی نبوت صادق میدانید، و حضرت محمد را نعوذ بالله کاذب، در این موضوع چند کلمه با جنابعالی گفتگو مینمایم میگویم: آیا جنابعالی قائل هستید که مدعی نبوت شاهد صدق لازم دارد یا

میگوئید مجرد دعوت نبوت - بدون شاهد بر صدق - کفایت میکند در لزوم تصدیق؟ البته طریق ثانی را نخواهید گفت، و الا وجه نداشت که از مدعی نبوتی عدول نموده، به مدعی دیگر تشبث نمائید، حال که گفتید شاهد بر صدق دعوی میخواید؛ می گویم: شاهد صدق مدعی نبوت را چه میدانید؟ آیا مطلق کار غیر عامه است؟ به معنی آنکه کاری از او صادر شود که از باقی افراد مردم صادر نشود، یعنی مردم دیگر عاجز باشند از مثل آن کار این هم اجمالاً بدانید که شاهد بر صدق دعوی نبوت نیست، چه آنکه این مطلب هم ارتباطی به حقیقت نبوت ندارد، مثلاً کسی صنعت نقاشی را به نحوی کامل کرده است که احدی مانند او نیست، یا اختراع مطلب دیگری کرده است که هیچ کس از افراد مردم نمیتواند این کار را مثل او بکند، و امثال ذلک، اینها چه ربط به دعوی نبوت و واسطه بودن بین خلق و خالق دارد؟ بلکه شاهد بر صدق مدعی نبوت و مقام رسالت از جانب حق جل و علا- این است که: کاری از دست او صادر شود که معلوم باشد کار بش-ر نیست، بلکه خداوند تبارک و تعالی است که بر دست او جاری شده، مثل واضح اینکه مرده چند ساله - که استخوان شده یا خاک شده- و زنده کردن کار غیر از خدا نیست، پس اگر از دست شخصی که مدعی نبوت است چنین امری صادر شد بالبداهه والضروره، هر کس میفهمد که این کار خداوندی است که محیی العظام و هی رمیم.

و مطلب دیگری لازم است تذکر دهم که بعضی از کارها است، صدور آن از شخص خاصی دلیل است بر آن که از جانب حق تعالی است، مثلاً کلمه انی عبدالله آتانی الکتاب را همه کس میتواند بگوید، لکن تکلم طفل در گهواره به این کلمه دلیل است بر این که این نطق از جانب حق تعالی است نه از لوازم

بشریت، حال مطلبی که از سرکار سؤال میشود این است که دلیل بر صدق جناب مسیح در دعوی نبوت چیست؟ امور دیگر را غیر از این مورد سؤال من نیست، یعنی میدانم اصل وجود آن جناب را قطع نظر از قرآن، بلکه بودن آن جناب شخص غیر عامی و بینظیر امری است معلوم؛ ولی آنچه شاهد بر صدق آن جناب در دعوی نبوت یعنی آن عملی که از آن جناب بروز کرده است که کار بش نیست و معلوم است که کار خدا است چه بوده؟ و به چه طریق به شما رسیده و موجب یقین شما شده است؟ من و شما در عصـر آن جناب نبودیم، لابد فعل صادر از آن جناب باید به طریق نقل برسد، خیر واحد که موجب یقین نیست، مگر محفوف به قراین قطعیه باشد، و خیر متواتر را من مدعی نیستم که در صدور معجزه به آن معنی که گفتم از آن جناب نیست، شاید باشد، نقل محفوف به قرائن قطعیه یا نقل متواتر، لکن از شما خواهشی که دارم این است که: طریق اثبات فعل خداوند جلّ و عزّ بر دست حضـرت مسیح، به نقل محفوف به قرائن قطعیه یا به تواتر، به یکی از اقسام آن یقین یا تواتر لفظی یا تواتر معنوی یا تواتر اجمالی برای احقر بیان نمائید، تا مثل آن یا بالاتر از آن را در مورد حضـرت ختمی مرتبت به شما ارائه بدهم، یعنی اگر از یکی از این طرق که گفته شد، یک معجزه از جناب مسیح برای من نشان دادید، بر ذمه من است که به مثل آن طرق یکی از معجزات حضـرت ختمی مرتبت را به شما بیان نمایم، تا آنکه در محضـر عدل حضـرت پروردگار - وقتی که حاضر شدیم - دیده شود که از این احتجاج چه جواب دارید؟ این مطالب شرح نوشته سابق احقر بود، نمیدانم جواب این بود که هیچ جواب شبهه مرا نگفتید، بلکه فقط سؤال شده است که چه عیب و نقصانی در اسلام دیده و منحرف شده؟ به چشم، اگر جواب مطالب را از نوشته سابق و از این مشروحه هم متلفت نشدید الان شروع میکنم در بیان کلمات شما و

جواب انشاءالله تعالی، از جانب من سؤال نوشته بودید به چه سبب از دیانت اسلام دست کشیده و به دیانت مسیحیه داخل شدید؟ اولاً- شرح این عبارت بشود تا بینم جواب شما به آن ارتباط پیدا میکند یا نه؟ مراد احقر این است کسی از دیانتی منصرف به دیانت دیگر میشود، باید چنین کشف کرده باشد؛ که این دیانت که به وی مایل شده، برحسب موازین عقلیه شاهد بر صدق دعوی مدعی نبوت دارد، و دیانتی که اول داشته، شاهد صدق مدعی ندارد، آمدیم بر سر جواب سرکار، محصلش این است که اسلام - خواه در قرآن و خواه در احادیث - خاطر جمعی از عالم آینده نمیدهد، و شخص حضرت محمد ص ضامن این کار نیست، فقط نجات آتیه را موکول به اعمال نیکو کرده است و در انجیل ملاحظه کرده اید که: عیسی مسیح شخصاً ضامن این کار شده و نجات بش را هم عهده دار است و بار گناهان را به دوش کشیده و مصلوب شده تا خدا بدین وسیله خود گناهان بش را به عهده گرفته باشد، و بالتیجه این کلمات سرکار راجع است به اینکه جهت انحراف از اسلام این است که اسلام نجات را موکول به اعمال صالحه کرده به خلاف دین نصاری که موسس آن که جناب مسیح است گناهان مردم را به عهده گرفته و مردم را آسوده خاطر کرده است، حال ملاحظه کنید که این جواب چه مناسبت دارد به سؤال احقر؟! من سؤال کردم که برحسب موازین عقلیه که معیار مردم متابعت مدعی نبوت است، چه چیز در مورد جناب مسیح دیدید که آن در مورد حضرت ختمی مرتبت مفقود است؟ شما جواب گفتید که: «اسباب آسودگی و راحت اخروی در دیانت اسلام مفقود و در دیانت مسیح موجود است» و آن ضامن گناهان بشر، آیا آن مسیحی که گفته است من ضامن گناه بش هستم، چه دلیلی بر صدق گفته او دارید؟ اگر شاهد قطعی بر دعوی نبوت غیر از این ضمانت دارد بیاورید، ملاحظه کنیم چیست، تا

ما هم بر حسب و عده که به شما دادیم مثلش را بلکه اقوی از آن را برای شما بیاوریم، تا معلوم شود مدعی نبوت در دین اسلام صادق و لازمه صدق او تصدیق به جناب عیسی مسیح است، که منزه است از این مطالبی که این مریدان جاهل و بیاطلاع از مقام عالی نبوت به او نسبت میدهند! که گناهان مردم به دوش گرفته، و به واسطه این مردم آزادی دهند در هر معصیتی؛ و اگر شاهد بر دعوی نبوت غیر از نفس دعوی و قول خودش به اینکه من ضامن گناه بش_ر هستم چیز دیگر نیست؛ این مطلب که از هر بشری ساخته میشود که بگو: من پیغمبر از جانب خدا و ضمانت میکنم گناه بش_ر را هر کس که هر غلطی میخواهد بکند! برعهده من از کجا بفهمیم این راستگو است؟

مطلب دیگر آنکه خطاب به احقر نمودید که گفته ام: به چه دلیل مسیح را قبول کرده اید؟ بلی این سؤال از احقر است و منتظر بودم که جوابی بیاید که بر طبق آن جواب با شما صحبت کنم، افسوس که این جواب که نوشته اید جواب از سؤال من نیست. فرمودید:

«مسیح را یا انجیل را نه اینکه معتقد به قرآن شده و از روی قرآن پذیرفته ایم، بلکه چون تاریخ شهادت میدهد که هم چون شخصی بوده و ادعا خلاصی بش_ر را کرده و اظهار معجزه کرده، و البته اظهار معجزه کردن آن را نه این که یک نفر مسیحی قبول دارد، بلکه بت پرستان آن زمان شهادت میدهند، و اعمال او را که خارق عادت بوده تصدیق دارند، هرگز نگفته بودم که وجود حضرت مسیح یا دعوی نبوت ایشان باید از روی اعتقاد به قرآن باشد، بلکه غرض این بود که مدعی نبوت شاهد صدق قطعی لازم دارد، که تعبیر از آن به معجزه میشود و فعلاً هم دعوی نمیکنم که از برای مسیحین طریق قطعی برای اثبات معجزه آن جناب پیدا نمیشود و غرض این بود به آن طریق قطعی که اثبات معجزه آن

جناب میکنند، نشان دهید تا آنکه مثل آن طریق یا اقوی از آن اثبات معجزه از حضرت خاتم النبیین ۷ بنمائیم، تا آنکه معلوم گردد که مسیحیین که به آن طریق ایمان به حضرت مسیح آوردند ملزمنند که به همان طریق ایمان به حضرت محمد ۷ بیاورند شما نوشته اید که وجود حضرت مسیح معلوم نه از روی تصدیق به قرآن قبول است، دعوی نبوت معلوم است هم قبول ادعای خلاصی بش را کرده است، آن هم بر فرض که کسی تصدیق کند شاهد بر صدق ندارد، جز قول خود مدعی، چیزی که فائده دارد، این است به طریق تواتر لفظی یا معنوی یا اجمالی اثبات نمایند که از دست آن حضرت بعضی از امور صادر شده است، که از قوه بش خارج و محض است در این که کار خداوند عزوجل باشد، و فعلاً هم مدعی نیستم که از برای آن ها ممکن نیست، شاید ممکن باشد، بیایند یک معجزه به نحو تواتر از زمان خودمان با اتصال سند تا به اشخاص معاصرین آن جناب که یک معجزه از آن جناب دیده باشند اثبات کنند، و ما مسلمین بر عهده میگیریم نظیر آن را در مورد ختمی مرتبت بیاوریم، وعده تواتری هم که موجب قطع میشود به دست آنها و میگذاریم مثلاً گفتند در هر طبقه ده نفر ما هم در هر طبقه ده نفر میآوریم، یا گفتند در هر طبقه پنج نفر ما هم پنج نفر یا زیادتر میآوریم، و هکذا و هکذا و هکذا، شما ضمناً اظهار داشتید: «آن جناب اظهار معجزه کرده است و البته هر یک نفر مسیحی قبول دارد، بلکه بت پرستان آن زمان، نمیدانم مقصود چیست؟ آیا مقصود این است که از زمان خودمان تا زمان آن جناب به اسناد متصله به نحو تواتر تا منتهی شود به اشخاص معاصرین خواه بتپرست و خواه غیر آن نقل رؤیت خارق عادتی که علامت صدق دعوی نبوت است، آن طریق را نشان دهند؛ تا مثل آن را درباره حضرت ختمی مرتبت عهده دار باشیم و بیاوریم، و اگر مقصود این است که بعضی از

مورخین بعضی از مطالب خارق عادت را از آن جناب نقل کردند؛ اینکه موجب قطع نمیشود، و اگر در نزد مسیحیین این مطلب هم موجب از برای ما مسلمین این نحو از مطالب نیز زیاد است که تاریخ شهادت میدهد به ظهور بعضی از خارق عادات، حتی م_شرکین معاصرین آن حضرت هم دیدند، منتهی پاره از آنها ایمان آوردند و پاره بر شرک خود عناداً باقی ماندند».

در طی کلمات نوشته بودید ما میگوئیم: «حضرت محمدؐ آمده است و ادعا هم کرد، و کارهای نیکو هم کرد و شریعت هم آورده است، ولی دیگر برای ما چه برتری دارد؟ منتهی خدا برای تأیید ابناء بشَر هر وقتی آدم های خوبی بر میانگیزاند تا کمکی برای آنها باشد» خواهش دارم قدری تأمل نمائید در این مطالب که خود مرقوم داشتهاید، آیا حضرت ختمی مرتبت را شخص کاذبی میدانید؟ اینکه منافات دارد با این اوصافی که خود ذکر کرده اید، و اگر شخص صادق خیرخواه بشَر میدانید (مثل به قول خودتان پهلوان تاریخ مسیحیت حضرت پولس و سایر حواریین) اگر حضرت محمدؐ را صادق میدانید باید بگوئید شریعت آن بزرگوار شریعت حقه است و باید بگوئید منکر آن اهل نجات نیست، بلکه مخلد در نار و مبتلی به غضب خداوند جبار است ابدالآباد. قبول داشتن آن حضرت و او را صادق دانستن و گفتن اینکه به او کار نداریم؛ ببینید اگر یک عاقلی این را میپسندید جنابعالی ثانی او باشید، و الا سرکار در این جهت وحید عصَر و فرید دهر خواهید بود.

نوشته بودید حال سؤال مینمایم چه ایرادی دارید بر انجیل حائیه؟ و چه نقصانی در مسیح ملاحظه مینمائید؟ جواب ایراد بر حضرات مسیحیین است و میپرسم: چه دلیل دارند بر اینکه آورنده این انجیل صادق است؟ دلیل خود را

بگویند تا اگر من هم مانند آن یا اقوی از آن آوردم، برآورنده قرآن بگویم به ایشان باید به حکم این دلیل که موجب قطع در نزد شما است، تابع اسلام شوید و بگوئید شریعت جناب عیسی منسوخ است.

۱- (س) معروض می دارد که ماه رمضان در مسجد یک نفر از اهل علم موعظه می فرمود از ولایت علی C که امام C وارث زمین و آسمان است، حیات و ممات دست او است، و اگر نظر او نباشد ماها نیست صرفیم، و امام رب النوع بش است و امام همیشه حاضر است و ماها را می بیند، دنیا و آخرت را از امام بخواهید و هر حرکت که ماها بکنیم از طرف امام است، اگر نظر او نباشد نمی توانیم، ماها ملک امام C هستیم، به غیر از دستور امام C رفتار نمائیم، تصرف در ملک او نمودیم و حرام است، از وجود حضرت آیه الله خواهشمندم که اگر این ها حقی دارد مرقوم بفرمائید، اگر هم این طور است مرقوم بفرمائید که ذهن ماها مشوب نشود.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحیم، مطابق اخبار صحیحه امام C واسطه فیض است بین خالق و مخلوق، و اگر وجود امام نباشد زمین اهلش را فرو خواهد برد، بنابراین وجود امام مدخلیت دارد در حیات نوع بشر، و تربیت و تکمیل خلق به وجود امام است، و مطابق بعضی از فقرات زیارت جامعه به واسطه ائمه است که باران نازل میشود، و به واسطه آنها هست که آسمان محفوظ میماند از واقع شدن بر زمین، و چنانچه در بعضی از اخبار دیگر است، خلقت موجودات به طفیل وجود آنها است، و اعمال عباد عرض بر آنها میشود، و محب و مبغض خود را میشناسد و عالم بما کان و مایکون هستید، از این قبیل تعبیرات در اخبار - نسبت به مقام مقدس ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین - شده است، و در هر

صورت مرتبه از کمالی که بر آنها ثابت است تمام از طرف خداوند متعال است، که به آنها افاضه شده است، و شاید مراد آن عالم هم اگر اظهاری نموده باشند از این قبیل باشد که از اخبار استفاده میشود، والله العالم بحقایق الامور و عصمنا الله من الخطايا و الزلل، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) یکی از اشکالات بر قرآن مجید این که تصدیق تورتیه و انجیل را کرده در ۱۲۱ آیه، من جمله آیه مبارکه ی **كُلُّ يَٰ أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُتَيَّمُوا** التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * **نَزَّلَ عَلَيْنَا** الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ** الْكِتَابَ * **هُدًى وَذِكْرًا** لِّأُولِي الْأَلْبَابِ

ص: ۴۷۸

اعتقاد کردم به نبوت آن بزرگوار، و اعتقاد کردم که قرآنی که آورده است؛ و تا به حال در میان مسلمین موجود است؛ کلام پروردگار است، و این قرآن چون تصدیق نبوت جناب موسی و جناب عیسی علی نبینا وعلیهم السلام کرده است؛ من هم تصدیق کرده ام. اما در جایی ندارد که این تورات و همچنین انجیلی که الان در دست یهود است، کتاب آسمانی است، و من چون راه تصدیقم به اینکه توریه و انجیل کتاب آسمانی است قرآن مجید است؛ پس هر مخالفتی که بین قرآن مجید و کتبی که فعلاً در دست یهود و نصاری است که هیچ سند قطعی استناد آن به آن دو رسول بزرگوار ندارند پیدا شود؛ بالقطع و الیقین باید بگوئیم آنها کلام پروردگار نیستند، چون در کلمات حقه تناقض و تنافر یافت نمیشود، و اما قول تو - که یهودی هستی - بیا تاریخ تبدیل و تحریف توریه را تعیین یا قول تو - که نص_رانی هستی - بیا ای مسلمان تاریخ تحریف انجیل آسمانی را تعیین کن؛ تعیین تاریخ تحریف کتب سابقه برعهده من نیست، و مرا هیچ دیانتی عهده دار تعیین این نحو از تواریخ نکرده، آنچه بر عهده خودم بود، عمل کردم، تو هم - که یهودی یا نص_رانی هستی - اگر عقب دیانت میکردی باید فحص کنی مثل من میبینی که این مدعی نبوت که قرآن آورده، شواهد قطعی صدق در دعوی خود دارد یا نه؟ و اگر عقب دیانت نیستی، پس بمن چه کاری داری؟ و السلام علی من اتبع الهدی.

(س) حجه الاسلام! در این ایام که آقای صالح علیشاه از عتبات عالیات معاودت می نمود؛ و جمعی از افاضل به حضور معارف ظهورش شتافته، به ملاقاتش طرف ها بسته؛ بعضی از ساده دلان به امارات و علامات

۱- شارب اصحاب او، که بعضی زائل و بعضی مائل نبودند؛ از خود ایشان استفسار نمودند، فرمودند: در بود و نبودش محل اشکال نیست، پس بیان فرمائید مابه الاختلاف - از حیث بودن شارب یا زائل نمودن - کدام یک مخالف ما انزل الله است؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در موضوع شارب - قطع نظر از وجوب گرفتن و حرمت ابقاء آن - اشکالی نیست که رجحان گرفتن و مرجوحیت ابقاء آن از ضروریات اسلام است، والله العالم.

۲- (س) زیدی مدیون به عمرو است، عمرو از زید - پس از مدتی که از زمان استقراض گذشته - مطالبه ضامن می نماید، زید خالد را ضمانت معرفی می نماید، و از طرف خالد چنین می نویسند، و خالد بدون اظهار کلمه یا جمله امضاء کتبی می نماید، یعنی فقط اسم خود را می نویسد، خالد تعهد نمود که: چنان چه قسط هر ماه را زید تا دهم ماه لاحق به تأخیر انداخت و نپرداخت؛ ایشان قسط ماه سابق و لاحق را دفعه واحده بپردازند، در صورت مفروضه ذمه ضامن مشغول به عمرو دائن می شود یا خیر؟

(ج) - هر گاه واقعاً به نحو مزبور ضمان واقع شده باشد صحیح نیست، والله العالم.

۳- (س) بلاد مفتوح العنوه را چه بلادی می گویند و کدام است؟

(ج) - بلاد مفتوح العنوه بلادیست که به قهر و غلبه مسلمانان به عنوان جهاد - به اذن امام C یا نائب خاص - از کفار گرفته باشند، و هر جا که چنین نباشد

مفتوح العنوه نیست، و اما تعیین اینکه کجا چنین است، باید به کتب تواریخ معتبره رجوع شود.

۱- (س) حکم مساجد در بلاد مفتوح العنوه بعد از خرابی باقی است یا خیر؟

(ج)- مادامی که آثار مسجدی آن باقی است، حکم آن باقی است، و اگر آثار بالمّرّه از بین رفته باشد، در بقاء حکم اشکال است.

۲- (س) مال غائب مفقود را - بدون انتظار ده سال یا چهار سال به مجرّد احتمال خوف تلف مال- عمل به روایت ابن عمّار نموده، در میان ورثه که تمامی مالدار و اعتبار دارند - قسمت نمودن جایز است یا خیر؟

(ج)- حقیر اشکال میکنم، بلکه باید رجوع به حاکم شرع شود، هر نحو صلاح دانست با مال غائب رفتار شود.

۳- (س) این ادعیه که در کتب نوشته اند حقیقت دارد یا خیر؟ به نظر بنده تا اندازه باید اغراق باشد، مثلاً ذکر نموده که هر کس این دعا را که نوشته اند در قبرستان بخواند؛ گناه پنجاه ساله او آمرزیده شود، آیا هیچ باور می شود که کسی آن چه بخواهد معصیت کند، بعد از آن به محض خواندن آن دعا از بین برود؟

(ج)- راجع به ادعیه که شرحی به جهت آنها نوشته شده، منافاتی ندارد و بعید نیست، همان طوری که توبه - که در واقع بازگشت به خداوند عالم است- و سبب میشود که خداوند گناهان را میآمرزد، به وسیله ادعیه هم شخص رجوع

به خداوند نماید، و همین سبب شود که خداوند معاصی او را بیامرزد، و درجاتی به او عطا فرماید، نه معنی این است که شخصی هر چه بخواهد معصیت نماید بعد بگوید فلان دعا را میخوانم کافی است. چه البته این آثار هم مقتضیات است که نوشته اند، و بسا موانعی میشود در جلو باشد که نگذارد دعا تأثیر نماید، مثل دارا بودن بعضی اخلاق سیئه از قبیل بخل و حسد و تکبر، والله العالم.

۱- (س) دعوی رسم القباله مسموع است که برخلاف اقرار است؟! و بر فرض سماع؛ حلف متوجه به کی است، مدعی یا مدعی علیه؟

(ج) - ظاهراً دعوی مسموع است، و محتاج به اثبات است؟ و حلف متوجه به طرف است، والله العالم.

۲- (س) یا مبین الحلال و الحرام! شخص لا یقدر علی تعریس النساء و لا علی نفقتها بعد العرس، و کان فی معرض الوقوع فی الزنا و غیره من المحرّمات، اعادنا الله من جميعها، ایجوز اماته شهوته بالكافور و مثله من الادویه مطلقاً ام لا؟ و علی الثانی ایجوز اماتها الی مدّه ام لا؟ و علی الثانیین لو ارتکبها اکان له حد او تعزیر او دیه مطلقاً ام لا؟ فافتونی فی امری، ما کنت قاطعاً امراً حتی تشهدون؟

(ج) - لا یحسن اماته الشهوه من دون اضطرار، و لکن حرمتها غیر معلومه، و لا حدّ علی من ارتکبها و لا تعزیر.

(س) بسم الله الرحمن الرحیم، آیا اراضی عراق عجم را سواء کانت محیاه حال الفتح، ام مواتا، ام کانت مشکوکه مفتوح العنوه، که بعد از محو آثار؛

۱- تصرف جميع مسلمين در آن ها جايز باشد مي دانيد؟ و آيا تصرف موقوف است به اذن حاكم شرع؟ و حكم مياه واقعه در آن اراضي سواء كانت موجوده حال الفتح، ام محدثه، ام كانت مشكوكه چيست؟ و آيا اراضي مساجد واقعه در آن ها - بعد از محو آثار- حكم مسجد دارد يا خير؟ و در صورتی که ابنیه واقعه در آن ها به قهر قاهر خراب شد؛ و شارع عمومی گردید؛ عبور از شوارع مرقومه بدون ضرورت جايز است يا خير؟ و هرگاه شارع عمومی تغيير داده شد و به حكم قاهر بعض از شوارع قديمه جزء عمارت يا دكان شد، در صورتی که گرفتن آن بعض مضرب به عابرين نباشد، در حال اختيار تصرف در آن ها جايز است يا خير؟

و ايضاً هرگاه حكم كرد بر اين كه بايد مالکين آب را به قيمت معينی بفروشند، مالک هم چاره ندارد و به همان قيمتی که معين کرده است می فروشد، چه صورت دارد؟

و ايضاً هرگاه خود قاهر بعض از آب ها يا تمام آن ها را تصرف نمود و خود او قيمتی معين کرد که مالکين رضایت ندارند؛ و مالکين اگرچه محصورند، لکن استرضاء از آن ها ممکن نيست و شايد که صغیر هم ما بين آن ها باشد؛ و هرگاه تمام آب های بلدی به همين نحو باشد، تکليف چيست؟

و ايضاً هرگاه اشتغال ذمه مالکی به وجوهات محقق و معلوم باشد، ممکن است از بابت وجوهات محسوب نمايند؟ و هرگاه خود متصرف مستحق نباشد، قيمت آن را به مستحقين برساند؟ و بر فرض امکان متمنی آن که: اجازه بفرمائيد به يك نفر معين که با ايشان تصحيح کنيم.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، امّا مسئله اراضی عراق: - چون مشکوک است که در حال فتح موات بوده یا محیاه لهذا - به مقتضای ید محکوم به ملکیت متصرفین آنها است، و از این جا حکم میاه و اراضی مسجد هم معلوم میشود.

و اما مسئله گرفتن از شارع و جزء عمارت یا دکان نمودن ظاهراً جایز نباشد، زیرا که مزاحمت نمودن عابرین مطلبی است و طریق را از طریق انداختن مطلبی دیگر است، و اول هر چند جایز است لکن ثانی ممنوع است.

و اما مسئله فروش آب در صورتی که متصدی مالک باشد به امر قاهر فرق است بین اجبار و الجاء، در اول محکوم به بطلان و در ثانی محکوم به صحت است، و در صورتیکه متصدی قاهر باشد، محتاج به اذن مالک است، و هر گاه معلوم باشد اشتغال ذمه مالک به وجوهات، جایز است متصرف از آن باب حساب نماید به اذن حاکم، هر گاه مصرف باشد و الا قیمت را به مستحق برساند به اذن حاکم، و جناب عالی مجاز میباشید که به کسی اذن بدهید اگر مصرف باشد، و الا خودتان قبول نموده و مقداری که مجحف به متصرف نباشد از او گرفته به فقیر برسانید و یا خودش به فقیر برساند، اگر میل دارد. الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در سال مجاعه که نفس محترمه مـ شرف به موت است، فروختن عمارت لازمه و اسباب خانه که لازم است پولش را دادن؛ و یا سرمایه لازمه کسب را و یا از مخارج لازمه خانه که به قدر یک سال است؛ دادن این ها لازم است یا نه؟

(ج)- بسمه تعالی، در این جا مدار بر قدرت است نه چیز دیگر، بلی هر گاه به حسب اسباب عادیه خائف باشد، بر نفس خود یا کسانش وجوب صرف معلوم نیست، والله العالم.

۱- (س) در مورد تعارض استصحاب با ید فعلی؛ فقها می فرمایند: مالکیت سابقه شخص اگر به شهادت شهود ثابت شود، با ید متصرف فعلی معارضه نمی نماید، و اگر به اقرار متصرف فعلی ثابت باشد ید فعلی را از اثر انداخته و متصرف فعلی محتاج به اثبات انتقال خود می باشد، بنابراین چنان چه متصرف فعلی اقرار به مالکیت مورث یا ناقل یا واهب یک شخصی بنماید در حکم اقرار به مالکیت خود این شخص است یا نه؟

(ج)- بنا بر این که اقرار به ملکیت سابقه طرف مقابل، ید را از کار بیندازد؛ متصرف را مدعی و محتاج به بینه سازد، اقرار به ملکیت مورث هم از همین قبیل است، چون جهت در مسئله اولی این است که ذیالید به واسطه اقرار به ملکیت سابقه از برای طرف مدعی انتقال به سوی خودش میشود و مدعی محتاج به بینه است، و این جهت در فرض ثانی هم موجود است، چون اقرار به مالکیت مورث راجع میشود به دعوای انتقال از مورث، و اما اقرار به ملکیت واهب و یا ناقل صور آن مختلف و لعل در بعض جاها راجع شود به تداعی.

۲- (س) قسمت مطلقه کفایت است در تقسیم که صدق اسم بکند یا کیفیت خاصه یا قرعه لازم است؟

(ج)- غیر از تعدیل سهام و رضاء هر یک از شرکاء به حصه خود، چیزی معتبر نیست، بلی در قسمت اجباری قرعه لازم است از جهت عدم رضاً تمام شرکاء، والله العالم.

۱- (س) شخص صغیردار مرده بدون وصیت، ورثه کبار- به اذن عدول یا وثوق مومنین و یا به اذن عالمی که در امور حسبیه از قبل مجتهد ماذون است- از ترکه که با صغیر مشترک است خرج کنند به خیال این که در وقت قسمت حق صغیر را از میان بدهند؛ جایز است؟ و در صورت ندادن در وقت قسمت به اذن باسی دارد؟

(ج)- بسمه تعالی، تصرف در مال صغیر به نحوی که ذکر شده جایز نیست، با اذن اشخاص مزبورین، مگر این که مصلحت صغیر در آن باشد، و علی کل حال بر اذن دهنده ضمانتی نیست، مگر آنکه اثبات ید بر مال کرده باشد بدون مصلحت، والله العالم.

۲- (س) ضابطه موارد راجعه به عدول المومنین را بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ضابطه آن هر کار زمین مانده که شارع راضی به زمین ماندن آن نیست، مثل امور تجهیز موتی و حفظ اموال صغار و اوقاف و اجاره دادن آنها و امثال اینها، لکن وفق نوبت به عدول مؤمنین میرسد که ولی و متولی و وصی حاکم شرعی نباشد یا دست به آنها نرسد، ولی پوشیده نماند که بعضی از امور شخص خاص برای آن معین شده که به مطلق عادل راجع نیست، بلکه مختص به حاکم شرعی است، مثل فتوی و مرافعه و نحو هما، والله العالم.

۳- (س) در موارد راجعه به عدول مؤمنین وثوق کفایت می کند یا نه؟

(ج)- هرگاه مراد این است که رجوع شود به کسی که موثق است نه عادل، با امکان رجوع به عادل، رجوع به موثق بی‌محل است و اگر مراد این است که رجوع شود به کسی که وثوق است به عدالت او جائز است، والله العالم.

۱- (س) اصل در آدم مشکوک در بلد مسلم اسلام و ایمان و رشد است یا نه؟

(ج)- معامله اسلام میشود، اما معامله ایمان و رشد، مقابل غیّ مشکل است، والله العالم.

۲- (س) معمولی رسم مزارعه فعلاً در میان ارباب رعیت کفایت است یا صیغه مزارعه می خواهد؟

(ج)- به معاطات هم درست میشود، والله العالم.

۳- (س) تقاص مستحق وجوه را - از ارث مورثی که اجمالاً یقین است ماندن در ذمه مورث - و اگر جائز است اذن بدهید برای مستحق در تقاص، ولو وارث صغیر باشد.

(ج)- این از موارد تقاص نیست، بلکه باید حاکم شرعی به موازین شرعیه مداخله کند، والله العالم.

۴- (س) رسم است در دهات رعیت از صحرا سنگ آهک می آورند می پزند برای حمام خودشان، زیاده این آهک از حمام، مال رعیت است و یا مال ارباب است و یا وقف است؟ و اگر وقف باشد باید که بفروشد به مصرف حمام برساند؟

(ج)- در اینجا ضابطه کلیه نیست، بلکه باید قصد ارباب و رعیت فهمیده شود ولو به قرائن، که رعیت قصد تملک سنگ را داشته اند، در صورتی که اصل سنگ ملک ارباب نباشد یا نه، و بر فرض قصد تملک در جائی که مفید باشد بر ملکیت رعیت باقی است تا اخراج از ملک معلوم شود، والله العالم.

۱- (س) تعریف رد مظالم و غایه او و معنی او و طریق اخراجش و مصرفش و کیفیت صرفش را بیان فرمائید.

(ج)- رد مظالم عبارت است از حقوق و اموال مردم عیناً و دیناً که صاحب آن معلوم نباشد، و طریق اخراجش چنان است که مذکور شد، و فائده اش اسقاط تکلیف فعلی است، اگرچه احوط آن است - که چنانچه صاحبش معلوم شود و مطالبه نماید- باور نمایند، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زیدی زوجه او وقتی که به خانه او آمده، مثلاً شش رأس گوسفند آورده، و حالیه گوسفندها زاد و ولد کرده، آیا زاد و ولد او مال زید است که مخارج او را داده یا مال زوجه است؟ و در صورتی که زاد و ولد مال زوجه باشد؛ زید می تواند مطالبه مخارج گوسفند را بنماید از زوجه خود یا خیر؟

(ج)- در فرض سؤال زاد و ولد مال صاحب گوسفند است، و راجع به مخارج هم اگر معلوم بشود که زوج متبرع نبوده، میتواند مطالبه نماید، و چنانچه محل نزاع باشد مرجع مرافعه است.

(س) یک رأس بزغاله در میان گله زیدی داخل شده، زید هر قدر تفحص کرده صاحبش را پیدا نکرده، و به واسطه اهل ظلم نتوانست اعلام

۱- نماید، مبادا به ظلم بپردازند و صاحبش پیدا نشود، زید مدت هشت ماه مخارج به بزغاله داده و حالیه چپش شده است، آیا تکلیف زید با بزغاله که حالیه چپش شده است چیست؟ در صورتی که صاحب بزغاله پیدا شود زید حق دارد مخارج بزغاله را از صاحب بزغاله بگیرد یا خیر؟ در صورتی که صاحب بزغاله یافت نشود، تکلیف زید چه باشد؟

(ج)- در مفروض سؤال اگر مأیوس شود از پیدا شدن صاحبش، حکم مجهول المالک را دارد، و باید به فقراء صدقه داد، و چنانچه بعد صاحبش پیدا شود و مطالبه نماید، باید از عهده برآید احتیاطاً، و راجع به مخارجی که نموده، در صورتیکه متبرع نبوده، میتواند بردارد، به این معنی که بفروشد و مخارج را بردارد، و بقیه را صدقه بدهد، و همچنین اگر صاحبش پیدا شود، میتواند مطالبه نماید مخارج را، والله العالم.

۲- (س) مسافرت به بلاد کفر جایز است یا نه؟ و توطن در آن چه صورت دارد؟

(ج)- مسافرت به بلاد کفر ذاتاً حرام نیست، و اگر مستلزم محرمانی باشد - از قبیل غذای نجس خوردن - جایز نیست.

(س) بعضی عوام هنگام ورود مساجد و معصوم زاده ها و تکیه ها، باب و محجر آن ها را می بوسند و به علاوه بوسیدن، خدین خود را می گذارند، بسا می شود که محل سجده را هم می گذارند به منابر و ابواب، آیا جایز است یا خیر؟ و بر فرض جواز مستحب است یا خیر؟ این که در اصول کافی عن ابی

۱- عبدالله لا تقبل رأس احد و لا یده الا رسول الله و من ارید به غرض و من ارید به چه کسانند چنان چه غرض امیرالمؤمنین C بوده باشد، لازم می آید که جایز نبوده باشد تقبیل دست هیچ یک از ائمه طاهرین E اگر این اختصاص خاص حضرت ولایت مناص بوده باشد، مگر این که بگوئیم اعم است نه اخص، بر فرض اعم بودن، آیا جایز است غیر از اشخاص مفصّله ذیل، کسان دیگر را تقبیل ید و رأس نمودن یا خیر؟ ائمه طاهرین، علماء اعلام، و مفتیان و مجتهدین مجاز، ولی بقیه من باب آن است که دست گیرنده تصدق، سادات عظام، ابوبن زوجه، و دست پدر آیا جایز است تقبیل بد یا خیر؟

(ج)- تقبیل باب و عتبه معصومزاده یا مسجد یا هر یک از اماکن مشرفه به قصد تبرک مانعی ندارد انشاءالله، ولی به قصد خضوع و تواضع جایز نیست، که معنی سجده است، و آن مختص به خداوند تعالی است، و تقبیل ید و رأس نمایندگان رسول اکرم ۷ ظاهراً مشمول من ارید به باشد و جایز است، و ظاهراً آن چهار طائفه که قبلاً ذکر شد، مصداق نماینده باشند، و در مابقی احوط ترک است به قصد تعظیم.

۲- (س) وسواس از گناهان است یا نه؟ و از گناه کبیره است یا صغیره؟

(ج)- شخص وسواسی - چون ملتفت نیست که عملش مبعوض است - انشاءالله معذور است.

۳- (س) زوج با آلت خود چیزی استعمال کند که اولادش نشود جائز است یا نه؟

(ج)- انسان مکلف حق ندارد تنقیص کند بعضی از نعم که خداوند در بدن او مرحمت کرده، هرگاه صدق اضرار به نفس کند، و اگر صدق نکند اضرار، و منحصر باشد به وقت استعمال و بعد به شستن برطرف بشود، جائز است علی کراهه.

۱- (س) زن و مرد اجنبی که اقوام یکدیگرند - مثل برادر شوهر یا زن عمو یا دختر عمه و دختر دایی - مزاح کردن بدون ریه حرام است یا نه؟

(ج)- زیاده از قدر ضرورت، تکلم کردن با زن اجنبیه خلاف احتیاط است، و اجنبیه غیر محارم است و فرقی بین مذکورات و غیر آن نیست.

۲- (س) شخص در امور حسبه از حاکم شرعی که مقلد او نباشد اذن دارد، صحیح است یا نه؟ و هرگاه او را عادل نداند چه صورت دارد؟

(ج)- هرگاه احراز شده است اذن او از حاکم شرع - ولو مقام او نباشد صحیح است، و اگر در آن امر معتبر نیست عدالت؛ عادل نبودن ضرر ندارد.

۳- (س) گیرنده وجوهات موکوله به اذن حاکم شرع هرگاه اذن دارد کفایت می کند؛ یا باید دهنده هم اذن در دادن داشته باشد؟

(ج)- کفایت میکند اذن گیرنده.

۴- (س) شخص ماذون در امور حسبه باید عادل باشد یا مناط نظریه خود حاکم شرع؟ و هرگاه شخص ماذون را ما عادل ندانیم، می توانیم رجوع به او نمائیم یا نه حمل بر صحت در این مقام وارد است یا نه؟

(ج)- احراز عدالت برای رجوع کننده لازم نیست، و معتبر در امور حسبه وثاقت است، و حمل بر صحت در مورد شک ضرر ندارد.

۱- (س) امر بشی مقتضی نهی از ضد می باشد یا نه؟

(ج)- مقتضی نهی نیست.

۲- (س) در اطاق یا حیاط خلوت زن اجنبی با اجنبیه بدون خیال یا مشغول دعا باشند جایز است یا نه؟ و فرقی بین پیر و جوان و خوف وقوع حرام و عدم آن می باشد یا نه؟

(ج)- خلوت با اجنبی اگر صدق خلوت محقق باشد، حرام است علی الاحوط، ولی مجرد بودن در یک اطاق یا یک خانه محقق خلوت نیست.

۳- (س) شخص پول می دهد به مجهول السیاده، یا مجهول الفقر؛ یا به مجتهد مجهول الاجتهاد؛ یا عدالت به قصد واقع اولاً صحیح است یا نه؟ و بعدها اگر معلوم شد سیادت یا فقر یا عدالت او محسوب بوده یا نه؟

(ج)- هرگاه رجاء داده؛ بعد از آن معلوم شد مطابقه با واقع، صحیح است.

۴- (س) ص_له رحم واجب است یا مستحب؟ و تا چه اندازه رحم محسوب می شود؟ و صدق صله رحم به چه چیز است؟

(ج)- صله رحم عبارت است از عدم قطع لوازم رحمت به نظر عرف، و فی الجمله واجب است، و نسبت به نفقه دادن - اصول به فروع و فروع به اصول- در صورت قدرت یکی و احتیاج آخر واجب است، و نسبت به غیر اینها انفاق

ص: ۴۹۲

فی الجمله گاهی به واسطه صله واجب و گاهی مستحب است، و صدق صله به نظر عرف است، و همچنین صدق عنوان رحمت به نظر عرف است.

۱- (س) بیدار کردن نائم برای نماز صحیح است یا نه؟

(ج)- در صورت ماذون بودن ضرر ندارد و جائز است، و با علم به عدم رضا و صدق ایذاء مشکل است، بلکه جائز نیست.

۲- (س) این اهل کتاب که به شرائط ذمه عمل نمی کنند و در پناه پادشاه اسلام هم نمی باشند؛ بلکه آن ها ملجأ خود سلطان هم می باشند؛ و بابی ها و بهائی ها چه حکم دارند؟

(ج)- در موضوع اهل کتاب مادامی که احراز نشده است حربی بودن آنها، مشکل است اباحه اموال آن ها، و در پناه بودن اسلامیة سامت ندارد باقوت خودشان (چنین) و بابی که مرتد فطری باشد، مال او مال ورثه مسلم او است، حلال نیست.

۳- (س) سقط کردن طفل را - که هنوز ولوج روح نشده مثل دو ماهه یا سه ماهه- جائز است یا نه؟

(ج)- جائز نیست.

۴- (س) معامله با بهائی ها - در صورتی که اول هم گبر یا یهودی بودند، از دین خود دست برداشتند، دین دیگر اختیار کردند- چگونه است؟ و اموالشان محترم است یا نه؟

(ج) - اموال آنها محترم است مادامی که کافر حربی نباشند، یا در حفظ اسلام باشند.

۱- (س) اعتقاد به اصول دین که باید عقلی باشد، چه مقدار است؟ و برحسب اختلاف اشخاص فرق می کند یا نه؟ و اعتقاد به اصول مذهب هم باید از روی عقل باشد یا به نقل هم صحیح است؟

(ج) - واجب است تحصیل معرفت و یقین به اصول دین و اصول مذهب، چه آن یقین از عقل حاصل بشود یا از نقل، و مقدار لازم مرتفع کردن شک است از خودش، ولو نتواند تقریر کند برای دیگری.

(س) کسی که حالش نسبت به اصول دین و مذهبش این است که انکار نمی کند، هیچ کدام از عقاید حقه، و عمل هم دارد به تمام اعمال فرقه ناجیه، لکن شبهات به نظرش می رسد که هر چه اقامه دلیل و برهان برای خود می کند یا می شنود، باز شبهه دیگری در نظرش جلوه می کند، یا همان شبهه به کلی برطرف نمی شود، از یک طرف خیلی ترس دارد از حالت خودش، از طرف دیگر متحیر است، چون که تفکر که می کند در عالم ملاحظه می نماید که تمام اشیاء از اثر یکدیگرند و هر چیزی به اسباب است، حالا بگوئیم خالق طبیعت و مسبب اسباب دیگری است به دلیل عقل نمی فهمد، چرا که محسوس نیست که به قوای خمسه ادراک کند و متفق فیه تمام افراد انسان هم که نیست که خلاف آن در خیال بگنجد؛ و عص را امام و پیغمبر علیهم الصلاه و السلام که نیست که به خارق عادت و معجزاتشان یقین حاصل شود در این زمانه، و اختلافات صد هزار گونه که هر چند نفر به یک طریقه مختلفه گردیده اند؛ و همه هم راه خود را

۱- حق و دیگران را باطل می دانند؛ و اثبات می کنند بر اعتقاداتشان، الحاصل همچو شخصی اگر بنای خود را گذارده که به تمام واجبات عمل کند، و از تمام محرمات بپرهیزد و رویه همین مذهب و آئین را شیوه خود قرار دهد، و خوف الله و رجاء الله و متوسل شـ دن به ائمـ هـ هدی خصـ وصاً حصـ رت سید الشهداء علیه السلام- و دعا به جهت هدایت خود می نماید، حال این شخص بینه و بین الله چگونه است؟ بعد از فوت او چه بر سرش خواهد آمد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اسلام این شخص و ایمان او صحیح است، جلوه کردن شبهه در نظرش و عاجز بودن از دفع آن ضرر ندارد، ولی بر این شخص لازم است در محضر یکی از اهل علم کامل با بصیرت حاضر بشود، و اصول عقاید خودش را در نزد او تکمیل کند، و بر همه امورات لازمه خود مقدم بدارد، چون ادله اصول عقاید آن قدر واضح و بیاشکال است که به جزئی التفات و توجه به ادله واضحه آن یقین کامل پیدا میکند، انشاءالله.

۲- (س) لباس شهرت حرام است، و هرگاه طوری باشد که لباس مسلمانی اسباب شهرت باشد مثل غالب بلاد کفار؛ باید چه کرد؟ مثلاً در شهری که تمام آن شهر کلاه فرنگی می گذارند چه کند؟

(ج)- حرمتش معلوم نیست، خصوص در فرض سؤال که لباس اسلامی موجب شهرت باشد.

۳- (س) با کارد و چنگال - مثل معمولی فرنگی ها در غذا خوردن - استعمال نمودن حرام است یا نه؟

(ج)- به واسطه تشبه به کفار اشکال پیدا میکند، و اگر بتواند ترک کند البته بیاشکال است.

۱- (س) لباس های معمولی جدیدی ها - مثل فکل کروات- برای همه مردم حرام است؟ یا درخصوص بعضی اشخاص که زنی آن ها نمی باشد حرام است؟

(ج)- بدون ضرورت و لزومیت خود را متشبه به زی کفار و فساق نباید کرد.

۲- (س) بدون ضرورت شکار رفتن جایز است یا نه؟

(ج)- در هر حال جایز است، ولی اگر سفر صیدش به قصد تنزه باشد، نمازش در آن سفر تمام و روزه اش را هم باید بگیرد.

۳- (س) کسی که ریش می تراشد نهی او لازم است یا نه؟

(ج)- با سایر شرائطش واجب است، ظم- طبا و ع.

۴- (س) هرگاه به لفظ فارسی بگوید نذر می کنم که اگر مریض من خوب شود فلان عمل را به جا آورم، یا قریب به این مضامین که حاصل عین ترجمه عربی صیغه نذر نباشد، آیا واجب الوفاء می باشد یا نه؟

(ج)- هرگاه صیغه نذر یا ترجمه آن را نگوید صحیح نیست. ظم - طبا و ع.

۵- (س) میزان در فهمیدن آن که چیزی به حد ع- سر و حرج رسیده است یا نه چیست؟

(ج)- عسر عبارت از زحمتی است که در تحمل آن مشقت شدید باشد، و میزان در تشخیص آن نظر عرف است.

۱- (س) مسائلی که در کتب فقها است مانند: تبصّره و شرح لمعه و غیرهما مادامی که علم به مخالفت فتوای مفتی خود به آن‌ها نداریم می‌توانم عمل نمائیم یا خیر؟

(ج)- این سؤال مترتب بر دو امر است، یکی تقلید اموات، و یکی تقلید غیر اعلم، تقلید اموات ابتداءً جایز نیست، مگر در بعضی از فروعی که مورد سؤال از آنها نیست، و تقلید غیر اعلم با وجود اعلم محل خلاف است، و احقر در فرض مزبور در سؤال جایز میدانم در صورتیکه مخالفتش با قول اعلم معلوم نباشد.

۲- (س) رد کننده مظالم محتاج است در ردّ کردن مظالم به اذن مجتهد یا خیر؟ و هم چنین اخذ کننده مظالم، و اگر احتیاطی هم در این دو فرض هست مطلق است یا مستحب؟

(ج)- احتیاج به احتیاط نسبت به اخذ کننده نیست، مگر اینکه رد کننده این احتیاط را مراعات نکرده باشد، و در رد کننده مطلق است.

(س) ه-رگاه ام-لا-ک زوج-ه به تص-رف زوجش باشد؛ پس از وفات زوج آیا زوجه حق به اجرت المثل دارد یا نه؟ پس از حق داشتن آیا ورثه حق دارند زوجه را قسم بدهند که شاید در زمان حیاتش رد کرده باشد یا زوجه بخشیده باشد یا نه؟ دیگر آن که هرگاه مالکی غائب باشد و دیگری ادّعی

۱- وکالت بکنند؛ و حال آن که وکالت خط در دست ندارد و مدتی است تصرف در آن املاک دارد؛ آیا به صرف مراسله بدون وکالت خط می تواند شرعاً تصرف در آن ملک نماید یا نه بنابر ادعای خودش؟ حکم الله را بیان فرمائید، و بفرمائید تعزیه داری یعنی شبیه چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال اول اگر زوجه ادعائی دارد محتاج به اثبات شرعی است، به صرف بودن املاک در تصرف زوج معلوم نیست ذمه او مشغول باشد، و در فرض ثانی مدعی وکالت با فرض ید، تصرفات او محکوم به صحت است، و اما شبیه در قم مرسوم بود خواهش نموده ترک نمودند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) در ایام محرم و صفر مجالس تعزیه اب-اعب-دالله الحسین C بر پا است، بعضی از اهل اطلاع در کتب اخبار و مقاتل می گویند: ذاکرین این مجالس اخبار و مصائب کذب و نامعتبر می خوانند، و ذکر مسائل هم در این مجالس می شود، ماها - که مستمع هستیم - به این مجالس چه صورت دارد؟ جایز است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، انشاءالله رفتن شما اشکال ندارد، چون معلوم نیست کذب آن ها، والله العالم.

۳- (س) کیفیت زیارت عاشوراء را بر طبق رأی مبارک مشروحاً بیان فرمائید.

(ج)- ظاهراً اگر ابتداءً تکبیری بگوید که اقلش چند مرتبه و اکثرش صد مرتبه، و بعد زیارت مختصی که مشتمل باشد بر سلام و اصرار و مبالغه در لعن، بعد دو رکعت نماز بخوانند، بعد متن عاشورا را بخوانند، بعد صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام، بعد دعای اللهم خُصَّ، بعد سجده وارده، بعد دو رکعت نماز خوانده شود، انشاءالله عمل به احتیاط شده و درک ثوابات موعوده به فضل الهی میشود، والله العالم.

۱- (س) کفاراتی که به موجبها بر انسان واجب می شود؛ مثل دین است و جوب آن بالنسبه به قدرت و مستثنیات یا خیر؟

(ج)- اما تمکن عقلی در تمام واجبات شرط است، و اما ملاحظه مستثنیات دین احوط ترک است، مگر آن که حرج شدید باشد.

۲- (س) اگر شخصی کسی را وادارد یا اجیر بگیرد بر قطع درختی و در اثنای افتادن، بر حیوان کسی بیفتد، دیه حیوان بر آمر است یا قاطع درخت؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه اتفاقی بود عبور حیوان و وقوع درخت؛ فدیة بر هیچ کس نیست، و هرگاه معرض وقوع بود، شخص اجیر ضمانت دارد، به آمر ربطی ندارد.

۳- (س) به کاغذهای دفتر و قباله جات و مراسله های تجارتي را که عطار حنا یا توتون می گذارد، و می بندد و به مشتری می دهد؛ و نمی داند که در آن ها لفظ محترم مثل: لفظ خدا و یا یکی از اسماء ائمه و یا آیه از قرآن دارد یا نه؟ آیا فحص آن ها لازم است بر عطار و یا بر دیگری یا نه؟

(ج)- اگر نداند عیب ندارد، مگر علم اجمالی داشته باشد.

۱- (س) در منازل بدون تعیین مدت با کرایه معلومه و یا کرایه هم معلوم نباشد، تصرف و عبادت چه طور است؟

(ج)- محل اشکال است، مگر علم به رضایت مطلقه باشد.

۲- (س) دو کس شراکتاً نهار می خورند، آیا بعد از این استحلال آن ها از یکدیگر لازم است یا نه؟

(ج)- اگر رضایت از اول محرز نیست؛ و علم دارد که از حصه خودش زیادتر خورده؛ بعد استحلال نماید.

۳- (س) دروغ گفتن به طریق مزاح که مخاطب هم بداند که دروغ است، آیا نیز حرام است یا نه؟

(ج)- دروغ گفتن حرام است به هر قصد باشد، مگر آنکه واجب اهمی بر آن متوقف باشد.

۴- (س) آن چه در روایت رسیده: اگر کسی غیبت مومنی را بنماید ثواب های غیبت کننده منتقل می شود به نامه اعمال

شخص مغتاب، و هکذا سیئات مغتاب منتقل می شود به غیبت کننده، و اگر بعد از آن تائب شد، آیا اعمال نقل شده هر یک

به محل اولی عود می کند و یا این که مضی ما مضی؟

(ج)- در صورتی که انتقال ثواب و گناه مفاد اخبار معتبره باشد چنانچه نقل شده؛ ظاهراً محمول است بر این که غیبت کننده از دنیا برود بدون توبه، و به عبارت اخری نقل ثواب و سیئه مراعی باشد به عدم توبه، چون مقتضای ادله توبه این است که تائب مثل این است که اصلاً گناهی نکرده است.

۱- (س) قبل از عاشورا آن اشخاصی که امام C به آن ها فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم هر که خواهد برود، آن ها که رفتند و امام C را در آنجا ترک نموده و در میان اعداء گذاشتند، آیا آن ها در قیامت معاقبند یا نه؟

(ج)- این مسئله محل ابتلاء و عملی نیست، ولی آنچه از فرمایش آن جناب مستفاد میشود در این مقام، که به جهت بعضی از متخلفین فرمودند حاصل فرمایش آن حضرت است که زود برو تا صدای غربت مرا نشنوی که هر کس بشنود آن صدا را و یاری نکند خلاصی از آتش ندارد، چنین مستفاد میشود که کسانی که به واسطه حلّ بیعت - قبل از بلند شدن ندای غربت و بیکسی آن بزرگوار رفتند - راه نجات بر آنها هست، والله العالم.

۲- (س) طیبی است در بلد کافر یا مسلم، خلق رجوع به او می کنند، بعضی تعریف و مدح او می نمایند، بعضی تکذیب او نمایند، حال کسی که مطمئن به علمیت او نیست، مشروع است مراجعه به او کند در علاج مرض؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه شاک باشد در علمیت او رجوع نکند، مگر آنکه معلوم باشد که معالجه او موجب ضرر نیست، ایضاً جواب آقای معظم در

مفروض سؤال، در صورتی که چاره منحصر نباشد تا اطمینان پیدا نکند احوط ترک رجوع به او است.

۱- (س) قرآن های جدید ال-ضرب از سلاطین از منہ قریبه از: ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمد علیشاه و احمد شاه و رضا شاه به حسب وزن و خوبی نقره مختلف اند اما رواج اند همه، آیا که در ثمن مبیع و مال الاجاره و مهر زوجه تعیین سکه لازم است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه اختلاف مزبور سبب اختلاف قیمت بشود، باید تعیین بشود، و الا لازم نیست مادامی که رواج آنها به اعتبار سکه است و قیمتاً تفاوت ندارد. الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه: در قریه سال های سال - که متجاوز از صد سال می شود- بین مالک آن جا و رعایا مرسوم بوده که آب را قسمت نموده؛ مقداری از آب و اراضی آن جا را موضوع برای خود نموده، و آب معینی را هم برای قریه مزبوره و زرع رعایا قرار داده اند و سال های دراز بین رعایا و مالک آن قریه این معمولی برقرار، بلکه بین طبقات ورثه مالکین هم مرسوم بوده، حالیه بعضی از ورثه مالک، مقداری از قریه مزبوره را به عمرو انتقال داده، به استثناء باغ و علاقه جات اربابی، عمرو حق دارد از آب باغ ببرد به مجرد معامله قریه مزبوره یا این که آب باغ که از توابع باغ است، جزء باغ مستثنی شده است؟ بینوا توجروا، ادا الله ظلکم العالی.

ص: ۵۰۲

(ج)- به مقتضای صورت سؤال، ظاهر این است که در قسمت بین ورثه مالکِ اوّل، آب باغ ملاحظه شده باشد در تعدیل سهام، در این صورت منع مشتری جدید آب را از آن باغ و بردن خودش مشکل میشود، والله العالم.

۱- (س) زن اگر دوائی بخورد من غیر ضرورت به جهت این که اولادش نباشد، آیا حرام است یا نه؟ و بر فرض حرمت دلیلش چه چیز است؟

(ج)- اگر مضر به مزاجش نباشد، حرمتش معلوم نیست، والله العالم.

۲- (س) کسی غیبت کسی را نمود، آیا مجرد توبه و انابه از این کفایت می کند، یا این که محتاج است بر استحلال از مغتاب؟

(ج)- اگر بر استحلال مترتب نشود، ایذاء مؤمن یا مفسده باید استحلال کند، والله العالم.

۳- (س) شخصی به زن ذات البعل نظر نمود به عنوان شهوت و ریبه، آیا مجرد توبه از این عمل یکفی یا محتاج و موقوف است بر این که زوج او از او راضی شده و حلال کند؟

(ج)- لزوم استحلال از زوج معلوم نیست، هر چند اگر مفسده یا اذیتی مترتب نشود احوط است، والله العالم.

۴- (س) مردان و زنان این زمان که خودشان را تشبیه می کنند به فرنگی ها در لباس پوشیدن و در کیفیت موی سر ایشان، آیا مجرد این معنی حلال است یا نه؟ و بر تقدیر حرمت به چه عنوان حرام است؟

(ج)- تشبه به کفار در اموری که اختصاص به آنها دارد جائز نیست، والله العالم.

۱- (س) گربه موش گیر و زیرک را که در خانه همسایه است، می توان دزدید یا نه؟

(ج)- در صورتی که صاحب خانه که در او است از او نگاهداری دارد؛ بعید نیست حق الاختصاص پیدا شود.

۲- (س) به عکس نامحرم نگاه حرام است یا نه؟

(ج)- در آئینه ظاهراً حرام است و در غیر آئینه هم با ریه حرام است و به غیر ریه از این جهت اشکال ندارد، هر چند کم است عدم ریه.

۳- (س) کسی در حین غضب و دعوی به دین و مذهب کس مسلم دشنام بگوید. و ما هم نمی دانیم که می فهمد که به چه چیز دشنام می گوید، تکلیف در ملاقاتش با رطوبت چیست؟ و ایضاً اگر می دانیم که غرضش دین اسلام نیست، بلکه افعال بد مخاطبش را فحش می گوید جواب را بفرمائید.

(ج)- مادام که کلامش احتمال حمل بر اراده معنی صحیح دارد، به نحوی که کلامش مجمل و ذوجهتین باشد، معاشرت با او عیب ندارد، چه جای آن که معلوم باشد غرض او بدگوئی به دین نیست.

۴- (س) اگر در حق ولد امر والدین تعارض کند، تکلیف چیست؟

(ج)- مهما ممکن هر دو را راضی نماید و در صورت عدم امکان به نظر میرسد حق مادر مقدم باشد.

۵- (س) شخص در جائی خوابیده و به همراهش نسپرده که مرا بیدار نمائید، آیا بیدار کردنش جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز اگر وقت نماز بگذرد و یا قافله کوچ نمایند، تکلیف چیست؟

ص: ۵۰۴

(ج)- اگر رضایت او را احراز داشته باشد میتواند، وَاَلَّا اگر ماندن او و حرکت قافله معرض مخاطره باشد برای او، باز میتواند، وَاَلَّا مشکل است.

۱- (س) سماع آلات لهو مثل: دف و شیپور و نی و هم چنین غنا و غیبت که استماع نباشد - جایز است یا نه؟

(ج)- این نحو از اصوات به گوش او بخورد اتفاقاً ضرر ندارد، و لازم نیست تحرز، ولی حاضر شدن در آن مجالس هر چند به غرض دیگر باشد، محل اشکال است، والله العالم.

۲- (س) اخباری که در حق شخص بدخلق وارد شده مثل: ضغظه قبر، اگر صاحب این صفت هر چه می خواهد ترک نماید نمی تواند، و خودش هم راضی نیست، و هر چه سعی می کند به تحلم عادت کند ناگهان کج خلق می شود، آیا با این مرض مؤاخذ می شود یا نه؟ چون احقر مبتلا به این مرضم لهذا مستحق دعای خیر آن بزرگوارم.

(ج)- مجرد تندخویی که شخص جبلّی او باشد، منشأ اثر نیست، چون از اختیار خارج است، آنچه منشاء اثر است این است که کسی را ایذاء نماید به قول بدو یا به نحو دیگر، وَاَلَّا اگر شخص تندخو کظم غیظ نماید و کسی را متأذی نماید موجب کمال است.

۳- (س) در خصوص حبوه - که مال پ_سر بزرگ است- آیا لباس که پوشیده شده است جزء حبوه است، ولو این که یک دفعه باشد؟ یا آن که لباسی که دوخته شده ولی پوشیده نشده اصلاً، آن هم حبوه است؟ آن چه حکم شرعی آن است مرقوم فرمائید.

(ج)- در مفروض سؤال ظاهراً فرقی ندارد در لباس از اینکه پوشیده شده باشد یا نپوشیده شده باشد، به مقداری که عرفاً لباس میّت محسوب شود، از حیوه محسوبست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) زید در ضمن عقد لازم وکالت دهد به زوجه اش یا به غیر در خصوص طلاق، و عمل به وکالت را موقوف نماید به نرسانیدن کسوه و نفقه در مدت شش ماه مثلاً، آیا این وکالت لازم است یا جایز؟ موکل می تواند عزل کند یا وکیل می تواند خودش را عزل کند یا خیر؟ و در صورت لزوم وکالت و موجود بودن شرط عمل به وکالت؛ برای وکیل واجب فوری است طلاق بگوید؟ و یا اگر تعویق هم بیندازد منعزل نمی شود؟

(ج)- منتهی چیزی که از شرط وکالت در ضمن عقد لازم درست بشود این است که واجب باشد عزل نکند، و اما این که اگر عصباناً عزل کند، عزل درست نشود معلوم نیست، و تأثیر عزل وکیل خودش را معلوم نیست، بلی میتواند عمل به وکالت نکند، چنانچه میتواند عمل را تعویق هم بیندازد، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) راهی ساخته شده از پول مجهول المالک، عبور و مرور در همچه راهی چه صورت دارد؟ در صورتی که عابر مجبور باشد در آن راه یعنی مثل بازار و کوچه که باید عبور کند و الا عسر و حرج است، تکلیف مکلف را بیان فرمائید.

(ج)- اصل طریق و آلات و ادواتی که در آن به کار بردند و متطرقین استعمال میکنند؛ هرگاه صاحب آنها معلومند؛ باید از آنها اذن بگیرند، و هرگاه معلوم

نباشند، به مقدار اجرت المثل راه رفتن بر آن به فقیری بدهند از باب مظالم انشاءالله بیاشکال میشود، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) هرگاه رشته قناتی بر خورد بر عرض قنات دیگر که قدیمی بوده ولی هر دو در محل تلاقی در خشک واقع شود، قنات جدید می تواند با شرکت صاحب آن در قنات قدیم، قنات جدید خود را از تحت یا فوق قنات مشترکی عبور دهد یا نه؟ و در صورت عبور جهلاً یا عمداً، شرکاء قنات قدیم می توانند محل تلاقی از قنات جدید بدون اجازه صاحب اختصاص طمس نمایند، یا نه فقط باید او را اجبار بر دفع ضرر نمایند؟ در صورت تصور ضرر و با عدم تصور ضرر در قنات مشترکی، آیا حق ممانعت دارند یا خیر؟ و با سکوت آن ها در حین عبور دادن قنات اختصاصی، من بعد حق مزاحمت دارند یا نه؟ و مقصود از این فرمایش که من ملک ارضاً ملک قرارها و هوائها باعیانها را بیان فرمائید، و مقصود از ملک هوا و قرار ارض و اندازه ملکيه را بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، دلیلی بر اینکه هر کس زمینی را مالک شود تا تخوم ارض و عنان السماء آن را مالک شود نیست، بلی مقداری را که از فوق و تحت آن عرف تبعاً ملک مالک آن داند و ببیند، محکوم است به ملکیت، پس در مفروض سؤال هرگاه قنات جدید را عبور داده اند اندازه جائی که عرف آن جا را ملک صاحبان قنات قدیم میبند به تبع ملک خود قنات این کار بدون اذن باقی شرکاء جایز نبوده، و مالکین آن حق طمس نسبت به محل خودشان دارند، و سکوت باقی شرکاء دال بر اذن آنها نیست، اینها بر تقدیر عدم ضرر است، و هرگاه م_ ضرر باشد جایز نیست مطلقاً. الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) حجه الاسلام! نایب الاماما! ملجأ الاناما! دو نفر غیر مکلف با هم خرید و فروش و چیز هم به عنوان بخشش به هم دیگر داده، و حالا هر دو مکلف شده اند، نمی دانم آن چیزی که خرید و فروش کرده و به عنوان بخشش داده، از ولی او بوده که به او داده است م_صرف نماید یا غیر ولی؟ و حالی رضایت از همان شخص مکلف بگیرد کفایت می کند یا خیر؟

(ج)- اگر هر دو که مکلف شده اند از همه راضی شوند خوب، و چنانچه احتمال بدهد که عین مال از پدر بوده یا شخص دیگری؛ در مقام استرضاً از آنها هم برآید، و اگر فرضاً معلوم نشود که صاحب مال کیست، باید احکام مجهول المالک بر آن مال جاری شود، چنانچه عین مال تلف شده به میزان تخمین قیمت او را بابت مظالم داده شود، والله العالم.

۲- (س) اگر پولی به عنوان امانت داده است، و اذن در تصرف هم داده است، این وجه را بیع و شراء نماید معامله اش صحیح است یا خیر؟

(ج)- در صورت اذن در تصرف معامله صحیح است، والله العالم.

۳- (س) خلوت با اجنبی اگر یقین داشته باشد که حرامی واقع نمی شود در آن مکان باشند حرام است یا خیر؟

(ج)- اگر خلوت محقق شود، ولو با علم به عدم وقوع در حرام؛ جواز توقف مشکل است، والله العالم.

۴- (س) اگر وجهی امانت پیش کسی باشد، و اذن شاهد حال در تصرفش دارد، بدون این که به صاحبش بگوید به عنوان قرض بردارد صحیح است یا خیر؟

(ج) - چنانچه وکیل در برداشتن به عنوان قرض نباشد، بعید است به شاهد حال صحیح شود.

۱- (س) اگر طفل غیر مکلف بگوید - مثلاً: - این طبق نان را سر من بگذار، آیا تصرف است که باید به دست ولی او برساند یا این که به فرمایش آقای آقا سید محمد باقر در «چهل محل» احسان است؟

(ج) - اگر محرز باشد که ولی طفل در عملیات او نظر دارد عیب ندارد، و الاً مشکل است.

۲- (س) اگر کسی گوشتی خرید و خون در گوشت دید، و شک دارد که خون متعارف آمده، خوردن این گوشت چه صورت دارد؟

(ج) - با شک، احتیاط در اجتناب است، والله العالم.

۳- (س) در وکیل وکیل فرموده اند عدالت شرط است، اگر موکل بگوید وکیل مطلق هستی، آیا می شود فاسق را وکیل کند یا خیر؟

(ج) - بنا بر شرط بودن عدالت، اطلاق این لفظ ظاهراً مقید نباشد علی الأحوط.

(س) حجه الاسلام! چه می فرمائید در این مسئله شرعی که جمعی از یهود تشریف و قبول اسلام نموده باشند، و به حسب ظاهر هم مدتی به وظائف اسلام از: حضور مسجد و جماعت و تردد و ارتباط به خانه علماء متدینین نموده باشند، شخص معینی از این جماعت بعد از اسلام منتقل و مرتد به بهائیت شد، به درجه که امروز مبلغ بهائیان می باشد، آیا این شخص مرتد ملی می باشد یا نه؟

۱- و علی تقدیر این که مرتد باشد، آیا می تواند تصرفات مالیه در مال خود را در این حال ارتداد از قبیل خرید ملک و اجاره دادن و صلح غیر ذلک بنماید یا نه؟

(ج)- در فرض سؤال ظاهراً این شخص مرتد ملی است، و احکام مرتد فطری بر او جاری نیست، لهذا معامله جات او محکوم به صحت است، و اجاره دادن - حمام و سایر املاک او به طریق شرعی به جهت مسلمین - اشکالی متصور نیست، والله العالم.

۲- (س) در موضوعات عرقله قول مجتهد معتبر است یا نه؟

(ج)- چنانچه شبهه مفهومی باشد باید به فقیه رجوع نماید، و اگر شبهه مصداقی باشد مرجع فقیه نیست، والله العالم.

۳- (س) شرب مسکر به جهت علاج چه صورت دارد؟

(ج)- هرگاه حفظ نفس بر آن متوقف باشد عیب ندارد.

۴- (س) کسی که وجوه مالش را نداده، از همین مال خرج نماید برود زیارت یکی از معصومین، چه صورت دارد؟

(ج)- زیارت انشاءالله صحیح است، و ضامن وجه است، هر چند - در سفر زیارت - خیلی شایسته است مالش مصفی باشد.

۵- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعی، ضمانت شخص مکره مجبور چه صورت دارد صحیح است یا خیر؟ جواب را مرقوم و مزین فرمائید.

(ج)- با اکراه و اجبار ضمانت صحیح نیست، ولی باید دانست که اکراه غیر از الجاء است، اکراه این است که شخص قاهری او را وادار کند بر عمل، یا به وعید

و تهدید بر مخالفت به امری که تحملش سخت باشد بر او، مثل جان یا مال یا عرض مثلاً، هرگاه چنین شد آن عمل که به جای می‌آورد، هرگاه از قبیل عقود و ایقاعات است محکوم به بطلان است.

۱- (س) اشخاصی هستند در این صفحات، که گاهی منکر خداوند می‌شوند، و می‌گویند: نعوذ بالله خدا نیست، تمام طبیعت است، و گاهی در میان مسلمین اقرار به دیانت اسلامی می‌نمایند، و می‌گویند: جهت مصلحت این کلام را می‌گوئیم و سابقه ایشان اسلام بوده، آیا پاک می‌باشند؟ و مباشرت به آن‌ها عیبی دارد یا خیر؟

(ج)- هرگاه منکر وجود صانع -نعوذبالله- در کلامش احتمال تقیّه یا توریّه می‌رود؛ بعد از آنکه خودش اظهار دیانت نمود، انشاءالله محکوم به اسلام است.

۲- (س) آیا طائفه یهود که در این صفحات می‌باشند و خودشان را جدیدالاسلام می‌نامند؛ و می‌گویند: ما جدیدالاسلام می‌باشیم، لکن از ذبیحه مسلمین و پیه و روغن و غیره اعراض می‌نمایند، نه دختر به مسلمان می‌دهند، نه از مسلمان دختر می‌گیرند، آیا جزء مسلمین محسوب می‌شوند یا خیر؟ و رفتن مسلمانان در حمامی که این‌ها می‌روند صحیح است؟ یعنی با رطوبت ملاقات با این اشخاص نمودن جایز است یا خیر؟ در صورتی که قطع داشته باشیم که دروغ می‌گویند یهودی می‌باشند؟

(ج)- البته با قطع به اینکه یهودی بر یهودیت خود باقی است؛ اظهار اینکه من مسلمان شده‌ام فائده ندارد.

۱- (س) هرگاه شخصی خانه خرید که مجرای آبی از غیر در آن هست، و آن باغچه هم که دارد از آن نهر شرب می شود، و لکن مشتری در وقت خریدن از بایع نپرسید که این باغچه از این نهر آب دارد یا خیر؟ بایع هم فوت کرد، آیا از برای مشتری اشکالی دارد که آن باغچه را از این نهر شرب نماید یا خیر، در صورتی که مظنه مشتری به این است که این باغچه از این نهر شاید حق شرب نداشته باشد؟

(ج) - مشروب شدن در زمان بایع ظاهر در استحقاقیت است، پس اگر خانه با همه توابع آن فروخته شده باشد ولو به ذکر اجمالی؛ و به حسب عرف آن ولایت، آب هر محلی منضمّاً به محل فروخته میشود، مشتری میتواند باغچه را مشروب کند، مگر علم داشته باشد که حق ندارد.

۲- (س) هرگاه در خانه مجرای نهر آبی است که مال اهل دشت است، و به جهت زراعت می برند، چون که تمام هفته جریان ندارد، و بعضی از ایام آن خانه آب نمی آید، صاحب خانه با عدم علم به کراهت مالکین آن نهر از غیر آن که مجری را تغییر دهد وسط همان مجری یک حوض درست می کند، که تقریباً شش هفت کر آب می گیرد، به جهت استراحت ایامی که آب نمی آید، آیا استعمال آب آن حوض پر شده - جهت رفع حدث و غیره - جائز است یا خیر؟

(ج) - هرگاه استعمال صاحبخانه فقط از جهت رضایت صاحب آب باشد نه حق شرعی، مجرد عدم علم بهکراهت مالکین کافی نیست، و اگر از جهت حق شرعی باشد؛ یعنی صاحبخانه هم حق شرعی داشته باشد که لازم حوائج همه

ایام از آن آب بگذرانند؛ میتواند به قدر حاجت حوض درست کند، اگرچه مالکین کراهت داشته باشند، والله العالم.

۱- (س) اولاد خود را به مدارس جدیده و تعلیم علوم جدیده و کتب انگریزی وادار نمودن جایز است یا نه؟

(ج)- با احتمال فساد عقیده آنها جایز نیست، ظم - طباً و ع.

۲- (س) اجیر باید به فتوای مجتهد منوب عنہ عمل کند یا به فتوای مجتهد خودش؟ و یا تفصیل است که در افعال و اذکار تقلید منوب عنہ کند و شکوک و خفاف را به تقلید خودش عمل کند؟

(ج)- احتیاط در اخذ باحوط القولین ترک نشود، ظم - طباً و ع.

۳- (س) موضوع غیبت حرام را بیان فرمائید.

(ج)- ذکر مسلمانی به طوری که اگر حضورش گفته شود بدش میآید، مگر در اموراتی که استثناء شده در مقام مشورت یا شکایت و غیر ذلک، ظم - طباً و ع.

۴- (س) کسی به فقیر غیرسید چیزی بدهد به قصد ما فی الذمه - از کفارات یا رد مظالم و ندورات - آیا صحیح است و برئ الذمه می شود یا نه؟

(ج)- جائز است به قصد کند هر کدام که اول بر ذمه اش آمده اداء آن شود، ظم - طباً و ع.

(س) شخصی فوت شده و دیان مطالب دارد، و کسی مدیون آن مرحوم است، تعداد طلبکارها را نمی داند، و فحص آن هم ع- سر و عرج است،

ص: ۵۱۳

۱- چون اسباب لازم دارد، آیا به بعضی از آن‌ها که ثابت است بدهد یا به ورثه؟ و مفروض این است که ورثه ادا نمی‌کند تمام دین را.

(ج)- به بعضی طلبکارها که ثابت است طلب ایشان بدهد جایز است، ظم - طبا و ع.

۲- (س) شخصی فوت شده و مخلفه و طلبکار هم دارد، ورثه او بعضی از طلبکارها را محروم می‌کنند، مفروض این است که ترکه زیاده از دین باشد، تصرف مابقی طلبکارها در آن چه گرفته اند جایز است یا نه؟

(ج)- مانعی ندارد، بلی تصرف وراثت پیش از ادای دیون جایز نیست، ظم - طبا و ع.

۳- (س) شخصی فوت شده دین الله و حق الناس بر ذمه اش می‌باشد، و ترکه او وفا به همه آن‌ها می‌کند، لکن وارث - عصباناً یا نسیاناً - اداء دین الله ننموده، حق الناس را می‌دهند، تصرف دائنین چه صورت دارد؟

(ج)- مانعی ندارد، بلی تصرف ورثه - پیش از اداء دیون - جایز نیست.

۴- (س) اموال اهل کتاب را به حيله و دزدی به نوعی که ضرر به مسلمین نرسد، از دست و تصرف آن‌ها بیرون کردن حلال است یا نه؟ به اذن مجتهد محتاج است یا نه؟ و عبارت از اهل کتاب آن‌ها هستند که به شرائط ذمه عمل نمی‌کنند، و داخل حکم کفار حربی هستند.

(ج)- سرقت نمودن اموال اهل کتاب و اضرار به آنها جایز نیست، در صورتیکه عمل به شرائط ذمه بکنند، یا این که مسلم آنها را تأمین داده باشد.

۱- (س) تیغ زدن آدم بر سرش در روز عاشورا جایز است یا نه؟

(ج) - در صورتی که مضر به نفس نباشد جایز است، والله العالم.

۲- (س) در تعزیه حضرت سیدالشهداء C شبیه شهداء کربلا را آوردن و هکذا شبیه اسراء را آوردن، و تشبیه طائفه ذکور به زنان امام C و طبل و کوس زدن جایز است یا نه؟

(ج) - اقامه تعزیه حضرت سیدالشهداء - ارواحنا فداه - از جمله مستحبات موکده است، به شرط آن که بر طبل و کوس مشتمل نباشد و احوط آن است که مشتمل بر تشبیه متداوله نیز نباشد.

۳- (س) زوجه شخصی با مرد دیگر زنا کرده باشند، زوج زوجه مزبوره می تواند زانی را حلال نماید یا نه؟

(ج) - حلال نمودن زوج زانی را موجب سقوط حد الهی نمیشود.

۴- (س) توبه کردن در گناهی که حدّ دارد از زنا و لواط قبل از ثبوت عند الحاکم الشرعی، مسقط حد است یا نه؟

(ج) - بلی مسقط حد است، والله العالم.

۵- (س) میت را به قصد حمل به عتبات می خواهند دفن نمایند، طریقه دفنش به چه طور [چه گونه] است؟ که بعد از پوسیدن در وقت اخراج نبش قبر صدق نکند، و به عبارت دیگر طریق دفن میت امانت - که بعد از پوسیدن اخراج نمایند - به چه طور است؟

ص: ۵۱۵

(ج)- به نحوی است که اموات را دفن میکنند و بهتر آن است که در تابوتی بگذارند و دفن کنند، که بعد از بیرون آوردن صدق نیش نکند.

۱- (س) قناتی است از قدیم الایام از وسط قریه می گذرد، و مالکین آن فاضل آب را زراعت می کنند، و فعلاً آخر مجری مخروبه شده است، و مجاری محلات فوق خراب نیست، فعلاً مالک می خواهد تغییر مجری بدهد به جهت آن که آخر مجری خراب شده، شاربین می گویند که: مجاری ما مخروبه نیست، ما حق انتفاع به آب داریم، و اگر تو می خواهی ضرر نکنی آخر مجری را تعمیر کن، در این صورت مالکین حق تغییر مجری دارند یا خیر؟ و خسارت به که متوجه است و بر عهده کی است؟

(ج)- مالکین خانه های فوق - که مجاری صحیح دارند حق دارند- بر مالک آب به حسب ظاهر، والله العالم.

۲- (س) زید می تواند زیر راه رو عمرو قنات خود را عبور دهد یا خیر؟

(ج)- نمیتواند، مگر آن که به اندازه بوده باشد که از توابع فوق عرفاً نباشد، والله العالم.

۳- (س) هرگاه دو قنات باشد، یکی سابق و یکی لاحق، و لاحق چندین سال قبل در حریم سابق داخل شده، و فعلاً متصرف و معلوم نیست که به اذن بوده یا نه؟ آیا مالک قنات سابق - نظر به آن که سابق بوده- می تواند در قنات خود کار و حفر پیش کار کند یا مالک لاحق حق ممانعت دارد؟

(ج)- در صورت اضرار به قنات دیگری ظاهراً حق تصرف ندارد، مگر به اذن دیگری والله العالم.

۱- (س) شخص جنب اجرت حمامی ندارد، ولی زیادی از مستثنیات دین دارد آیا در این صورت تیمم جائز است؟ یا باید از ما ذکر بفروشد و اجرت اغتسال نماید؟ و اگر در این صورت قرض کردن ممکن باشد - ولی از برای شخص خود ذلت می بیند در استقراض ولو بالنسبه به نوع ذلت نباشد- آیا در این صورت استقراض واجب است یا خیر؟

(ج)- هرگاه ممکن است فروختن یا رهن گذاردن، تیمم جایز نیست، و هرگاه استقراض، ذلت و حرج باشد، تیمم جائز است، والله العالم.

۲- (س) اهل ذمه یا بت پرست اگر توی مساجد مسلمین بروند بر مسلمین منع لازم است یا خیر؟

(ج)- موارد مختلف است، در بعضی از موارد باید منع کرد.

۳- (س) زیدی وفات کرده چند نفر صغیر دارد چند نفر هم در طلب بر میت نموده اند، پدر میت هم حیات دارد، و تصدیق طلبکارها را می نماید، آیا محض ادعاء طلبکار و تصدیق پدر میت، باید اداء دین میت را نمود یا محتاج به ثبوت نزد حاکم است؟ و بعد از ثبوت آیا طلبکارها باید قسم بخورند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در صورتی که زید وراثت کبیر نداشته باشد، و منحصر به ورثه صغار باشد، و پدر میت هم قاطع باشد به ثبوت دین بر زید، جایز است برای پدر میت اداء دین میت به اندازه که قاطع باشد، و محتاج به اثبات شرعی نیست.

۱- (س) بیان فرمائید زیدی روده گوسفندی را که معین و موجود و معلوم بود از عمر وی به مبلغ معین معلوم خریداری نموده، با این که حین معامله بایع عنوان می نماید که بیاورید شخصی را که ممیز باشد، و خوب و بد روده را تمیز دهد، و من عین این روده را با تو معامله می کنم، با این ترتیب مشتری خریداری نموده، و روده را از کرمان حمل به طهران کرده، و مدت مدیدی می گذرد که مشتری مزبور اذن فروش نمی دهد تا این که خودش از کرمان روانه ارض اقدس می شود، و بعد از توقف مدتی در ارض اقدس از آنجا به طهران می رود، و حال مدعی شده که روده را در طهران امتحان نموده اند درصدی بیست معیوب بوده، و روده گوسفند به طول مدت معیوب و فاسد می شود، که بالمرّه از بین می رود، و مشتری روده را از طهران باز حمل به کرمان می نماید، و بایع هم در اوقاتی که روده را به کرمان آورده بودند در کرمان نبوده، و به مکه معظمه مشرف شده بوده، مشتری مزبور هم روده را همین طور نزد خود نگاه داری می نماید تا ورود بایع مزبور به کرمان، در این بین چند سال طول می کشد و حال روده مزبوره تمام آن ها فاسد شده که بالمرّه هیچ حاصلی برای آن ها نیست، آیا - بر فرض که مشتری مزبور ثابت نماید که حین معامله بعضی از روده معیوب بوده - ضامن مابقی روده که از بین رفته کیست؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، عیبی که در نزد مشتری حادث شده؛ مانع است از رد کردن مبیع را به بایع، به واسطه عیب سابق، و فقط مشتری حق ارش دارد، که از بایع بگیرد، و خود مبیع مال مشتری مییابد، و ضرر عیب حادث نزد خودش بر خودش است، اینها در صورت ثبوت معیوب بودن در زمان بیع و عدم

اسقاط خیار عیب است، و هرگاه این مطلب محل نزاع باشد مرافعه می‌خواهد، والله العالم.

۱- (س) به شرف عرض اقدس حضرت آیه الله می‌رساند: زید می‌خواهد طریقی بنماید که مبلغ معینی از مال خودش و علاوه از ثلث مالش به مصرف روضه خوانی و وجوه بریّه صرف شود عیناً او منفعه، ولو به این که به آن معامله شود، که با کسی شریک شود در تجارت، یا مضاربه بدهد، یا اجرت بدهد که با او داد و ستدی نمایند، یا این که ملکی به آن خریده شود، و آن چه عاید می‌شود- از آن معامله یا ملک؛ بعد از وضع مخارجات - به مصرف روضه خوانی و وجوه بریّه به هر طوری که بخواهد و صلاح بداند صرف نماید، به تدریج مادام العمر، و بعد از خودش وصی او هم به همین مبلغ و منافع او هر قدری که باقی مانده از قراری که ذکر شده معمول دارد و هم چنین وصی و وصی و هکذا به همین عموم نذر نماید، این نذر منعقد می‌شود و به این مقصود نائل می‌شود که این مبلغ مال این مصارف باشد، و حق داشته باشد که عین آن بعضاً و کلاً یا منافع آن را به همین طور به میل خودش هر چه بخواهد صرف نماید؟ و وصی او هم همین طور عمل نماید الی الابد یا نه؟ مستدعی آن که هرگاه صحیح است دو کلمه را مرقوم فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، اگرچه بعید نیست که در عین معینه، بشود به طریقی نذر بشود که به مقصود نائل گردد، لکن چون غالباً اینگونه کارها منجر میشود به فساد بین الورثه و مفساد دیگری که غالب بر مصلحت نذر مزبور میشود؛ خوب است چنین نذر نشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

ص: ۵۱۹

۱- (س) پدر و جدّ جایز است که مال اولاد نابالغ خود را - بدون ضمان و بدون اقتراض و تقویم بر خود - تصرف نمایند به خوردن و پوشیدن و امثال این ها؟ مثل آن که شخصی مثلاً ماکولی یا ملبوسی به طفل شخص داده باشد؛ یا پولی داده باشد، پدر یا جدّ از او بگیرد و بخورد، یا خرج نماید، یا به کسی دیگر بخوراند، یا بپوشاند، یا جایز نیست؟ و اگر خود نابالغ به اختیار خود به ایشان یا به مادر و معلم و غیر ایشان خوراکی را بدهد، از برای ایشان جایز است خوردن آن یا خیر؟ و اگر پدر یا جد یا مادر مثلاً به اولاد نابالغ خود پولی یا غیر آن بدهند، جایز است ثانیاً از ایشان بگیرند و تصرف نمایند یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، مال صغیر را ولی او هم حق ندارد که به عنوان مجانی صرف اتلاف کند، مگر اینکه واجب التّفقه طفل باشد، و به عنوان نفقه صرف کند، بلی اگر صلاح طفل بداند که تلف کند، و بعد تلافی کند، یا اقتراض یا تقویم بر خود کند یا ملائت مانعی ندارد، و دادن خود طفل هم هیچ نمیشود و در دادن چیزی به طفل و گرفتن هم - اگر تملیک شده باشد به طفل به وجه شرعی - حکمش گذشت، و اگر ملکش باشد به او مربوط نیست، والله العالم.

۲- (س) هرگاه ولی طفل مال طفل را از دست او بگیرد، و بعد به او رد نماید و در دست طفل تلف شود، آن ولی - مثل غیر ولی - ضامن آن مال است یا خیر؟

(ج) - اگر برخلاف متعارف نباشد دادن به طفل ضامن نیست، و الا ضامن است، والله العالم.

۱- (س) سلام وداع واجب است یا خیر؟ و هم چنین سلام مکتوب، و جواب سلام رسول، و سلامی که در تلفن می کنند واجب است یا خیر؟

(ج)- وجوب در سلام وداع معلوم نیست، و در مابقی احوط عدم ترک است، خصوصاً در تلفن بلکه در آن وجوب احوط است، والله العالم.

۲- (س) سلام کردن بر کافر جایز است مطلقاً یا جایز نیست؟ زیرا که ظاهر از سلام تحیت است، مگر ضرورتی مقتضی شود بر جواز سلام، و آیا جواب سلام کافر واجب است یا نه؟

(ج)- بعید نیست مکروه باشد، لکن مقتضای احتیاط معلوم است، و جواب سلام ذمی احوط است، و لکن به لفظ علیک یا سلام، والله العالم.

۳- (س) در صورتی که زوجه کبیره و زوج صغیر باشد، و پدر صغیر ولایه عقد دائمی نموده، و زوجه کبیره - مادامی که زوج صغیر کبیر نشده- در خانه خود نشسته، مطالبه کسوه و نفقه از ولی زوج مزبور می نماید، آیا شرعی است یا نه؟

(ج)- ظاهراً زوجه نفقه و کسوه طلب ندارد تا زمانیکه زوج کبیر شود.

۴- (س) حجه الاسلام! آیا اسب سواری شخصی - در صورت منحصر به فرد بودن- به عنوان حبه مال پسر بزرگ او است یا خیر؟

(ج)- مشهور اسب سواری را از حبه نمیدانند، ولی به نظر حقیر باید احتیاط کرد، به صلح و مصالحه با سایر ورثه، والله العالم.

۱- (س) شخص قرض دار- در صورت امکان اداء قرض و عدم رضا مقرض به ماندن قرض- قرض را ندهد فقط فعل حرام نموده؟ یا این که جمیع تصرفی که در مالی که باید به قرض بدهد نموده باطل است؟ دلیل بخصوصه معلوم نیست، کل قاعده امر بشی مقتضی نهی از ضد است آن هم تمام نیست (این چنین).

(ج)- بسمه تعالی، تصرفاتش باطل نیست، حتی بر تقدیر تمام بودن قاعده مذکور، زیرا که بنا بر نهی هم نهی تکلیفی است، بلی اگر معلق باشد با اجتماع شرائطش تصرف نافذ نیست.

۲- (س) در ادعا و قسم علم حقیقی معتبر است یا ظن قریب به علم کافی است؟

(ج)- بسمه تعالی، اطمینانی که آن را علم عادی گویند لابد منته است.

۳- (س) بسمه تعالی شانه، جناب مولانا عرض می شود که: صغیر و سفیه و مجنون زوجه خود را طلاق دهد، یا مدت باقی متعه را بخشیدند، صحیح است؟ دیگر آن که عقد و نکاح آن ها را جاری نمودن را حکمش چه می فرمائید؟ بینوا توجروا.

(ج)- صغیر و مجنون طلاق نمیتوانند بدهند، اما سفیه ظاهراً طلاق آن مانعی ندارد.

۴- (س) آیا کسی می تواند از برای جنین که در رحم است نصب قیم کند؟ همان طور که می تواند نصب قیم بر صفار اولادش بنماید؟

(س دیگر) آیا حاکم شرع می تواند نصب قیم بر جنین کند هرگاه ملاحظه مصلحت در نصب قیم باشد یا آن که هرگاه نصب قیم نکند ضرری بر جنین وارد شود یا نه؟

(ج) - ظاهراً در هر دو مسئله جائز باشد، لکن باید قیم مراعات احتمال بودن اموالی که برای او گذاشته شده ملک غیر جنین را بنماید، از جهت این که شاید زنده متولد نشود، والله العالم.

۱- (س) اولاً حریم قنات غیر رخواه شرعاً چند ذرع است؟ ثانیاً مالک قنات را شرعاً می رسد که در حریم قنات خود احداث چاه - برای مزایای آب - بنماید یا نمی تواند؟ ثالثاً مالک قنات چه وقت می تواند بگوید حریم قنات من باقی مانده، و مالکین سلف حریم این قنات را چاه احداث نکرده اند، و اکنون من می خواهم در حریم خودم احداث چاه نمایم؟

(ج) - حریم قنات در اراضی صلبه پانصد ذراع است لکن این حریم در وقتی برای قنات ثابت است که در وقت حفر قنات اطراف آن به مقدار این حریم ملک غیر نباشد، و اما در مسئله ثانیه هرگاه فعلاً آنجائی که میخواهد چاه بکند ملک غیر باشد نمیتواند بکند، و اگر ملک غیر نباشد میتواند، و از این معلوم میشود که اگر اطراف ملک غیر باشد نمیتواند چاه بکند و جواب ثالث هم معلوم میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) حد اصلاح ریش چه مقدار است؟

(ج) - هرگاه غرض اصلاح مستحب است؛ حدش مدور نمودن ریش است، به زدن بعضی از موهائی که از غالب موها بلندی فاحش دارد، والله العالم.

۱- (س) شخصی زمینی را به تحجیر و تصرف می کند برای زراعت و رشته قناتی در آن زمین هست و آن شخص قصد آبادی آن قنات را دارد آیا به تـصرف کردن زمین چاه هایی که در آن زمین است مالک می شود یا خیر که اگر آن قنات را کسی دائر کند و به آن زمین برسد غیر آن چاه ها را می تواند تصرف کند یا خیر؟

(ج) - احوط استیذان از محجر است والله العالم. (۱)

۲- (س) قناتی است که مـالکین آن راهی آن را تغییر می دهند و از راهی و --(عبارت ناخوانا)-- می شوند آیا از ملک آنها خارج می شود و غیر می توان در آن راهن تصرف نمود یا خیر؟

(ج) - اگر معلوم شود اعراض مالکین تصرف غیر مانعی ندارد والله العالم. (۲)

ص: ۵۲۴

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۱.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۲.

۱- (س) بیان فرمائید هرگاه زیدى فوت بشود، و وارث او منحصر باشد به يك خاله ابوينى و دو عمّ ابى و دو پسر عمّه ابوينى، تركه زید متوفى به خاله ابوينى ارث مى رسد؟ يا اين كه ميانه خاله ابوينى و دو عمّ ابى ثلاثاً تقسيم مى شود؟ يا اين كه ما بين خاله و دو پسر عم ابوينى تقسيم مى شود؟

(ج) - ظاهراً تركه تقسيم ميشود بين خاله ابوينى و دو عم ابى اثلاثاً اگرچه ملاحظه احتياط خوبست مصالحه بشود بين ايشان و دو پسر عم ابوينى، والله العالم.

۲- (س) شخصى فوت کرده، يك زوجه دارد و مادر و يك دختر، تركه او به چه نحو تقسيم مى شود؟

(ج) - ثمن از تركه مال زوجه است، و بقيه ارباعاً تقسيم ميشود، ربع از مادر است، و سه ربع از دختر است، والله العالم.

(س) زیدى دختر رشیده را برای ولد صغیرش تزویج نمود ولایه، به صداق معین پنجاه تومان، ده تومان و اصل و چهل تومان باقى، پس از مضى دو

۱- سال - در حال صغر زوج- زوجه وفات نموده، وارث سوای زوج منحصر به عمو می باشد، تا کبیر شود و در صورت صحت مطالبه چه مقدار از این صداق حق عمو می باشد؟

(ج)- در مفروض سؤال آنچه از نصف صداق باقی مانده عیناً یا ذمه؛ نصف آن مال عموی زوجه است، و آن مقدار که در ذمه باشد از ولی میتواند مطالبه نماید، و در نصف دیگر احتیاط آن است که ولی با عمو به مصالحه عمل را خاتمه دهند. والله العالم.

۲- (س) به عرض حضرت آیه الله - متع الله المسلمین بطول بقائه- می رساند زیدی مرحوم شده ورثه دارد، قروضی هم دارد، ماترک ملک و وجه نقد دارد، وصی آن مرحوم اظهار می دارد: قروض را از وجه نقد می دهم، زوجه آن مرحوم اظهار می دارد: ثمنیه مرا تأدیه نمائید، بعد از وجه نقد یا ملک قروض را ادا نمائید، و وجه نقد - پس از تأدیه ثمنیه- قروض را کفایت می کند، مبالغی هم اضافه می ماند چرا هشت یک مرا کسر می نمائید.

عرض دیگر: عمرو ملکی را به بیع شرط گذاشته بوده است نزد زید متوفی، عوض هزار تومان، پس از فوت زید ورثه با اجازه وصی بیع شرط را ملغی نموده اند و سند هزار تومان اخذ نموده اند، آیا زوجه از هزار تومان- که عوض ملک بیع شرط است- حق بردن ثمنیه دارد یا خیر؟ تمناً آن که جواب مرقوم و مزین شود، امرکم العالی مطاع.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سؤال اول: ظاهراً دین از مجموع ترکه موضوع میشود نحو توزیع که ک- سر بر تمام ورثه وارد شود، و در فرض ثانی:

چنانچه تبدیل ملک به وجه هزار تومان به فسخ بوده از جهت خیاری که عمرو در اول معامله برای خود قرار داده، ظاهراً زوجه حق ثمینه از این وجه میبرد، و در صورتی که تبدیل ملک به عقد علاحده برده و به عنوان فسخ نبوده زوجه حق ثمینه ندارد از این وجه هزار تومان، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، زید متوفی گردیده، یک زوجه ذات ولد و یک زوجه غیر ذات ولد دارد، در این صورت که ارثیه آن ها ثمن ماترک است، ما بین این دو زوجه فرقی هست یا نه؟

(ج)- ظاهراً فرقی ندارد، و ثمینه بین دو زوجه بالمناصفه تقسیم میشود، والله العالم.

۲- (س) آیا آب از منقول است یا غیر منقول؟ در صورتی که غیر منقول شد زوجه ارث می برد یا نه؟

(ج)- آنچه در زمان فوت موجود در مجری بوده احتیاط این است که راجع به ثمینه بین زوجه و وارث دیگر مصالحه بشود، و اما آنکه بعد از فوت خارج میشود که راجع به ورثه و از منافع محسوب است معلوم نیست زوجه حقی داشته باشد، والله العالم.

(س) شریعتمدارا! مروّج الاحکاما! ملاذ الاناما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه؟ که زیدی مرحوم شده، و اولاد ندارد، و وارث اولاد چهار عموی ابوینی است، از یک عمو دو پسر، از یک عمو سه دختر، از یک عمو سه پسر، از یک عمو دو پسر و یک دختر، و یک نفر عیال معقوده، و وارث دیگر از خالوی ابوینی یک پسر، و از خالوی امی یک پسر و یک دختر، مستدعی

۱- است مبلغ هزار و دویست تومان پول را به این وراثت تقسیم و مرقوم و مزین فرمائید، که عندالله و عندالرسول اجر عظیم خواهد بود.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، رُبْع وجه مزبور که سیصد تومان است حق زوجه است، ثلث وجه مزبور چهارصد تومان مال اولاد خالو، به این نحو که سدس ثلث مزبور - که شصت و شش تومان شش هزار و ششصد و شصت و شش دینار و چهار سدس دینار میشود به هر یک از پسر خالو و دختر خالوی امی نصف او را باید داد، که مبلغ سی و سه تومان و سه هزار و سیصد و سی و سه دینار و دو سدس دینار باشد، بقیه آن - که سیصد و سی و سه تومان و سه هزار و سیصد و سی و سه دینار و دو سدس دینار است - مختص پسر خالوی ابوی است، و بقیه اصل وجه - که پانصد تومان است - چهار سهم میشود، برای هر یک از اولادهای هر یک از اعمام یک صد و بیست و پنج تومان، آن عمو که دو پسر دارد: هر یک شصت و دو تومان و پنج هزار میشود آن عمو که سه پسر دارد: هر یک چهل و یک تومان و شش هزار و ششصد و شصت و شش دینار، آن عمو که سه دختر دارد: هر یک ایضاً چهل و یک تومان و شش هزار و ششصد و شصت و شش دینار، آن عمو که دو پسر و یک دختر دارد: پسر پنجاه تومان دختر بیست و پنج تومان.

این تقسیم در صورتی است که ما ترک وجه نقد باشد، والله العالم.

(س) زنی شوهرش بعد از زراعت و تخم کاری وفات یافته، از بذر زیر خاک یا سبزی او در پائیز و بهار ثمتیه او را چه قسم باید محسوب نمایند؟ از همان تخم زیر خاک که معین است چه مقدار است؟ آیا سبزی او را در پائیز مثلاً

۱- می خواهند هشت یک او را بدهند؟ و یا آن که به همان حالت بماند، در سر خرمن و به دست آمدن محصول چه قسم تقسیم نمایند؟ محل حاجت است.

(ج)- عین زراعت به قدر سهم زوجه حق زوجه است و حق هم دارد که زراعت در زمین بماند تا برسد، لکن باید به قدر حصّهای اجرت زمین را - از زمان فوت زوج تا زمان برداشت زراعت به وارثی که زمین را مالک شده - از قرار مرسوم ولایت بدهد و وارث حق ندارد که زوجه را الزام کند به گرفتن قیمت تخم یا سبزه، بلی به رضایت طرفین مانعی ندارد.

۲- (س) هرگاه زوج قبل از دخول فوت شود؛ زوجه نصف مهر را مطالبه می نماید یا کل مهر را حق مطالبه دارد؟ نیز بفرمائید از ترکه زوجش چه می برد؟

(ج)- زوجه نصف مهر را مسلماً مستحق است، و در نصف دیگر با ورثه مصالحه نماید، و راجع به ارث سهم خود را میبرد، و کس ر نمی شود، والله العالم.

۳- (س) زوجه متوفی عنها زوجها علی فرض حمل آن، ثبوت نفقه برای او هست یا نه؟ علی فرض ثبوت ینفق علیها من نصیب ولدها؟ و علی فرض انفصال ولد میتاً آیا ورثه حق استرداد قیمت او را دارند یا نه؟

(ج)- بلی از نصیب طفل به او نفقه میدهند، و با فرض که میتاً متولد شد ورثه حق استرداد دارند.

(س) زوجه دائمه زیدی مرحومه شده، و اولاد ندارد، و وارث او منحصر به ابوین و زوج می باشد، کیفیت تقسیم اموال بین وراث چه نحو می باشد؟ از منقول و غیر منقول، و آیا اجرت المثل زمان حیات مرحومه را از

۱- زوج ابویں حق مطالبه دارند یا خیر؟ و آیا زوج از جهیزیه زوجه ارث می برد یا خیر؟ و آیا وجهی را - که زوج در عوض شیر بها زوجه داده- حق مطالبه دارد یا خیر؟ و آیا وجهی که در مجلس عقد جمع می شود مال زوجه است یا زوج؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال نصف از ترکه راجع به زوج است، و بقیه دو ثلث از پدر است، و یک ثلث از مادر است، در صورتیکه اخوه نباشد که حاجب از سهم مادر بشود، و الا سدس از مادر و بقیه حق پدر است.

و راجع به اجرت المثل چنانچه غرض از اعیان صداقیه است؛ که در تصرف زوج بوده ظهور در تبرع دارد، و اما جهیزیه در صورتی که در تصرف زوجه بوده؛ محکوم به ملکیت زوجه است، و چنانچه پدر مدعی عدم انتقال باشد محتاج به اثبات است، و اما شیر بهاء: اگر عین آن موجود نباشد حق مطالبه ندارند، و اما وجهی که در مجلس عقد جمع میشود دائر مدار معطی است، و چنانچه معلوم نباشد احتیاط.

۲- (س) حجه الاسلام! مروّج الاحکاما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه؟: زیدی شش دانگ عمارت داشته، که در او هفت بنای تحتانی ساخته شده، سه دانگ از مشاع شش دانگ از طرف بیخ عمارت به صداق عیال خود انداخته است، و پس از چند سال دیگر - در زمان حیات خود- مجدداً چهار ساختمان دیگر در سمت بیخ عمارت ساخته است، آیا پس از فوت او چهار ساختمان مرقوم ما بین وراث مشاعاً باید قسمت شود یا خیر؟ مستدعی آن که هر چه حکم الله است مرقوم و مزین فرمائید، که عند الحاجه حجّت باشد.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه معلوم باشد که زید اعیانی آنها را از مال خود ساخته و زوجه مدعیه شرکت در آنها نباشد باید بین ورثه زید قسمت شود، لکن زمین آنها به قدر حصه زوجه حق زوجه است این بر تقدیری است که دعوی انتقالی یا اختصاصی از غیر جهت صداق بودن از هیچ طرف نباشد، و الا باید در محض حاکم شرعی طرح گفتگو کرده؛ تا به میزان ترافع طی شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) شخصی فوت کرده، برادر پدری و مادری دارد، و برادر پدری هم دارد، برادرزاده و خواهرزاده پدری و مادری هم دارد، آیا با بودن برادر پدر و مادری که طبقه اولی است؛ سایرین که برادر پدری تنها و برادرزاده و خواهرزاده پدری و مادری است این ها هم ارث می برند یا مختص به برادر پدری و مادری است؟ حکم مسئله را مرقوم که عندالحاجه حجت باشد.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال - با بودن برادر پدری و مادری - سایر مراتب در سؤال ارث نمیبرند، حتی برادر پدری تنها هم - با وجود برادر ابوینی - ارث نمیبرد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) حجه الاسلام! نایب الاماما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، شخص متوفی وارث انحصار به عمو و عمه و خاله است، ترکه او به چه نحو باید تقسیم بشود؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، عمو و عمه هر دو چنانچه از جهت نسبت یکسان هستند؛ به اینکه هر دو ابوینی یا هر دو ابی یا هر دو امی باشند ثلث ترکه از خاله

است، و دو ثلث آن از عمو و عمه، للذکر مثل حظّ الانثیین، و اگر یک طرف ابی تنها باشد؛ و طرف دیگر ابوینی، ابی محروم است از ارث.

۱- (س) این بنده پسری داماد کرده ام، پس از عقد، عروس مرحومه شده، عروس با داماد یکدیگر را ملاقات نکرده اند، حتی دست به دست هم نشده اند، دختر مرحومه شده قانون شریعت اسلامی چه حکمی درباره آن ها فرموده است؟ آیا مهریه که در صداقیه دختر معین شده نصف به وارث دختر تعلق می گیرد و یا این که چهار یک؟ استدعای عاجزانه دارم محض رضای خدا و رسول اکرم ۷ جواب را در این ذریعه مرقوم و مزین فرمائید، و نیز غیر از مهریه مبلغی در موقع قرارداد به والدین دختر داده شده است، پول و تنخواه هم چنین یک جبه عوامل یعنی نصف عوامل پسر هبه کرده است به دختر به مال المصالحه دو قران، و دو قران را دختر نداده است، عوامل را هم تصرّف نداده اند، دختر مرحومه شده استدعا است جواب را مرحمت فرمائید.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، جواب سئوال سابق نوشته شده، بر فرض که نرسیده باشد؛ اجمالش اینکه در صورتیکه آن مرحومه اولاد نداشته؛ چنانچه ظاهر سئوال است؛ نصف مهر بیاشکال حق شوهر است، احتمال دارد که: یک ربع دیگر هم حق زوج باشد، و از این جهت احتیاط این است که: با باقی وارث زوجه به مصالحه در باب این ربع محتمل رفتار کنند، و در باب آنچه غیر از مهر داده: هر گاه به عنوان مصالحه و نحوها داده حق ندارد پس بگیرد، و اگر بخشش بوده پس اگر به آنکه داده خویش نبوده؛ با دهنده و عین آن باقی باشد؛ و گیرنده هم زنده باشد؛ و آن بخشش عوض هم نداشته؛ میتواند پس بگیرد، و الاً حق

ندارد، و در باب کاو: عبارت این با عبارت آن سؤال تفاوت دارد، در هر حال هرگاه کاو شرعاً مال مصالحه کننده بوده صلح صحیح است، باید که او را به مصالح له یا وارثش بدهد، و مطالبه مال المصالحه را کند، بلی هرگاه شرط شده باشد، در مصالحه که مصالح به در موعده معینی داده شود، و به شرط عمل نشده؛ مصالح حق فسخ دارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه؟ که زنی به رحمت ایزدی پیوسته اولادی ندارد، ورثه او منحصر است به اولاد سه برادر آن صلیبی و بطنی آن مرحومه، به این قسم که از یک برادر: یک دختر باقی است، و از یک برادرش: یک دختر و یک پس-ر، و از برادر سیمی آن مرحومه: یک دختر و دو پسر باقی است، حال این برادرزاده ارثیه عمه خودشان را به چه نحو باید تقسیم و تسهیم نماید؟ آیا دخترها ذی سهمند از دارائی عمه خودشان یا خیر؟ و ترتیب تقسیم آن ها به چه نحو است؟ چون در این مسئله محل اختلاف است.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، مال عمه سه سهم میشود، به اولاد هر برادری یک سهم داده میشود، و سهم آنها که متعدّدند؛ و ذکر و اثنی هستند؛ بین آنها از قرار للذکر مثل حظّ الانثیین قسمت میشود، و این در فرضی است که آن برادرها برادرهای پدری باشند با آن مرحومه، یا پدری و مادری، چنانچه در سؤال فرض شده است، نه مادری تنها یا مختلف؛ که در این حکم مختلف میشود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم حائری.

(س) زید نامی فوت کرده، دارای دو عیال است، که یکی مدخوله و یکی غیر مدخوله است، آیا کلیه ثمتیه ما بین دو عیالش بالسویّه تقسیم می شود؟

۱- یا - چنان چه نصفه مهریه را می برد- باید نصفه ثمنیه هم که سهم او است، آن هم نصف شده، که ما بقی مال عیال مدخوله باشد؟

(ج)- ظاهراً در ثمنیه فرق مابین مدخوله و غیر مدخوله نیست، و در فرض سؤال ثمنیه بالسویّه بین دو زن تقسیم میشود، والله العالم.

۲- (س) عرض می شود: شخصی مرده، وارث او منحصر است به یک نفر برادر و یک نفر خواهر، که این برادر و خواهر با آن برادر مُرده از مادر یکی هستند، و از پدر جدا می باشند، آیا ترکه این میت مابین برادر و خواهر امّی بالسویّه تقسیم می شود؟ یا نحو دیگر است؟ والسلام علی من اتّبع الهدی؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال ظاهراً بالسویّه تقسیم میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۳- (س) عرض می شود: شخصی وفات کرده، یک نفر عمه ابوینی دارد، و یک نفر دائی و دو نفر خاله ابوینی دارد، از ترکه این میت عمه چه می برد؟ و دائی و خاله ها چه می برند؟ دائی و خاله ها هم به تفاوت می برند یا مساوی؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سؤال دو ثلث از ترکه راجع به عمه است، و یک ثلث دیگر راجع به دو خاله و دائی است، و بین آنها هم اگرچه مشهور بالسویّه فرموده اند؛ ولی احوط مصالحه است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۴- (س) در بلاد ما از قدیم چنین متعارف شده بود که: اولاد و وراث ذکور ارث ببرند، و اناث نبرند، حالا اولاد اناث دعوی می کنند، مسموع است یا نه؟ و ترکه این مورث معلوم بودن و نبودن آن هم فرق است یا نه؟

(ج) - صرف متعارف بودن مسقط حق اناث نیست، مگر معلوم شود نقل و انتقالی به ذکور شده باشد، و فرق بین معلوم بودن ترکه و مجهول بودن نیست.

۱- (س) شوهر و ابن عمّ و ابن عمه ابوینی؛ و ابن خال پدری تنها و ابن خاله ابوینی؛ چگونه ارث از ما ترک میت می برند؟

(ج) - نصف تمام ترکه حق شوهر و ثلث تمام هم حق ابن خاله ابوینی است، و ابن خال ابی تنها چیزی نمیرد، و سدس باقی مال طرف عموها است، پس اگر ابن عمّ ابن عم ابی تنها است او هم چیزی نمیرد، و اگر ابن عمر هم مثل ابن عمّ ابوینی است؛ آن سدس را سه سهم میکنند، دو سهم حق ابن عمّ و یک سهم حقّ ابن عمّه است، و اگر ابن عمّ امّی تنها است سدس آن سدس مال پس-ر او است، باقی سدس مال پسر عمّه است.

۲- (س ۱) صلح مریض در مرض موت دارائی خود را به کسی به شرطی بدون امضاء ورثه - صحیح است و عمل به آن لازم است یا خیر؟

در صورت اجتماع شرائط دیگر، صلح مزبور صحیح و عمل به آن لازم است.

حضور مبارک حض-رت مستطاب حجه الاسلام والمسلمین! آیه الله فی الارضین آقای حاجی شیخ عبدالکریم مدظله العالی، معروض می دارد: ضعیفه مرحومه شده، وارث او منحصر است به: شوهر و یک پس-رعمّ و یک پسر عمّه پدر و مادری، و یک پسر خاله پدر و مادری، و یک پس-ر دائی پدری فقط، ترکه مرحومه به چه قسم باید تقسیم شود؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سنّوال نصف ترکه حق شوهر است، و ثلث حق پ-سر خاله پدری و مادری است، و باقی دو سدس باشد، حق پ-سر عمه

و پسر عموی پدری و مادری است، که دو سهم آن از پسر عمو است، و یک سهم آن مال پسر عمه است، و پسر دایی پدری فقط ارث نمیرد، والله العالم.

۱- (س) در صورت وافی نبودن ترکه؛ آیا مظالم عباد مقدم است یا عبادات از قبیل حج و صوم و صلوه؟

(ج) - مظالم یقینی ظاهراً بر صوم و صلوه مقدم باشد، و اما بر حج معلوم نیست، و اگر احتیاط شود - به این نحو که فقیری از بابت مظالم وجه مزبور را اخذ نماید؛ و بذل نماید به غیر، که او حج میقاتی کند برای میت؛ یا خود فقیر حج میقاتی کند برای میت - بسیار نیکو است.

۲- (س) زیدی فوت کرده، وارث آن منحصر است به: نه برادرزاده و یک همشیره زاده، و آن سه برادر که قبل از این مرحوم فوت نموده اند؛ یکی از آن ها یک پسر و یکی دیگر آن چهار پسر، و یکی دیگر آن هم چهار پسر و همشیره زاده آن مرحوم هم اناث است، مستدعی از حضور عالی آن است که تقسیمات ارث ایشان را معین فرمائید، تا این که عندالله مسئول نباشیم.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه این برادرها و خواهر که پدر و مادر این اولاد هستند؛ مختلف نباشند از جهت قرابت؛ به این معنی که همه ابوینی یا ابی یا امی (باشند)؛ در این فرض باید ترکه هفت سهم بشود، برای هر یک از برادرها دو سهم، و برای خواهر یک سهم بعد سهم هر برادری را بدهند به اولاد آن برادر آنکه یک پسر دارد تمام سهم پدرش را میبرد آنکه چهار پسر دارد سهم پدر را بالسویّه تقسیم میکنند و یک سهم اُناتیه را میدهند به اولادش و هرگاه در قرابت برادرها مختلف باشند محتاج به سؤال دیگر است.

ص: ۵۳۶

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که: زید مقتول شده و ارث او منحصر است به: مادر و یک دختر، چون که قاتل چیزی نداشت نیم شعیر مالک - که قیمت آن میزان یکصد و چهل تومان می باشد- منتقل نمود به ارث مقتول، در عوض یکصد و چهل تومان، آیا مادر مقتول و دختر مقتول چه قسم ارث می برند؟

مسئله دیگر ملک مزبور را بدون اطلاع مادر مقتول به عمر و اجاره دادند به اسم صغیر، آیا به نوشته نشدن اسم مادر در اجاره نامه حق ساقط می شود یا خیر؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سؤال یکصد و پنج تومان حق دختر است ردأ و فرضاً، و سی و پنج تومان حق مادر است ردأ و فرضاً، و در مسئله دیگر هم حق مادر ساقط نمیشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) حجه الاسلام! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که: زیدی مرحوم شد و ارث او منحصر است به زوجه و برادرزاده، برادرزاده های او از دو برادر باقی مانده، از یک یک پسر و دو دختر باقی مانده، از یک برادر دیگر چهار پسر باقی مانده، اموال زید متوفی را باید چه نحو بین این برادرزاده ها تقسیم نمود؟ آن چه حکم است بیان فرمائید محل حاجت است.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هر گاه این دو برادر برادریشان با میت به یک نحو باشد؛ مثل اینکه هر دو با او پدری و مادری باشند، یا هر دو پدری تنها باشند، یا هر دو مادری تنها باشند، علاوه از سهم زوجه بین ایشان نصف میشود و اگر به یک نحو نباشد، پس اگر یکی از آن دو با میت پدری و مادری؛ و دیگر پدری تنها باشد، اولاد آنکه پدری تنها است ارث نمیرسد، و اگر یکی از آن دو پدری و

مادری یا پدری تنها باشد؛ و دیگری مادری تنها است، شش یک مال حق اولاد مادری است، و علاوه از شش یک و سهم زوجه؛ مال اولاد آن دیگری است، و علی ای حال سهم اولاد مادری پسر و دخترش مساوی است، به خلاف پدری و مادری یا پدری تنها، آنچه به اولاد آنها میرسد پسر دو مقابل دختر میبرد، و اما سهم زوجه چهار یک است، از غیر زمین هر نحو زنی که باشد، لکن از غیر منقول - مثل درخت و دیوار و نحوهما - قیمت ربع آنها را حق دارد، نه عین آنها را، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) زیدی مرحوم شد، در موقع تقسیم ترکه قرار دادند - اولاد ذکور در حضور جماعتی با اولاد اناث - که از ترکه که حق اناث بوده است مبلغی بدهند به اولاد ذکور، مشروط بر آن که چنانچه بعدها دینی بر ذمه میت ثابت و ظاهر شود؛ به عهده اولاد ذکور میت باشد، و چنانچه مطالباتی ظاهر شود؛ حق اناث باشد، بعد از پرداخت اناث مبلغ را و قبول کردن شرط مذکور را دینی بر ذمه میت ظاهر شد، اولاد ذکور عمل به شرط نکردند، آیا در این صورت بر اناث لازم است اداء دین میت را؟ و یا آن که بر حسب قرار داد مذکور لازم نیست؟ و در صورت لزوم آیا اداء نمودن دین میت نسبت به اناث به قدر الحصیه است یا آن که باید تمام دین میت را ادا نمایند؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه دین از میت ثابت شد باید از مجموع ترکه اداء شود، مجرد قراری که دارند با اولاد ذکور موجب نمیشود که اناث آنچه را از ترکه برده است خالص شود برای او، بلکه استقرار ملک وراثت - چه از ذکور و چه از اناث - پس از اداء مجموع دین است.

۱- (س) زید ملکی از عمرو می خرد به بیع قطعی، بعد مسبوق می شود که پدر عمرو یا جد او مستطیع بوده، و حج نرفته فوت شده و آن ملکی که خریده از متروکات او است، و وارث او هم که یک نفر عمرو است، برای آن میت حج استیجاری نکرده، و نمی کند، بفرمائید برای زید اشکالی وارد است یا خیر؟ و بر فرض اشکال تکلیفش چیست؟

(ج)- تا حج استیجار نشود و به عمل نیاید، تصرف در ترکه مشکل است، حتی نسبت به اشخاصی که عالم به موضوع نبوده اند، و از ترکه چیزی خریده اند.

۲- (س) شخصی ملکی از مادر به حسب ارث به اومی رسد، الحال آن شخص علم پیدا می کند که پدر مادر او که فوت شده، مستطیع بوده و حج نرفته، و احتمال می دهد که شاید مادر یا سایر ورثه برای آن میت حج استیجار کرده اند، در این صورت اشکالی برای او وارد است یا خیر؟

(ج)- در صورت مفروضه که احتمال می دهد استیجار کرده باشند ظاهراً اشکالی ندارد، و بر این شخص لازم است. (ظاهراً لازم نیست).

۳- (س) عرض می شود، شخصی عیالی اختیار نموده، و عروسی نکرده است مرحوم شد، ایشان از بابت مهریه اش چه می برد؟ و شیر بهاء؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، قبل از دخول فوت شده باشد شوهر؛ چنانچه فرض شده، زن نصف مهر را میبرد، و در نصف دیگر احتیاط در مصالحه است با ورثه زوج، وارث او از زوج ربع ترکه است هرگاه زوج ولد نداشته باشد، و هشت یک است هرگاه زوج ولد داشته باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) ضعیفه فوت نموده یک شوهر دارد، و یک عمه پدر و مادری، و یک خالوی پدری، ترکه دارد، مزین بفرمائید هر یک چه ارث می برند؟

(ج)- در مفروض سؤال نصف از ترکه از شوهر است، و ثلث از تمام حق خالو است، و بقیه که سدس باشد از عمه است، والله العالم، تم کتاب المیراث، کتب هذه الرسالة الشریفه عبدالله الموسوی الاشتهاردی، اللهم اغفر لمؤلفه و لبانیه و لکاتبه فی سنه ۱۳۶۱ و لكل من استفاده من هذا الكتاب الشریف و یستفید.

ص: ۵۴۰

۱- (س) حضور مبارک حضرت مستطاب حجهالاسلام و المسلمین آیه الله آقای حاجی شیخ عبدالکریم مد ظلّه العالی جواب مسائل را مرقوم فرماید.

اول: در طهران تمام دکانهای خبازی گندم از اداره ارزاق دولتی می گیرند و بدیهی است کلیه گندمهایی که وارد انبار دولت و به خبازها تقسیم می شود از سه قسم خارج نیست (یا مالیات است) (یا از املاک خالصه است) (یا خریداری از پول دولت است) و ظاهراً حرام مسلم و مجهول المالک است تکلیف مردم با این نانه چيست؟ در صورت اشکال استدعا دارم اجازه خریدن و تصرف در نانه به قدر لزوم خود و کسان خود بداعی مرحمت فرماید.

سوال دوم: غالب از مردم در ادارات دولتی مستخدم و تمام زندگانی آنها از وجوه دولتی است خانه و اثاثیه و فروش و غیره تمام از وجوه دولتی خرید شده و نیز کسبه نوعاً با همین مستخدمین دولت معامله دارند و وجوه آنها مخلوط و تمام خرید و فروش کسبه با همین وجوه شبهه ناک است و همچنین اماکن دولتی از قبیل ادارات و وزارت خانه ها محل ابتلاء و آمد و رفت مردم است حقیقتاً

زندگانی در طهران با احتیاط فوق العاده مشکل است استدعا دارم که اجازه تصرف در مجهول المالک و نماز خواندن در خانه و یا فروش معروضه و غیره بداعی مرحمت شود.

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم تصرف در مال مجهول المالک که صاحب آن هیچ معلوم نباشد و شما هم ملجاء باشید در آن تصرف از قبل حقیر ماذون هستید به شرط آنکه به اندازه وسع مراعاتی از بعضی فقهاء مسلمین که خودتان آنها را به فقر و عفت نفس می شناسید بنمائید. (۱)

۱- (س) زید نود خروار کاه به عمرو ادعا می نماید حاکم شرع در نتیجه تراضی به این قسم حکم می دهد که مذنون قوی بلکه معلوم داعی به علم عادی شد که مقدار معتدّ به از کاه گندم و جو از مال زید در نزد عمرو بوده و تلف نموده و باید ذمه خود را از مال زید افراغ نماید. آیا این عبارات حکم است یا خیر؟ اگر حکم است اشتغال ذمه عمرو را نسبت به زید به چه مقدار از مدعا به احراز می نماید به عبارت اخری لفظ معتد به شامل دو ثلث یا کمتر یا زیادترا از نود خروار کاه مدعا به می شود؟

(ج) - عبارت مسطوره معلوم نیست حکم باشد کلمه معتمد به اهم نمی شود حد معینی از برای او تعیین نمود. (۲)

ص: ۵۴۲

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۴۹.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۲.

۱- (س) هرگاه دندان مصنوعی در دهن بواسطه مثلاً آب متنجس نجس شود تطهیر لب و دهن کافی و دندان مصنوعی به تبع دهن پاک می شود یا نه؟

(ج)- جداگانه آن را تطهیر نمایند. (۱)

۲- (س) دندان مصنوعی که چرک و کثافت دارد اگر از خارج دهن تطهیرش کند چرک را باید برطرف کرد یا چرک هم پاک می شود؟

(ج)- اگر متنجس روی چرک است پاک می شود. (۲)

۳- (س) مدیون قادر بر اداء دین از روی ظلم و عدوان و وفاء بر دین خود نمی کند چند سالی طلب مردم را نمی دهد و حبس می نماید و خسارتی از بابت تعلق خمس یا کسر معیشت یا عدم حصول رنج و غیر اینها به طلبکار وارد می شود آیا از بابت خسارت چیزی حق مطالبه دارد یا نه؟

(ج)- از بابت خسارت حقی ندارد و الله الهادی. (۳)

۴- (س) معنی حبه مستقره را بیان فرمایید.

(ج)- حبه مستقره این است که اگر کشته نشود مقدار معتد به زنده بماند و الله العالم. (۴)

ص: ۵۴۳

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۵.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۵۵.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۹۶.

۴- [۴]. نسخه خطی «گ»، ص ۹۹.

۱- (س) در کشیدن تریاک بر فرض اینکه حرام است مبتدی یا عادی تفاوت دارد یا نه و اگر بر عادی حلال باشد فروشنده را قیمت آن حلال است یا حرام؟

(ج)- فرق بین آنها نیست مگر اینکه خوف تلف یا ضرر نفس در ترک باشد و قیمت بر فروشنده حلال است مگر در صورت حرمت کشیدن و بودن قصد فروشنده اعانت بلکه در صورت علم به اینکه مشتری او را در حرام صرف می کند احوط ترک است و الله المؤید (۱)

۲- (س) خلاصی از دست موذی اگر موقوف باشد بر هجرت از وطن در صورتی که آن هم ذلت و مشقتی است که تحمل آن هم ضرر است و هم فوق العاده عسرت و یا بر قتل کدام یک را معمول دارد و اگر بر قتل اقدام کند عندالله تبارک و تعالی مسئول است یا خیر؟

(ج)- اگر موذی مسئول از قبیل مار و عقرب و گرگ و شیر و امثال اینها است گذشت که کشتن آنها حرمتش معلوم نیست. (۲)

۳- (س) امور حسبیه که منوط به اذن حاکم است مصادیق آنرا کلیه بیان فرماید.

ص: ۵۴۴

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۱.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۲.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم هر امری که مطلوب شارع مقدس باشد و فعلاً کسی ولی او نباشد از قبیل حفظ اموال قصیر و غائب. (۱)

۱- (س) مروت در عدالت معتبر است یا نه و معنی مروت و عدالت را بیان فرمائید.

(ج)- عدالت عبارت است از ملکه اجتناب از گناهان کبیره و از اصرار بر صغیر و از چیزهایی که منافی مروت است و مروت عبارتست از مواظبت بر اموری که ترک مواظبت بر آنها بی مبالاتی بدین است و از این بیان معلوم شد که مروت به این معنی در عدالت معتبر است و آن ملکه شناخته می شود به حسن ظاهری که دلالت کند بر آن. (۲)

۲- (س) آیات یا اخباری که به حرمت رو (صورت) تراشیدن وارد شده بیان فرمایید و حد محاسن چه قدر است شرعاً؟

(ج)- اینجا مورد ذکر آیات و اخبار نیست اجمالاً حرام است تراشیدن و امثال تراشیدن و حدش به اندازه ای که عرفاً صدق ریش کند و احوط مقدار یک قبضه است. (۳)

۳- (س) شبیه آوردن در تعزیه داری و دهل و طبل زدن و شیپور نواختن جائز است یا نه؟

ص: ۵۴۵

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۵.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۸.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۸.

(ج)- همین عناوین در قم معمول بود و چون منجر به بعضی مطالب دیگر هم می شد لهذا اینجانب خواهش نمودم ترک کردند و تبدیل به روضه خوانی شد. (۱)

۱- (س) شخصی می خواهد روی قنات و کوش ملک غیر باغ یا خانه بنا کند بعضی از مالکین آن قنات اذن می دهند و بعضی نمی دهند ولو مالک مکره باشد آیا آن شخص شرعاً می تواند تا تمام اربابان و مالکین را راضی کنند دیوار بگذارد یا تغییر ممر بدهد یا خیر و اگر بدون اذن بعضی مالکین چنین کرد آن بعض اذن نداده می تواند آن دیوار و عمارت را خراب کند و آب را در ممر اولی ببرد یا خیر؟

(ج)- بر فرض اینکه روی قنات و کوش ملک غیر باشد تصرف بدون اذن همه مالکین جائز نیست و اگر شد تصرف بدون اذن آنکه اذن نداده حق دارد ازاله آثار تصرف کند. (۲)

۲- (س) حاکم جائز از فلاحان شاخهای درخت می گیرد بعنوان سخره در راه ها برای تظلیل عابری سیبیل غرس می کند و بعد از ده سال یا بیشتر مثلاً درخت های کدایی را می برد و حراج می کند بفرماید که خریدن درختهای مزبور برای غیر مالکین جائز است یا خیر و در صورت مجهول بودن مالک آنها چه حکم دارد؟ بینوا ادام الله بقائکم و عن کل سوء وقاکم.

ص: ۵۴۶

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۹.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۲.

(ج) - جائز نیست و یا مجهولیت مالک امر آنها با حاکم شرع است و الله العالم حررها الفیروزآبادی. (۱)

۱- (س) حکم مجهول المالک با عدم حضور حاکم شرعی را بیان فرمایید در صورت نبودن حاکم شرعی تصرف در مال صغار در ادای دین و غیر آن با کیست؟ ینوا.

(ج) - با نبودن حاکم مجهول المالک را خود آن شخص که در دست او است به فقراء بدهد و در تصرف مال صغار به عدول رجوع شود و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری (۲)

۲- (س) مرسوم در این صفحات است که شبیه ذوالجناح در روز عاشوراء و غیره در می آورند و دورش حلقه زده سینه می زنند و چنین شبیه مهیج احزان و مبکی عیون اهل ایمان می گردد بفرمایید که در آوردن شبیه مزبور جائز است و رجحان دارد یا خیر؟

(ج) - مانعی ندارد بلکه خالی از رجحان هم نیست و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری (۳)

ص: ۵۴۷

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۹.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۹.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۰.

۱- (س) اجاره باغات معینه و فواکه بر حسب رأی مبارک جایز است یا نه؟

(ج) - خلاف احتیاط است و احوط به عقد صلح است والله العالم. (۱)

۲- (س) دو نفر برادر جمع المال هستند بعد امورشان را تقسیم می کنند سه روز بعد از تقسیم دو نفر برادر اظهار می دارند که تقسیمی را که کرده ایم فسخ کردیم اولاً آیا به صرف این اظهار آن تقسیمی که شده به هم می خورد و شرکت اولی عود می کند یا خیر؟ ثانیاً بر فرض عدم حصول شرکت اولی آیا با این اظهار شرکت حاصل می شود یا اینکه باید عقد شراکت منعقد کنند تا شراکت تحقق پیدا کند؟

(ج) - بسم الله الرحمن الرحيم در فرض سؤال چنانچه از طرفین به نحو اقاله بوده ظاهراً شرکت سابق باقی باشد. والله العالم. (۲)

دین

(س) مال حرامی که بر فقرا حلال است آیا از جانب شارع مقدس مال ایشان است بدون واسطه بودن حاکم شرع یا آنکه مالکیت و حلیت موقوف به تصرف و اجازه و اذن حاکم است در شق ثانی تمنی از آستان مبارک آن است که عموم فقرا اثنی عشری را مأذون فرمایید که متصرف مالکانه باشند و معامله آنها

ص: ۵۴۸

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۲۱۷.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۸۰.

۱- با اغنیاء صحیح بوده باشد امر معاش و معاد اغنیاء و فقراء هر دو فریق منظم بوده باشد.

(ج)- مال حرام که مجهول المالک باشد به فقرا برسد و احوط این است که به اذن حاکم شرعی به آنها داده شود و مفید بودن اذن حاکم شرعی به نحوی که درخواست شده معلوم نیست و الله العالم (۱)

ضمان

۲- (س) حجهالاسلاما چه می فرماید در خصوص مسئله شرعیه زیدی یکهزار قران جنس به مدت یک سال به عمرو فروخته و قبض گرفته و آن قبض را سیصد قران برای مدت آن کسر کرده و به بکر واگذار نموده و باقی پول را گرفته و در حاشیه قبض مزبور بعنوان ذیل حواله نوشته باشد (وجه ثمن مزبور از بکر دریافت گردید در وجه ایشان کارسازی بدارید) و در انقضای مدت عمرو که بدهکار بوده متوقف در تجارت خود شود در صورت کذا اولاً بکر می تواند رجوع به زید نماید ثانیاً در صورت حق رجوع آیا همان پولی که به زید داده می رسد یا تمامی وجه قبض مستدعی آن است جواب مسئله را مرقوم و مزین فرمائید. ادام الله عمر کم

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در مفروض سوال که بکر و ذمه عمرو را قبول نموده و حواله شرعی شده دیگر نمی تواند رجوع به زید نماید و الله العالم الاحقر عبدالکریم (۲)

ص: ۵۴۹

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۴.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۲۳.

۱- (س) اذن بدهید از برای صغار قدری قرض دارم آن را بدهم و قدری دادم امضاء بفرمایید.

(ج)- هرگاه مخارج لازمه داند به مخارج آنها بدهند و الا معادل آن را نزد امینی بسپارید. (۱)

۲- (س) فرموده اید حقیر در بعض جا بقاء را احتیاط می دانم ظاهراً این احتیاط مطلق است ولی آن بعض جا را بیان فرمایید.

(ج)- آن در جایی است که اعلیت حی معلوم نباشد. (۲)

۳- (س) منجزات مریض از اصل موضوع می شود یا از ثلث مال مریض و آیا امراض طولانی که سالها مبتلا می باشد مثل تب و سل و غیره حکم حالت صحت دارد یا ملحق به مریض است در حکم و ترتیب اثر؟

(ج)- مسئله اولی ظاهراً از اصل است و ثانی این گونه امراض اگر به همین مرض از دنیا برود یعنی به سبب همین مرض بمیرد مرض موت محسوب است. (۳)

ص: ۵۵۰

۱- [۱]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۹.

۲- [۲]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۰.

۳- [۳]. نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۸.

۱- (س) زید برای استیفای حقوق خود از عمرو خالد را وکیل می نماید و اختیار ترافع و اصلاح و احلاف به او می دهد آیا وکیل مزبور می تواند حقوق موکل خود را که میزان معتد به هست بدون اطلاع و حضور او به ثمن بخش مصالحه نماید اگر مصالحه کرد صلح او فاسد است یا صحیح؟

(ج)- وکیل مزبور هرگاه به نظر صلاح بینی کار کند ظاهر عملش نافذ است و بسا باشد صلاح موکل را به همین دیده باشد. (۱)

ص: ۵۵۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

